



۵۵

اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸
قیمت ۲۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

لطف‌الله میثمی

طراح جلد:
فرزین آدمیت

صفحه‌آرایی:
علیرضا ابراهیمی

چاپ:
ایرانچاپ

توزیع:
مؤسسه اطلاعات

نشانی:

تهران، میدان توحید، خیابان نصرت غربی،

شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۸۹۵-۱۳۴۴۵

تلفن: ۶۶۴۳۳۲۰۷

تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

www.meisami.com

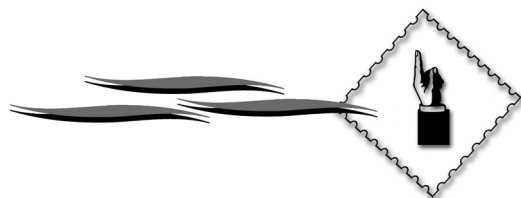
meisami40@yahoo.com

به نام مهربان‌ترین مهربانان



- ۲ اعتمادسازی، شفافیت و قانونگرایی / مهندس لطف‌الله میثمی
- ۴ پنج چالش اقتصادی همزمان و روش برخورد با آن
- ۴ - انقباض شدید بودجه و مدیریت بازارهای کلان اقتصادی / دکتر احمد میدری
- ۵ - اولویت‌دادن به اصلاح نظام بانکی / دکتر حسن سبحانی
- ۷ بحران در صنعت خودروسازی / مهندس محسن رزمخواه
- ۱۲ بهبود فضای کسب و کار به‌جای خصوصی‌سازی / دکتر احمد میدری
- ۱۷ انتهای راه پتrodلار / دکتر محمد یلیانی
- ۲۰ تورم، تغییرات قیمت‌ها و خانوار ایرانی / نیما جلودار
- ۲۴ بررسی رشد نقدینگی و اثر آن بر افزایش شاخص مسکن و اجاره / دکتر علی رحیم‌پور
- ۳۰ داستان اعتیاد در ایران / گفت‌وگو با سعید مدنی - بخش هفتم
- ۳۶ تجربه‌های کار شورایی / سید مهدی غنی
- ۳۸ دانشجو و چالش‌های سه‌گانه / گفت‌وگو با کریمی، محمودی و نجفی / مهدی فخرزاده
- ریشه‌یابی پیدایش و تحولات بعدی سازمان مجاهدین خلق / نوک‌پیکان تکامل!! و تیزی خون‌چکان آن /
- ۴۶ گفت‌وگو با سعید شاهسوندی - بخش ششم
- ۵۵ ۳۰ خرداد ۶۰؛ تحول نیروها در بستر زمان / مهندس لطف‌الله میثمی
- ۵۷ تپه‌های اوین شهادت می‌دهند / زهرا بیگدلی
- ۶۰ راهبایی سنت‌های جاهلی در اسلام / گفت‌وگو با دکتر صدیقه و سمقی
- ۶۷ فلسفه زبان از نگاه حکیم سبزواری / دکتر احمد علوی - بخش پایانی
- ۷۲ درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه / دکتر فضل‌الله صلواتی - بخش نهم
- ۷۸ باور دینی و داور دینی در شناخت وحی و نبوت / حسن یوسفی اشکوری - بخش چهارم
- ۸۲ دکتر شریعتی؛ شخصیتی که چهره اصیل اسلامی را شناساند / عبدالکریم شریعتی مزینانی
- ۸۶ آگاهی، سرآغاز فرزاندگی / دکتر محمد ایرانمنش
- ۸۹ صالحی نجف‌آبادی؛ مردی فراتر از حوصله تنگ عصر خویش / دکتر باقر صدری‌نیا
- ۹۳ آی نیما نفس دریایی! / سیدمحمد صدرالغروی
- ۹۵ چشم‌انداز ادبیات متعهد
- ۹۸ اسکندر؛ اثری حماسی و ناموفق / فتانه یعقوبی
- ۱۰۰ حمایت از زنان در قانون چین / گردآوری و ترجمه: احترام دهنوی
- ۱۰۴ البرادعی و خلع سلاح هسته‌ای / برگردان: چشم‌انداز ایران
- ۱۰۷ پرچم‌های سفید بر فراز مادرید / کریستف گونکل / برگردان: چشم‌انداز ایران
- ۱۱۰ پاکستان و نبرد جهانی علیه تروریسم / میشل چوسودوفسکی - بخش پایانی / برگردان: چشم‌انداز ایران
- ۱۱۴ ایران در آینه مطبوعات جهان / روح‌یابی و تلخیص: فخری‌سادات میرفتاحی
- ۱۲۱ چشم‌ها و گوش‌ها
- واژه‌نامه سیاسی
- ۱۲۶ - سرمایه اجتماعی، دولت رانتیر و پلورالیسم اجتماعی / خسرو دهقانی
- ۱۲۹ - دامپینگ / امراه محمودی
- ۱۳۱ اخبار سایت
- ۱۳۳ چشم‌انداز خوانندگان

لطفاً مطالب ارسالی خود را در صورت امکان حروفچینی شده و در غیر این صورت خوانا، روی یک‌طرف کاغذ بنویسید.



اعتمادسازی، شفافیت و قانونگرایی

.....لطفاً الله میثمی

پیگیری بر اساس لایحه مالیات بر ارزش افزوده، از ملت دریافت کرد.

در مقاله گذار از نفت به مالیات اشاره شد که در راستای اجرای آن چیزی نمانده بود که در اصفهان واقعه‌ای مانند واقعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ رخ دهد که البته در پرتویک «اتفاق» از آن پرهیز شد، با این تفاوت که معترضان و تظاهرکنندگان، انقلاب و نظام را از آن خود می‌دانستند و از همین وجه با واقعه ۱۷ شهریور ۵۷ به کلی متفاوت بود، تا جایی که حتی خانواده‌های شهدائیز از معترضان حمایت می‌کردند و کنشگران آن عموماً از انجمن‌های اسلامی و از همین سنخ بودند.

من به واقع بر این باورم که مخازن زیرزمینی نفت مادر این صدسال مانند خوان نعمت، همه را سیراب کرده و به همه یاری رسانده، اما اکنون خود به یاری کمک‌نیاز دارد.

شاید بتوان وضعیت مخازن نفت را به وضعیت مادران در جامعه تشبیه کرد که بارداری، شیرخوارگی و تربیت فرزندان را برعهده دارند و شیریه حیات خود را به کاخ حیات آنها تبدیل می‌کنند، هنگامی که در سال‌خوردگی با بیماری‌های متعددی چون پوکی و ساییدگی استخوان و ضعف جسمانی روبه‌رو می‌شوند و در حالی که همسر خود را از دست داده و فرزندان آنها به دنبال زندگی خود رفته‌اند، تنها یک هشتم از ساختمان نو نه زمین آن‌هم ساختمان کلنگی و بی‌ارزش به آنها می‌رسد (هر چند اصلاحات جزئی در این باره انجام شده است). سر نوشت مخازن قدیمی نفت ماینر مانند سر نوشت این مادران است.

اقتصاددانان ما از چالش‌های همزمان زیادی چون ۱- چالش کسری بودجه فاحش، ۲- عدم تعادل و تراز پرداخت (صادرات و واردات)، ۳- عدم تعادل در منابع و مصارف سیستم بانکی، نرخ

و رئیس‌جمهور در برابر این واکنش‌ها به گونه‌ای مغایر با قانون اساسی، از اجرای آن عقب‌نشینی کرد. متأسفانه صدسال صادرات ثروت پایان‌پذیر و تجدیدنپذیر نفت، در آمد تلقی شده و این در آمد رایش از آن که صرف توسعه پایدار، زیرساخت‌ها و بین‌نسلی کنیم به تقویت مثلث «نفت، اسلحه و سرکوب» همت گماشته‌ایم.

اگر در آمد نفت را به جای هزینه‌های روزمره و ریزمره، صرف توسعه پایدار می‌کردیم، این توسعه به نوبه خود موجبات رونق اقتصادی نسل آینده را فراهم می‌کرد و ناچار نبودیم در دوران رکود اقتصادی و در شرایطی که دولت اعلام می‌کند رکورد چک‌های برگشتی شکسته شده و در شرایطی که دولت‌های دنیا به بخش خصوصی کمک می‌کنند تا دوران رکود را سپری کنند، با پیاده کردن مدرن‌ترین قانون مالیات در سنتی‌ترین روابط تولید به افزایش و دریافت عجولانه مالیات بپردازیم. هم‌اکنون مادر مخازن نفتی خود بافت فشار، افت تولید ۳۵۰ هزار بشکه‌ای در روز و با نیمه دوم عمر مخازن روبه‌رو هستیم و با وجود تولید غیر صیانتی، حتی به مقدار سهمیه اوپک هم تولید نمی‌کنیم. از سوی دیگر، الگوی مصرف فرآورده‌های نفتی در ایران روندی فزاینده داشته، به طوری که تا چند سال دیگر از جانب صادرات، در آمدی نداشته و تمامی تولید را باید به مصرف داخلی برسانیم؛ مصرفی که با جمعیت ۷۰ میلیونی، معادل مصرف چین با جمعیت ۱/۴ میلیارد نفری است. فراسوی این دوروند کاهنده و فزاینده، کاهش فاحش قیمت نفت را هم نباید از نظر دور داشت. شاید با توجه به این روندها باشد که هسته‌های عقلانی حفظ نظام، برای پیشگیری از فروپاشی دولت رانتیر و نفتی، تدبیری اندیشیده که مالیات را نه افزایش داده، بلکه با جدیت و

در مقاله «گذار از نفت به مالیات»^(۱) به وضعیت «خوداشتعالی» جامعه و غافلگیر شدن نیروهای امنیتی - اطلاعاتی در برابر اعتصاب یک هفته‌ای کسبه بازار و خیابان‌های اصفهان سخن به میان آمد و این که این اعتصاب در واکنش به مالیات بر ارزش افزوده و شیوه اجرای آن بود و این که اگر متانت لازم وجود نداشت درگیری شومی رخ می‌داد که جبران‌ناپذیر بود. این اعتصاب آن‌چنان زمینه‌ای در ایران داشت که به سرعت به بازار تهران، تبریز و تاحدی مشهد کشیده شد.

شاید یکی از دلایلی که مسئولان نظام و جامعه‌شناسان به سرعت از این حوادث عبور کرده و به جریان‌هایی که در لایه‌های زیرین و اعماق جامعه می‌گذرد توجه کافی نشان ندادند و ریشه‌یابی مناسبی انجام نگرفت، عدم انعکاس مناسب و درست این رخدادها و وقایع از سوی صدا و سیما و مطبوعات باشد. اگر چه من چندبار پیرامون این حوادث به تحقیقات میدانی دست زده‌ام، ولی همچنان نتوانسته‌ام آنچه در اصفهان گذشت را به قلم بیاورم. از همین رونگرانم که نتوانسته باشم دین ملی و مطبوعاتی خود در نسبت به ملت، جامعه، نظام و انقلاب ادا کنم.

دکتر احمدی نژاد در بهار سال ۱۳۸۷ به مقوله مهمی اشاره کرد مبنی بر این که چند سال دیگر، نفتی برای صدور نخواهیم داشت و باید میزان دریافت مالیات از مردم را به سطح ۲۰ درصد افزایش دهیم. در پی این اعتراف اگر چه دیرلایحه مالیات بر ارزش افزوده به سرعت مراحل پایانی قانونی خود را طی کرده و به تصویب شورای نگهبان رسید و عجولانه به مرحله اجرا گذاشته شد.

در شرایطی که مردم اصفهان در سال ۱۳۸۴ به دکتر احمدی نژاد رأی قابل ملاحظه‌ای داده بودند، واکنش‌هایی از سوی آنها به لایحه نشان داده شد

بهره ۱۲ درصدی در اقتصاد تورمی ۲۵ درصدی، ۴- عدم تعادل در تولید و مصرف انرژی و ۵- عدم تعادل در بازار کالا، افزایش عرضه نیروی کار و کاهش تقاضا برای کار سخن می گویند، ولی کمتر به وضعیت مادر اقتصاد نفتی صدساله ایران توجه دارند که در اینجا مهندسی نفت با اقتصاد گره می خورد.

در سال ۱۹۷۱ صنعت نفت امریکا، تجربه ای را از سر گذراند که همانا آگاهی از این امر بود که نیمه دوم عمر مخازن آنها آغاز شده. در پی این رویداد زیرزمینی بود که از تولید داخلی کاسته و به واردات نفت از خارج افزودند، اگر چه از نظر موازنه پرداخت هازیان می دیدند. به گونه ای که این روزها بیش از ۱۳ میلیون بشکه در روز، نفت وارداتی داشته و تنها هفت میلیون بشکه در روز تولید داخلی دارند، در حالی که توجه آنها به «مادر سنگ» (MotherRock) و «سنگ مخزن» (ReservoirRock) است، چرا ما برای این تجربه بشری ارزشی قائل نیستیم و هر دولتی که برای چهار سال اداره امور را به دست می گیرد به فکر بهره برداری هر چه بیشتر و هزینه کردن و دادن وعده و وعید به مردم است، به طوری که در سال ۱۳۸۷ تنها ۵۶ میلیارد دلار نفتی صرف واردات کالا (بدون واردات خدماتی) شده است. آن قدر باشتاب و بدون برنامه ریزی اساسی به جلومی رویم تا یک باره با وضعیت بحرانی فروپاشی دولت نفتی روبه رو شویم و برای فرار از این فروپاشی با فروپاشی دیگری روبه رو می شویم، یعنی همان افزایش و دریافت عجولانه مالیات آن هم در دوران کود، بدون فراهم کردن بستری در راستای «اعتمادسازی، شفافیت و قانونگرایی»، به گونه ای که مردم آزادانه و داوطلبانه مالیات خود را بپردازند.

بنابراین ما با دو بحران چالش برانگیز روبه رو هستیم:

الف - بحران محروم شدن از درآمدهای صادراتی نفت به دلیل الگوی مصرف، که به نظر می رسد زیربنا و مادر پنج چالش یاد شده باشد. با این وصف حفظ نظام معتاد به درآمد نفت با مشکل جدی روبه رو خواهد شد.

ب - بحران ناشی از واکنش عجولانه و بدون ایجاد بستر برای افزایش و گرفتن مالیات، که در مقاله شماره ۵۳ هم به واکنش های مردم عموماً مالیات گریز و روحانیت دولت گریز در برابر این شیوه اشاره شد.

باید توجه کرد که روحانیت و مراجع نه تنها اعتراضی به اعتصاب کسبه بازار و خیابان هانداشتند، بلکه سکوتی حمایت آمیز هم در برابر آن نشان

دادند و حتی به اعتراضات مشروعیت بخشیدند. در ریشه یابی این پرسش، مطرح شده که بر اساس آنچه تا کنون توسط مسئولان بیان گردیده بازار و روحانیت دورکن انقلاب ۱۳۵۷ بودند، ولی اکنون این دورکن در برابر دولت اسلامی ای اعتراض دارند که در تیر ۱۳۸۴ به آن رأی داده بودند.

چه اتفاقی رخ داده؟ در ریشه یابی این امر باید نیم نگاهی به عملکرد نظام در برابر روحانیت داشت. گرچه شهید مطهری، و ویژگی روحانیت شیعه را در کتاب مرجعیت و روحانیت، «عوام زدگی» می داند، ولی به نظر می رسد آن روحانیت شیعه که دین را برای خدا، خالص می گرداند و تلاش دارد راه انبیا و ائمه هدی را دنبال کند به دو مؤلفه: ۱- علم و اعلمیت و ۲- عصمت و تقواتوجه دارد.

نظام جمهوری اسلامی از طریق شورای مدیریت حوزه های علمیه در سه مورد مشخص، طلاب را به شکلی نسبتاً مناسب تأمین کرده است: الف- تأمین اجتماعی کامل، با ارائه مدرک معادل و ج- معافیت از خدمت و وظیفه.

بنابراین چنانچه روحانیت بخواهد استقلال خود را در برابر دولت حفظ کند، قادر به این امر نخواهد بود، چرا که توان تأمین سه مورد یاد شده را برای طلاب نخواهد داشت.

هنگامی که روحانیت احساس می کند در برابر عملکرد نظام استقلالش را در دادن نظر و فتوا از دست می دهد طبیعی است که آگاهانه - دست کم نا آگاهانه - واکنش های نامرئی داشته باشد. مدرسان از این که باید به گونه ای ببیند و چیزی بگویند که شورای مدیریت حوزه ها یا مسئولان نظام بخواهند از این دولت زدگی نگران بوده و باید به آن توجهی عمیق داشت. متأسفانه باید گفت بحران دیگری که جامعه ما با آن روبه روست، بحران احیای قانون اساسی است. به این معنا که سی سال از انقلاب اسلامی می گذرد و در این مدت به دلیل شرایط جنگی، تروریسم، بازسازی جنگ و منافع فردی و طبقاتی مختلف به گفته مهندس میرحسین موسوی رویه هایی باب شده که در عمل، قانون اساسی دور زده شده است. اگر اسمی از قانونگرایی و احیای قانون اساسی برده شود و یا اقدامی در آن راستا انجام گیرد با برچسب براندازی روبه رو می شود به طوری که واژه «براندازی قانونی» هم بر سر زبان افتاده است. قانون اساسی، ثمره انقلاب

توحیدی، اسلامی و مردمی و سند وفاق ملی است که توسط مراجع مذهبی، مجتهدان و نواندیشان دینی امضا شده و سه بار به رأی مردم گذشته شده و بیانگر اندیشه های سامان یافته و همچنین اندیشه

اجتماعی است، بنابراین سندی اصلاح طلبانه و همچنین اصولی است که در آن حاکمیت توحید، اسلام و آرای مردم لحاظ شده است.

وضعیت به گونه ای است که اگر یک شهروند و یا یک روزنامه نگار، نقدی به «فهم مبتنی بر اکثریت اعضای شورای نگهبان از قانون اساسی» داشته باشد، ضدیت با قانون اساسی و براندازی تلقی شده و کار به جای باریک می کشد و این در حالی است که این نقد، مستند به محکومات دین و مواد شفاف قانون اساسی است. بنابراین این پرسش پیش می آید که آیا ما اصولاً قانون اساسی ای داریم که مواد آن از مشروعیت و مقبولیت برخوردار است و یا آنچه داریم فهم غیر قابل نقد شورای نگهبان از آن است؟ برای نمونه اگر فهم فقهای شورای نگهبان در دوران مرحوم امام خمینی و رویه های ایشان را در باره انتخابات مورد تأکید قرار داده و به اعتبار آن فهم رویه ها و روح قانون اساسی که به آن رأی داده ایم نقدی به شیوه های جاری داشته باشیم آیا برانداز به شمار می آیم؟

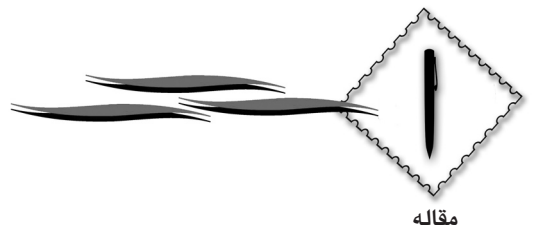
امید است که مقام رهبری، مسئولان بلند پایه و نامزدهای ریاست جمهوری به این مسئله ظریف و چالش برانگیز توجه کافی نشان داده و راه برون رفت مناسبی را پیدا کنند. باشد که بیش از این، چالش قانون اساسی در میان نیروهای وفادار به اصول انقلاب و قانون اساسی، به بحران قانون اساسی تبدیل نشود.

اگر نیم نگاهی به تجربه بشری در امر یکپارچه سازی می بینیم که آنها مدتی با بحران «مسکن»، «مالی»، «اعتماد» و «بحران فاجعه خواندن حمله به عراق و بیرون آمدن از عراق» روبه رو بوده و هستند، ولی برای برون رفت از این وضعیت، اولویت را به اعتمادسازی دادند که در پرتو آن مبارزات انتخاباتی میان یک زن و یک رنگین پوست آن چنان توجه مردم امریکا و جهانیان را برانگیخت که نخستین نتیجه آن جلوگیری از شورش های مسلم شهری دوران کود بود و مردم را به آینده شان امیدوار کرد. در کشور خودمان آیا بدون اعتمادسازی می توان الگوی مصرف را اصلاح کرد و داوطلبانه مالیات داد؟ آیا با قانون گریزی و عدم شفافیت در مسائل کلان کشور می توان اعتماد را بازسازی کرد؟ آیا بدون شفاف شدن مسائل کلان اقتصادی می توان پروسه اخذ مالیات را شفاف کرد؟

پی نوشت:

۱- ر. ک: گذار از نفت به مالیات، لطف الله میثمی، چشم انداز ایران،

شماره ۵۳



مقاله

پنج چالش اقتصادی همزمان و روش برخورد با آن

چشم‌انداز ایران: دیدگاهی بر این باور است که رئیس‌جمهور آینده هر که باشد با پنج چالش بزرگ برای اداره اقتصاد کشور روبه‌روست، بنابراین از آنجا که در آستانه انتخابات دهمین دوره ریاست‌جمهوری هستیم سزاوار است کاندیداهای ریاست‌جمهوری برنامه مشخصی برای اولویت‌بندی این چالش‌ها و شیوه برخورد با تکتک آنها داشته باشند. این پنج چالش همزمان با هم، نامتعادل‌ترین شرایط اقتصادی را پس از پیروزی انقلاب به وجود آورده به طوری که پیدا کردن راه برون‌رفت از این وضعیت ویژه از ضروریات مبرم است. آنچه این شرایط ویژه را حادث می‌کند کاهش روزانه ۳۵۰ هزار بشکه‌ای بهره‌برداری نفت همراه با کاهش قیمت آن از یک‌سوی و روند فزاینده الگوی مصرف گاز و نفت از سوی دیگر می‌باشد. به طوری که مسئولان به این پدیده اعتراف کرده و تدبیری اندیشیدند که همان لایحه مالیات بر ارزش افزوده بود و با واکنش و اعتصاب اصناف مختلف روبه‌رو شد. (ر.ک: گذار از نفت و مالیات، لطف‌الله میثمی، چشم‌انداز ایران شماره ۵۳) متأسفانه فرهنگ انتخاباتی ما به گونه‌ای است که نامزدها برای تقویت جایگاه اجتماعی خود - مانند آوردن نفت بر سر سفره - بودجه انبساطی تدوین و الگوی مصرف را تقویت می‌کنند. این پنج چالش عبارتند از:

۱- چالش کسری بودجه فاحش

۲- عدم تعادل و تراز پرداخت (صادرات و واردات)

۳- عدم تعادل در منابع و مصارف سیستم بانکی، نرخ بهره ۱۲ درصدی در اقتصاد تورمی ۲۵ درصدی

۴- عدم تعادل در تولید و مصرف انرژی

۵- عدم تعادل در بازار کالا، افزایش عرضه نیروی کار و کاهش تقاضا برای کار

از همین رو برای برخورد با این چالش‌ها، راه‌های برون‌رفتی چون اصلاح قیمت ارز، اصلاح قیمت انرژی، اصلاح نرخ بهره در حد تورم، افزایش حجم بودجه و افزایش واردات برای کاهش تورم، افزایش بودجه عمرانی، توسعه بخش خصوصی و استقرار از بانک مرکزی و... مطرح می‌شود. در راستای مباحث یادشده، از گروهی از کارشناسان نظرخواهی شد که دیدگاه آنها در پی می‌آید.

مقابله با بحران ارزی و کسری بودجه شدیدی که به دنبال سقوط در آمد نفت حادث شده بود سیاست انقباض بودجه‌ای و مدیریت بازارهای اقتصادی بود. امروز نیز باید همانند آن سال‌ها از انتخاب آزادسازی قیمت انرژی پرهیز کرد و سیاست کمربندهای سفت را دنبال کنیم.

آزادسازی قیمت انرژی به دلایلی مختلف بحران‌ساز است. دولت در زمانی تصمیم به آزادسازی قیمت انرژی گرفته که خزانه و حساب ذخیره خود را خالی یافته است. در این شرایط دولت از مدیریت پیامدهای ناخواسته آزادسازی قیمت‌ها ناتوان است. افزایش قیمت انرژی، تورم داخلی را دامن زده و به سرعت تقاضا برای واردات را افزایش می‌دهد. دولت برای مقابله با افزایش واردات یا باید اجازه دهد



اجرای راه‌حل اول آسان است، اما جامعه و اقتصاد ایران را دچار بحران می‌سازد و راه‌حل دوم بسیار سخت و دولت را دست‌کم تا دو سال آینده درگیر مسائل اجرایی روزمره و مدیریت اجرای اقتصاد ایران خواهد ساخت. وضعیت کنونی اقتصاد ایران مشابه سال‌های ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۷ است. راه‌کار دولت وقت برای

انقباض شدید بودجه و مدیریت بازارهای کلان اقتصادی

احمد میدری

در سال ۱۳۸۸ اقتصاد ایران با چالش‌های جدی روبه‌روست. چالش محوری اقتصاد ایران کسری بودجه شدید است و دیگر چالش‌ها مانند عدم تراز پرداخت‌ها و عدم تعادل در منابع و مصارف نظام بانکی، فرع عدم تعادل در بودجه بوده و قابل کنترل است. برای حل این چالش دو راه‌حل متفاوت متصور است؛ نخست آزادسازی قیمت انرژی و تأمین کسری بودجه با استفاده از افزایش قیمت کالاهای انحصاری دولت مانند آب و برق و دیگر خدمات، و راه دوم انقباض شدید بودجه و مدیریت بازارهای کلان اقتصادی. (پول، سرمایه، بازرگانی خارجی و ارز)

پول ملی سقوط کند یا آن که مدیریت بازرگانی خارجی را در دست بگیرد. مدیریت بازرگانی خارجی در زمانی که تورم داخلی افزایش یافته بسیار سخت خواهد بود و به نوعی تناقض در سیاستگذاری است. دولتی که آزادسازی قیمت انرژی را انتخاب می کند مجبور به آزادسازی بازار ارز خواهد شد تا از طریق افزایش واردات بتواند از تورم بکاهد. اگر دولت سیاست های بازرگانی را آزاد نسازد تورم داخلی افزایش یافته، ارزش نو رخ می شود و دولت مجبور به کنترل اقلام وارداتی خواهد بود.

کاهش ارزش پول ملی و تورم داخلی نااطمینانی در اقتصاد ایران را دامن می زند و خاطره سال های ۱۳۷۲ را زنده می کند. در این شرایط جو روانی جامعه به تورم لجام گسیخته می انجامد. اگر همچون سال های ۱۳۷۲ قدرت سیاسی در ایران یکپارچه نباشد مجلس شورای اسلامی و فضای کلی دولت را مجبور به بازگشت و تجدیدنظر خواهد ساخت و در غیر این صورت سیاست آزادسازی ادامه خواهد یافت و باید منتظر حوادث تازه ای در صحنه سیاسی و اجتماعی ایران بود. شورش های شهری حادثه ای است که معمولاً در این شرایط اقتصادی رخ می دهد.

راهکار سیاست انقباضی نیز خالی از مشکل نیست. دولت باید هزینه های جاری خود را

دولت باید به سوی محدودسازی واردات، کاهش هزینه های دولتی و مدیریت منابع بانکی پیش رود. در سال ۱۳۸۸ نباید به دنبال حل عدم تعادل های تاریخی مانند بازار کار در ایران بود. البته این راهکار راهکاری موقت بوده و برای گذر از بحران توصیه می شود. پس از گذراندن این بحران باید به حالت عادی بازگردیم. در سال های رونق ارزی باید به فکر اصلاح و هدفمند کردن پارانه ها بود

کنترل کند، طرح های عمرانی را متوقف سازد، تعرفه را افزایش دهد و مدیریت منابع بانکی را در دست بگیرد. اتخاذ این سیاست، اقتصاد را وارد زندگی نباتی می سازد و بر بیکاری دامن می زند، اما بسته به سلامت دستگاه های اجرایی اثرات آن متفاوت است. اگر مدیریت منابع بانکی کم فساد باشد تولید داخلی جایگزین خارجی می شود و بخش کشاورزی و صنایع داخلی اندکی به حرکت درمی آیند. به هر حال اگر پیامد راهکار نخست تورم شدید است، پیامد راهکار دوم

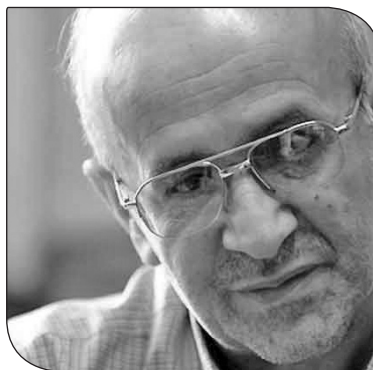
رکود اقتصادی است

در دفاع از راهکار دوم می توان نکته دیگری اضافه کرد. تجربه موفق ۱۳۷۵ در زمانی رخ داد که جهان در بحران اقتصادی به سر نمی برد. بحران اقتصادی که جهان را فرا گرفته به ایران کمک می کند تا بحران را پشت سر بگذارد. در سال ۱۳۷۵ تنها قیمت نفت سقوط کرد، اما امروز قیمت عموم مواد اولیه و واسطه ای و قیمت بسیاری از خدمات به شدت کاهش یافته است. این کاهش همزمان نفت با عموم کالاها قابل مبادله به نوعی قدرت خرید دولت ایران را تقریباً ثابت ساخته است. اگر تا سال گذشته دولت مجبور به واردات ۹ میلیارد دلار بنزین و گاز و بیل بود در سال ۱۳۸۸ می تواند با ۴ میلیارد دلار نیاز داخلی را تأمین کند.

به طور خلاصه دولت باید راهکار دوم را انتخاب کند و به سوی محدودسازی واردات، کاهش هزینه های دولتی و مدیریت منابع بانکی پیش رود. در سال ۱۳۸۸ نباید به دنبال حل عدم تعادل های تاریخی مانند بازار کار در ایران بود. البته این راهکار راهکاری موقت بوده و برای گذر از بحران توصیه می شود. پس از گذراندن این بحران باید به حالت عادی بازگردیم. در سال های رونق ارزی باید به فکر اصلاح و هدفمند کردن پارانه ها بود.

اولویت دادن به اصلاح نظام بانکی حسن سبحانی

اقتصاد ایران در وضعیتی مستمر، با چالش های اقتصادی همراه شده است و به نظر می رسد یکی از چالش های مهم و غیر اقتصادی آن همین رویارویی با چالش هایی است که چون همیشگی شده اند چهره خود را آن چنان نمی نمایانند و به عبارت دیگر گروهی از آنها غافل می شوند. با این وجود شاید مناسب تر آن باشد که از تکرار و تجربه دوباره راهکارهایی که بسیاری از آنها را طی دو دهه اخیر آزموده ایم خودداری کرده، راه و روش متناسب با اوضاع واقعی اقتصاد ایران - البته معطوف به چگونگی مدیریت اقتصادی آن - را پیشه کنیم. من بر این باورم که برای پرواز از وضع کنونی



و جهت گیری به سمت و سویی که حتماً به گذر عمر یکی دو بر نامه پنجاه ساله زمان نیاز دارد باید اصلاح نظام بانکی، کشور را نسبت به دیگر اقدامات در محوریت اقدامات قرار داده و منتظر بمانیم تا کار کرد نظام جدید، اصلاحات در بقیه متغیرها و سازو کارهای اقتصادی را

ایجاب کند. البته منظور از اصلاحات در نظام بانکی، زنده کردن دوباره بحث غیر متناسب و غیر قانونی و تحمیلی اصلاح نرخ بهره در حد تورم نیست، بلکه منظور آن است که در گستره زمانی یک برنامه، از طریق برانگیختن حساسیت های دینی مردم، ذهنیت آنان را به سرمایه گذاری منابع و سپرده هایشان و دریافت سود ناشی از سرمایه گذاری و نه بهره ناشی از قرض پول به نظام بانکی هدایت کنیم، به این امید که مردم با ملذوم شمردن دریافت بهره و علاقه مندی به دریافت سود از بازار حقیقی اقتصاد، هم مرتکب عملی اقتصادی که خلاف شرع است نشوند و هم زمینه های عرضه کالاها و خدمات و از بین رفتن معاملات صوری مربوط به اقتصاد ربوی را فراهم آورند و هم

به ایجاد اشتغال و رفتن به سمت و سویی که به موجب آن فقرا و تهیدستان دارای اشتغال شده در سرمایه گذاری های جدید، به تدریج از فقر و تنگدستی فاصله گرفته و از سلب شخصیت شدن بیشتر به واسطه فقر و تنگدستی نجات پیدا کنند. نظام اقتصادی ما باید این مهم را با همه سختی های محتمل دوران گذار آغاز کرده و به فرجام خوبی برساند. بدون شک در آن صورت محور فعالیت های معطوف به سپرده های بانکی، تولید و اشتغال خواهد شد و با افزایش عرضه کالاها و خدمات نسبت به تقاضای کل، زمینه کاهش و ثبات در سطح عمومی قیمت ها فراهم می شود. در این ارتباط همه اقدامات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه باید همگرایی لازم را به شیوه ای پیگیری کنند که تأمین مالی اسلامی طرح های زیربنایی و مولد، مسئله ای همگانی

من بر این باورم که برای برون رفت از وضع کنونی و جهت گیری به سمت و سویی که حتما به گذر عمر یکی دو برنامه پنجساله زمان نیاز دارد باید اصلاح نظام بانکی، کشور را نسبت به دیگر اقدامات در محوریت اقدامات قرار داده و منتظر بمانیم تا کارکرد نظام جدید، اصلاحات در بقیه متغیرها و سازوکارهای اقتصادی را ایجاد کند

شود و جامعه اذعان کند که پرداخت هزینه های چنین دستاوردی را تقبل خواهد کرد. پرهیز از وارد کردن شوک و لزوم اتخاذ راهکارهای

تدریجی، داشتن بصیرت نسبت به سازوکار اقتصاد ایران و باورد داشتن به کارایی دستورات و راهکارهای اقتصادی اسلام، سرمایه واقعی ما در این راه است. البته مدیریت کلان اقتصادی باید از همه ابزارها، امکانات و فرصت های در اختیار استفاده کند، اما برای استفاده از آنها باید بر محوریت اصلاح نظام بانکی و قرارداد مسیر گردش آن بر بانکداری بدون ربا باشد. با این کار زمینه تحصیل درآمدهای مالیاتی از محل تولید مورد توجه عملی قرار گرفته و جایگزینی تدریجی مالیات با درآمدهای نفتی صورت می گیرد و در نتیجه اصلاحات در بودجه دولت آثار مهمی را بر بقیه ارکان یک اقتصاد بیشتر دولتی باقی می گذارد و ما در چشم انداز خویش شاهد حرکت به سوی خواهیم بود که شفافیت و تخصیص بهینه منابع از ویژگی های اساسی آن است.

اگر خواهان اشتراک نشریه چشم زائران هستید:

لطفا برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید.

- حق اشتراک یک ساله داخل کشور ۲۰۰۰ ریال و خارج از کشور اروپا ۳۵ یورو و آمریکا ۴۰ دلار می باشد.
- حق اشتراک را به حساب ۱۰۱۲۹۵ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف الله میثمی و یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف الله میثمی واریز نمایید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق فاکس ارسال فرمائید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- از مشترکینی که از توانایی مالی برخوردارند خواهشمندیم ما را از همت عالی خود محروم نفرمایند.

۰۲۱ - ۶۶۹۳۶۵۷۵



تهران - صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵



فرم درخواست اشتراک

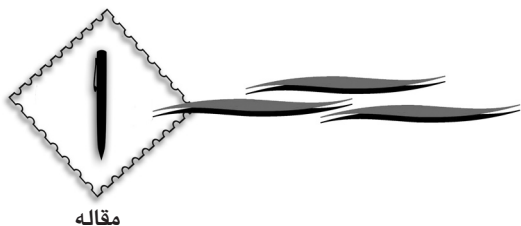
نام و نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن:

کدپستی:

« قید کدپستی الزامی است. »



مقاله

محسن رزمخواه

بحران در صنعت خودروسازی

در پی گفت‌وگو با دکتر ابراهیم‌بای سلامی (شماره ۵۱) و مهندس سیدمحمد بحرینیان (شماره ۵۴) از مهندسان محسن رزمخواه، کارشناس صنعت خودرو و فارغ‌التحصیل تکنولوژی صنعتی خودرو و از امریکا و کارشناسی ارشد مدیریت اجرایی که بیش از ۲۷ سال در این صنعت تجربه دارد. خواسته شد برای غنابخشیدن به این امر، تجربیات خود را در اختیار نشریه موطر احان استر انژی صنعت بگذارند. مقاله‌ای که در پی می‌آید بخشی از دیدگاه‌های وی نسبت به مسائل و مشکلات صنعت کشور و بویژه صنعت خودروسازی می‌باشد. امید است دیگر کارشناسان نیز بابر خود فعال خود به تعمیم و گسترش این بحث باری دهند.

هم هیچ گاه به طور اصولی مورد توجه قرار نگرفت. هر از گاهی مواردی به صورت نیم‌بند مطرح شد، ولی هیچ گاه به عنوان راهنمای عمل قرار نگرفت و یا به دلیل عدم جامعیت به کناری نهاده شد. با توجه به مقدمه یادشده موانع و مشکلات توسعه صنعت خودرو در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

به تازگی اهداف و سیاست‌های صنعت خودرو در افق ۱۳۹۵ مورد توجه قرار گرفته، ضمن اینکه این اقدام را باید به فال نیک گرفت، اما نکاتی در این خصوص قابل ذکر است:

نخست اینکه این اهداف و سیاست‌ها چقدر با تجربه‌های جهانی سازگاری دارد. آیا در کشور دیگری تجربه شده و یا تنها بر اساس معیارها و ملاک‌های خودمان تدوین شده است؟ اینکه قرار است در سال ۱۳۹۵، پایگاه تولید خودرو و قطعات آن در منطقه بشویم و تأکید بر صادرات شده است، چه مقدار با واقعیات صنعت ما هماهنگی دارد؟ آیا سرمایه‌گذاری لازم صورت پذیرفته است؟ در حالی که وضعیت کنونی صنایع خودرو و قطعه‌سازی برای تأمین نیازهای داخلی بسیار نگران‌کننده است، چگونه می‌توان به تأمین نیازهای منطقه پرداخت؟

در این سند گفته شده که تا سال ۱۳۹۵، سه میلیون و یکصد و پنجاه هزار دستگاه خودرو تولید شود تا حدود یک میلیون دستگاه آن صادر

بسیاری بر پیشرفت و توسعه جامعه مسلمان تأکید دارد، ولی باید راه و روش و الگوی آن تبیین شود. اکنون جامعه‌شناسان اندکی معتقدند بین مدرن شدن و سکولار شدن جامعه ارتباط وجود دارد، در حالی که دلایل بسیاری مبنی بر افزایش گرایش به دینداری در عین مدرن شدن جهان بر اساس اطلاعات و آمار ارائه شده است.

چهارم آنکه تحقق امر توسعه صنعتی نیازمند تبیین اهداف و سیاست‌ها و به تبع آن تدوین استراتژی توسعه مناسب است؛ امری که در کشور ما از ابتدا مغفول ماند و پس از انقلاب

امروز هر مسئولی بنا بر وظیفه‌ای که بر دوش دارد، نظر متفاوتی در مورد تیراژ تولید خودرو در کشور دارد و این ناشی از عدم تمرکز در تصمیم‌گیری‌ها و بی‌اطلاعی مسئولان هر بخش از وظایف خود و برنامه‌های دیگر بخش‌هاست. این نشان می‌دهد که اعمال مدیریت توسعه در صنعت و دیگر بخش‌ها و هماهنگی لازم بین ارگان‌های ذیربط وجود ندارد

در حاشیه مشکلات و مسائل صنعت خودرو لازم است علل و عواملی که باعث عدم پیشرفت این صنعت به طور اخص و صنعت کشور به طور اعم می‌شود را مشخص کنیم، از این رو در ابتدا باید مقدمات بحث روشن شود:

• نخست اینکه همه باید بپذیریم دستاوردهای جوامع پیشرفته صنعتی از نظر پیشرفت و توسعه تکنولوژی یک، دستاورد همه بشریت بوده و متعلق به قوم و ملت خاصی نیست، پس باید این تجربیات به عنوان الگو، راهنمای آیندگان قرار گیرد و به قول معروف "چرخ را دوباره نباید اختراع کرد".

• دوم اینکه تحقق توسعه و پیشرفت صنعتی نیازمند وجود عزم سیاسی برای توسعه صنعتی است. در این مورد فاصله حرف تا عمل بسیار مهم است و صرف بیان این خواست و توجه نکردن به اقدامات لازم، راه به جایی نمی‌برد.

• سوم اینکه باید پارادوکس میان ایدئولوژی و توسعه صنعتی به گونه‌ای منطقی حل شود. برخی از سران نظام معتقدند که توسعه صنعتی و در نتیجه رفاه، به دینداری مردم خدشه وارد می‌کند، بنابراین در امر توسعه صنعتی نباید عجله کرد و اعتقاد بر این است که "تا آنجا باید توسعه داد که به دینداری مردم صدمه‌ای وارد نشود"، اما قطعاً چنین نیست، چنان که ادله دینی

شود. آیا این گونه هدف گذاری با واقعیات صنعت خودرو همخوانی دارد؟ کسب سهم تولید ۳ درصد از تولید بازار جهانی خودرو - که حدود ۷۵ میلیون خودرو در سال تولید می‌کند - با کدام امکانات سرمایه گذاری شده صورت خواهد پذیرفت؟

از سوی دیگر اختلاف نظریین مسئولان مبنی بر این که تولید خودرو به شکل کنونی تنها به شلوغی خیابان‌ها و نابودی محیط زیست شهرهای بزرگ خواهد انجامید را چه باید کرد. امروز هر مسئولی بنا بر وظیفه‌ای که بر دوش دارد، نظر متفاوتی در مورد تیراژ تولید خودرو

به در آمد سرانه ۳ برابر امروز، در یک افق ۲۰ ساله، که نیازمند رشد تولید ناخالص داخلی حداقل ۷ درصدی در دو دهه آینده ۸۰ و ۹۰، متوسط رشد سالانه ارزش افزوده بخش صنعت از ۴/۹ درصد در دهه ۷۰ به بیش از ۱۰ درصد در دو دهه ۸۰ و ۹۰، رشد بالای سرمایه گذاری صنعتی از ۴/۸ درصد در دهه ۷۰ به بیش از ۱۰ درصد در دهه‌های ۸۰ و ۹۰، مدنظر مسئولان نظام در قالب برنامه چشم‌انداز بوده که لازم است به منابع آن فکر شود. اگر تنها بر ظرفیت‌های داخلی چشم بدوزیم - که با این وضعیت حمایت از صنعت و مشکلات مترتب بر آن تمایل به سرمایه گذاری

در داخل، وجود ندارد یا اندک است - و اگر از سرمایه گذاران خارجی انتظار داریم که در جهت تحقق این آمار و ارقام گام بردارند، در شرایط بی ثباتی روابط ایران با دیگر کشورها نه تمایل و انگیزه وجود دارد و نه دولت‌های متبوع مجوز این حجم از فعالیت را به آنها می‌دهند. حضور شرکت‌های خارجی در ایران مستلزم پذیرفتن قواعد بازی اقتصاد بین الملل است که این نکته با هزاران اما و اگر در کشور ما روبه روست. رقابت تجار در عرصه معرفی مارک‌های بین المللی و فعالیت رانت خواران در جهت حذف رقبا نیز مزید بر علت است و جایی برای انتخاب شرکای با کیفیت بین المللی باقی نمی‌گذارد. عرضه هر محصول خارجی مرغوب با هزاران اما و اگر از سوی تجار قدرتمند وابسته به خانواده‌های صاحب قدرت روبه روست. این محصولات باید از طریق آنها، آن هم تنها به قصد تجارت و فروش محصولات معرفی شوند و هیچ گاه وارد عرصه صنعت و ساخت و تولید محصولات نشده و یا محکوم به کنار گذاشتن بازار ایران و عدم حضور در فرایند ساخت داخل محصولات در ایران می‌شوند.

البته حضور سرمایه گذاری خارجی در ایران باید اهداف مشخصی را دنبال کند از جمله این اهداف ارتقای فناوری، افزایش استانداردها، تولیدات داخلی، توسعه مهارت‌های مدیریت، توسعه بازارهای صادراتی و در نهایت حرکت به سوی ادغام در فعالیت‌های اقتصادی در مقیاس جهانی. در غیر این صورت هر حضوری بدون توجه به این موارد، تنها با دیدگاه تاجر منشانه و فروش محصولات در بازار مصرفی ایران و خروج میلیون‌ها دلار ارز خواهد بود.

در صنعت خودرو کشور نیز با بزرگنمایی نیازهای مشتریان و مشکلات کیفی محصولات راه برای ورود انواع و اقسام خودروهایی که در کشورهای مبدأ بازاری ندارند، باز می‌شود و سالیانه میلیون‌ها دلار ارز از کشور خارج می‌شود. ما از کدام الگو تبعیت می‌کنیم؟ آیا از تصمیم گیرندگان کسی می‌تواند به صراحت بگوید کدام کشور مشابه چنین فرایندی را دنبال کرده است؟ این استدلال که ورود خودروی خارجی زمینه رقابت خودروسازان داخلی با خارجی را فراهم می‌کند، بسیار سست و بی پایه



اگر تنها بر ظرفیت‌های داخلی چشم بدوزیم - که با این وضعیت حمایت از صنعت و مشکلات مترتب بر آن تمایل به سرمایه‌گذاری در داخل، وجود ندارد یا اندک است - و اگر از سرمایه‌گذاران خارجی انتظار داریم که در جهت تحقق این آمار و ارقام گام بردارند، در شرایط بی ثباتی روابط ایران با دیگر کشورها نه تمایل و انگیزه وجود دارد و نه دولت‌های متبوع مجوز این حجم از فعالیت را به آنها می‌دهند

در کشور دارد و این ناشی از عدم تمرکز در تصمیم‌گیری‌ها و بی‌اطلاعی مسئولان هر بخش از وظایف خود و برنامه‌های دیگر بخش‌هاست. این نشان می‌دهد که اعمال مدیریت توسعه در صنعت و دیگر بخش‌ها و هماهنگی لازم بین ارگان‌های ذیربط وجود ندارد.

همچنین در این زمینه، دست یافتن به جایگاه نخست در جذب سرمایه گذاری مستقیم یا مشترک خارجی در منطقه به‌عنوان یکی از راهکارهای استراتژیک مطرح شده است. مسئله سرمایه گذاری با شرکت‌های خارجی در ایران نیز از مواردی است که اجماع در خصوص آن وجود ندارد. هنوز توافقی بر سر این نکته که ما باید اجازه سرمایه گذاری خارجی در ایران را بدهیم یا ندهیم وجود ندارد، آیا به نفع کشور است که خارجی‌ها در صنایع ایران سرمایه گذاری کنند یا خیر؟ از یک سو دسترسی

است؟ کدام رقابت؟ مگر امکانات داخل و خارج قابل مقایسه است؟ کدام حمایت دولت زمینه رقابت را به وجود آورده است؟ ما همچون عرصه‌های سیاسی، به دلیل استقلال طلبی، درگیر یک جنگ نابرابر اقتصادی و به تبع آن صنعتی هستیم. زخم شمشیر رقابتی خارجی کم نیست، دولت هم روی آن زخم نمک می‌پاشد و هر روز عرصه را بر صنعتگران تنگ و تنگ‌تر می‌کند. تا سال‌ها صنعتگران باید ثابت می‌کردند که زالوصفت و استثمارگر و... نیستند، حالا باید ثابت کنند که می‌توانند بدون هیچ‌گونه امکاناتی به جنگ نابرابر با رقبای خارجی بروند. در چند جبهه باید جنگید؟

با این حال با وجود تمام ناملایمات، مدیرانی کوشیدند تا زمینه ساخت داخل و استقلال صنعت خودرورایی ریزی کنند و این اقدام در دهه هفتاد شکل گرفت، اما از آنجایی که اعمال سیاست‌ها، برنامه‌ها و استراتژی‌ها متکی به افراد است، تازمانی که در رأس مسئولیت قرار دارند برنامه‌ها پیگیری می‌شود و هنگامی که به هر دلیل مسئولیت را ترک می‌کنند، روز از نو شروع می‌شود و مدیران جدید ضمن نقد عملکرد گذشتگان، سعی در تخریب آنچه بنا شده نموده و ایجاد بنای جدید می‌کنند. تا چه زمانی این بازی باید ادامه پیدا کند و منابع ملی به هدر رود؟ دولت ما حجیم و ناکارآمد است. در هیچ کجای دنیا که فکر توسعه اقتصادی و صنعتی در دستور کار است تنها با اتکا به دولت امکان تحقق توسعه مطلوب وجود نداشته و ندارد. با وجود تأکید مقامات طراز اول کشور در امر خصوصی سازی، متأسفانه مالکیت واحدهای تجاری و صنعتی در بین ارگان‌های دولتی و شبه دولتی دستگردان می‌شود، ضمن اینکه عده بسیاری با اصل قضیه مخالفند و با انواع کارشکنی‌ها تحقق امر خصوصی سازی را آسان نمی‌کنند. از یک سو توجه به امر پیشرفت و توسعه صنعتی تأکید می‌شود و از سوی دیگر با مقاومت بوروکرات‌های دولتی از تحقق آن جلوگیری می‌شود. مبادا الگوی توسعه صنعتی کشور شبیه به الگوی توسعه صنعتی بلوک شرق سابق شود و با انحصارات دولتی و نفی کارکرد مکانیزم قیمت‌ها و عدم توجه به کیفیت در کنار کمیت، به همان راه برویم که سرنوشت آن را

این استدلال که ورود خودروی خارجی زمینه رقابت خودروسازان داخلی با خارجی را فراهم می‌کند، بسیار سست و بی پایه است؟ کدام رقابت؟ مگر امکانات داخل و خارج قابل مقایسه است؟ کدام حمایت دولت زمینه رقابت را به وجود آورده است؟

دیدیم چه شد.

از این رو نباید تنها رسالت توسعه صنعتی، قدرتمند کردن نظام سیاسی و کاهش وابستگی به نظام‌های سیاسی رقیب مورد توجه قرار گیرد، بلکه باید به گونه‌ای باشد که ضمن دستیابی به اهداف بالا، نسبت به سطح رفاه آحاد جامعه و رقابت پذیری در سطح بین‌المللی نیز بینجامد. باید بتوان با توسعه صنعتی، سطح درآمد سرانه افزایش، نرخ بیکاری کاهش و توزیع درآمد منطقی شود و در نهایت سطح رفاه جامعه به سطح استانداردهای بین‌المللی ارتقا یابد. در توسعه صنعتی مطلوب، تنها کمیت‌ها مد نظر نیست، بلکه کیفیت نیز اصل است. نباید تنها به تیراژ میلیونی خودرور و افتخار کرد، بلکه باید دید از نظر کیفیت نیز در چه سطحی هستیم و قدرت رقابت پذیری مادر بازارهای بین‌المللی چگونه است.

از سوی دیگر امر توسعه در هر صنعتی، بدون اجماع نظرات نخبگان صنعت کشور محقق نمی‌شود. "اجماع نخبگان" اصلی است که نمی‌توان از آن غافل شد. ابتدا باید نخبگانی به وجود آیند، که این امر در تعامل با جهان خارج و صنعتی شکل می‌گیرد. ما چه بخواهیم یا نه، جهان به سوی کمرنگ شدن مرزهای جغرافیایی و ارتباط بیشتر ملت‌ها در حال شکل‌گیری است. انواع و اقسام وسایل ارتباط جمعی و حضور فیزیکی افراد در کشورهای دیگر و کسب علم و تجربه، به شکل‌گیری طبقه‌ای از نخبگان می‌انجامد که توقعاتی از دولت‌های دست‌اندر کار دارند. دیگر نمی‌شود فراگیری علم را با کنترل اعزام دانشجویان به خارج کنترل کرد، بلکه در جامعه اطلاعاتی، خود علم به

سراغ افراد می‌آید و فرایند شکل‌گیری نخبگان به وجود می‌آید. اگر دولت حاکم، اهداف و سیاست‌ها و برنامه مشخصی داشته باشد، نخبگان را به سوی آن اهداف و برنامه‌ها هدایت و به نفع منافع ملی به جلو خواهد برد، در غیر این صورت آنان خود هویتی را تشکیل داده و اقدام خواهند کرد که معلوم نیست لزوماً با منافع ملی سازگار باشد یا خیر؟ اهداف و برنامه‌های مشخص دولت در امر توسعه صنعتی و حمایت دولت، به بیعت نخبگان با دولت و اجرای موفقیت‌آمیز برنامه‌ها می‌انجامد. در غیر این صورت یانیر وها هدر می‌رود یا به فعالیت‌های غیر مولد، پراکنده و گاه مخالف منافع ملی کشور خواهد پرداخت.

امر توسعه صنعتی با مشارکت آحاد جامعه بویژه نخبگان صورت خواهد پذیرفت، اما در کشورهایی که دولت با تمرکز منابع و با امکانات محدود خود بدون استفاده از نخبگان -چنین قصدی را داشته باشد، چرخه تحقق توسعه صنعتی ده‌ها سال به طول می‌انجامد و با توجه به سرعت بسیار زیاد توسعه صنعتی در کشورهای صنعتی، هر روز فاصله‌ها بیشتر و بیشتر می‌شود.

تجربه دو دهه اعمال سیاست‌های جدید در صنعت خودرور و داشته‌ایم، ارزیابی عملکرد این صنعت در دو دهه گذشته قطعاً ما را به نکاتی جدید خواهد رساند که می‌تواند از اتلاف منابع و امکانات کشور در این صنعت جلوگیری کند. مهمترین مشکل صنعت خودرور، فقدان استراتژی روشن و همه‌جانبه است. در دهه اول عزم دولتمردان به دلایل خاص آن زمان، تدوین سیاست‌ها و برنامه‌های حمایت از صنعت خودرور قرار گرفت و فصلی نو در این صنعت حاصل شد. صنعت خودرور با پشتوانه حمایت دولت و با استفاده از تجربه جنگ، راهی را شروع کرد که در دهه اول بارشده بیش از ۲۵ درصدی، کمیت محصولات افزایش یافت. گام اول با حمایت مالی شرکت‌های دولتی خوب شروع شد و به شکل‌گیری ده‌ها شرکت جدید در صنایع قطعه‌سازی انجامید. صدها نفر مشغول به کار شدند، اقدامات جهت به کارگیری روش‌های مهندسی معکوس شکل گرفت و با پشتکار مردان و زنان پر تلاش گام‌های اساسی در جهت ایجاد صنعت قطعه‌سازی برداشته شد. صدها قطعه به دست توانای صنعتگران داخل ساخته

شد، هر چند که بعضی از آنها از نظر کیفیت در سطح نازلی بود، ولی به تدریج با کسب آگاهی از دانش فنی قطعات، کیفیت آنها نیز ارتقا یافت.

اما نکته اساسی این بود که این شروع خود بدون برنامه و استراتژی مشخص بود و بعضاً قطعه‌سازان بر اساس آگاهی‌های خود، در مسیر صحیح توسعه این صنعت گام برداشتند و بعضی دیگر به روش‌های ابتدایی سعی در تولید قطعات کردند. آمار بسیار پایین قرار دادهای همکاری انتقال تکنولوژی و دانش فنی از شرکت‌های خارجی که در حدود ۵ درصد کل تولید کنندگان قطعات را شامل می‌شد، حاکی از بحرانی بود که در آینده بر این صنعت اثر خواهد گذاشت. دیدگاه‌های مسئولان دولتی که بعضاً ارتباط با دیگر کشورهای صنعتی جهان در زمینه انتقال تکنولوژی و دانش فنی با کراهت می‌پذیرند، نیز مزید بر علت شد و تأخیر بیشتری در امر پیشرفت سریع این صنعت به وجود آورد. کمبود منابع مالی به تدریج پرده از رخ بر کشید و بر مشکلات بیشتر این صنعت دامن زد. بنای موفقیت هر صنعتی توسعه مستمر و گسترش کمی و کیفی امکانات و محصولات است و به موازات، توجه به امر تحقیق و توسعه و نوآوری محصولات باید در دستور کار قرار گیرد. متأسفانه آمار بسیار ناچیز سرمایه‌گذاری شرکت‌های قطعه‌سازی در امر تحقیق و توسعه نیز گواه دیگری بر عدم پیشرفت مطلوب این صنعت است. با این حال قطعه‌سازان با مابه‌گذاشتن از جان و مال خود گام‌های بسیار اساسی برداشتند و ای‌کاش حمایت‌های دولت در قالب یک استراتژی مدون، همه‌جانبه و مستمر ادامه می‌یافت، تا امروز این تلاش‌ها نمود بیشتری داشته باشد و در عرصه جهانی موفق‌تر بودیم. با این حال بعضی از قطعه‌سازان مورد اقبال قطعه‌سازان خارجی قرار گرفته‌اند و با یک تلاش بی‌وقفه سعی در گام‌نهادن در بازارهای خارجی کرده‌اند و چشم و چراغ ملت ایران شده‌اند. همان‌ها باعث شدند که اروپایی‌ها در یک مطالعه جامع و پیشرفته به این آگاهی برسند که در کنار چین، هند و برزیل، ایران کشور دیگری برای سرمایه‌گذاری در صنعت قطعه‌سازی است. بر اساس مطالعات آنها در حالی که در ترکیه هزینه تولید قطعه

۱۴ درصد کمتر از اروپاست، در کشور ما تا ۱۵ درصد کمتر از کشورهای اروپایی تمام می‌شود و این بر جاذبه این صنعت برای اروپاییان افزود. هجوم خودروسازان اروپایی برای خرید قطعه از ایران آغاز شد، و لسی به دلیل عدم حمایت دولت و دیدگاه‌های حاکم‌چندان موفق نبود. کارایی‌های ما بسیار بیشتر از آنچه امروز صادر می‌کنیم می‌باشد، اما دولت برخلاف دولت‌های کشورهای صنعتی، که عمده یارانه‌های خود را به تولید کنندگان می‌دهند و نه مصرف کنندگان، حمایت مؤثری از صنعت خودرو نکرد. با این حال قطعه‌سازان با تلاش بی‌وقفه سعی در سازگاری با نیازهای خودروسازان کردند و به موفقیت‌هایی دست یافتند. به خوبی روشن



باید بتوان با توسعه صنعتی، سطح درآمد سرانه افزایش، نرخ بیکاری کاهش و توزیع درآمد منطقی شود و در نهایت سطح رفاه جامعه به سطح استانداردهای بین‌المللی ارتقا یابد

نباید تنها به تیراژ میلیونی خودرو افتخار کرد، بلکه باید دید از نظر کیفیت نیز در چه سطحی هستیم و قدرت رقابت پذیری ما در بازارهای بین‌المللی چگونه است

است که صنعت خودروسازی موفق، موکول به داشتن صنعت قطعه‌سازی موفق است و اگر امروز تیراژ میلیونی خودرو داریم، در گرو تلاش‌های قطعه‌سازانی زحمتکش صورت پذیرفته است. قطعه‌سازی حق و افری به گردن خودروسازی دارد، اما به دلیل اینکه عمدتاً این صنعت توسط بخش خصوصی اداره می‌شود، چنان مورد مهر و محبت نیست و خودروسازان دولتی این صنعت را مورد بی‌مهری قرار می‌دهند. البته بدیهی است همان‌طور که صنعت خودروسازی نیازمند به صنعت قطعه‌سازی است، این صنعت نیز حیاتش موکول به ادامه حیات خودروساز است، اما با توجه به اینکه بیش از ۷۵ درصد یک خودرو را قطعات آن تشکیل می‌دهد، یک صنعت قطعه‌سازی نیرومند و خلاق و نوآور می‌تواند به رشد و توسعه و کیفیت خودروسازی کمک زیادی کند. امروز در دنیا به گونه‌ای است که محصول نهایی توسط خودروسازان طراحی می‌شود و اجزای آن بر اساس نیاز خودروساز توسط قطعه‌سازان توانا طراحی و تولید می‌شود، در حالی که در کشور ما محصولی انتخاب و قطعات آن توسط قطعه‌سازان داخلی به روش مهندسی معکوس یا در ارتباط با قطعه‌سازان خارجی تولید و ارائه می‌شود. صنعت قطعه‌سازی در مرحله سوم از فرایند توسعه این صنعت قرار دارد؛ گام نخست یعنی مونتاژ را گذرانده‌ایم، گام دوم ایجاد پایگاه‌های ساخت را دو دهه پیش شکل دادیم و گام سوم محصولات را به هر روش ممکن به تولید انبوه رساندیم و اما گام چهارم که ایجاد پایگاه‌های طراحی قطعات است، به دلیل عدم حمایت‌های دولت متوقف شد و دولت مدعی شد که ما کمک کردیم و شمارا ایجاد کردیم، پس بقیه راه را خودتان بیمایید. اینجاست که متأسفانه هر چه رشته‌ایم پنبه خواهد شد. گام پنجم که فرایند طراحی و ساخت محصول و گام ششم که اقدام در خصوص طراحی و ساخت ماشین‌آلات خطوط تولید است نیز پیشکش. اصولاً در هر کشوری که صنعت پیشرفت کرده، استراتژی توسعه صنعتی همه‌جانبه و فراگیر است و هیچ‌گاه آنها ندارد و توقف در آن بی‌معناست. توسعه همه‌جانبه صنعت خودرو در گرو توجه به تمامی عوامل آن، از توسعه نیروی انسانی،

تأمین مواد اولیه مورد نیاز، تأمین ماشین آلات و تجهیزات، تأمین دانش فنی و انتقال تکنولوژی، توجه به فرایندهای تکمیلی، ایجاد واحدهای تحقیق و توسعه، توسعه دانش مدیریت و فناوری اطلاعات سیاست‌های پولی و مالی، قوانین حمایتی، امنیت سرمایه گذاری بخش خصوصی، توجه به زیرساخت‌ها از جمله شبکه راه‌ها، مخابرات، حمل و نقل و... و تأمین سوخت با کیفیت مناسب و در سطح استانداردهای جهانی، تدوین استانداردهای کیفیت در رابطه با قطعات، جاده‌ها، سوخت و آلایندگی، قوانین حفظ محیط زیست، رعایت استانداردهای متداول شهرسازی گرفته تا عوامل فرهنگی، اجتماعی و... را شامل می‌شود. تحقق امر توسعه صنعتی نیازمند حضور مدیران توسعه یافته و مستلزم حضور مدیرانی است که کارخانجات خودرو و قطعه‌سازی کشور را محل کسب تجربه و سعی و خطای خود ندانند و چون به کسب تجربه از دیگران اعتقاد نداریم، اصلاً توسعه صنعتی بر محور کسب توانایی تکنولوژیکی قرار ندارد و در ک روشنایی از آنچه باید کسب شود نیست، بنابراین گاهی در یک دور باطل باقی می‌مانیم. اکنون پس از دو دهه کسب تجربه در صنعت قطعه‌سازی، چرا باید کار به جایی برسد که خودروسازان ترجیح دهند محصولات جدید را با ورود CKD از شرکت‌های خارجی تولید کنند، چون در دسر چانه‌زنی با قطعه‌ساز داخلی راندارند، به راحتی قطعه را وارد و مونتاژ کرده و محصول را به بازار عرضه می‌کنند. روند صعودی واردات قطعه از خارج از کشور که با رشد چشمگیری در حال افزایش است و به بیش از ۶ میلیارد دلار رسیده است یعنی چه؟ واردات ۱/۳ میلیارد دلار سال ۱۳۸۰ به ورود قطعات به ارزش ۶ میلیارد دلار در سال ۱۳۸۶ رسیده است، این یعنی تیر خلاص به هر چه دستاورد ۱۵ سال گذشته قطعه‌سازی! اگر خودروسازان همچون رقبای خارجی خود حداقل ۳ تا ۵ درصد درآمد خود را صرف امر تحقیق و توسعه می‌کردند آیا وضع باز به این گونه بود، در حالی که سهم هزینه‌های تحقیق و توسعه بزرگترین شرکت خودروسازی کشور، ایران خودرو کمتر از ۱ درصد است. در تمامی کشورهای صنعتی، دولت‌ها کمک‌های فراوانی از جمله کمک

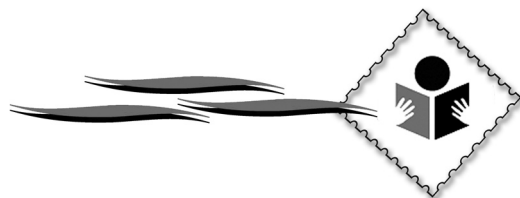
مهمترین مشکل صنعت خودرو، فقدان استراتژی روشن و همه‌جانبه است

ما اعتقاد داریم که ملت ایران نشان داده که مرد روزهای سخت است و چنانچه مسئولین نظام عزم خود را جزم کنند که آنچه را ناشدنی به نظر می‌آید، انجام دهند و به پشتوانه مردم اعتماد کنند، این کار شدنی است. ما نشان داده‌ایم که می‌توانیم، اما عزم ملی و اراده آهنین لازم است

بلاعوض به خودروسازان برای گسترش امر تحقیق و توسعه می‌کنند. در کشور آلمان هنوز دولت از شرکت‌های بنز و بی‌ام و حمایت مالی می‌کند، زیرا رونق و گسترش بازار آنها باعث رشد اقتصاد ملی، کاهش سطح بیکاری، توسعه صادرات و... می‌شود؛ در ایران چطور؟ اگر دولت ایران برنامه منسجم و مدونی برای حمایت و توسعه صنعت قطعه‌سازی کشور داشت، نخست این حرکت بزرگ دچار وقفه و رکود نمی‌شد، دوم این که مجبور نبود برای ادامه حیات خود، دست خود را نزد خودروسازان خارجی دراز کند و به ده‌ها شغل دیگر از جمله دلالی خرید و فروش محصولات خودروسازان در بازار، واسطه‌گری در بازار مواد اولیه، مراجعه به تأمین کنندگان مواد اولیه و قطعه نامرغوب در کشورهایمانند چین و هند و تأمین ماشین‌آلات و تجهیزات دست دوم فرسوده خارجی بایندهای دست چندم پردازد. چرا قطعه‌ساز ایرانی که باید به فکر توسعه و نوآوری محصولات جدید باشد همواره در پیچ و خم مشکلات نامرتب با فعالیت خود غوطه‌ور است؟ چرا ارگان‌های دولتی اعم از وزارت صنایع و معادن، وزارت بازرگانی، وزارت کار، وزارت امور اقتصاد و دارایی و... به جای آنکه نقش تسهیل‌کننده فعالیت‌های تولید را داشته باشند،

دائم با اعمال قوانین و دستورالعمل‌های خود برخلاف روند تولید حرکت می‌کنند. همگی در جهت تسهیل واردات و تأمین کالا پیشقدم هستند و همواره در مقابل تولید مانع ایجاد می‌کنند، زیرا کشور با اتکاب به درآمد نفت که برای کشور فرصتی است در جهت تأمین منابع سرمایه گذاری و توسعه صنعتی و اکنون به تهدید تبدیل شده، تا جایی که گروهی متأسفانه آرزو می‌کنند که ای کاش نفت نداشتیم. چرا با این همه امکانات دانشگاهی هنوز حدود ۱۲ درصد شاغلان بخش صنعت، تحصیلات دانشگاهی دارند و ۲۵ درصد دارای دیپلم و مابقی معادل ۶۳ درصد نیروی کار بخش صنعت افراد زیر دیپلم و بی‌سواد هستند. آیا این برای کشوری که داعیه جهانی شدن دارد، باعث سرفرازی نیست. بدیهی است در کشوری که حقوق کارگر آن یک سوم درآمد خط فقر است، توقع بیشتری نمی‌توان داشت. با کدام انگیزه، نیرو و منبع مالی باید مراحل تحصیلی را طی کنند تا جامعه صنعتی ما تا این حد از نظر میزان تحصیلات فقیر نباشد؟ با کدام دانش توقع داریم از مرحله مونتاژ به مرحله طراحی و ساخت برسیم؟

در کشوری که بهره‌وری نیروی کار از ۹۳۱۰ دلار در سال ۱۹۸۰ به ۶۶۴۹ دلار در سال ۱۹۹۹ رسیده، چگونه توقع تولید رقابتی داریم، در حالی که این شاخص در کشورهای مالزی و تایلند به ۲ برابر، هنگ کنگ به ۳/۵ برابر و کره جنوبی به ۴ برابر افزایش یافته است. در کشوری که با سه برابر شدن درآمد سرانه طی ۱۲ سال آینده، وضعیت رفاهی مردم تا سال ۲۰۲۰ معادل رفاه شهروندان کره جنوبی در زمان کنونی خواهد بود، چگونه توقع تولید با کیفیت داریم؟ ضمن اینکه سه برابر شدن درآمد سرانه مستلزم ۴ برابر شدن تولید ناخالص داخلی است، و در کشوری که بر اساس روند عملکرد تاریخی ۳۰ سال طول می‌کشد تا درآمد سرانه دو برابر شود، چگونه این امر محقق خواهد شد؟ ما اعتقاد داریم که ملت ایران نشان داده که مرد روزهای سخت است و چنانچه مسئولین نظام عزم خود را جزم کنند که آنچه را ناشدنی به نظر می‌آید، انجام دهند و به پشتوانه مردم اعتماد کنند، این کار شدنی است. ما نشان داده‌ایم که می‌توانیم، اما عزم ملی و اراده آهنین لازم است. به امید آن روز.



معرفی کتاب



احمد میدری

بهبود فضای کسب و کار به جای خصوصی سازی (معرفی کتاب «سنجش و بهبود محیط کسب و کار»)

کتاب سنجش و بهبود محیط کسب و کار با همکاری جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران و انجمن مدیران صنایع منتشر شده و دارای دوبخش تالیف و ترجمه است. مقدمه آن درآمدی است بر جایگاه نظری و اهمیت راهبرد محیط کسب و کار در سیاستگذاری‌های اقتصادی. در پیوست کتاب نیز رتبه ایران به لحاظ موانع کسب و کار در میان ۱۷۸ کشور آمده است. مبنای این رتبه بندی بررسی بانک جهانی در سال ۲۰۰۸ است. بخش اصلی این کتاب ترجمه گزارش سال ۲۰۰۴ بانک جهانی در مورد چگونگی انجام کسب و کار است. مقدمه کتاب مدخل مناسبی برای شناخت مفهوم محیط کسب و کار، چگونگی پیدایش این نظریه، اهمیت آن در سیاستگذاری اقتصادی و موقعیت ایران در رتبه موانع کسب و کار است. در اینجا گوشه‌هایی از مقدمه کتاب که توسط احمد میدری و با عنوان "خصوصی‌سازی یا رشد طبیعی بخش خصوصی" نوشته شده می‌آید.

کشورهای اروپای شرقی راهبرد نخست را انتخاب کردند. چین در طول سه دهه بدون خصوصی سازی و تنها با فراهم نمودن محیط مناسب برای بخش خصوصی، سهم بخش خصوصی را از کمتر از ۲۰ درصد در پایان دهه ۱۹۷۰ به بیش از ۷۰ درصد در سال ۲۰۰۴ افزایش داده است.^(۱) بیشتر کشورهای اروپای شرقی و شوروی سابق نیز با تکیه بر سیاست خصی سازی توانستند در کمتر از چهار سال سهم بخش خصوصی را به بیش از ۸۰ درصد افزایش دهند، اما خصوصی سازی در این کشورها به فاجعه اقتصادی ختم شد و راهبرد بهبود محیط کسب و کار در چین به معجزه اقتصادی انجامید. در چین ۵۰۰ میلیون نفر از فقر نجات یافتند و در طول ۲۰ سال گذشته ۷۵ درصد از انسان‌هایی که در جهان از فقر مطلق نجات یافتند چینی بودند^(۲) و در کشورهای اروپای شرقی و شوروی سابق تعداد فقرا به پنج برابر افزایش یافت.^(۳) تجربه کشور چین و تاحدودی ویتنام، مجارستان و لهستان این ایده را مطرح ساخت که برای تبدیل اقتصاد دولتی به اقتصاد غیر دولتی به جای راهبرد خصوصی سازی می‌توان از راهبرد بهبود محیط کسب و کار بهره گرفت. به عبارتی بدون خصوصی سازی و صرفاً با رفع موانع بخش خصوصی می‌توان اقتصاد دولتی را به اقتصاد غیر

عوامل مؤثر بر عملکرد واحدهای اقتصادی مانند کیفیت دستگاه‌های حاکمیتی، ثبات قوانین و مقررات، کیفیت زیرساخت‌ها و... است که تغییر دادن آنها فراتر از اختیارات و قدرت مدیران بنگاه‌های اقتصادی است.

هر چند به لحاظ نظری جمع این دو راهبرد ممکن است، اما معمولاً کشورهایی که به دنبال خصوصی سازی بودند، از رفع موانع بخش خصوصی و بهبود محیط کسب و کار غافل ماندند و کشورهایی که راهبرد بهبود محیط کسب و کار را انتخاب کردند، در پی خصوصی سازی نبودند. چین، راهبرد دوم و شوروی سابق و

منظور از محیط کسب و کار، عوامل مؤثر بر عملکرد واحدهای اقتصادی مانند کیفیت دستگاه‌های حاکمیتی، ثبات قوانین و مقررات، کیفیت زیرساخت‌ها و... است که تغییر دادن آنها فراتر از اختیارات و قدرت مدیران بنگاه‌های اقتصادی است



بهبود محیط کسب و کار امروزه به عنوان یک راهبرد اقتصادی شناخته شده است. این راهبرد، مکمل راهبرد خصوصی سازی است و حتی برخی بر این باورند که رفع موانع بخش خصوصی یا همان بهبود محیط کسب و کار باید جایگزین خصوصی سازی شود. تجربه جهانی نشان می‌دهد رشد بخش خصوصی به دوروش ممکن است؛ روش نخست، واگذاری دارایی‌ها و شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی و روش دوم، رفع موانع بخش خصوصی یا بهبود محیط کسب و کار است. منظور از محیط کسب و کار،

جدول ۱. موانع کسب و کار در ۳۰ هزار بنگاه در کشورهای در حال توسعه

نوع مانع	درصد بنگاه‌هایی که آن را مهم دانسته‌اند
عدم اطمینان نسبت به سیاست‌ها	۸۲
بی‌ثباتی اقتصاد کلان	۷۹
نرخ مالیات	۷۵
فساد	۷۲
هزینه و سهولت دسترسی به منابع مالی	۷۰
گسترده‌گی جرایم اجتماعی	۶۳
مقررات مالیاتی	۶۲
مهارت نیروی انسانی	۶۱
نظام حقوقی و قضایی	۶۱
برق	۵۷
مقررات نیروی کار	۵۶
حمل و نقل	۴۷
دسترسی به زمین	۴۰
مخازرات	۴۰

مأخذ: بانک جهانی، ۲۰۰۵. فضای بهتر سرمایه‌گذاری برای همه (A Better Investment Climate for Everyone)، صفحه ۵

باید وظایف خود را بهتر ایفا کند و بازار کالا و خدمات باید ضعف و نارسایی کمتری داشته باشد.

هزینه‌های محیط کسب و کار چند تأثیر مهم بر اقتصاد به جای می‌گذارد؛ اثر نخست، افزایش هزینه بنگاه‌هاست. محیط نامناسب کسب و کار، هزینه تولید و قیمت فروش را افزایش می‌دهد. بر اساس گزارش "فضای بهتر سرمایه‌گذاری برای همه" هزینه‌های محیط کسب و کار در کشورها بسیار متفاوت است. نسبت هزینه‌های محیط کسب و کار به قیمت فروش کالا در بنگاه‌های چند کشور در جدول (۲) آمده است.

برای شرکت‌هایی که در تانزانیا فعالیت می‌کنند هزینه‌های محیطی مانند پرداخت رشوه، نامناسب بودن زیرساخت‌های حمل و نقل و هزینه‌های دادرسی، ۲۷ درصد ارزش فروش کالاها را تشکیل می‌دهد، اما همین نسبت در لهستان تنها ۹ درصد است. اگر شرکت‌های تانزانیایی به اندازه شرکت‌های لهستانی کارآمد باشند تنها به دلیل محیط متفاوت کسب و کار قادر به رقابت نیستند، زیرا قیمت تمام شده کالاها در تانزانیا ۱۸ درصد بیش از لهستان است.

محیط کسب و کار نامناسب از یک سو، از بزرگ شدن شرکت‌ها جلوگیری می‌کند و از سوی دیگر موجب بزرگ شدن بی‌قواره و نابه‌جای شرکت‌ها می‌شود. در پرتو محیط امن اقتصادی و سیاسی است که شرکت‌ها بزرگ و جهانی می‌شوند، در حالی که شرکت‌های تولیدی در کشورهای در حال توسعه بخش عمده‌ای از وقت خود را صرف خنثی‌سازی مزاحمت‌های محیطی می‌کنند. شرکت‌ها در کشورهای پیشرفته بدون ترس از شوک‌های سیاسی و اقتصادی تنها به جلب رضایت مشتری و به نوآوری و بیرون کردن رقبای خود مشغول هستند. اگر شرکت‌های بزرگ در کشورهای پیشرفته تولید قطعات را به شرکت‌های کوچک سفارش می‌دهند به محیط کسب و کار پایداری از جمله قوه قضاییه‌ای تکیه دارند که عادلانه حکم می‌کند و در دسترس و ارزان است.

برای اندازه‌گیری موانع کسب و کار روش‌های مختلفی وجود دارد که در کتاب به آن پرداخته شده است. یکی از این روش‌ها روش بانک جهانی است؛ بانک جهانی هزینه‌های قانونی مراحل کسب و کار را در کشورهای

**تجربه کشور چین و تان
حدودی ویتنام، مجارستان
و لهستان این ایده را مطرح
ساخت که برای تبدیل
اقتصاد دولتی به اقتصاد
غیر دولتی به جای راهبرد
خصوصی‌سازی می‌توان از
راهبرد بهبود محیط کسب
و کار بهره گرفت. به عبارتی
بدون خصوصی‌سازی و صرفاً
با رفع موانع بخش خصوصی
می‌توان اقتصاد دولتی را به
اقتصاد غیر دولتی تغییر داد**

نخست عناصری که حکومت (قوای سه‌گانه) نقش بسیار برجسته‌ای در آنها دارد و رفتار حکومت، کیفیت آن را تعیین می‌کند. عدم اطمینان نسبت به سیاست‌ها، بی‌ثباتی اقتصاد کلان، نرخ مالیات، و فساد از این جمله‌اند. دسته دوم، موانع ناشی از بازار هستند. مهارت نیروی انسانی، دسترسی به زمین و خدمات حمل و نقل از جمله عناصر محیط کسب و کار به‌شمار می‌آیند که هر چند از سیاست‌های دولت متأثر هستند، اما عموماً بازار نقش تعیین‌کننده‌تری در این عناصر دارد. اگر بازار این دسته از کالاها و خدمات به خوبی توسعه یافته باشد شرکت‌ها با صرف هزینه کمتر می‌توانند به این خدمات دسترسی یابند. به عبارت دیگر محیط کسب و کار متأثر از رفتار حکومت یا کیفیت بازار است و برای بهبود محیط کسب و کار حکومت

دولتی تغییر داد. این راهبرد را جوزف استیگلیتز برنده نوبل اقتصاد، «رشد بخش خصوصی از پایین» و ژانوس کورنای اقتصاددان مشهور دانشگاه هاروارد «رشد طبیعی بخش خصوصی» نامیدند.^(۴)

اگر در ابتدای دهه ۱۹۸۰، نظریه پردازان و سیاستگذاران اقتصادی بر خصوصی‌سازی تأکید داشتند، از اواخر دهه ۱۹۹۰ بهبود محیط کسب و کار موضوع کانونی محافل نظریه پردازان و سیاستگذاران اقتصادی بوده است. این تغییر در پارادایم سیاستگذاری، محصول تحولات اقتصادی مانند تجربه چین و اروپای شرقی و شوروی سابق از یک سو و طرح نظریات جدید اقتصادی از سوی دیگر است.

دسوتو، اقتصاددان پرویی نظریه پرداز اصلی این نظریه به‌شمار می‌آید. بانک جهانی بر پایه اندیشه‌های دسوتو از اواخر دهه ۱۹۹۰ به تحلیل محیط کسب و کار در کشورهای مختلف پرداخت و گزارش سالانه توسعه جهانی ۲۰۰۵ را به فضای بهتر کسب و کار اختصاص داد.^(۵) این گزارش به تحلیل محیط کسب و کار و تأثیر آن بر عملکرد اقتصادی پرداخته است. برای شناخت موانع کسب و کار از ۳۰ هزار بنگاه در ۵۳ کشور در حال توسعه نظرسنجی به عمل آمد. نتایج این نظرسنجی در جدول (۱) آمده است.

در این نظرسنجی از صاحبان کسب و کار خواسته شد موانع کسب و کار را با انتخاب گزینه‌هایی از فوق‌العاده مهم تا بی‌اهمیت رتبه‌بندی کنند. بیش از ۸۰ درصد شرکت‌های مصاحبه شده "عدم اطمینان نسبت به سیاست‌های دولت" را مانعی مهم اعلام نمودند.

موانع بالا به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ دسته

جدول ۲. نسبت هزینه‌های محیط کسب و کار به قیمت فروش کالا

نام کشور	هزینه‌های محیطی به ارزش فروش کالا (درصد)
لهستان	۹
چین	۱۴
برزیل	۱۵
الجزایر	۲۵
تانزانیا	۲۷

مأخذ: همان، تصویر ۷

ثبت املاک و صدور حکم در قوه قضاییه و سرعت صدور رأی در دادگاه‌ها را اندازه‌گیری می‌کند. در پایگاه اینترنتی بانک جهانی، مراحل دهگانه بالا در تمام کشورهای جهان جمع‌آوری شده است. (۶). به کمک این بانک بزرگ اطلاعاتی می‌توان به طرح‌هایی برای بهبود دستگاه‌های اداری دست یافت.

مسئله بهبود محیط کسب و کار در مراکز تصمیم‌گیری ایران نیز کاملاً شناخته شده و دولت نیز سیاست‌هایی برای پیشبرد آن اعلام کرده است. در ماده ۴۱ برنامه چهارم توسعه، دولت موظف به اتخاذ سیاست‌های مختلف برای بهبود محیط کسب و کار شده است. در این ماده آمده است: «دولت موظف است در برنامه چهارم، در جهت بهبود فضای کسب و کار در کشور و زمینه‌سازی توسعه اقتصادی و تعامل با جهان پیرامون، اقدامات زیر را به عمل آورد: ...» در ماده ۸ برنامه به دولت اجازه داده شده است بخشی از درآمدهای حاصل از فروش شرکت‌های دولتی را در قالب بودجه‌های سنواتی به توانمندسازی بخش خصوصی تخصیص دهد و در ماده ۶ همین برنامه دولت مجاز به استفاده از همه روش‌ها برای توانمندسازی بخش خصوصی شده است.

شورای اقتصاد کشور نیز در تاریخ ۱۳۸۳/۳/۱۶ وزارت اقتصاد را موظف به تهیه سند ملی «رفع موانع بخش خصوصی» کرده است. قوه قضاییه نیز در پایان سال ۱۳۸۶، مرکزی را برای بررسی موانع سرمایه‌گذاری در بخش خصوصی تأسیس کرد. این تصمیم‌گیری‌ها نشان می‌دهد لزوم

مختلف اندازه‌گیری می‌کند. این نهاد از سال ۲۰۰۰، مرکزی به نام «کسب و کار» (Doing Business) راه‌اندازی نموده و سالانه موانع کسب و کار در کشورهای مختلف را مقایسه می‌کند. همچنین این نهاد با استفاده از تجارب کشورهای مختلف راهکارهایی برای بهبود محیط کسب و کار ارائه می‌دهد.

بانک جهانی امور مربوط به کسب و کار را به ده فعالیت تقسیم می‌کند، این ده فعالیت عبارت است از:

۱. ثبت شرکت
۲. دریافت مجوز از شهرداری و دیگر دستگاه‌های مرتبط برای تأسیس محل فعالیت
۳. استخدام و اخراج کارکنان
۴. ثبت دارایی در سازمان ثبت املاک
۵. دریافت تسهیلات و اعتبارات
۶. حمایت از حقوق سهامداران کوچک
۷. پرداخت مالیات
۸. تجارت خارجی
۹. صدور حکم در نظام قضایی
۱۰. اعلام ورشکستگی و خاتمه بخشیدن به کسب و کار

رتبه ایران در میان ۱۷۸ کشور جهان در دو سال پی‌درپی به ترتیب ۱۳۱ و ۱۳۵ است. بر این اساس در سال ۲۰۰۸ موانع کسب و کار در ۱۳۴ کشور کمتر از ایران بوده است. در پیوست کتاب، چگونگی اندازه‌گیری هر یک از این امور برای اقتصاد ایران و مقایسه آن با کشورهای منطقه خاورمیانه و همچنین کشورهای عضو سازمان همکاری‌های اقتصادی، بر اساس گزارش ۲۰۰۸ بانک جهانی آمده است.

سرعت و سهولت تعدادی از دستگاه‌های اداری به کمک شاخص‌های بالا سنجیده می‌شود، مثلاً سهولت ثبت شرکت‌ها سرعت اداره ثبت شرکت‌ها را در ایران اندازه‌گیری و با دیگر کشورها مقایسه می‌کند به همین ترتیب سهولت دریافت مجوز، سرعت شهرداری و وزارت نیرو، سهولت پرداخت مالیات، سرعت سازمان امور مالیاتی، تجارت خارجی، سرعت گمرک کشور، ثبت دارایی، سرعت سازمان

جدول ۳. مقایسه موانع کسب و کار در ایران با ۱۷۸ کشور

رتبه کسب و کار	رتبه ایران در		تغییر در رتبه
	سال ۲۰۰۷	سال ۲۰۰۸	
رتبه کلی کسب و کار	۱۳۱	۱۳۵	-۴
سهولت شروع کسب و کار	۶۶	۷۷	-۱۱
سهولت دریافت مجوز	۱۵۸	۱۶۴	-۶
سهولت تعامل با کارکنان	۱۴۳	۱۴۱	۲
سهولت ثبت دارایی‌ها	۱۴۱	۱۴۳	-۲
سهولت دریافت اعتبار	۶۲	۶۸	-۶
حمایت از سرمایه‌گذاران	۱۵۸	۱۵۸	۰
سهولت پرداخت مالیات	۹۴	۹۷	-۳
سهولت تجارت با خارج	۱۲۹	۱۳۵	-۶
صدور حکم در نظام قضایی	۵۴	۵۷	-۳
خاتمه بخشیدن به کسب و کار	۱۱۰	۱۱۸	-۸

مأخذ: (رجوع شود به پیوست کتاب)

مبنای اندازه‌گیری و مقایسه محیط کسب و کار هر کشور (از جمله ایران) با دیگر کشورها، سهولت اجرای ده فعالیت بالا است. رتبه هر کشور بر حسب زمان، هزینه و مراحل انجام دادن هر یک از فعالیت‌های دهگانه فوق مشخص می‌شود. هر قدر سرعت انجام دادن یک فعالیت بیشتر و تعداد مراحل اداری و هزینه‌های آن کمتر باشد محیط کسب و کار آن کشور مناسب‌تر و رتبه آن در مقایسه با دیگر کشورها بهتر است. در جدول (۳) رتبه ایران در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸



انجمن پس از یک بررسی گسترده، برای رفع ابهام در قوانین اکوادور، شیوه‌ای را به مجلس پیشنهاد داد که مورد قبول قرار گرفت.

همان‌طور که در این نمونه‌ها می‌بینیم انجمن‌های کسب و کار، رکن اصلی شناسایی و سیاستگذاری برای رفع موانع بخش خصوصی هستند. این تشکل‌ها با نظر سنجی از اعضای خود مهمترین موانع بخش خصوصی را شناسایی می‌کنند و سپس برای کاهش یا رفع آن سیاست‌هایی را به دولت پیشنهاد و گاهی حتی خود اقداماتی را سازمان می‌دهند.

صاحبان کسب و کار از آنجا که خود دارای دانش عملی هستند و بیشترین فایده بهبود محیط کسب و کار عاید ایشان می‌شود، موتور محرکه بهبود محیط کسب و کار به‌شمار می‌آیند. در ایران نیز اگر انجمن‌های کسب و کار مانند اتاق بازرگانی یا انجمن مدیران صنایع یا دیگر تشکل‌ها، بهبود محیط کسب و کار را به عنوان امری مهم و اولویت دار بپذیرند آن‌گاه از دولت و مجلس می‌خواهند برای بررسی مستمر این مسئله، سازمان یا نهادی تأسیس شود. به عبارت دیگر، حرکت باید از صاحبان کسب و کار آغاز شود.

متأسفانه صاحبان کسب و کار در ایران، کمتر به تدوین برنامه و راهکار برای حل مشکلات خود همت گمارده‌اند. گلايه و شکواییه و برگزاری جلسه با تصمیم‌گیران، شکل غالب رفتار صاحبان کسب و کار در ایران است. استمهال‌وام و معافیت مالیاتی، محور عمده مذاکرات دولت با بخش خصوصی در ایران است. بهبود محیط کسب و کار باید از مطالبات صاحبان کسب و کار باشد و سپس دولت برای تأمین این مطالبات به نهادسازی اقدام کند.

به روش بانک جهانی، در سنجش و بهبود محیط کسب و کار انتقادهایی وارد است. روش بانک جهانی یکی از نازل‌ترین موانع کسب و کار را مشخص می‌سازد. موانعی مانند بی‌ثباتی در قوانین و مقررات، ناامنی‌های سیاسی اجتماعی، گستردگی فساد در نظام اداری از جمله موانع کسب و کار هستند که با روش بانک جهانی نمی‌توان به آنها پرداخت، اما به نظر می‌رسد همین سطح نازل از موانع کسب و کار نقطه مناسبی برای پرداختن به این موضوع باشد. انتقاد دیگر یکسان‌نگاری مراحل قانونی

صاحبان کسب و کار از آنجا که خود دارای دانش عملی هستند و بیشترین فایده بهبود محیط کسب و کار عاید ایشان می‌شود، موتور محرکه بهبود محیط کسب و کار به‌شمار می‌آیند

و کار در شناساندن موانع کسب و کار و ارائه راهکار بیش از دولت نقش داشته و در این زمینه پیش‌تاز بوده‌اند. اتاق بازرگانی پاکستان با همکاری دولت آن کشور فرایندهای ترخیص و صدور کالا از گمرک آن کشور را بهبود بخشیده و برخی از مراحل انجام کار را رایانه‌ای کرده است. اتاق بازرگانی برزیل با راه‌اندازی یک شبکه درونی اطلاع‌رسانی در کاهش کلاهبرداری میان بازرگانان گام مهمی برداشته است. در این شبکه افرادی که چک آنها برگشت خورده و یا به تعهدات قانونی خود عمل نکرده‌اند به بازرگانان عضو معرفی می‌شوند.^(۸) انجمن کارآفرینان اکوادور نقش مهمی در تغییر محیط کسب و کار این کشور داشته است. این انجمن، فساد در دولت را مهمترین مانع کسب و کار و مهمترین مانع رشد بخش خصوصی شناسایی کرد و برای کاهش فساد خود را سازمان داد. انجمن کارآفرینان اکوادور پس از مطالعه و بررسی‌های مختلف به این نتیجه رسید که تعارض و شفاف نبودن قوانین، مهمترین علت فساد در این کشور است و برای رفع این مشکل بیش از ۹۲ هزار قانون این کشور را بررسی نمود.

بهبود محیط کسب و کار برای سیاستگذاران در ایران نیز شناخته شده است، اما چرا با وجود تأکید بالاترین مقام کشور و تصریح مواد قانونی در برنامه چهارم و اسناد دیگر اقدام چندانی برای بهبود محیط کسب و کار صورت نگرفته است؟ چگونه می‌توان با توجه به خواست سیاستمداران و قانونگذاران بهبود محیط کسب و کار در ایران را تسریع کرد؟

رفع موانع رشد بخش خصوصی از جمله کوتاه کردن مراحل اداری که محور رتبه‌بندی بانک جهانی است به دانش و سرمایه چندانی نیاز ندارد و مانند خصوصی‌سازی، مستلزم استقبال بخش خصوصی نیست و به نظر نمی‌رسد مخالفان سیاسی و اجتماعی راه آن را سد کنند. کوتاه کردن فرایندهای اداری، علم و مهارتی است که حداقل از دهه ۱۳۵۰ در ایران شناخته شده و بنابراین کمبود دانش هم در این زمینه وجود ندارد، پس چرا حرکت در این زمینه بسیار کند است و چگونه می‌توان آن را سرعت بخشید؟

انجمن‌های کسب و کار رکن اصلی سیاستگذاری برای بهبود محیط کسب و کار هستند، اما متأسفانه در ایران هنوز تحرک چندانی در این زمینه نداشته‌اند. در ترکیه نخست‌وزیری با همکاری اتاق بازرگانی نهاد مشترکی برای این کار تأسیس کرده‌اند. در انگلستان هر وزارت خانه با همکاری انجمن‌های حرفه‌ای و تشکل‌های اقتصادی دفتری برای بررسی این امر ایجاد کرده و در آمریکا اتاق بازرگانی هر دو سال یک‌بار برنامه‌ای را برای بهبود محیط کسب و کار به دولت پیشنهاد می‌دهد.^(۷) در برخی از کشورها انجمن‌های کسب

Governance: Principles, Evidence and Future Challenges».

Harvard Business School, Boston.

- Stiglitz, E. Joseph, June 1999. «Corporate Governance

failures in the Transition» www.worldbank.org

«استیگلیتز، جوزف، "اصلاحات به کجایی رود" در کتاب "حکمرانی

خوب، بنیاد توسعه" صفحه ۱۳۲ و

Kornai, Janos "Ten Years After" The road to a Free Economy.

Annual Conference on Development Economics». April, 2002

5- World Bank, 2004 "World Development Report 2005: A

Better Investment Climate for Everyone" A Copublication of

The World Bank

and Oxford University Press

6- www.doingbusiness.org

۷- بانک جهانی، فضای بهتر سرمایه گذاری برای همه، ۲۰۰۵، فصل ۴ و

همچنین رجوع شود به www.CIPE.ORG

۸- برای مروری بر نقش انجمن های کسب و کار در بهبود محیط کسب

و کار مراجعه کنید به پایگاه اینترنتی WWW.CIPE.ORG و بویژه

کتابچه زیر:

Center for International Private Enterprise (2003) "How

to Advocate Effectively: A Guidebook for Business

Associations" www.cipe.org

می شود که مسائلی چون منافع مصرف کنندگان و هماهنگی با منافع دیگر ذینفعان فراموش شده است. نظام اداری سریع هنگامی مطلوب است که از طریق یکپارچه سازی اطلاعات و با رعایت منافع جامعه تحقق یافته باشد، در غیر این صورت تسریع در انجام امور اداری مشکلات تازه ای به وجود می آورد.

پی نوشت ها:

1- www.businessweek.com/magazine/content/05_34/b

3948478.htm-60k.

2- www.worldbank.org/ch

۳- در خصوص مقایسه تجربه چین و روسیه و دوره دوبردر خصوصی سازی با رفع

موالعه بخش خصوصی، مقالات فراوانی وجود دارد برای نمونه رجوع کنید به:

- خیرخواهان، جعفر (مترجم)، «استیگلیتز، جوزف» اصلاحات به کجایی رود

در کتاب "حکمرانی خوب، بنیاد توسعه" مرکز پژوهش های مجلس، سال

۱۳۸۳، صفحه ۱۳۹.

- احمد میدری (۱۳۸۴) "خصوصی سازی مردمی از منظر مکتب

نهادگرایی" نشریه جامعه و اقتصاد شماره ۵.

- Dyck, A October, 2000, «Privatization and Corporate

با مراحل واقعی است. مبنای محاسبه در روش بانک جهانی، مصوبات قانونی است، اما می دانیم آنچه در عمل رخ می دهد با قانون، انطباق کامل ندارد. در بسیاری از موارد، مراحل اداری کندتر از مقررات و بخشنامه های مصوب است. بدین ترتیب رتبه کشورها ممکن است انطباق کامل با واقع نداشته باشد.

افزون بر انتقاد بالا، اندک بودن مراحل اداری و سرعت بیشتر، لزوماً پدیده مطلوبی نیست. عدم نظارت بهداشت در گمرک به کاهش زمان ترخیص کالا می انجامد، اما عدم رعایت استانداردهای بهداشتی هر چند برای صاحبان کسب و کار در کوتاه مدت مطلوب است، اما با منافع مصرف کنندگان همخوانی ندارد و همچنین بر رقابت پذیری نگاه ها در بلندمدت تأثیر منفی دارد. سهولت امور مربوط به کسب و کار در صورتی می تواند به عنوان یک هدف پنداشته شود که منافع مصرف کنندگان و دیگر ذینفعان نیز تأمین شود. در روش بانک جهانی آن چنان بر اندک بودن مراحل اداری تأکید

لابی صهیونیسم و سیاست خارجی ایالات متحده

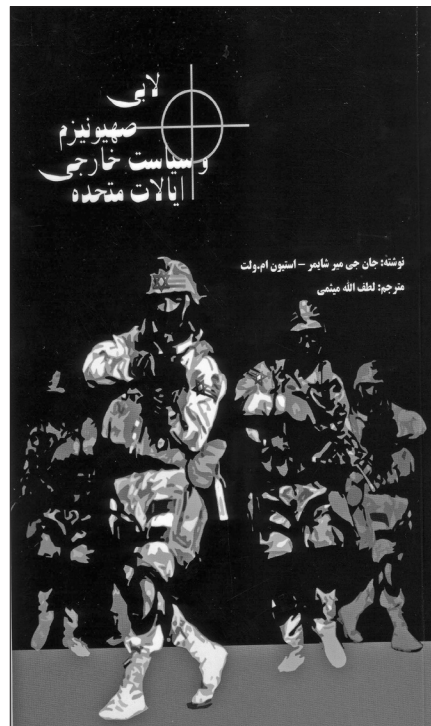
نویسندگان: جان جی. میر شایمر و استیون ام. والت

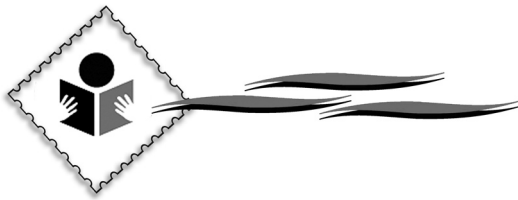
مترجم: لطف الله میثمی

انتشارات صمدیه، چاپ اول، بهمن ۱۳۸۷

قیمت: ۳۲۰۰ تومان، تلفن: ۶۶۹۳۶۵۷۵ - ۰۲۱

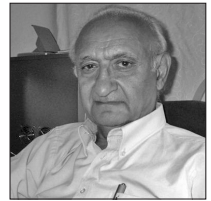
بدون تردید اسرائیل و لابی آن در امریکا نقش زیادی در کشور عراق داشته است و آن نقش در کتاب «لابی صهیونیسم و سیاست خارجی ایالات متحده» به خوبی مستندسازی شده است. مطالعه این اثر ارزشمند می تواند ما، مردم امریکا و دیگر جهانیان را به این نتیجه برساند که باید با اسرائیل و لابی های آن و جهان مرزبندی کامل کنیم، باشد که جهان و بویژه خاورمیانه روی صلح، صفا و آزادی به خود ببیند.





معرفی کتاب

انتهای راه پترودلار؟



محمد یلیانی

به بعضی از این نوشته‌ها می‌توان در مقالاتی که در سایت:

<http://www.google.com/search?client=firefox-a&rls=org.ozilla/%3Aen-US/%3Aofficial&channel=s&hl=Iranian+Oil+Bourse&btnG=Google+Search>

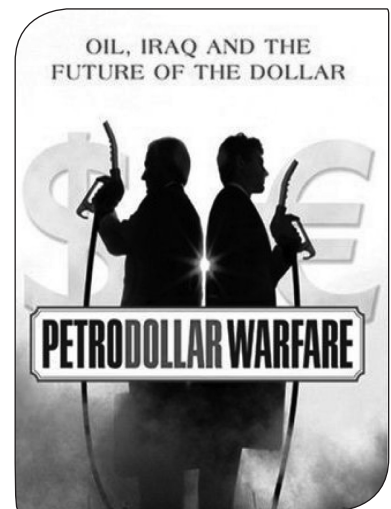
منتشر شده مراجعه کرد.

یکی از این نوشته‌ها، کتاب جنگ پترودلار، اثر ویلیام کلارک استاد دانشگاه جان هاپکینز امریکاست. بسیاری از رخداد های مشروح در آن برای خواننده‌های ایرانی، ناآشنا و یا اینکه اینک به دست فراموشی سپرده شده‌اند، از این رو مطالب این کتاب می‌تواند دریچه‌هایی بسیار روشن باشند. نتیجه‌گیری‌های نگارنده اما شاید باز هم نوعی دیگر از فرضیه‌های توطئه تلقی شوند.

طبق نظر کلارک: "مقدمات صعود اقبال دلار به عنوان واحد پول بین‌المللی، در سال ۱۹۴۴ در اوج جنگ بین‌الملل دوم که اروپایان درگیر جنگ با آلمان هیتلری بودند، در کنفرانسی در شهر برتون وودز (Bretton Woods) امریکا به متفقین امریکا تحمیل شد. طی این موافقتنامه، دلارهایی را که امریکا به متفقینش وام می‌داد، با ارزش ۳۵ دلار در مقابل یک انس (۲۸/۳ گرم) طلا به عنوان واحد تجارت تثبیت شد. در آن زمان به نظر می‌رسید امریکا به قدر کافی (۶۵ درصد ذخایر جهان) طلا در اختیار دارد و آنها پیش‌بینی می‌کردند که پس از پایان جنگ، امریکا با وام دادن دلار به جهان در حال ترمیم خرابی‌ها و توسعه، از آنها مواد اولیه مورد نیاز

دسترس می‌نمود. از سوی دیگر، فشارهای مالی دو جنگ عراق و افغانستان می‌بایست بر اقتصاد امریکا شدیداً سنگینی کنند. همین‌طور، افزایش بی‌پایان تراز پرداخت‌های (اختلاف بین واردات و صادرات کالاها و خدمات) آن کشور، ناگزیر می‌بایست به سقوط ارزش دلار امریکا بینجامد، ولی با تعجب، اکنون شاهدیم که هم قیمت نفت و فلزات طی مدت زمانی بسیار کوتاه به شدت افت داشته و هم دلار امریکا در مقابل یورو ارزشمندتر شده است. به نظر می‌رسد که این گونه معادلات جوابی ساده نداشته و عوامل دیگری نیز در شکل‌گیری آنها مطرح می‌باشند که طبق روالی اکنون معمول شده، تا سال‌ها از چشم بسیاری از نامحرمان پنهان می‌مانند. از این رو کاملاً طبیعی است که بعضی از آنان سعی کنند در پشت این پرده‌های اسرارآمیز، برنامه‌هایی شوم ببینند و درباره آنها فرضیه‌هایی خیالی بیافند. در همه این گونه نظریه‌ها، کالای استراتژیک نفت و کشور نفت خیز ما، از محورهای اصلی می‌باشند.

کتاب جنگ پترودلار در زمان تحریر به امریکا هشدار می‌داد که راه پیش‌گرفته مصرف‌گرایی افسارگسیخته، به چاله‌ای می‌انجامد. برای کشورهای جهان سوم، مفهوم این هشدار می‌تواند فروفتادن در یکی از چاه‌های سر راه باشد



نفت، عراق، و آینده دلار؛ جنگ پترودلار نویسنده: ویلیام آر. کلارک

ناشر: New Society Publishers

چاپ اول، سال ۲۰۰۵، ۲۵۴ صفحه

طی دو و یا سه سال گذشته ابتدا شاهد صعود گیک‌کننده قیمت نفت و نیز نزول اقبال ظاهری دلار امریکا بوده‌ایم که هر دو هم‌زمانه در هفته‌ها و روزهای اخیر سیر معکوس را طی می‌کنند. در ابتدا همه چیز به نظر بر اساس منطقی قابل درک عمل می‌کرد: بارش سرسام‌آور صنعتی شدن ممالکی مانند چین و هندوستان و تبدیل آنها به گول‌های اقتصادی، نیاز آنها به منابع طبیعی و انرژی و محدودتر شدن منابع زیرزمینی بعضی از فلزات و نفت، بدیهی است که طبق قوانین معمول بازار، قیمت این گونه کالاها بی‌رویه بالا بروند، از این رو تا چندی پیش قیمت ۲۰۰ دلاری برای هر بشکه نفت خام کاملاً در

صنایع در اثر جنگ توسعه یافته خود را تأمین و سپس محصولات این صنایع را در اروپای در جنگ تخریب شده، با سودهای کلان خواهند فروخت.^{۱۱} (درباره اهمیت قرار و مدار بر تون وودز می توان بسیار مفصل تر و آموزنده تر از این فصل کتاب کلارک، در سایت:

http://en.wikipedia.org/wiki/Bretton_Woods_system

مطالعه کرد)

نویسنده ادامه می دهد: «قابل پیش بینی نیز بود که پس از این قرار و مدار در بر تون وودز، مبادلات بین المللی تا مدت ها به سود امریکا یک سو به رشد نمایند، اما این رشدی کوتاه مدت بود. با بازسازی اقتصاد اروپا و ژاپن از یک سو، بلندپروازی ها در داخل و بیرون، هزینه های جنگ سرد و جنگ ویتنام از سوی دیگر، به افزایش شدید مقادیر دلارهای کاغذی امریکا در دست جهانیان، به درخواست روزافزون کشورها برای تبدیل پول کاغذی به طلا، منتهی شد. برای مقابله، در اواخر سال ۱۹۷۱، دولت نیکسون تصمیم گرفت پشتوانه پول کشورش را دیگر طلاهای نگهداری شده در مخازن قلعه معروف نوکس تلقی نکرده، قیمت این فلز را آزاد اعلام نماید. با این کاهش ارزش دلار، آنها توانستند بخشی از مخارج هنگفت خود را از دوش مردم خود، به گرده مردم جهان منتقل کنند.»

تا اینجا داستان برای اهل فن، تاریخی آشکار و مدون دارد. آنچه اکنون در کتاب کلارک می آید و هر خواننده می تواند آن را برای خودش تعبیر کند، مربوط می شود به داستان چهار دهه گذشته نفت و فرایند تحول دلار در سال آخر جنگ رسمی امریکا در ویتنام و پس از جنگ یوم کیپور اعراب با اسرائیل. طبق نظر کلارک: «در پی این جنگ بود که کشورهای عرب عضو اوپک (بیشتر، در آن زمان مانند حالا، متحدین معمولاً گوش به فرمان امریکا) به ظاهر در همدردی و اتحاد با مصر و سوریه شکست خورده، جریان تولید نفت خود را به سوی غرب قطع کردند. به خاطر داریم که در پی آن، قیمت نفت در بازارهای بین المللی که طی سال ها تا آن زمان نسبت به قدرت خرید دلار به طرز آشکار عملاً سیر آهسته نزولی را طی می کرد، گویی این بار به ضرر کشورهای

غرب، یک باره چندین برابر افزایش یافت. این شد که کشورهای دنیا مجبور شدند برای رفع نیازهای انرژی خود دلارهای بیشتری را خرج کنند؛ دلارهایی که همگی می بایستی از خزانه امریکا در مقابل با پول - طلا و یا کالاهای خود، تهیه کنند. جالب اینجاست که در اوج این گران شدن نفت، امریکا که تا آن زمان خود از واردات انرژی تقریباً بی نیاز بوده است، شروع به وارد کردن مقادیر زیادی نفت خام نمود. (رجوع



کنید به نمودار ۱) [امریکا اکنون نزدیک به ۶۰ درصد نیاز خود را از خارج تأمین می کند].

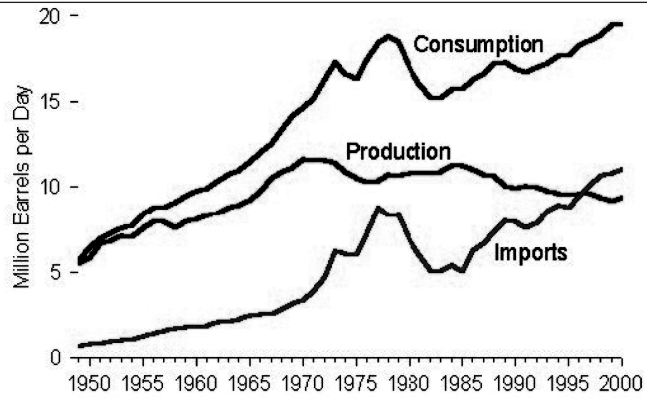
در این مرحله است که اصطلاح «باز گردش پترو دلار» (petrodollar recycling) در دنیا رایج شد و طبق نوشته کلارک، «خزانه داری امریکا برای وام دادن به کشورهای نیازمند، ضرب سکه را شدت بخشید تا هم خودشان بتوانند از کشورهای اوپک نفت بخرند و هم برای این منظور بار دیگر به دیگران وام بدهند. به نوبه، کشورهای اوپک راهی بهتر نیافتند جز اینکه سودهای باد آورده اضافی خود را با خرید اوراق قرضه ملی امریکا یا اسلحه، به امریکا بازگردانند. این گردش دلارهای کاغذی، هم هزینه واردات به امریکار کاهش داد و هم هزینه وام دادن در داخل امریکار به طور مصنوعی پایین نگه داشت تا به رونق اقتصاد داخلی نیز کمک کند. همین نیز باعث شده که امریکایی ها هیچ گاه به فکر ذخیره سازی و صرفه جویی نیفتاده، همیشه به سیستم بانکی مقروض بمانند. اعمال همین سیاست وام دادن به کشورهای فقیر،

به این انجامید که این گروه کشورها، همیشه از طریق بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، مقروض و در نتیجه به نفع شرکت های عظیم امریکایی مانند مردم امریکا، دست به فرمان بمانند.»

در ادامه نویسنده کتاب هشدار می دهد که «بالا رفتن اخیر قیمت نفت به حدود ۱۰۰ دلار برای هر بشکه، برای اقتدار امریکا خطری ذاتی در بر دارد.» او می نویسد بعضی از کشورهای اوپک این روزها علاقه مند شده اند تا بابت نفت خود به جای دلار کم ارزش شده، به سیستم یورو روی آورند، از جمله اینکه ایران می تواند با تأسیس بورس نفت خود روزی رقیبی برای تسلط امریکایی - انگلیسی بر نفت شود. او یاد آور می شود که این عمل، تحت پوشش ممانعت از دسترسی بر سلاح های کشتار جمعی و شاید هم برای گسترش دموکراسی... به حمله امریکا و انگلیس به عراق و برکنار کردن صدام حسین انجامیده است. به هر صورت، اندکی پس از اشغال عراق، جریان گردش دلارهای نفتی به عراق باز گشت.

نویسنده کتاب معتقد است که «در آینده جدا شدن از سیستم پترو دلار اجتناب ناپذیر است و باید با توافق بین المللی راه حلی جست و جو شود.» به عقیده او «بهترین راه حل این است که مجموعه ای از ارزهای مختلف، جایگزین دلار شود. به عبارتی دیگر، سهمیم کردن چند کشور غنی و بانفوذ در اندکی از سود بازار ارز، و گرنه نرخ بالای نفت طبیعتاً به افزایش دلارهای زیادی در دست فروشندگان این کالای حیاتی می انجامد. حتی اگر بخش عمده دلارها طبق برنامه به صورت سپرده نزد خزانه امریکا قرار گیرد، هر برداشت نابهنگام و یک باره بخشی از آن توسط این فروشندگان و یا تبدیل آن به یورو، می تواند فاجعه آفرین باشد و به کاهش زنجیره ای و یک باره ارزش دلار بینجامد.»

جدا از درستی یا نادرستی نظریه این امریکایی که طبیعتاً برای هشدار دادن به کشور خودش نوشته شده، بسیاری از مطالب این کتاب می تواند برای ما نیز (مردم و مدیران کشوری صاحب نفت و دریافت کننده دلارها و یا یوروهای ناگهان باد آورده) زنگ خطری تلقی شود. دیدیم که در گذشته چگونه برنامه ریزان



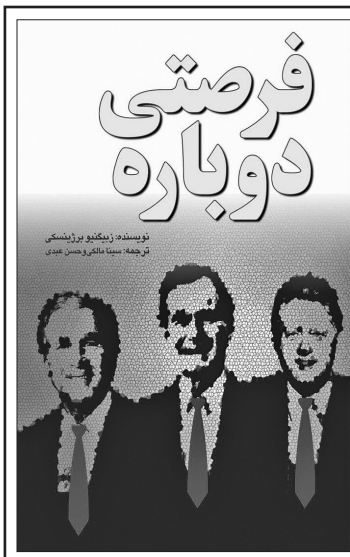
سیر پنجاه ساله تولید، مصرف و واردات نفت در ایالات متحده آمریکا

<http://www.eia.doe.gov/emeu/aer/eh/frame.html>

این روزها اقتصاد کشورهای جهان اول نیز به ظاهر مسیرهای معمول و پیش بینی شده را دیگر نمی پیمایند. کلارک، در زمان نگارش کتاب جنگ پترو دلار، بعضی از این رخدادها را براساس روند وقایع تاریخ، خیر خواهانه پیشگویی کرده بود. به نظر می رسد که حکمرانان در امپراتوری آمریکا، مغرورانه این کتاب و بسیاری از کتاب ها و مقالات - برای کشورشان خیر خواهانه و هشدار دهنده - دیگر را نخواننده و یا نادیده گرفته بودند، اما امپراتوری آمریکا با وجود سقوط کنونی اقتصادش هنوز با سقوط کامل فاصله زیادی دارد. قدرت نظامی آن کشور دست نخورده باقی است و می تواند تا مدت ها - بدون آنکه با نابسامانی های اساسی درونی روبه رو شود - کشورهای دیگر را به قبول اسکناس های مرتب نو چاپ شده خزانه اش مجبور کرده، کماکان تورم یا فقر را به بیرون از مرزهای خود منتقل کند. این کشورهای بیرونی هستند که خود باید با مطالعه رخدادهای تاریخ امپراتوری ها هوشمندانه از کنار چاه و چاله های از پیش آماده شده عبور کرده، راه رفاه خود را بیابند. کتاب مورد بحث، در زمان تحریر به آمریکا هشدار می داد که راه پیش گرفته مصرف گرای افسار گسیخته، به چاله ای می انجامد. برای کشورهای جهان سوم، مفهوم این هشدار می تواند فروافتادن در یکی از چاه های سر راه باشد.

اهداف پنهان امپراتوری، به جای کمک به افزایش توان تولید داخلی، به خرید سرسام آور مثلاً انگور از شیلی و یا آفریقای جنوبی و پرتقال از کشورهای مصر روی آورده ایم. مانند تمامی غنیمت ستان های تاریخ کهن مان، ثروت به ناگاه کسب شده را این بار شاید اندکی عدالت جویانه تر، برای خرید خودرو و دیگر وسایل زودفروسا، گویی بزرگوارانه، میان عده ای از مردم ذوق زده پخش می کنیم. اکنون ماه هاست که برای ما و دیگر کشورهای نفت خیز جهان سوم و سایرینی که عایدات اصلی خود را در عرضه و صرفا فروش دیگر مواد خام و یا نیمه - خام می دیدند - بدون اینکه از علت آن آگاه باشیم - باری دیگر دوران خوش، ولی کوتاه درآمدهای کاذب و رویایی دلاری سپری شده اند. البته

و سیاستمداران آمریکا، باز پرداخت جنگ های سلطه جویانه خود را به موقع به گردن مردم جهان، بویژه مردم نیازمند جهان سوم منتقل کرده اند. درست است که در سال ۱۹۷۳، در پی افزایش نابهنگام قیمت نفت، یک بار ثروتی غیر قابل پیش بینی و انتظار به کشورهای نفت خیز، از جمله کشور ما سر از بر شد، ولی دیدیم که اغلب سران این کشورها از جمله شاه ایران، به جای اینکه از این موقعیت استثنایی برای افزایش توان تولید و افزایش واقعی ثروت کشورش استفاده برد، بیشتر آن را یا برای خرید اسلحه و انواع کالاهای بی ارزش مصرفی برای دلخوش نگه داشتن موقت ما مردم بنا آگاه از اوضاع واقعی - صرف و یا بخشش رازهای انواع خزانه های غرب کردند. با افزایش ناگهانی دوباره قیمت نفت به نظر می رسد که یک بار دیگر، غافل از گذشته نه چندان دور و از



فرصتی دوباره
نوشته زینگیو برزینسکی
منتشر شد
کتاب



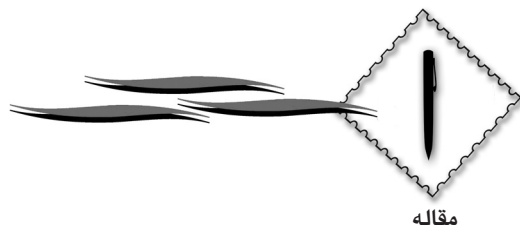
نشر صدیه

منتشر کرد:

رویدادها و داوری؛ اول بهمن ۱۳۴۰

خاطرات دکتر مسعود حجازی

(جلد دوم)



نیماجلودار*

تورم، تغییرات قیمت‌ها و خانوار ایرانی

در ایران، روزی نیست که روزنامه‌ای را ورق نزنم و به میهمان ناخوانده‌ای بر نخوری، عزیز در دانه ما که هر روز بر سر سفره‌هاست: «تورم». یا همان اکسیر خانمانسوز خانواده‌ها. همه ما در زندگی روزانه خود این کلام را هر از چند گاه شنیده و یا دیده‌ایم، ولی به تعداد انسان‌ها تفسیر متفاوتی از آن کرده‌ایم. گروهی از آنان مدیران و یا متولیان نظامند که از آن در جهت اهداف سیاسی خود، سیاسی‌کاری را چاشنی انتشار و نتایج آن می‌کنند و اندکی دیگر (کارشناسان و اقتصاددانان) با موشکافی و نگاه تخصصی خود از افزایش و خطرات آینده آن نهييب می‌زنند تا گوش شنوایی بیابند، بیش از همه این مردم جامعه هستند که از این ازدهای چند سر می‌نالند و خلع سلاح شده در حال جنگ با آن هستند. به راستی کدامیک از آنان تفسیر بهتر و ملموس‌تری از آنچه هست دارند؟ آیا تورم همانی است که مصرف‌کنندگان کالاها و خدمات و در یک کلام خانوارها با گوشت و پوستشان از افزایش قیمت بی‌رویه روزانه کالاهای مصرفی می‌نالند و یا هشدار اقتصاددانانی است که با تجزیه و تحلیل کردن انواع رنگارنگ آن (تورم ساختاری، تورم ناشی از عرضه، تقاضا و...) از میزان افزایش ویرانگر آن می‌گویند، و یا نه این (تورم) همانی است که آنان (مدیران اجرایی کشور) می‌گویند؟

متأسفانه مدیران بانکی، آن را بخشی از کارآمدی سیستم بانکی خود می‌دانند، آیا چنین نیست؟

نکته دوم: می‌دانیم که بزرگترین تولیدکنندگان آمار در کشور (بانک مرکزی ایران و مرکز آمار ایران) بزرگترین مصرف‌کنندگان آمار در کشور هستند و یکی از مهمترین کالاهای مصرفی این سازمان به منظور محاسبه GDP (تولید ناخالص ملی به قیمت‌های ثابت)، شاخص قیمت مصرف‌کنندگان (نرخ تورم) یا CPI (consumption price Index) است. استفاده از این شاخص برای سازمان متولی تولید آمار در کشور آن قدر مهم است که از انتشار و نتایج آن ده‌ها هدف را تعقیب خواهد کرد که یکی از مهمترین و کاربردی‌ترین آنها تعدیل مزد حقوق‌بگیران ثابت است که هر ساله صورت می‌گیرد و همچنین تعدیل در قراردادها، مؤسسه‌ها و شرکت‌هایی است که طرف قرارداد با دولت هستند که منبای محاسبه این قراردادها، شاخص‌های منتشر شده بانک مرکزی ایران است

نکته سوم: می‌دانیم که متغیرهایی چون «نرخ تورم»، «درآمد سرانه»، «شاخص کل قیمت بازار بورس» و... همگی روند کلی و یا جهت مثبت یا منفی بودن اقتصاد در سطح کلان را نشان می‌دهند، برای نمونه در آمد سرانه کشوری ممکن

متضرر گردیده و هزاران میلیارد ریال از پول مردم بدون آنکه آنها بدانند به خزانه دولت رفته که

اگر بانک مرکزی اعلام کرده که نرخ تورم در دی ماه سال ۱۳۸۷ به ۲۵/۹ رسیده مفهومش این است که به‌طور متوسط قدرت خرید بالاتر از ۱۷ میلیون خانوار ایرانی در طول یک سال به همین مقدار کاهش یافته است، و یا اگر نرخ سود (بهره) سپرده‌های بانکی سپرده‌گذاران ۱۲ درصد و نرخ تورم همین مقدار باشد، صدها هزار سرمایه‌گذارانی که در سیستم بانکی ایران سرمایه‌گذاری کرده‌اند از مابه‌التفاوت بین ۲۵/۹ و ۱۲ درصد چیزی به میزان ۱۳/۹ درصد از قدرت پول آنها کاسته شده و متضرر گردیده

اگر تورم را در یک جمله ساده به قول جیمز توبین «افزایش سطح عمومی قیمت‌های مجموعه کالاها و خدماتی بدانیم که در یک زمان معین (یک سال) مصرف‌کنندگان (خانوارها) آن کالاها و خدمات را مصرف می‌کنند» می‌توان گفت که در این تعریف علمی و ساده‌نکاتی وجود دارد که از نگاه بسیاری غافل شده است.

نکته اول: چنان‌که می‌دانیم یک خانوار در طول سال، هزاران هزار نوع کالا و خدمات مصرفی را برای نیاز روزانه خود مصرف می‌کند و «تورم» در حقیقت متوسط تغییرات هزاران هزار کالای مصرفی و نه کالاهای سرمایه‌ای است که میلیون‌ها خانوار ایرانی در یک سال و یا کمتر از آن مصرف می‌کنند، برای نمونه اگر بانک مرکزی اعلام کرده که نرخ تورم در دی ماه سال ۱۳۸۷ به ۲۵/۹ رسیده مفهومش این است که به‌طور متوسط قدرت خرید بالاتر از ۱۷ میلیون خانوار ایرانی در طول یک سال به همین مقدار کاهش یافته است، و یا اگر نرخ سود (بهره) سپرده‌های بانکی سپرده‌گذاران ۱۲ درصد و نرخ تورم همین مقدار باشد، صدها هزار سرمایه‌گذارانی که در سیستم بانکی ایران سرمایه‌گذاری کرده‌اند از مابه‌التفاوت بین ۲۵/۹ و ۱۲ درصد چیزی به میزان ۱۳/۹ درصد از قدرت پول آنها کاسته شده و

ضرایب جدید	ضرایب قدیم	
۲۵/۶۴	۳۲/۴۵	۱- خوراکی‌ها، آشامیدنی‌ها و دخانیات
۶/۰۹	۹/۵۵	۲- پوشاک و کفش
۲۹/۱۲	۲۷/۰۴	۳- مسکن، سوخت و روشنایی
۵/۶۱	۷/۲۲	۴- کالا و خدمات مورد استفاده در خانه
۱۳/۸۵	۱۱/۴۰	۵- حمل و نقل و ارتباطات
۷/۳۶	۴/۵۷	۶- بهداشت و درمان
۳/۷۳	۳/۵۳	۷- تفریحات و سرگرمی‌ها
۸/۶۲	۴/۲۴	۸- کالا و خدمات متفرقه

هر ساله در سطوح مختلف اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی دچار تغییرات ساختاری می‌شود، ولی متأسفانه اثرات این تغییرات ساختاری در محاسبه نرخ تورم جاری دیده نمی‌شود (و یقیناً یکی از مهمترین دلایل کاهش نشان دادن نرخ تورم این تغییرات است که ضرایب مورد استفاده در محاسبه نرخ تورم در ایران بهنگام نیست). اگر ضرایب اهمیت گروه‌های اصلی شاخص کل قیمت در طول ده سال از قدیم به جدید به شرح جدول (۱) دچار تغییرات ساختاری شده است.

یقیناً تغییرات الگوی مصرفی خانوارها، چه در سطح کل کشور و چه در سطح مناطق استانی نه هر ده سال، بلکه هر ساله رخ می‌دهد که متأسفانه این تغییرات و ضرایب اهمیت جدید آن در محاسبه نرخ تورم اعلام شده هرگز دیده نمی‌شود. از ضریبی در محاسبه نرخ تورم استفاده می‌شود که سالیان سال مصرف کنندگان کالاها و خدمات آن را مصرف نمی‌کنند و یا کالاهایی مورد مصارف روزانه خانوار است که از ضریب اهمیت آن در محاسبات هرگز استفاده نمی‌شود. این در حالی است که در کشورهای توسعه یافته جهان با استفاده از تکنولوژی اطلاعات، جمع آوری اطلاعات آماری بر خلاف کشورهای ایران به روز بوده و ضریب اهمیت کالاها و خدمات مصرفی خانوارها در هر سال برای استفاده و یا محاسبه نرخ تورم بهنگام می‌شود.

نکته پنجم: پیش فرض اساسی ما این است که سیر مراحل محاسباتی نرخ تورم در ایران از مرحله طراحی و تدوین و اجرا گرفته تا بهنگام کردن قالب‌های آماری، اپتیم کردن نمونه‌ها (شهرهای نمونه و یا کالاهای نمونه)، آموزش، استخراج و پردازش و انتشار آن دچار هیچ گونه ایرادی و ابهامی در آن نیست، غافل از آنکه این خود داستانی است مجمل، که می‌شود بر آن سیاه مشق نوشت. روش جمع آوری اطلاعات و آمار برای محاسبه نرخ تورم در تمام کشورهای جهان، آن قدر مهم، حساس و ظریف است که توصیه سازمان‌های بین‌المللی هنگام مراحل اجرایی را به دنبال دارد. این توصیه‌ها شامل موارد زیر است:

- ۱- تمام کالاهای مشمول شاخص باید دارای تعاریف و مفاهیم یکسان استاندارد باشند.
- ۲- مناطق آماری بر اساس شاخص‌های انتخابی به درستی انتخاب شود.
- ۳- تعداد کارگاه‌های نمونه اصلی و یا جایگزین در حد نیازهای آماری انتخاب شود.
- ۴- در انتخاب کارگاه‌های نمونه اصلی و

آمار و ارقامی که بیان کننده واقعیت‌های جامعه خود باشد هزاران راز در سینه پر درد خود دارد و مصرف کنندگان و محققان به چنین آماری باور و استناد خواهند کرد

نزدیک به ۲۰ درصد خانوارهای شهری کشور «خانوارهایی اجاره‌نشین» هستند و این خود از مهمترین اقلام محاسباتی نرخ تورم در ایران است که در برخی موارد تا ۵۰ درصد در آمد یک خانوار اجاره‌نشین را می‌بلعد

در آمد خانوار استخراج می‌شود) و ضریب اهمیت در حقیقت سهم (وزن) هر یک از کالا و خدمات را در مجموعه کالاها و خدمات مصرفی خانوارها در طول یک سال نشان می‌دهد. این ضریب در هنگام محاسبه سیر مراحل محاسباتی نرخ تورم در ایران از اهمیت زیادی برخوردار است، استفاده از آن هنگام محاسبه شاخص کل قیمت (نرخ تورم)، شاخص‌های گروه‌های عمده، اصلی و فرعی و همچنین زیر گروه‌های دیگر بر کسی پوشیده نیست و بسیار کاربرد دارد. می‌دانیم الگوی مصرفی خانوارهای ایرانی به دلایل زیادی از جمله «جابه‌جایی جمعیتی»، «سلیقه‌های مصرف کنندگان»، «در آمد و یا بودجه خانوار» و...

است بسیار بالا باشد، ولی بیشتر مردم آن کشور زیر خط فقر امرار معاش کنند و یا شاخص کل قیمت در بازار سرمایه مثبت باشد، اما بیشتر بازیگران (سرمایه‌گذاران) در چنین بازاری به دلیل افت قیمت‌ها ضرر و زیان هنگفتی نمایند. همچنین ممکن است نرخ تورم در کشوری روند کاهنده داشته ولی تغییرات اقلام مصرفی کالاها و خدماتی که خانوارها مصرف می‌کنند روندی رو به رشد و در حال افزایش داشته باشد. نکته مهم اینجاست که خانوارها رفتار مصرفی خود را بر مبنای تغییرات قیمت کالاها و خدمات مصرفی تنظیم کرده و متناسب با این تغییرات واکنش نشان می‌دهند. اشتباه است اگر تصور کنیم رفتار اقتصادی آنان بر مبنای نرخ تورم است، دلیل ساده و علمی آن این است که همیشه افزایش تغییرات قیمت کالاها و خدمات پر مصرف مصرف کنندگان (خانوارها) بسیار بیشتر از افزایش نرخ تورم است. (حال آنکه به نظر می‌رسد که این دودارای یک مفهوم هستند) استفاده زیاد از واژگان نرخ تورم به جای تغییرات قیمت‌ها و زبان دو گانه آن از سوی مدیران نظام است، نه مردم و خانوارها، که به دلیل نیاز و استفاده تخصصی آن در محاسبات است، اگر هم گه گاهی از این باب با مردم داد سخن می‌دهند صرفاً دنبال کردن شعارها و اهداف پوپولیستی و کم کردن فشارهای اجتماعی و اقتصادی است که بر مردم می‌رود، و گرنه همه کارشناسان نکته‌سنج می‌دانند که اعلام نرخ تورم، هیچ سودی برای مردم و خانوارها (مصرف کنندگان کالاها و خدمات) ندارد و نخواهد داشت.

نکته چهارم: نکته مهم دیگر در رابطه با تورم «اهمیت و حساسیت» و «ضرایب اهمیت» کالاها و خدماتی است که در محاسبه نرخ تورم از آن استفاده می‌شود (که این خود از طرح ملی هزینه و

یا جایگزین باید همه عوامل انتخاب نمونه‌ها رعایت شود.

۵- منابع کسب اطلاعات و آمار (کارگاه نمونه اصلی) باید داوطلبانه و با حوصله آماده پاسخگویی باشد.

۶- هنگام دریافت اطلاعات باید از کالاهایی قیمت‌گیری شود که ماه پیش همان مشخصات کالاها را پر سیده باشد.

۷- زمان‌های آماری اطلاعات پرسشنامه‌ای به درستی رعایت شود.

۸- باید نهایت دقت را کرد تا قیمت عملی فروش (کالاهایی که در داخل زمان‌های آماری به فروش رفته است) دریافت شود و نه قیمت اسمی و یار رسمی آن.

۹- پرسشنامه «مشخصات خاص» باید همیشه به‌نگام باشد و....

لازم به یادآوری است که کسب اطلاعات پرسشنامه از منابع اطلاعات کاری عمیقاً هنری است و ظرافت‌های خاص خود را دارد. ملاحظه می‌شود که روش جمع‌آوری آمار و ارقام برای کسب اطلاعات ۳۵۹ قلم کالاها و خدمات در زمان‌های آماری متفاوت در داخل هر ماه و در بیش از ۸۰ شهر نمونه ایران، چه کار طاقت‌فرسایی است (خطای آماری در چنین حجم بزرگی از نمونه‌های شهرها، کالاها و کارگاه‌های طبیعی است، ولی اثرات این خطاها در محاسبات دیده نمی‌شود). ولی عملاً این بخش از کار اجرایی دارای خطای کاری، فنی، نظارتی و ساختاری بوده و خواهد بود یکی از مهمترین مواردی که تورم اعلام شده همیشه از آنچه واقعیت‌ها خود را بر مردم تحمیل می‌کند کمتر است همین موضوع است.

آمار و ارقامی که بیان‌کننده واقعیت‌های جامعه خود باشد هزاران راز در سینه پرورد خود دارد و مصرف‌کنندگان و محققان به چنین آماری باور و استناد نخواهند کرد.

نکته ششم: نزدیک به ۲۰ درصد خانوارهای شهری کشور «خانوارهایی اجاره‌نشین» هستند و این خود از مهمترین اقلام محاسباتی نرخ تورم در ایران است که در برخی موارد تا ۵۰ درصد درآمد یک خانوار اجاره‌نشین را می‌بلعد.

متأسفانه تغییرات قیمتی «ارزش‌خانه‌های استیجاری» که خود سهم بسیار بزرگی را از گروه «مسکن، سوخت و روشنایی» به خود اختصاص می‌دهد عملاً در محاسبه نرخ تورم به‌شمار نمی‌آید. (ویکی دیگر از دلایل کاهش نشان دادن نرخ تورم

در ایران دقیقاً همین موضوع است)

ملاحظه می‌شود که تغییرات قیمتی ارزش خانه‌های استیجاری سالیانه (که بر مبنای نرخ تورم تعدیل می‌شود) برای نزدیک به ۲۰ درصد خانوارهای شهری کشور مهم و یقیناً افزایش یا کاهش این قلم خدمات روی ۸۰ درصد خانواری که مالک خانه خود هستند هیچ‌گونه تأثیری ندارد و تأثیر آن عمدتاً روی خانوارهایی است (۲۰ درصد) که از افزایش ارزش خانه‌های استیجاری هزینه‌های زیادی را متحمل می‌شوند و باید اثرات این تغییرات هنگام محاسبه نرخ تورم دیده شود.

نکته هفتم: قدرت خرید مصرف‌کنندگان (خانوارها) در ایران به یک نسبت کاهش نمی‌یابد، بلکه هر خانوار به نسبت آنکه از کدام یک از کالاهای پرکشش مصرفی و میزان بودجه بر خوردار است از تغییرات قیمت کالاها و خدمات (و نه نرخ تورم) متضرر می‌شود. اگر طبق نظر پژوهش‌های کارشناسی بپذیریم که بیشتر خانوارهای ایرانی (تا هفت دهک در آمدی) زیر خط فقر و از اساسی‌ترین نیازهای زندگی خود عاجزند، در این صورت باید بپذیریم که دغدغه‌های هر روز آنها کالاهای پرکششی است که از مهمترین اقلام مصرفی در سبد «بودجه خانوار» است.

کالاهای پر مصرفی چون آرد ورشته، غلات و نان، لبنیات و تخم مرغ، گوشت و مرغ، روغن‌ها و چربی‌ها، خشکبار و حبوبات، میوه‌ها و سبزیجات، پوشاک و کفش، مواد شوینده و بهداشتی، قند و شکر، نوشابه‌ها و دخانیات، ادویه‌ها و چاشنی‌ها، هزینه آموزش و تحصیل فرزندان، حمل و نقل و ارتباطات، اجاره بها و دیگر هزینه‌های واحد

ضرب اهمیت کالاها و خدمات مصرفی برای هر خانوار ایرانی متفاوت از خانوار دیگری است و هر یک از خانوارها (بر اساس سلیقه‌ها، ارجحیت کالای مصرفی، میزان بودجه و...) به دلیل الگوهای مصرفی متفاوت خود به یک نسبت از تغییرات قیمتی ضربه نمی‌خورند که از شاخص «نرخ تورم» داد سخن بدهیم

مسکونی (آب، برق، گاز، تلفن، موبایل و...) نمونه‌هایی هستند که تغییرات قیمتی گاه‌به‌گاه و روزانه آنهاست که کمر خانوار ایرانی را به‌راستی خم کرده است.

این دسته از اقلام مهم مصرفی که به‌صورت هفتگی از سوی بانک مرکزی ایران منتشر می‌شود در سال جاری حداقل ۸۰ درصد افزایش قیمت داشته و خانوارها در مقابل تغییرات قیمتی آنها به‌سرعت واکنش منفی و شدید از خود نشان می‌دهند.

از آنجایی که مصرف‌کنندگان در قبال این دسته از کالاهای مصرفی فوق‌العاده حساس و آسیب‌پذیرند و به دلیل میل نهایی به مصرف بالای این گروه از طبقات اجتماعی، باید گفت تورم واقعی برای هفت دهک در آمدی نه ۲۵ درصد که حداقل ۸۰ درصد است.

دلیل ساده آن این است که در محاسبه نرخ تورم در ایران صدها قلم کالاها و خدماتی مبنای محاسبات قرار می‌گیرد که کمتر خانواری از گروه‌های دهک‌های پایین درآمدی؛ آن کالاها را مصرف می‌کنند. برای نمونه تفریحات و سرگرمی‌ها و یا تغییرات قیمتی خودروهایی سواری و همچنین افزایش قیمت بلیط هواپیما و... برای خانوارهای آسیب‌پذیر جامعه چه جایگاهی می‌تواند داشته باشد و خانوارهای با درآمد پایین در قبال این دسته از اقلامی که اساساً جزء مصارف آنها نیست و به دهک‌های بالای درآمدی تعلق دارد کمترین میزان ضربه را خواهند دید و این ضربه‌ها آن قدر کم است که عملاً دیده نمی‌شود. (اثرات تغییرات قیمتی این نوع کالاها و خدمات تنها روی خانوارهای با درآمد بالاست)

پس باید گفت که ضریب اهمیت کالاها و خدمات مصرفی برای هر خانوار ایرانی متفاوت از خانوار دیگری است و هر یک از خانوارها (بر اساس سلیقه‌ها، ارجحیت کالای مصرفی، میزان بودجه و...) به دلیل الگوهای مصرفی متفاوت خود به یک نسبت از تغییرات قیمتی ضربه نمی‌خورند که از شاخص «نرخ تورم» داد سخن بدهیم.

نکته هشتم: می‌دانیم که هم‌اکنون بالاتر از ۱۷ میلیون خانوار معمولی در ایران ساکن هستند و بُعد خانوار (تعداد افراد در خانوار) در ایران ۴/۲۹ نفر می‌باشد، حجم عظیم این همه خانوار را می‌شود به دو گروه عمده درآمدی تقسیم‌بندی کرد، دهک‌های یکم تا هفتم درآمدی (آسیب‌پذیرترین خانوارها) و دهک‌های هشتم تا دهم درآمدی که

معمولاً گروه‌های بادرآمد بالا است (ثروتمندان) و پژوهش‌های انجام شده نشان می‌دهد که الگوی مصرفی هر خانوار در دهک متعلق به خود یکسان و متفاوت از الگوی مصرفی دهک‌های دیگر در آمدی است، برای نمونه خرید ماشین برای تهیه یک لقمه نان و کسب معیشت برای خانوارهای آسیب‌پذیر جامعه ایرانی صرفاً کالایی سرمایه‌ای است (و هرگز این دسته از اقلام سرمایه‌ای در نرخ تورم محاسبه نمی‌شود)، ولی خرید چندین دستگاه ماشین متفاوت برای یک خانوار عضو دهک‌های بالای درآمدی که یک کالای مصرفی است - در محاسبه نرخ تورم به‌شمار می‌آید. مشاهده این کالا و کالاهای مشابه مصرفی چنین خانوارهای دهک‌های درآمدی روشن می‌سازد که کم‌نیستند اقلامی که در محاسبه نرخ تورم وارد می‌شوند، که اساساً هیچ‌یک از مصارف روزانه خانوارهای آسیب‌پذیر جامعه نیست، ولی از آنجایی که در محاسبه نرخ تورم باید تمام خانوار ایرانی پوشش کامل داده شوند و میانگین قیمت هزاران هزار کالا و خدمات مصرفی به روش‌های نمونه‌گیری در محاسبه وارد شود، چاره‌ای جز محاسبه همه آنها نیست. اگر بپذیریم که خانوارهای آسیب‌پذیر جامعه مادر برابر تغییرات قیمتی اقلام مهم مصرفی، شکننده و در قبال افزایش قیمت آن، حساس است باید مرکز آمار ایران برای نخستین بار طرحی را به اجرا درآورد تا ضمن شناسایی الگوی مصرفی دهک‌های پایین درآمدی، میانگین تغییرات قیمتی هزاران کالای مصرفی این گروه‌ها را (نرخ تورم واقعی) به روش نمونه‌گیری و به تفکیک مناطق استانی و کل کشور اجرا و محاسبه کند که در این صورت به جای استفاده از نرخ تورم کلاسیک - که کل خانوار پوشش داده می‌شوند از تورمی حرف خواهیم زد که پوشش کامل خانوار آن، خانوار آسیب‌پذیر جامعه‌اند (تا ۷ دهک درآمدی) و میانگین تغییرات قیمتی آن که به روش علمی قابل محاسبه است می‌تواند مبنای سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری‌های اقتصادی در سطح کلان باشد. این کار شدنی است، اما متأسفانه دولتمردان به دلیل افزایش هزینه‌های اجتماعی به سختی زیر بار آن می‌روند. یادمان باشد که در این‌جاده نوع محاسبه نرخ تورم خواهیم داشت؛ تورمی که پوشش کامل آن کل خانوار و اقلام مصرفی آن است که می‌توان از آن به منظور تعدیل مزد و حقوق بگیران ثابت و... استفاده کرد و نرخ تورمی که پوشش کامل آن تنها گروه‌های پایین درآمدی و الگوی مصرفی خاص آنهاست و می‌توان از آن برای هدفمند کردن

اگر در جامعه مشاهده می‌شود زبان دولتمردان و سیاستگذاران برای مردم کشور قابل فهم نیست علتش آن است که آن دواز دو پارادایم و دو زبان متفاوت از هم سخن می‌گویند؛ یکی (دولتی‌ها) از تورم حرف می‌زند و دیگری بدون آنکه این زبان را بفهمد از تغییرات قیمتی می‌نالد



یارانه‌ها، باز توزیع درآمدی و... استفاده کرد. (فرض مادر روش دوم این است که کل خانوارهای ایرانی تنها ۷ دهک پایین درآمدی هستند و اصلاً خانوار دیگری وجود ندارد)

نتیجه‌گیری:

به کاربردن و از گانی چون تورم، شاخص کل قیمت بازار (کالا و سرمایه)، درآمد سرانه و... تنها جهت گیری کلی بازار و اقتصاد را نشان می‌دهد، استفاده از آن جز برای کار گزاران نظام و سازمان‌های تحقیقاتی کشور و... آب و نانی برای مردم نداشته و صرفاً آمار و ارقامی گمراه کننده است. مردم (مستضعفان دیروز و آسیب‌دیدگان امروز) می‌توانند پس از محاسبه و عملیاتی کردن میانگین تغییرات قیمتی اقلام مصرفی خانوار بسیار سودببرند، چرا که مبنای سیاست‌گذاری دولتمردان اقتصادی در هر حوزه‌ای و با هر هدفی، از روش محاسبه نرخ تورم به میانگین تغییرات قیمتی، تغییر جهت داده و همین می‌تواند الگوی بسیار مناسبی

برای آنان باشد.

ساده تر و صادقانه بگوییم که: اگر در جامعه مشاهده می‌شود زبان دولتمردان و سیاستگذاران برای مردم کشور قابل فهم نیست علتش آن است که آن دواز دو پارادایم و دو زبان متفاوت از هم سخن می‌گویند؛ یکی (دولتی‌ها) از تورم حرف می‌زند و دیگری بدون آنکه این زبان را بفهمد از تغییرات قیمتی می‌نالد. یکی در پشت میز نشسته است و با بیچاندن صورت مسئله از کاهش سه‌دهم درصدی نرخ تورم در آذر ماه سال جاری و از محاسبه نرخ تورم نقطه به نقطه به خود می‌بالد و دیگری بدون آنکه بداند تورم نقطه به نقطه دیگر چیست، با پوست و گوشت خود آب شدن روز به روز کل دارایی خود را لمس کند و از افزایش قیمت لجام گسیخته روزانه کالاهای پر مصرفی که با آن درگیر است می‌نالد. یکی شاخص لاسپیرز را به میان می‌کشد و دیگری دریغ از یک کیلو گوشت، که ماه پیش ۱۰۰۰ تومان گران تر شده و دیگر بار از سفره محقرش پر کشیده است.

یکی از کاهش نرخ تورم یک رقمی و احتمالاً یک رقمی دم می‌زند و دیگری بانگه تمسخر آمیزش به او از بی‌دردی و بی‌سوادی او شکوه می‌کند.

یکی برای مهار این اسب چموش (تورم) بیش از سه‌دهه است کنفرانس‌های رنگارنگ تشکیل می‌دهد، بدون آنکه بداند برنج، گوشت، روغن، ماست، شیر، گلابی و سیب پذیرایی میهمانانش در یک سال گذشته بیش از ۸۰ درصد گران تر شده و دیگری از اینکه این همه مشکلات و سختی‌ها که بر مردمی رود دیده نمی‌شوند آن‌لا در گوشه رینگ افتاده است و امید به روزی...

به راستی کدام یک محقق هستند و زبان کدام یک از آنان قابل فهم برای ما که در گودنشسته ایم.

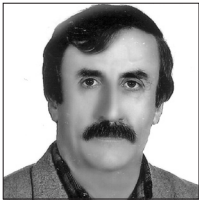
در حالی که مردم کشورهای توسعه یافته جهان در برابر افزایش یک‌دهم درصدی نرخ تورم حساس هستند و نهیب کارشناسان و اقتصاددانان دانشگاه‌هایی چون هاروارد، ام‌آی‌تی، واشینگتن، کلمبیا، آکسفورد و سوربن را به همراه دارند تا درماتی بر این درد و داری آن بیابند، در اینجا و در کشور عزیز ما ایران، انگار نه انگار نرخ تورم به مرز ۳۰ درصد رسیده است و تغییرات قیمتی کالاهای خدمات مصرفی خانوارهای آسیب‌پذیر جامعه ایرانی از ۸۰ درصد عبور کرده است.

به راستی چرا و گلوگاه مشکلات در کجاست!؟

کارشناس بازار سرمایه ایران



مقاله



علی رحیم پور*

بررسی رشد نقدینگی و اثر آن بر افزایش شاخص مسکن و اجاره (۸۶-۱۳۵۲)

این تحقیق که نخستین بار در سی‌امین هم‌اندیشی آمارگیران بانک مرکزی (در مجتمع آموزشی و رفاهی نوشهر) در تاریخ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۷ بیان شده تلاش دارد تا رابطه رشد نقدینگی با تورم در شاخص مسکن و اجاره را در خلال سال‌های ۸۶-۱۳۵۲ به‌دست دهد، از این‌رو ۳ دوره حساس ۵۷-۱۳۵۲ (چند برابر شدن قیمت نفت)، ۷۳-۱۳۶۸ (فروش تراکم توسط شهرداری‌های کشور) و ۸۶-۱۳۸۴ (افزایش شدید قیمت نفت) مورد بررسی قرار می‌گیرد و در نهایت راهکارهایی ارائه خواهد شد.

نقدینگی و تورم هم‌زادند، به این معنا که اگر کشور در تنگنای اقتصادی باشد، نقدینگی به صورت تورم، در جامعه و در زندگی اقتصادی مردم، خود را می‌نمایاند.

تعریف نقدینگی: اسکناس و مسکوک در دست مردم، سپرده‌های دیداری و سپرده‌های پس‌انداز را مجموعاً نقدینگی می‌گویند.

نقدینگی در پایان اسفند								مثال:
(میلیارد ریال)								شرح
۱۳۸۵	۱۳۸۴	۱۳۸۳	۱۳۸۲	۱۳۸۱	۱۳۸۰	۱۳۷۵	۱۳۷۰	
۱۲۸۴۱۹۹/۴	۹۲۱۰۱۹/۴	۶۸۵۸۶۷/۲	۵۲۶۵۹۴/۴	۴۱۷۵۲۴/۰	۳۲۰۹۵۷/۳	۱۱۶۵۵۲/۶	۲۸۶۲۸/۴	نقدینگی
۴۱۴۵۴۴/۹	۳۱۷۹۱۹/۴	۲۵۲۸۱۵/۱	۲۱۷۳۵۶/۸	۱۸۲۶۵۲/۷	۱۴۲۹۵۶/۷	۵۶۲۷۱/۸	۱۳۶۴۰/۸	پول
۶۱۴۵/۶	۵۰۶۷۵/۶	۴۴۷۷۲/۰	۳۸۷۳۲/۵	۳۴۷۸۰/۱	۲۹۱۸۸/۷	۱۳۲۱۶/۰	۴۵۷۹/۹	اسکناس و مسکوک در دست اشخاص
۳۵۳۰۹۳/۳	۲۶۷۲۴۳/۸	۲۰۸۰۴۳/۱	۱۷۸۶۲۴/۳	۱۴۷۸۷/۶	۱۱۳۷۶۸/۰	۴۳۰۵۵/۸	۹۰۶۰/۹	سپرده‌های دیداری بخش غیر دولتی
۸۶۹۶۵۴/۵	۶۰۳۱۰۰/۰	۴۳۳۰۵۲/۱	۳۰۹۲۳۹/۶	۲۳۴۸۷۱/۳	۱۷۸۰۰۰/۶	۶۰۲۸۰/۷	۱۴۹۸۷/۶	شبه پول
۱۳۳۵۲۲/۴	۹۳۲۳۰/۱	۶۹۸۰۶/۲	۴۵۷۰۶/۰	۳۸۱۰۸/۰	۲۹۸۴۷/۵	۶۰۳۹/۱	۱۸۶۸/۶	سپرده‌های قرض‌الحسنه پس‌انداز سپرده‌های سرمایه‌گذاری
۷۰۷۱۰۰/۵	۴۸۹۶۹۳/۲	۳۴۹۱۴۹/۳	۲۵۱۷۳۸/۲	۱۸۵۸۶۲/۴	۱۴۱۰۶۶/۵	۳۵۸۴۷/۱	۱۱۷۳۹/۶	مدت‌دار
۳۵۳۶۶۶/۸	۲۲۳۲۹۱/۶	۱۵۹۸۶۷/۹	۱۱۹۸۰۹/۰	۸۸۴۵۲/۶	۶۶۹۸۳/۰۱	۱۹۰۵۱/۱	۶۸۰۹/۹	کوتاه مدت
۳۵۳۴۳۳/۷	۲۶۶۴۰/۱	۱۸۹۲۸۱/۴	۱۳۱۹۲۹/۳	۹۷۴۰۹/۸	۷۴۰۸۳/۵	۱۶۷۹۶/۰	۴۹۲۹/۷	بلند مدت
۲۹۰۳۱/۶	۲۰۱۷۶/۷	۱۴۰۹۶/۶	۱۱۷۹۵/۴	۱۰۹۰۰/۹	۷۰۸۶/۶	۱۸۳۹۴/۵	۱۳۷۹/۴	سپرده‌های متفرقه

مأخذ: سالنامه آماری کشور ۱۳۸۵-۴۷۱ ص

تعریف تورم: وضعیتی است که سطح عمومی قیمت‌ها به‌طور بی‌رویه یا بی‌تناسب و به‌طور مداوم و به‌مرور زمان افزایش یابد. (۱)

جدول شماره ۱

جمعیت و متوسط رشد سالانه

سال	جمعیت (میلیون نفر)	متوسط رشد سالانه (درصد)
۱۳۳۵	۱۸/۹	-
۱۳۴۵	۲۵/۸	۳/۱
۱۳۵۵	۳۳/۷	۳/۱
۱۳۶۵	۴۹/۴	۲/۷
۱۳۷۵	۶۰/۱	۳/۹
۱۳۸۵	۷۰/۴	۱/۶

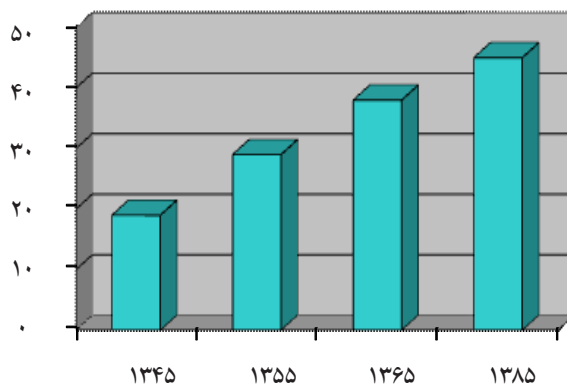
مأخذ: سالنامه آماری کشور ۱۳۸۵

با نگاه به جدول به این دریافت می‌رسیم که به‌طور متوسط نرخ رشد سالانه جمعیت در ۴۰ سال اخیر، معادل ۳/۲ درصد بوده و سالیانه معادل یک میلیون نفر به جمعیت کشور افزوده شده است. خصوصاً سال‌های ۷۵-۱۳۶۵، نرخ رشد ۴ درصد سالیانه داشته است.

بیشتر کارشناسان اقتصادی بر این باورند که تا سال ۱۳۹۲ خورشیدی، مشکلاتی مانند کمبود مسکن، بیکاری، مهاجرت و... فزاینده‌تر خواهد شد و از سال ۱۳۹۲ به بعد به علت کاهش محسوس رشد جمعیت، بخش زیادی از مشکلات فروکش خواهد کرد.

نمودار شماره (۱)

روستاهای خالی از سکنه (نسبت به کل روستاهای ایران)

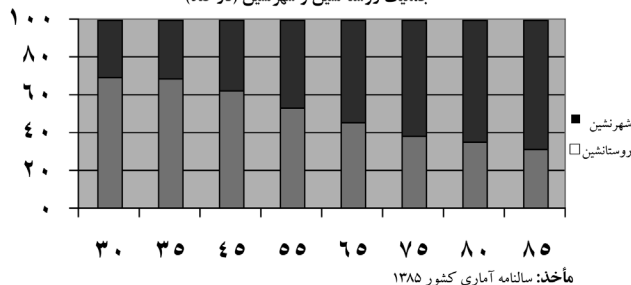


با نگاهی به نمودار بالا درمی‌یابیم که روستاهای ایران به‌سرعت خالی از سکنه می‌شوند، برای نمونه در سال ۱۳۴۵، ۱۹ درصد و در سال ۱۳۸۵ معادل

۴۷/۰ درصد روستاهای ایران خالی از سکنه است. (۲) بدیهی است که بیشتر افرادی که از روستاها به شهرها مهاجرت می‌کنند از تولیدکننده دیروز در بخش کشاورزی به مصرف‌کننده امروز در بخش خدمات یا دلالتی تبدیل شده و متقاضی واحد مسکونی برای سکونت می‌شوند.

نمودار شماره (۲)

جمعیت روستا نشین و شهرنشین (در صد)



مأخذ: سالنامه آماری کشور ۱۳۸۵

نمودار بالا، کاملاً گویاست که از سال ۱۳۳۰ روند نزولی روستا نشینی آغاز شده و از سوی دیگر، رشد شهرنشینی فزاینده است. براساس آخرین سرشماری (۱۳۸۵)، معادل ۶۹/۰ درصد مردم ایران در شهرها ساکن اند، در صورتی که در سال (۱۳۳۵) ۶۹/۰ درصد مردم ایران روستا نشین بودند.

جدول شماره (۲)

تعداد شهرهای کشور (۸۵-۱۳۶۵)

سال	تعداد شهرستان	تعداد بخش	تعداد شهر
۱۳۶۵	۱۹۵	۵۰۱	۴۹۶
۱۳۷۵	۲۶۵	۷۰۷	۶۷۸
۱۳۸۵	۳۳۶	۸۸۹	۱۰۱۶

مأخذ: سالنامه آماری کشور ۱۳۸۵، ص ۵۶

جدول بالا، افزایش تعداد شهرها را در ۲۰ سال گذشته نشان می‌دهد. در سال‌های ۷۵-۱۳۶۵ به تعداد شهرهای کشور ۱۸۲ شهر و در سال‌های ۸۵-۱۳۷۵ تعداد ۳۳۸ شهر افزوده شد.

بنابراین به‌طور شتابان، تقاضا برای واحد مسکونی در نقاط شهری کشور، در حال افزایش است.

بررسی وضعیت نقدینگی در سال ۵۷-۱۳۵۲

«سال ۱۳۵۳، شاهد تحولات مهم بود. افزایش بین‌المللی قیمت نفت و درآمد حاصل از آن در این سال، محدودیت عامل سرمایه را برای اجرای طرح‌های مختلف کشور به میزان قابل ملاحظه‌ای کاهش داد.» (۳)

«همراه با افزایش اعتبارات به بخش خصوصی، نقدینگی این بخش از ۴۰۰ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۱ بارشده متوسط سالانه ۳۹/۸ درصد به ۲۱۳۹/۵ میلیارد ریال - ۵/۳ برابر - در سال ۱۳۵۶ رسید.» (همان) و نرخ تورم به ۲۵/۱ درصد (۴).

«هدف برنامه پنجم (۵۶-۱۳۵۲) برای دو بخش خصوصی و دولتی ایجاد (۸۱۰) هزار واحد مسکونی در مناطق شهری بود، عملاً بیش از حدود ۵۸۰ هزار واحد مسکونی ساخته نشد.» (۵)

«شاخص بهای گروه مسکن از ۳۵/۹ درصد در سال ۱۳۵۵ به ۳۷/۸ درصد در سال ۱۳۵۶ رسید. دولت وقت نیز محدودیت‌هایی در زمینه صدور پروانه و برای تثبیت قیمت زمین و قوانین برای تثبیت اجاره تنظیم کرد.» (۶)

«سرمایه‌گذاری دولت با تصویب این قوانین، ۱۷/۴ درصد کاهش یافت و شاخص قیمت زمین نیز در نیمه دوم سال ۱۳۵۶ نسبت به دوره مشابه سال پیش، ۱۴ درصد کاهش یافت.» (۷)

در سال ۱۳۵۷، اقتصاد ایران - به خاطر انقلاب اسلامی - در رکود به سر می‌برد.

۳۰/۵ درصد رشد داشته است. البته میانگین رشد تورم در خلال سال‌های ۵۷-۱۳۵۲ معادل ۱۴/۷ درصد بوده است، بنابراین رشد نقدینگی - به دلیل چند برابر شدن قیمت نفت در بخش مسکن تأثیر زیادی داشته است. (جدول شماره ۴) میانگین رشد نقدینگی در خلال سال‌های ۶۷-۱۳۵۸ معادل ۲۹/۸ درصد متوسط رشد تورم در این سال‌ها برابر ۱۸/۹ درصد بوده است. میل به مهاجرت به شهرها به خاطر موشکباران در استان‌های مرزی کشور، تقاضا برای واحد مسکونی را در شهرها افزایش داد. در سال ۱۳۶۱ معادل ۱/۲۴۹/۰۰۰ واحد مسکونی در مناطق شهری کمبود داشته‌ایم، یعنی نسبت به سال ۱۳۵۵ - که معادل ۸۸۷ هزار واحد کمبود داشتیم - ۳۶۰ هزار واحد مسکونی دیگر نیز افزوده شد (۸) به عبارتی اجاره‌نشینی از سال ۱۳۵۵ به بعد به یک مُعضل اجتماعی تبدیل شده است.

مبلغ و درصد رشد نقدینگی در سال‌های ۵۷-۱۳۵۲

سال	نقدینگی کل کشور (میلیارد ریال)	رشد سالانه نقدینگی (درصد)	متوسط هزینه یک مترمربع بنا (ریال)	متوسط زمین (ریال)	رشد سالانه یک مترمربع بنا (درصد)	رشد سالانه یک متر مربع زمین (درصد)	تورم سالانه (درصد)
۱۳۵۲	۵۱۵/۸	-	۴۳۴۵	۲۱۸۵	-	-	۱۱/۲
۱۳۵۳	۸۱۰/۱	۵۷/۱	۴۹۰۶	۲۳۴۵	۱۲/۹	۷/۳	۱۵/۵
۱۳۵۴	۱۱۴۵/۵	۴۱/۴	۷۱۸۲	۳۸۵۱	۴۶/۴	۶۴/۲	۹/۹
۱۳۵۵	۱۵۹۳/۵	۳۹/۱	۹۵۹۹	۷۱۱۵	۳۳/۷	۸۴/۸	۱۶/۶
۱۳۵۶	۲۰۹۷/۰	۳۱/۶	۱۱۸۶۶	۸۳۰۹	۲۳/۶	۱۶/۸	۲۵/۱
۱۳۵۷	۲۵۷۸/۶	۲۳/۰	۱۲۶۴۸	۶۶۱۱	۶/۶	-۲۰/۴	۱۰/۰

مأخذ: بررسی تحولات اقتصادی کشور بعد از انقلاب (بانک مرکزی) اداره بررسی‌های اقتصادی ص ۵۹۵ و اداره آمار اقتصادی

با توجه به جدول بالا، در خلال سال‌های ۵۷-۱۳۵۲، نقدینگی معادل ۳۸/۴ درصد و یک متر مربع بنا؛ ۲۴/۶ درصد و یک متر مربع زمین

جدول شماره (۴)

مبلغ و درصد رشد نقدینگی در سال‌های ۶۷-۱۳۵۸

سال	نقدینگی کل کشور (میلیارد ریال)	رشد نقدینگی (درصد)	تورم سالانه (درصد)
۱۳۵۸	۳۵۵۰	۳۷/۷	۱۱/۴
۱۳۵۹	۴۵۰۸	۲۷/۰	۲۳/۵
۱۳۶۰	۲۲۲۶	-۵۰/۱	۲۲/۸
۱۳۶۱	۶۳۳۰	۱۸۴/۴	۱۹/۲
۱۳۶۲	۷۵۱۴	۱۸/۷	۱۴/۸
۱۳۶۳	۷۹۶۷	۶/۰	۱۰/۴
۱۳۶۴	۹۰۰۲	۱۳/۰	۶/۹
۱۳۶۵	۱۰۷۲۲	۱۹/۱	۲۳/۷
۱۳۶۶	۱۲۶۶۸	۱۸/۱	۲۷/۷
۱۳۶۷	۱۵۶۸۷	۲۳/۸	۲۸/۹

مأخذ: بانک مرکزی؛ اداره بررسی‌ها و اداره آمار اقتصادی

بررسی وضعیت نقدینگی در سال‌های ۷۵-۱۳۶۸

سال ۱۳۵۳	حجم نقدینگی $۱۰^۹ \text{ RLS} * ۸۱۳$
سال ۱۳۶۷	حجم نقدینگی $۱۰^۹ \text{ RLS} * ۱۵۰۰۰$
سال ۱۳۷۳	حجم نقدینگی $۱۰^۹ \text{ RLS} * ۴۸۰۰۰$

مأخذ: کالبدشناسی یک برنامه توسعه، دکتر فرهاد مؤمنی، ص ۱۵۱

«هدف سیاست پولی باید ثبات قیمت محصولات نهایی باشد. برای رسیدن به این هدف، حجم پول در گردش باید به آرامی مثلاً در کوتاه مدت سالانه ۵ درصد و در بلندمدت ۲ درصد افزایش یابد تا به این ترتیب قیمت محصولات نهایی از ثبات نسبی برخوردار شود.» (۹)

«قانون اراضی شهری» (۱۰) که در تاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۲۹ به تصویب شورای نگهبان رسیده بود، پس از پایان جنگ رها شد. دولت هاشمی رفسنجانی آزادسازی اقتصادی را در پرتو «سیاست تعدیل اقتصادی» اجرایی کرد و «خصوصی سازی اقتصادی» سرلوحه کار دولت قرار گرفت که در واقع همان «اختصاصی سازی» بود.

«بانک جهانی» همواره تأکید داشته که برای اجرای تعدیل اقتصادی، حتماً باید برای اقشار آسیب پذیر «تورایمی» گذاشت تا از سقوط افراد به خاطر حاکمیت قواعد سردویی رحم بازار جلوگیری کرد.

جدول شماره (۵)

مبلغ و درصد رشد نقدینگی در سال های ۷۵-۱۳۶۸

سال	نقدینگی کل کشور (میلیارد ریال)	رشد نقدینگی (درصد)	تورم سالانه (درصد)	رشد اجاره مسکن (درصد)
۱۳۶۸	۱۸۷۵۳	۱۹/۵	۱۷/۴	-
۱۳۶۹	۲۲۹۶۹	۲۲/۵	۹/۰	۱۶/۳
۱۳۷۰	۲۸۶۲۸	۲۴/۶	۲۰/۷	۱۹/۲
۱۳۷۱	۳۵۸۳۶	۲۵/۲	۲۴/۴	۲۳/۳
۱۳۷۲	۴۸۱۳۵	۳۴/۳	۲۲/۹	۲۱/۸
۱۳۷۳	۶۱۸۴۳	۲۸/۵	۳۵/۲	۲۱/۳
۱۳۷۴	۸۵۰۷۲	۳۷/۶	۴۹/۴	۲۷/۴
۱۳۷۵	۱۱۶۵۵۳	۳۷/۰	۲۳/۲	۳۴/۹

مأخذ: بانک مرکزی، اداره بررسی ها و اداره آمار اقتصادی.

با توجه به جدول بالا متوسط رشد نقدینگی در سال های ۷۵-۱۳۶۸ معادل ۲۸/۶ درصد، متوسط رشد تورم ۲۵/۳ درصد و متوسط رشد اجاره ۲۳/۵ درصد می باشد، یعنی با افزایش متوسط رشد تورم، متوسط رشد اجاره نیز بالاتر رفته است، برای نمونه در سال ۱۳۷۴ که تورم ۴۹/۴ درصدی بر اقتصاد ایران سایه افکنده، اجاره مسکن رشدی ۲۷/۴ درصدی در سال ۱۳۷۴ و ۳۴/۹ درصدی در سال ۱۳۷۵ را نمایان می سازد.

نظام زمین خواری در سال های ۸۳-۱۳۷۶

درآمد این دولت در آغاز سال ۱۳۷۷ معادل ۷ میلیارد دلار بود، بنابراین این دولت ترجیح داد با زمین خواران مصالحه کند و «تراکم فروشی» را ادامه دهد.

با توجه به درآمد ۷ میلیارد دلاری در ابتدای دولت خاتمی و ۷۰ میلیارد دلاری دولت احمدی نژاد همواره واردات کشور سیر شتابان داشته و سالانه بیشتر شده. این امر ورشکستگی تولیدکنندگان خرده پا و متوسط را به همراه داشته، از این رو این افراد و نقدینگی های جمع شده در این بخش هم شتابان به سوی بخش مستغلات و مسکن سرازیر شده اند و به دنبال آن بازارهای بورس، موبایل، سکه و ماشین به تدریج رونق پیشین خود را از دست داده و نقدینگی این بخش ها هم ناگزیر به سوی بخش مستغلات و مسکن راه افتاده است.

گروهی می گویند "...به دلیل نبود امنیت، پول از کشور خارج می شود" این حرفی مردود است، اینها سود را از کشور خارج می کنند. در حال حاضر در هیچ جای جهان، ساختمان سازی بیشتر از ۸ درصد سود ندارد، مگر ایران! که به طور متوسط بین ۳۰ تا ۱۰۰ درصد سالانه در بخش مستغلات و مسکن سود ایجاد می شود.

برعکس، گروهی پول (مثلاً ۱۰ میلیارد تومان) از خارج می آورند. در گوشه ای از کشور ایران، ۱۰۰ آپارتمان هر یک معادل ۱۰۰ میلیون تومان می خرند و آن را ۱۱ تا ۳ سال نگاه می دارند، هنگامی که سرمایه آنها ۲ برابر شد، می فروشند و سرمایه اولیه را از کشور خارج و سناریوی پیشین را دوباره اجرا می کنند.

با نگاهی به جدول شماره ۶ در صفحه بعد، متوسط رشد نقدینگی در خلال سال های ۸۳-۱۳۷۷ معادل ۲۶/۵ درصد و متوسط رشد نرخ تورم برابر ۱۵/۵ درصد، متوسط رشد یک متر مربع زمین برابر ۲۶/۳ درصد و متوسط رشد اجاره ۱۸/۹ درصد بوده است.

با مقایسه متوسط رشد یک متر مربع زمین به متوسط رشد نرخ تورم، به

اساساً در دوران تعدیل، سیاستی اجرا شد که مبتنی بر «خود کفایی» سازمان ها و وزارت خانه ها بود. البته خود کفایی، سیاستی درست است، زیرا امروزه تمامی کشورهای فوق صنعتی، در تولید مواد غذایی شان نه تنها خود کفاهستند، بلکه صادراتی بوده و مواد غذایی را به عنوان اسلحه ایدئولوژیک در اختیار دوستانشان قرار می دهند و دشمنانشان را تحریم غذایی می کنند، ولی آنچه که در ایران اتفاق افتاد، «موازی سازی» بود. از جمله:

۱- دانشگاه آزاد موازی دانشگاه دولتی

۲- مدارس خصوصی موازی مدارس دولتی

۳- فروش بزرگ تردد روزانه در محدوده ترافیک با دریافت ۱۰۰۰ تومان.

(چه بسیار رانندگانی با پرداخت ۱۰۰۰ تومان، در حاشیه امن بودند و تاغروب مسافر کشی می کردند، مسافر کش ها و شهرداری هر دو راضی بودند!)

۴- فروش تراکم توسط شهرداری های کشور

۵- آزاد سازی نرخ ارز

فروش تراکم و افزایش نقدینگی در بخش مسکن

بساز و بفروش های پیش از انقلاب، مجتمع ساز بودند مثلاً شهرک آپادانا و اکباتان را ساختند که ۴۰ سال کار کرده و ۴۰ سال دیگر نیز کار خواهند کرد و هدفشان نیز بر آورده کردن نیازهای مصرفی جامعه بوده است، ولی بساز و بفروش ها پس از انقلاب، بروج سازند و ساختمان می سازند تا آن را مبادله کنند و به هیچ عنوان معیارهای شهر سازی را در نظر نمی گیرند. در کوچه ۶ متری باشد یا روی گسل فرقی نمی کند، هدف ساختن، مبادله و کسب سودهای فراوان است.

با لغو «قانون اراضی شهری» دیگر دولت حق تصرف زمین بایر و دایر خصوصی برای تأمین مسکن و کنترل بازار مسکن و زمین را نداشت، در نتیجه از قوانینی مانند مالیات بر زمین های بایر شهری که پیش از انقلاب تصویب شده بود، پس از انقلاب و در دهه ۷۰ به جای آنکه مالیات آنها شدیدتر شود، اساساً مالیات آنها لغو شد.

در دوران فتوئدالی، مازاد اقتصادی از اقتصاد کشاورزی حاصل می شد. مالکان با داشتن زمین و فراهم کردن امکانات تولید (بذر، کود و دام) و لایروبی قنوات از تولیدکنندگان، بهره مالکانه می گرفتند. بخش تجاری هم به مبادله کالا های کشاورزی و صنایع دستی می پرداخت، مانند تولید فرش در ایران (که خود فراهم کننده عوامل تولید برای پیشه وران بود).

اقتصاد شهری هم با بهره مالکانه گرفته شده از روستا به حیات خود ادامه می داد، از این رو تمام جهانگشایان بر آن بودند که زمین بیشتری به چنگ آورند تا بهره مالکانه بیشتری بگیرند.

نظام زمین خواری در سال های ۷۵-۱۳۶۸

از سال ۱۳۷۰ که «قانون اراضی شهری» لغو شد، نظامی در ایران رایج شد که با گرفتن «رانت» از زمین های شهری تبدیل به «سرمایه داری مستغلات» شد و به جای آن که «جهان گیری» کنند، «جهان خواری» می کنند، بنابراین نسبت بهای زمین های شهری در ساختمان های ساخته شده (که حدوداً ۱۵ درصد در پیش از انقلاب بود) به ۴۰ تا ۵۰ درصد (پس از انقلاب) رسیده است.

جدول شماره (۶)

مبلغ و درصد رشد نقدینگی در سال های ۸۳-۱۳۷۶

سال	نقدینگی کل کشور (میلیارد ریال)	رشد نقدینگی (درصد)	رشد سالانه یک مترمربع زمین (درصد)	نرخ تورم سالانه (درصد)	رشد اجاره مسکن سالانه (درصد)
۱۳۷۶	۱۳۴۳۱۳	۱۵/۲	-	۱۷/۳	۳۰/۹
۱۳۷۷	۱۷۰۲۴۰	۲۷/۱	-	۱۸/۱	۱۹/۴
۱۳۷۸	۱۹۲۶۸۲	۱۲/۹	۱۲/۸	۲۰/۱	۱۶/۵
۱۳۷۹	۲۴۹۱۱۰	۲۹/۳	۲۹/۴	۱۲/۶	۱۸/۶
۱۳۸۰	۳۱۸۸۶۰	۲۸/۰	۲۰/۸	۱۱/۴	۱۹/۹
۱۳۸۱	۴۰۱۳۲۹	۲۵/۹	۳۶/۵	۱۵/۸	۲۰/۰
۱۳۸۲	۵۲۶۵۹۶	۳۱/۲	۳۶/۲	۱۵/۶	۱۹/۴
۱۳۸۳	۶۸۸۸۴۰	۳۱/۰	۲۲/۰	۱۵/۲	۱۸/۳

مأخذ: بانک مرکزی، اداره بررسی ها و اداره آمار اقتصادی

این دریافت می رسیم که رشد زمین نسبت به رشد تورم به طور متوسط ۶۹/۷ درصد بیشتر بوده، یعنی نقدینگی به سوی زمین و ساختمان سرازیر شده است.

جدول شماره (۷)

مبلغ نقدینگی در سال های ۸۶-۱۳۸۴

سال	نقدینگی کل کشور (میلیارد ریال)	رشد نقدینگی (درصد)	رشد سالانه یک مترمربع زمین (درصد)	نرخ تورم سالانه (درصد)	رشد اجاره مسکن سالانه (درصد)
۱۳۸۴	۸۸۱۷۱۶	۲۷/۸	۱۱/۵	۱۰/۴	۱۱/۶
۱۳۸۵	۱۲۱۷۹۵۰	۳۸/۱	۱۲/۸	۱۱/۹	۱۳/۷
۱۳۸۶	۱۶۰۰۰۰۰	۳۱/۴	۴۳/۳	۱۸/۴	۲۱/۲

(نه ماهه اول سال ۱۳۸۶)

مأخذ: بانک مرکزی، اداره بررسی ها و اداره آمار اقتصادی

با توجه به جدول بالا، به این دریافت می رسیم که متوسط نقدینگی در سال های ۸۶-۱۳۸۴ معادل ۳۲/۴ درصد بوده، میانگین رشد یک متر مربع زمین برابر ۲۲/۵ درصد و متوسط رشد نرخ تورم و اجاره به ترتیب ۱۳/۶ درصد و ۱۵/۵ درصد بوده است.

نکته قابل توجه این است که رشد نقدینگی ۳۸/۱ درصدی در سال ۱۳۸۵ باعث رشد ۴۳/۳ درصدی یک متر مربع زمین در نه ماهه اول سال ۱۳۸۶ شده است.

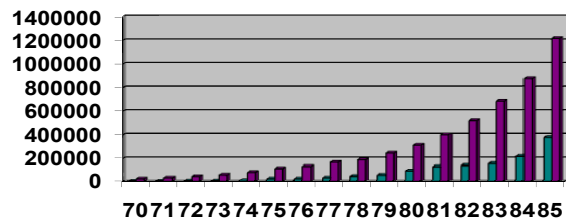
به دنبال آن باعث تورم ۱۸/۴ درصدی در سال ۱۳۸۶ شده که در ۹ سال گذشته، سابقه نداشته و همچنین رشد اجاره مسکن ۲۱/۲ درصدی در سال ۱۳۸۶ در ۱۰ سال گذشته بی سابقه بوده است.

(برای مشاهده جدول ها به سایت نشریه مراجعه کنید).

نمودار شماره (۳)

نسبت نقدینگی بخش مسکن به نقدینگی کشور (۸۵-۱۳۷۰)

کل نقدینگی ■ نقدینگی مسکن ■



مأخذ: نشریه چشم انداز ایران، شماره ۴۸، صفحه ۵۰

بانگهی به نمودار بالا، درمی یابیم که در سال های ۸۵-۱۳۷۰ نقدینگی

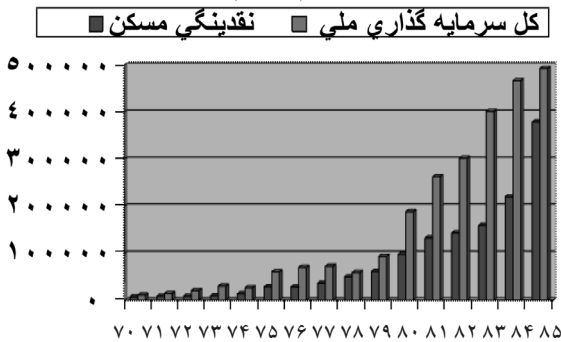
بخش مسکن به کل نقدینگی کشور به طور متوسط ۲۴ درصد بوده است. البته این نسبت: در سال های ۷۳-۶۸ معادل ۲۰/۳ درصد، ۸۳-۷۴ برابر ۲۵/۶ درصد و ۸۶-۸۴ معادل ۳۰/۰ درصد شده است، بنابراین دستگاه مکش بخش مستغلات و مسکن، میلیاردها تومان نقدینگی را به سوی خود می کشد.

با توجه به گسترش شهرها، نرخ بیکاری ۲۳/۳ درصدی در سنین ۲۴-۱۵ سال(۱۱) و تمرکز جمعیت ۱۶ میلیون نفری فقط در ۷ شهر کشور (۱۲) سهم ۲۴/۹ درصدی استان تهران در تولید ناخالص ملی و ۱۸/۷ درصدی جمعیت در این استان (۱۳) این نقدینگی های حاصل شده از افزایش شدید قیمت نفت -مانند گذشته- به سوی بخش مسکن و مستغلات کانالیزه خواهد شد.

طبق آخرین سرشماری تهران ۷/۱، مشهد ۲/۴، اصفهان ۱/۶، کرج ۱/۴، تبریز ۱/۴، شیراز ۱/۲ و قم ۰/۹ میلیون نفر جمعیت داشته اند، یعنی تنها ۷ شهر کشور معادل ۱۶ میلیون نفر جمعیت و ۱۰۰۹ شهر دیگر کشور ۳۴ میلیون نفر جمعیت دارد، به عبارت دقیق تر ۳۲ درصد مردم در ۷ شهر و ۶۸ درصد مردم

نمودار شماره (۴)

نسبت نقدینگی بخش مسکن به کل سرمایه گذاری ملی (۸۵-۱۳۷۰)



مأخذ: نشریه چشم انداز ایران، شماره ۴۸، صفحه ۵۰

در ۱۰۰۹ شهر دیگر کشور زندگی می کنند.

بانگهی به جدول بالا درمی یابیم که در سال ۸۵-۱۳۷۰ نسبت نقدینگی بخش مسکن به کل سرمایه گذاری ملی به طور متوسط ۵۱/۳ درصد بوده، یعنی در خلال این ۱۶ سال ۵۱/۳ درصد سرمایه گذاری ها در بخش مسکن صورت پذیرفته است.

البته این نسبت: در سال های ۷۳-۱۳۶۸ به طور متوسط ۴۵/۰ درصد، ۸۳-۱۳۷۴ به طور متوسط ۵۳/۴ درصد و ۸۶-۱۳۸۴ به طور متوسط ۶۲/۰ درصد بوده است.

یعنی دولت های سازندگی، اصلاحات و عدالت محور در این مورد در یک راستا حرکت کرده و با افزایش قیمت نفت از سال ۱۳۷۹، این نسبت بر شدت و حدت آن افزوده شده و اینک ۶۲/۰ درصد کل سرمایه گذاری ملی در بخش مسکن و مستغلات انباشته می شود.

عدم نظارت دولت بر وام های زودبازده و وام های میلیاردری به شرکت های ورشکسته، سهم ۴۵/۷ درصدی (۱۴) دانشجویان دانشگاه آزاد از ۲/۸ میلیون نفری دانشجویان کشور، پیدایش و رشد قارچ گونه بانک های خصوصی و مجتمع های تجاری، در مجموع سبب ساز، ۶۲ درصدی سرمایه گذاری بخش مستغلات و مسکن در اقتصاد ملی شده است.

جدول شماره (۸)
فروش تراکم و رانت های ایجاد شده در شهر تهران
(۱۳۷۵-۸۳)

سال	درآمد شهرداری تهران از فروش تراکم (میلیارد ریال)	مساحت فروش تراکم مازاد (میلیون متر مربع)	مجموع رانت تولید شده بخش مستغلات (میلیارد ریال)
۱۳۷۵	۹۴۷	۷/۸	۶۹۳۴
۱۳۷۶	۷۹۲	۵	۴۱۶۵
۱۳۷۷	۲۹۲	۲/۷	۲۱۸۷
۱۳۷۸	۹۶۲	۶/۶	۵۷۴۲
۱۳۷۹	۱۹۷۷	۱۳	۱۹۱۷۵
۱۳۸۰	۲۸۴۹	۱۴	۲۹۹۰۴
۱۳۸۱	۳۹۵۰	۱۷	۵۴۸۴۲
۱۳۸۲	۲۲۴۰	۹/۸	۴۳۴۷۲
۱۳۸۳	۲۶۵۲	۱۲/۱	۴۷۷۲۲

مأخذ: نشریه چشم انداز ایران، شماره ۴۸، صفحه ۵۰

با نگاهی به جدول بالا به این دریافت می‌رسیم که در شهر تهران در دوره ۸۳-۱۳۷۵ در مجموع ۸۸ میلیون متر مربع تراکم مازاد فروخته شده است، یعنی به طور متوسط سالیانه ۹/۸ میلیون متر مربع و میزان آن هر ساله بیشتر شده است. شهرداری تهران به طور متوسط، سالیانه، ۱۸۵ میلیارد تومان کسب درآمد داشته است. مجموع رانت های ایجاد شده توسط بخش مستغلات به طور سالیانه ۲/۴ تریلیون تومان بوده، البته در سال های ۸۳-۱۳۸۱ به طور متوسط، سالانه ۵/۰ تریلیون تومان (حدوداً) شده است. با توجه به افزایش درآمدهای نفتی از سال ۱۳۸۴ و افزایش شدید نقدینگی و سیاست پولی انبساطی (وام های زودبازده و وام به صنایع و رشکسته) و سیاست مالی انبساطی (افزایش مخارج دولت در استان ها)، به نظر می‌رسد تا پایان سال ۱۳۸۸، نسبت نقدینگی به سرمایه گذاری ملی به مرز ۷۰/۰ درصد برسد، در این صورت درآمد شهرداری های کشور از طریق بورژوازی مستغلات و زمین خواران شدیداً افزایش می‌یابد و شاخص قیمت زمین، مسکن و اجاره دوباره سیر صعودی شتابان می‌یابد و اگر چیزی غیر از این موارد، اتفاق افتد باید به منطق اقتصادی برج سازان و رفتار مردم

شک کنیم.

به گمانم سه قفله کردن سیاست پولی بانک مرکزی، همچون باران کم و بهار سال ۱۳۸۷ است، زیرا هواشناسی جهان می‌گوید که ایران در دوره خشکسالی است، بنابراین برنج، حبوبات، مسکن و... گران تر خواهد شد. چه باید کرد؟

- ۱- پرداخت وام به ساخت مسکن
- ۲- نظارت دقیق دولت بر انبوه سازان و ساخت واحد متناسب با وام بانک مسکن
- ۳- احیای روش ساخت شهرک آپادانا و اکباتان در اطراف شهرهای بزرگ
- ۴- جلوگیری از فروش مجدد زمین در کمتر از یکسال
- ۵- عدم انتقال وام مسکن از شهری به شهری دیگر
- ۶- گرفتن مالیات تصاعدی از واحدهای خالی مسکونی برای جلوگیری از احتکار مسکن

۷- نظارت بیشتر دولت در اجرای سیاست های پولی انبساطی (وام به طرح های زودبازده و شرکت های ورشکسته)، سیاست مالی انبساطی (مخارج دولت بر طرح های ملی و منطقه ای) و کنترل واردات برای جلوگیری از ورشکسته شدن تولید کنندگان خرده پا و متوسط.

* دانشجوی دکتری اقتصاد.

پی نوشت ها:

- ۱- اقتصاد کلان، نظریه ها و سیاست های اقتصادی، دکتر فریدون نفضلی، ص ۴۳۹، (البته اگر در اقتصادی افزایش نسبی قیمت ها (P) برابر با متوسط افزایش بهره وری یا محصول نهایی کار (MPL) باشد و دستمزد پولی (Wm) نیز به همان نسبت افزایش یابد، به طوری که نرخ دستمزدها واقعی $\frac{Wm}{P}$ در شرط تعادل کارفرما به صورت: $\frac{Wm}{P} = MPL$ ثابت بماند با اینکه قیمت ها ترقی کرده است تورم به وجود نمی‌آید.
- ۲- گزیده اقتصاد ایران، دکتر ابراهیم رزاقی، ص ۸۵ و سالنامه آماری کشور ۱۳۸۵.
- ۳- بررسی تحولات اقتصادی کشور پس از انقلاب، بانک مرکزی، اداره بررسی ها، ص ۱۸۷.
- ۴- به شاخص تورم، ص ۲۹ مراجعه شود.
- ۵- همان، ص ۱۸۷.

۶- همان، ص ۱۸۸.

۷- همان.

۸- محاسبات درصدها از نگارنده است.

۹- "میلتون فریدمن" نقل از کتاب پول، ارز و بانکداری، مجتبی زمانی فراهانی،

ص ۳۱۸.

۱۰- برای اطلاع از کم و کیف به این قانون مراجعه شود.

۱۱- سالنامه آماری کشور ۱۳۸۵، ص ۱۴۱.

۱۲- همان، صفحات ۱۰۷ و ۱۰۸.

۱۳- همان، ص ۷۴۷.

۱۴- همان، ص ۵۹۵.





داستان اعتیاد در ایران

گفت و گو با سعید مدنی

بخش هفتم



در شماره پیشین گفت و گو چشم انداز ایران با سعید مدنی درباره سیاست‌ها و برنامه‌های مبارزه با اعتیاد، روند طی شده تا پایان جنگ مورد بررسی قرار داده شد. با پایان جنگ انتظار عمومی آن بود که با توجه به آزاد شدن نیروی قابل توجه حاصل از پایان جنگ و با به کارگیری این نیروی عظیم بتوان به سرعت مشکل اعتیاد را حل کرد. گفت و گو با سعید مدنی را درباره رخدادهای پس از جنگ ادامه می‌دهیم.

بازسازی و اعتیاد

■ در سال ۱۳۶۸ با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ جنگ خاتمه یافت، آیا این فرصت مناسبی برای تشدید مبارزه با اعتیاد نبود؟

□ ظاهراً باید به پرسش شما پاسخ مثبت داد، اما مسئله کمی پیچیده تر است. نکته‌ای که در آن زمان کمتر به آن توجه شد این بود که ملت هشت سال جنگ را پشت سر گذاشته، به لحاظ روانی هم احساس پیروزی چشمگیر ندارد، چنین ملتی به شدت در معرض شیوع انواع مشکلات روانی و اجتماعی از جمله اعتیاد است. آثار سوء پس از جنگ کمتر از زمان جنگ نیست. مطالعات متعدد نشان می‌دهد که جوامع پس از جنگ، درگیر بحران‌های اجتماعی جدی می‌شوند، اما در کشور ما فکری برای این مشکلات نشده بود، بلکه دست‌اندرکاران مبارزه با اعتیاد فقط به این فکر بودند که با آزاد شدن بخش قابل توجهی از نیروهای مسلح می‌توان ورود مواد به کشور را کنترل کرد.

مدیریت کلان کشور و در نتیجه مدیریت اعتیاد به شرایط روحی-روانی و اجتماعی پس از جنگ بی توجه بود و باور نداشت که با پایان جنگ بلافاصله شرایط جامعه در معرض دگرگونی و تحول جدی قرار گیرد. مسائل و مشکلات پس از جنگ یک پدیده جهانشمول و قانونمند است. در یک جامعه

جوان، جنگ چندین میلیون نفر را مشغول کرده، شغل ایجاد کرده و بخش عمده‌ای از نیروی جوان درگیر آن هستند. در این درگیری، جوان، مسکن، غذا، ازدواج، آموزش و تحصیلات نمی‌خواهد. درست است که جنگ مخاطره آمیز است و سرمایه عظیمی از کشور را نابود می‌کند، اما بار بزرگی را از دوش حکومت برمی‌دارد. درست است که این پرسش ایجاد می‌شود که این منابع می‌تواند صرف ایجاد اشتغال بشود، اما در عین حال با وقوع جنگ چند میلیون نفر که پشت در بسته مشاغل ایستاده‌اند در جای دیگری درگیر جنگ می‌شوند، اما با پایان

مطالعات متعدد نشان

می‌دهد که جوامع پس از

جنگ، درگیر بحران‌های

اجتماعی جدی می‌شوند،

اما در کشور ما فکری برای

این مشکلات نشده بود،

بلکه دست‌اندرکاران مبارزه

با اعتیاد فقط به این فکر

بودند که با آزاد شدن بخش

قابل توجهی از نیروهای مسلح

می‌توان ورود مواد به کشور را

کنترل کرد

جنگ اینها با زخم جنگ بر روح و جسمشان بازمی‌گردند و تقاضا دارند که جامعه به آنها پاداش بدهد چون جنگیده‌اند و دوستانشان شهید و خودشان زخمی شده‌اند. جامعه با اینها باید چه کند؟ اگر پاسخ مناسب به این مطالبات داده نشود به طور طبیعی بزرگترین بازار برای اعتیاد شکل می‌گیرد. زخم خوردگی‌های جنگ، مشکلات ناشی از جنگ، بیکاری، جوانی جامعه و نبودن برنامه، به این بحران‌ها دامن می‌زند. عاطل و باطل بودن به تدریج به احساس غبن می‌انجامد و سرخوردگی به دنبال احساس غبن می‌آید سرخوردگی میدان را برای مافیای مواد مخدر باز می‌کند. اینجاست که ما یک موج عظیم گرایش به مواد مخدر داریم.

■ آیا مشکلاتی که شما به آنها اشاره می‌کنید

منحصر به مناطق جنگی بود یا عمومی؟

□ یکی از مدیران مناطق جنگی جنوب کشور در گفت و گویی که با او انجام دادم به نکات بسیار خوبی اشاره کرد. به گفته او: «تازمانی که جنگ جریان داشت و استان ما میزبان لشکرها و تیپ‌های مختلف بود، فرهنگ مبارزه بسیار پررنگ بود، یعنی تا سال ۶۶ که انگیزه‌ها فوق‌العاده بالا بود، ما کمتر با مسئله‌ای به نام اعتیاد یا مواد مخدر روبه‌رو بودیم. در کنار این مسئله، خیلی از جمعیت استان از جمله اهالی سوسنگرد، آبادان و

خرمشهر، شهرهایشان را ترک کردند. این مهاجرت، اثرات سوء خود را پس از پذیرش قطعنامه به شدت نشان داد، یعنی پس از قطعنامه سال ۶۷ و ۶۸، بازگشت این مهاجران بخصوص آبادانی‌ها و عرب‌های حوزه سوسنگرد و مشکلاتی مانند تخریب خانه‌ها یا فقر که باقی مانده بود، ناگهان آمار مصرف مواد مخدر و مسکن‌ها را بسیار بالا برد. ما هیچ برنامه‌ای برای کسانی که از استان‌های خود مهاجرت کردند، نداشتیم. فکر مسئولان در آن وقت این نبود. ما در یک دفاع گسترده گرفتار شده بودیم و در این گرداب، تنها فکرمان این بود که ساکنان را از خانه‌شان بیرون بفرستیم. وقتی مهاجران رفتند، ما به معضلات آنان، هنگام بازگشت فکر نکردیم. هیچ واحد پژوهشی برای رفع این مشکلات در استان وجود نداشت و ما حتی یک تحقیق هم نداریم که مشکلات مهاجرانی را که می‌خواستند برگردند، بررسی کند. بنابراین، مشکل اختصاص به منطقه خاصی نداشت، همه کشور درگیر مشکلات پس از جنگ شده بود.

■ بنابراین با پایان جنگ دوباره در بر همان پاشنه چرخید؟ یعنی همه دنبال کنترل مرزها و مبارزه با عرضه مواد رفتند؟

□ با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ جنگ خاتمه یافت، از این رو دیگر توجهی برای سستی و اهمال در مبارزه با اعتیاد وجود نداشت. در این رابطه سید محمود میرلوحی، معاون اطلاعات و عملیات کمیته انقلاب اسلامی، اظهار داشت: "مسئولان قضایی اعلام کردند ما پس از جنگ با اعتیاد برخورد خواهیم کرد" [حال وقت آن رسیده که به این گفته خود جامه عمل بپوشند]. بنابراین ادبیات غالب همان تلاش گذشته برای مبارزه علیه عرضه مواد بود، اما خوشبختانه مباحث جدی‌تری دیگری هم در این دوره مطرح شد. در واقع به تدریج این پرسش محوری در دستور کار قرار گرفت که «چرا در مبارزه با مواد مخدر موفق نبوده‌ایم و با وجود مبارزه شدید با آن، اعتیاد گسترش یافته است؟» طرح این پرسش موجب شد مباحثات و اظهارنظرهای مختلف مطرح و تلاش‌هایی به منظور تبیین علل شکست انجام شود. برخی بر وجود اشکالات قانونی

و اجرایی تأکید داشتند. دکتر فخر، مدیرکل اداره نظارت بر مواد مخدر وزارت بهداشت، گفت: مایزمنند قانون کامل و مدون هستیم که ناظر بر تمام جهات و جوانب مسئله اعتیاد باشد و اکنون جای این قانون در مجموعه قوانین مملکت ما خالی است. برعکس حجت‌الاسلام شوشتری، عضو کمیسیون قضایی مجلس که بعدها وزیر دادگستری شد، نیز معتقد بود: اگر همین قوانین دقیقاً اجرا شود خیلی از مشکلات را حل می‌کند،



اعتیاد را نباید یک پدیده ثابت و غیرقابل تغییر و مرده قلمداد کرد. اعتیاد مثل یک موجود زنده، یک میکروب، یک جانور وحشی و درنده، اما کاملاً زیرک است. جنگ فرصت مناسبی بود تا این بچه غول در امنیت نسبی حاصل از جنگ بزرگ و بزرگتر شود. با پایان جنگ این موجود از لانه خود بیرون آمد، در حالی که طی سال‌های پیش از آن رشد کمی و کیفی کرده بود، یعنی هم گسترده‌تر و هم پیچیده‌تر شده بود، منظورم از پیچیدگی تغییر الگوی اعتیاد است

اما مسئله این است که قانون آن‌طور که باید اجرایی شود.

از دیگر مسائلی که بر آن تأکید می‌شد ضرورت تمرکز سازمان و اطلاعات و پایان بخشیدن به تعدد مراکز قدرت و برخورد سلیقه‌ای بود. همه از این همه کار تکراری و موازی کاری خسته شده بودند. اینها زمینه اصلاح قانون مبارزه با اعتیاد را فراهم کرد.

■ لطفاً درباره آن قانون بیشتر توضیح دهید. چه

تفاوتی بین آن و لایحه مصوب شورای انقلاب بود؟

□ این قانون حتی پیش از قانون مصوب شورای انقلاب، به مقابله با عرضه توجه داشت و می‌کوشید با جرم‌انگاری هر نوع ارتباط با مواد مخدر مسئله قاچاق و سوء مصرف مواد را ریشه کن کند. به علت تأکید برنامه مبارزه با مواد مخدر کشور بر استراتژی کاهش عرضه و جرم‌اعلام شدن هر نوع مصرف مواد، مجمع تشخیص مصلحت نظام (۱۳۶۷) نیز هیچ اقدام جدی از جهت کاهش تقاضا و کنترل خسارات ناشی از مصرف مواد به عمل نیاورد. به هر حال در قانون یادشده طرفداران دیدگاه مبتنی بر تشدید جرم‌انگاری اعتیاد و سوء مصرف مواد موفق شدند نظرات خود را در قانون مورد بحث منعکس کنند. در این قانون هم مصرف هر گونه مواد، غیر قانونی و جرم قابل تعقیب کیفری اعلام شده و طبق قوانین قبلی مهلتی چند ماهه به معتادان داده شده بود که یا شخصاً (در مورد معتادان تریاک و حشیش) و یا با کمک ستاد مبارزه با مواد مخدر (در مورد معتادان هروئین و مرفین و...) برای ترک اعتیاد اقدام کنند. تأکید قانون جدید روی جرم بودن مصرف مواد مختلف و هر گونه تصرف در تولید یا مبادله آنها (از جمله متادون که در بیشتر کشورهای دنیا به عنوان ماده اصلی جانشین هروئین برای معالجه معتادان به کار می‌رود) باعث شد که امکان مداخله پزشکان صاحب نظر در درمان معتادان بیش از پیش محدود شود.

در خرداد سال ۱۳۶۷، کلیات قانون مبارزه با مواد مخدر در پی چاره‌جویی برای جبران شکست طرح‌های قبلی و به امید یافتن راه‌حلی برای معضل اعتیاد به تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام رسید. از تصویب کلیات این طرح تا زمان ابلاغ رسمی آن به دولت حدود

شش ماه طول کشید، اما در این مدت برنامه مبارزه با اعتیاد متوقف نشد و با رویکرد قبلی همچنان ادامه یافت. در دوازدهم آذر ۱۳۶۷، مطبوعات خبر دادند که براساس قانون جدید، ستاد ویژه مبارزه با مواد مخدر تشکیل خواهد شد. این یکی از مهمترین تغییرات در قانون یادشده بود و در واقع حاصل دغدغه پیشگیری از موزای کاری‌ها بود.

در ۱۴ آذر ۱۳۶۷، قانون جدید مبارزه با مواد مخدر برای اجرا به دولت ابلاغ و مقرر شد از اول بهمن ماه ۱۳۶۷ اجرا شود. براساس این قانون، ستاد ویژه مبارزه با مواد مخدر با شرکت نه مقام بلند پایه قضایی و اجرایی تشکیل شد.

■ چرا این قانون به مجلس شورای اسلامی نرفت تا تصویب شود و مستقیماً به مجمع تشخیص مصلحت رفت؟

□ دغدغه ضرورت تدوین فوری و تصویب سریع قانون مبارزه با مواد مخدر در سال ۱۳۶۷ موجب شد تا مسئولان امر برای تصویب قانون جدید از نهاد تازه تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام استفاده کنند تا بتوانند بدون نگرانی از بحث‌های دراز مدت نمایندگان مجلس و ایرادات احتمالی اعضای شورای نگهبان قانون اساسی ابزار قانونی و ساختار اجرایی لازم را برای مبارزه شدیدتر با قاچاق و مصرف مواد مخدر سریعاً در اختیار دولت قرار دهند.

■ این ترکیب مقامات قضایی و اجرایی بر اساس چه ضرورتی در قانون پیش‌بینی شده بود؟

□ این نشانه توجه به ضرورت مدیریت میان بخشی برای مبارزه با اعتیاد بود که به میزان کافی مورد توجه قرار نگرفت، یعنی بیشتر دغدغه مدیریتی بود تا حاصل ارزیابی از مشکل اعتیاد و ماهیت آن.

■ اگر ممکن است در این باره بیشتر توضیح دهید.

□ اعتیاد را نباید یک پدیده ثابت و غیر قابل تغییر و مرده قلمداد کرد. اعتیاد مثل یک موجود زنده، یک میکروب، یک جانور وحشی و درنده، اما کاملاً زیرک است. جنگ فرصت مناسبی بود تا این بچه غول در امنیت نسبی حاصل از جنگ بزرگ و بزرگتر شود. با پایان جنگ این موجود از لانه خود

بیرون آمد، در حالی که طی سال‌های پیش از آن رشد کمی و کیفی کرده بود، یعنی هم گسترده‌تر و هم پیچیده‌تر شده بود، منظوم از پیچیدگی تغییر الگوی اعتیاد است. ژاپنی‌ها قرن‌ها از آتشفشان و زلزله که امنیت آنها را تهدید می‌کرد، می‌ترسیدند، بعدها این نگرانی جمعی در فیلم‌هایی که درباره دایناسورها و حیوانات عصر حجر می‌ساختند نمود پیدا کرد. آنها زلزله و آتشفشان را موجوداتی زنده و پویا فرض کردند و در نتیجه هم آن را جدی گرفتند و هم این مسئله ملی را با تلاش جمعی و تجهیز به دانش روز حل کردند. ما هم می‌توانستیم با اعتیاد چنین کنیم، اما یا اساساً به آن توجه نداشتیم یا اینکه آن را دست کم گرفتیم. در پایان جنگ همه می‌دانستند که اعتیاد و مبارزه با آن، چند وجهی است، اما این فقط از زاویه تجارب قبلی و ناهماهنگی‌ها استنباط می‌شد نه از جهت شناخت موجودی به نام اعتیاد.

■ آثار روانی و اجتماعی تصویب قانون جدید چه بود؟

□ تصویب قانون جدید امیدهای تازه‌ای به وجود آورد و به دنبال آن معاونان اطلاعات و عملیات و مسئولان مبارزه با مواد مخدر و کمیته انقلاب اسلامی استان‌های کشور، در یک گرده‌مایی دو روزه، شیوه بسیج نیروها و چگونگی بستن مرزهای شرقی کشور در کادر قانون جدید را مورد نقد و بررسی قرار دادند. سید محمود میرلوحی، معاون اطلاعات و عملیات فرماندهی کل کمیته، خطاب به فرماندهان اطلاعات و عملیات کمیته اظهار داشت: قانون جدید مبارزه با مواد مخدر چکیده ده سال خون دل خوردن فرزندان انقلاب است. اینک ما در موقعیتی

در پایان جنگ همه می‌دانستند که اعتیاد و مبارزه با آن، چند وجهی است، اما این فقط از زاویه تجارب قبلی و ناهماهنگی‌ها استنباط می‌شد نه از جهت شناخت موجودی به نام اعتیاد

واقع شده‌ایم که هفت سال از معلق شدن قانون [مصوب] شورای انقلاب می‌گذرد. هر چه ضد انقلاب توطئه کرد که جمهوری اسلامی توان بر خورد با اعتیاد را ندارد و هر چه بچه‌های انقلاب خون دل خوردند، بس است. الان وقت آن فرارسیده که با تجربیات اندوخته شده به طور همه جانبه به جنگ مواد مخدر برویم.

به این ترتیب شرایطی به وجود آمد که همه اراده‌ها به سوی حذف کامل و محو اعتیاد از جامعه بسیج شدند، اما این تلاش در خلأ و فقدان نظر به با طرح مشخص باز هم ثمر نداد.

■ نقش مردم و فشار افکار عمومی در این زمینه چه بود؟

□ وقتی پدیده‌ای تظاهر بیرونی شدید پیدا می‌کند بسیار طبیعی است که به دل‌مشغولی خانواده‌ها تبدیل شود. پس از پایان جنگ تظاهر بیرونی اعتیاد زنگ خطر را به صدا درآورد. گرایش رسانه‌های جمعی به موضوع زیاد شد، از این رو مدیریت جامعه باید به آن پاسخ می‌داد. در واقع در این دوره مدیریت اعتیاد به دنبال مردم کشیده شد. این نکته برجسته‌ای است که در این دوره کاملاً خودش را نشان می‌دهد، اما این حساسیت عمومی به تدریج به سوی پذیرش وضع موجود تغییر ماهیت داد. جامعه پذیرفت که اعتیاد بالای خانمانسوز فراگیری است و کاری هم نمی‌شود کرد. در بحث‌های سیاسی هم همین‌طور است، زمانی در محافل شب‌نشینی همه از فساد می‌گفتند، در این دوران جامعه به یک جایی رسید که این پدیده را قبول کرد، نه تنها قبول کرد، بلکه آن را پذیرفت. دیگر کسی در مورد آن صحبت نمی‌کند چون اظهر من الشمس است. اما در مورد اعتیاد چون با زندگی مردم و خانواده‌ها سروکار دارد به سادگی قابل پذیرش نیست و به مدیریت اعتیاد فشار می‌آورد. اینجاست که فکر تشکیل ستاد مبارزه با مواد مخدر شکل گرفت و تجمع نیروها و امکانات در زیر پوشش این ستاد و برای نخستین بار مدیریت اعتیاد ارتقای وحشتناکی پیدا کرد و از سطح مدیریت میانی به رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر و وزیران رسید، یعنی بالاترین سطح مدیریت اجرایی کشور. این نشان

می‌دهد که این گسست و شکاف ناگهان از سربازان و استوارها به سرداران و بالاترین سمت‌ها کشیده شد. به نظر من بخش قابل توجهی از این وضعیت و بخصوص قانون جدید، حاصل فشار افکار عمومی بود. شاید تحت تاثیر همین فشار کسی درباره راه‌های دیگر مبارزه با اعتیاد اصلاً فکر نکرد، همه به فکر جنگ علیه اعتیاد بودند و نه کنترل و کاهش آن. نتایج مبارزه با موادمخدر در دو دوره پیش می‌توانست نشانگر نقض تحلیل‌ها و شکست روش‌ها و رویکردهای مبتنی بر محوریت استراتژی کاهش عرضه باشد، اما مدیران اعتیاد نه تنها چنین نتیجه‌ای نگرفتند، بلکه تصور کردند علت شکست اقدام‌ها و فعالیت‌ها در گذشته فقدان قاطعیت در اجرای قانون بوده است و به این سبب در سال ۱۳۶۷، مجدداً دیدگاه‌های جرم‌انکارانه غلبه یافت. در اصلاحیه قانون جدید مبارزه با موادمخدر با تصور ریشه کن کردن معضل اعتیاد، با شیوه نظامی و قضایی، مجازات‌ها شدت گرفتند. دادستان کل کشور در این زمینه گفت: برای نجات جوانان میهن اسلامی باید بدون ترحم قاچاقچیان را به مجازات برسانیم. مسئولان رده بالای کشور به این نتیجه رسیده‌اند که بر خورد قوی و نابود کردن قاچاقچیان تنه‌اره نجات جوانان ما از بلای اعتیاد است.

■ بازگردیم به بحث درباره قانون جدید و تأسیس ستاد مبارزه با موادمخدر؛ این ستاد چگونه شکل گرفت؟

□ نکته مثبت عمده قانون مصوب مجمع تشخیص مصلحت (۱۳۶۷) ارتقای

پس از پایان جنگ تظاهر بیرونی اعتیاد زنگ خطر را به صدا در آورد. گرایش رسانه‌های جمعی به موضوع زیاد شد، از این رو مدیریت جامعه باید به آن پاسخ می‌داد. در واقع در این دوره مدیریت اعتیاد به دنبال مردم کشیده شد

موقعیت سازمانی ستاد مبارزه با موادمخدر و قرارداد آن زیر نظر نخست‌وزیر، و پس از حذف مقام نخست‌وزیر و ادغام آن در نهاد ریاست جمهوری، تحت نظارت عالی رئیس جمهور بود. افزون بر این، در ترکیب جدید ستاد مبارزه با موادمخدر، نمایندگان چندین وزارتخانه و سازمان دولتی شرکت داده شده بودند که در صورت مشارکت فعالانه آنها ابعاد دیگر مبارزه با اعتیاد می‌توانست مورد توجه قرار گیرد.

نخستین نتیجه عملی قانون جدید مبارزه با موادمخدر، تأسیس ستاد ویژه مبارزه با موادمخدر بود. بر اساس ماده ۳۳ این قانون و به منظور مبارزه با قاچاق موادمخدر از هر نوع و مبارزه با تولید، خرید و فروش و استعمال آنها و نیز موارد دیگری که در قانون ذکر شده بود، ستادی به ریاست نخست‌وزیر تشکیل و کلیه عملیات اجرایی و قضایی در این ستاد متمرکز شد. اعضای ستاد عبارت بودند از: نخست‌وزیر، دادستان کل کشور،

وزیر کشور، وزیر اطلاعات، وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، مدیرعامل صداوسیما، فرمانده کمیته انقلاب اسلامی، سرپرست دادگاه و دادسرای مبارزه با موادمخدر تهران و سرپرست سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی.

هدف از تشکیل ستاد ویژه مبارزه با موادمخدر، تمرکز و هماهنگی فعالیت‌های مبارزه با موادمخدر و سازماندهی مناسب آنها بود. به گفته میرلوحی، معاون اطلاعات و عملیات کمیته انقلاب اسلامی: علت قرار دادن مسئولان مختلف در این ستاد به این منظور است که امر مبارزه با موادمخدر با توجه به نیاز مبرم قاطعیت قضایی و وسعت عملیات در سطح کشور و نیز سیاسی بودن آن ایجاب می‌کند تا تمامی نهادهای اجرایی کشور زیر نظر نخست‌وزیر به‌طور هماهنگی وارد عمل شده و با مشکل موادمخدر برخورد کند، برای نمونه، پیش از این مادر ماجرای طرح و العادیات به علت عدم آن هماهنگی که قرار است توسط این ستاد ایجاد شود، مشکلات و ناموفقی‌هایی [شکست‌هایی] داشتیم. الان با شناسایی که ماطی اجرای طرح و العادیات به دست آورده‌ایم می‌توانیم به راحتی قانون جدید را اجرا و پیاده کنیم. قانون جدید مبارزه با موادمخدر سند سرفرازی جمهوری اسلامی و انقلاب است. به اعتقاد ما با اجرای کامل مصوبه شورای تشخیص مصلحت، کمیته قادر است موادمخدر در کشور را به مرحله حذف برساند.

در واقع با تصویب قانون جدید مبارزه با موادمخدر در مجمع تشخیص مصلحت و تأسیس ستاد مبارزه با موادمخدر انتظارات و توقعات جدی نسبت به حل نهایی مسئله اعتیاد و سوء مصرف مواد ایجاد شد.

■ عملکرد ستاد تازه تأسیس مبارزه با موادمخدر را طی این دوره چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ در فاصله تشکیل نخستین جلسه ستاد در تاریخ ۱۳۶۷/۹/۱۵ و جلسه چهارم و هشتم ستاد در تاریخ ۱۳۷۲/۱۰/۳۰ از مجموع ۱۱۹ مصوبه ستاد تنها ۲۱/۸ درصد به فعالیت‌ها در زمینه کاهش تقاضا و ۷۸/۲ درصد به فعالیت‌ها در زمینه کاهش عرضه اختصاص داشت. جدول (۱).



جدول (۱)

برنامه‌های کاهش عرضه و تقاضا برحسب نوع فعالیت
و تعداد مصوبات ستاد مبارزه با مواد مخدر (۱۳۶۷-۱۳۷۲)

زمینه فعالیت	نوع فعالیت	تعداد مصوبه	درصد
کاهش تقاضا	پیشگیری	۱۳	
	درمان و بازپروری	۴	
	کاهش زیان	۹	
	جمع	۲۶	۸/۲۱
کاهش عرضه	کنترل مرزها و پاسگاه‌ها	۱۶	
	اقدامات قضایی	۱۲	
	همکاری‌های بین‌المللی	۱۷	
	اقدامات تأمینی و تربیتی	۳۵	
	فعالیت‌های پلیسی	۸	
	قاچاق مواد مخدر	۵	
جمع		۹۳	۷۸/۲
جمع کل		۱۱۹	۱۰۰

خاطر نشان می‌سازد در سال‌های مورد بحث افزون بر ۱۱۹ مصوبه که به یکی از دو زمینه کاهش عرضه و تقاضا اختصاص داشت، ۱۳ مصوبه نیز به زمینه‌های مشترک مربوط بود. در هر حال ستاد هم با وجود ترکیب متنوع آن تمرکز خود را بر برنامه‌های کاهش عرضه قرار داد.

■ در قانون جدید برای مبارزه با کشت مواد

مخدر چه مجازاتی پیش‌بینی شده بود؟

□ قبلاً توضیح دادم که در سال‌های پایانی دهه ۱۳۶۰ با وجود تصویب توافقنامه‌ها، قطعنامه‌ها و مقررات بین‌المللی در جهت منع کشت و تولید مواد مخدر، این مواد همچنان در حجم بسیار وسیعی، در سطح جهان، تولید و عرضه می‌شد. با تصویب قانون جدید مبارزه با مواد مخدر در سال ۱۳۶۷، کشت خشخاش و نیز کشت شاهدانه به منظور تولید مواد مخدر جرم به‌شمار می‌رفت و برای مرتکب برحسب میزان کشت، در ماده ۲ این قانون مجازات پیش‌بینی شد و در صورت چهار بار تکرار جرم، مرتکب اعدام می‌شد. به موجب ماده یک این قانون، کشت خشخاش کاملاً و کشت شاهدانه به منظور تولید مواد مخدر جرم شناخته شد و کشت کننده آن با هر انگیزه‌ای مجرم تلقی گردید.

در تبصره ماده ۲ قانون مبارزه با مواد مخدر آمده بود: «هرگاه ثابت شود که کشت خشخاش و شاهدانه به دستور مالک یا مالکان و یا مستأجر ملک و یا قائم مقام قانونی آنها صورت گرفته است، شخص دستور دهنده که سبب بوده به شرط آنکه اقوی از مباشر باشد به مجازات مقرر در این ماده محکوم می‌شود و مباشر که متصدی کشت بوده است به ده تا سی میلیون ریال جریمه نقدی و پانزده تا چهل ضربه شلاق محکوم خواهد شد.»

■ در سال‌های مورد بحث به تدریج شواهدی از تولید مواد مخدر صناعی و آزمایشگاهی مشاهده می‌شود. در این زمینه در قانون جدید مجازاتی پیش‌بینی شده بود؟

□ از اعمال مجرمانه در قانون جدید مبارزه با مواد مخدر، تولید مواد مخدر بود. تولید اصطلاحی بود که برای نخستین بار در قانون مبارزه با مواد مخدر در سال ۱۳۶۷ مورد

مصلحت، تولید انواع مواد مخدر را جرم دانسته و با توجه به میزان آن در مواد ۴ و ۸، مجازات‌هایی شامل جزای نقدی، شلاق، حبس و نیز اعدام و مصادره اموال تعیین کرد. در ماده ۴، تولید بیش از پنج کیلو گرم «بنگ»، «چرس»، «تریاک»، «شیره» و «سوخته تریاک» و در ماده ۸، تولید بیش از ۳۰ گرم «هروئین»، مرفین، کدئین، متادون و دیگر مشتقات شیمیایی مرفین، کوکائین و عصاره شیمیایی حشیش و روغن حشیش» را مستوجب کیفر اعدام و مصادره اموال دانست. همچنین در مواد ۴ و ۸ قانون مبارزه با مواد مخدر، مصوب ۱۳۶۷، صرف ورود ماده مخدر جرم و برای آن مجازات تعیین شد، بدون اینکه به قصد و انگیزه مرتکب توجهی باشد. عدم پیش‌بینی قصد و انگیزه مرتکب از ورود مواد به کشور، برخلاف عدالت کیفری است و به‌عنوان یکی از ایرادات قانون مطرح می‌شود. چه بسا افراد به دلیل ارزان بودن مواد مخدر در خارج و به منظور تأمین مصرف شخصی خود مقداری خریداری و در مراجعت با خود به کشور وارد کرده باشند. همین ایراد بر ارفاق یادشده در تبصره یک ماده ۸ نیز وارد بود. به موجب این تبصره، هرگاه محرز شود مرتکب جرم موضوع بند ۶ این ماده برای بار اول مرتکب جرم شده و موفق به توزیع یا فروش آنها نشده است، دادگاه وی را به حبس ابد و ۷۴ ضربه شلاق و مصادره اموال، به استثنای هزینه تأمین زندگی متعارف برای خانواده‌اش محکوم می‌کند. به این ترتیب، قاچاقچینی که با یک

توجه قانونگذار قرار گرفت. با مقایسه جرایم مندرج در لایحه قانونی تشدید مجازات و قانون مبارزه با مواد مخدر می‌توان به هدف قانونگذار از به‌کار بردن واژه «تولید» پی برد. قانونگذار در سال ۱۳۶۷ از «تولید» به جای «ساخت و تهیه» استفاده کرده بود. اصطلاح ساخت اصولاً شامل آن گروه از مواد مخدر می‌شود که محصول ترکیب دو یا چند ماده و برقراری پیوند شیمیایی میان آنها باشد، اما برای مواد مخدر طبیعی از کلمه «تهیه» استفاده می‌شود. قانونگذار در مواد ۴ و ۸ قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب مجمع تشخیص

در اصلاحیه قانون جدید مبارزه با مواد مخدر با تصور ریشه‌کن کردن معضل اعتیاد، با شیوه نظامی و قضایی، مجازات‌ها شدت گرفتند

نخستین نتیجه عملی قانون
جدید مبارزه با مواد مخدر،
تأسیس ستاد ویژه مبارزه
با مواد مخدر بود. هدف از
تشکیل ستاد ویژه مبارزه
با مواد مخدر، تمرکز و
هماهنگی فعالیت‌های مبارزه
با مواد مخدر و سازماندهی
مناسب آنها بود

عملیات، چند تن ماده مخدر وارد کشور می‌کنند، با افرادی که حداقل مواد (کمی) بیش از ۳۰ گرم) را وارد کشور می‌کردند، مشمول تبصره یک ماده اخیر شده و به یک اندازه مجازات می‌شدند.

■ چه جرایم دیگری در قانون مورد بحث مطرح شده بود؟

□ جرایم دیگری که در این قانون پیش‌بینی شده بود، فراری دادن متهمان و محکومان تحت تعقیب مواد مخدر بود. هر چند قانون مجازات اسلامی مبحث تعزیرات مصوب ۱۳۶۲/۵/۱۸، برای کسانی که زمینه فرار متهمان یا محکومان را به هر نحوی فراهم می‌آوردند کیفر تعیین کرده بود، اما قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب مجمع تشخیص مصلحت در مواد ۲۱ و ۲۲ و تبصره‌های آن، برای افرادی که متهمان موضوع این قانون (تحت تعقیب واقع شده یا حین دستگیری یا پس از آن یا پس از صدور حکم) یا مرتکبین جرایم یاد شده در این قانون را که هنوز تحت تعقیب قرار نگرفته‌اند، پناه داده و امکان فرار آنها را فراهم کرده باشند، حسب مورد، با توجه به شغل و وظیفه مرتکب، مجازات تعیین کرده بود.

در این قانون برای آن دسته از افرادی که اقدام به اداره مکان‌هایی برای استعمال مواد مخدر (از قبیل مدیران و مستخدمان) کرده‌اند، مجازات‌هایی پیش‌بینی کرده بود. «اداره کردن» اصطلاحی بود که برای نخستین بار در این قانون مورد توجه قانونگذار قرار گرفت. در قوانین قبلی مربوط به مواد مخدر دایر کردن این گونه اماکن (که نظر به مالک و مؤسس داشته) جرم بود، ولی در قانون جدید افزون بر دایر کردن، اداره کردن (که تمامی کارکنان را در بر می‌گیرد) نیز جرم تلقی می‌شود.

■ آیا می‌توان گفت قانون مورد بحث در مقایسه با قوانین پیش از آن مجازات‌های شدیدتری را برای جرایم مرتبط با مواد مخدر پیش‌بینی کرده بود؟

□ بله، کاملاً صحیح است. قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب ۱۳۶۷، برای اغلب جرایم مربوط به مواد مخدر مجازات اعدام پیش‌بینی کرده بود. گرچه بیشتر حقوقدانان،

«بکاریا» جرم‌شناس معتبر و معروف، اگرچه بر حقیقت و قطعیت مجازات‌ها تأکید می‌کرد، اما با مجازات اعدام مخالف بود، با این استدلال که نمایش وحشتناک، اما زودگذر اعدام تبه‌کار، قوی‌ترین عامل بازدارنده جرایم نیست. قطعی بودن عقوبت، حتی عقوبت معتدل، همیشه بیشتر از ترس از مجازات موحشی که امید رهایی در آن راه دارد تأثیرگذار است، زیرا وقتی گریز از کیفری محال باشد، حتی ملایم‌ترین رنج‌ها روح بشر را متوحش می‌کند



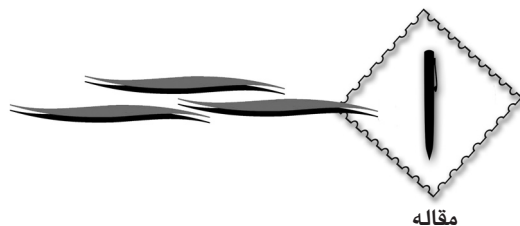
تشدید و قطعیت مجازات برای مرتکبین به جرایم مواد مخدر را لازم می‌دانند و آنها را از دیگر مجرمان مستثنی می‌کنند، اما سیاست جنایی در زمینه مجرمان و مرتکبین این جرایم باید مبتنی بر اقدامات فراگیر و همه‌جانبه باشد. مجمع تشخیص مصلحت نظام از نظر جرم‌شناسی به سیاست جنایی و جنبه‌های پیشگیرانه جرم توجه لازم را نکرده بود و در واقع به اصلاح مجرمان و پیشگیری از جرم کاملاً بی‌توجه بود. قانونگذار می‌بایست در

قانونگذاری به کاهش و امحای علل جرم توجه نماید، نه تدوین و تصویب قانونی برای مبارزه با معلول. قانون خوب، قانونی نیست که مجازات‌های مرگبار به جامعه هدیه کند، بلکه قانونی است که آرامش و آسایش درونی و بیرونی آحاد جامعه را تأمین تا همگی آن را لمس کنند. بدون شک افزایش بزهکاری با تشدید مجازات تقلیل نمی‌یابد، بلکه خود به خود و بدون آنکه مجازات تأثیری گذاشته باشد، با از بین رفتن عواملی که در بروز جرایم و افزایش آنها مؤثر بوده‌اند، از بین می‌روند.

«بکاریا» جرم‌شناس معتبر و معروف، اگرچه بر حقیقت و قطعیت مجازات‌ها تأکید می‌کرد، اما با مجازات اعدام مخالف بود، با این استدلال که نمایش وحشتناک، اما زودگذر اعدام تبه‌کار، قوی‌ترین عامل بازدارنده جرایم نیست. قطعی بودن عقوبت، حتی عقوبت معتدل، همیشه بیشتر از ترس از مجازات موحشی که امید رهایی در آن راه دارد، تأثیرگذار است، زیرا وقتی گریز از کیفری محال باشد، حتی ملایم‌ترین رنج‌ها روح بشر را متوحش می‌کند. در قانون جدید مبارزه با مواد مخدر، برای تولید، توزیع، خرید و فروش بیش از ۵ کیلوگرم تریاک و ۳۰ گرم هرئین مجازات اعدام در نظر گرفته شده بود. آنچه مسلم است، شدت عمل در قوانین (بخصوص مجازات اعدام) به‌عنوان یک رویه دائم و درازمدت نمی‌تواند برقرار بماند و از آن صرفاً به‌عنوان تاکتیک و عامل بازدارنده می‌توان استفاده کرد.

■ در قانون جدید در مورد منابع لازم برای مبارزه با اعتیاد هم چیزی گفته شده بود؟

□ در قانون مواد مخدر، منبع مالی خوبی پیش‌بینی شده بود؛ مصادره اموال، مصادره ماشین، مصادره کالاها و بعد استفاده دارویی از مواد کشف شده. در نتیجه یک تجارت برای دولت به وجود آمد و رقم بودجه هم افزایش پیدا کرد. به موجب ماده ۱۲ آئین‌نامه اجرایی قانون مبارزه با مواد مخدر اموال مصادره شده به حساب متمرکز در وزارت امور اقتصادی و دارایی، به نام ستاد مبارزه با مواد مخدر واریز می‌شد.



سید مهدی غنی

تجربه‌های کار شورایی خیلی‌ها شورا دارند و اهل مشورتند اما...

من اهل مشورتم

۱- آقای ص همیشه می‌گوید: "من اهل مشورت‌م، درباره هر موضوعی اول مشورت می‌کنم بعد تصمیم می‌گیرم." اما ایشان وقتی موضوع را با شما در میان می‌گذارد و نظر شما را می‌پرسد، به محض اینکه شما شروع به صحبت می‌کنید و می‌فهمد نظرتان با او مخالف است، قبل از اینکه شما توضیح بدهید که چه دلایلی برای نظر خودتان دارید، وسط حرف می‌پرد و شروع می‌کند برای اثبات درستی نظر خودش و رد نظر مخالف دلیل آوردن. اگر وسط بحث، شما هم بخواهید وارد شده و نظرتان را توضیح دهید، باز با گفتن همان جمله اول داستان تکرار می‌شود. آقای ص آنقدر می‌گوید تا شما خسته شوید و از خیر مشاوره دادن بگذرید و با استیصال بگویید بله، به هر حال این هم نظری است. آن‌گاه آقای ص که همیشه اهل مشورت است راضی شده و باز هم می‌گوید درباره هر موضوعی اول مشورت می‌کنم بعد تصمیم می‌گیرم.

مشورت با موافق

۲- آقای ق درباره هر موضوعی مشورت می‌کند. می‌گوید برای هر موضوعی باید با کسی مشورت کرد که نسبت به آن موضوع آشنا باشد و به همه جوانبش توجه کند. بر این اساس وقتی درباره موضوعی تصمیم به مشورت می‌گیرد، حساب می‌کند سراغ چه کسی برود. معمولاً کسی را برای مشورت انتخاب می‌کند که درباره آن موضوع نظری نزدیک به نظر خودش داشته باشد. اگر در میان صحبت متوجه شود شما با نظر او مخالفید گفت و گو را ادامه نمی‌دهد و کسی دیگر را برای مشورت پیدا می‌کند.

شورای جهت‌دار

۳- آقای خ عضو شورا است. وقتی مسئله‌ای را برای اعضای شورا طرح می‌کند تا پیرامونش بحث و گفت‌وگو صورت گیرد، به قول خودش روشی کاملاً دموکراتیک را در پیش می‌گیرد. درباره مسئله مورد بحث همه نظرات مخالف و موافق را هم طرح می‌کند، اما معمولاً یکی از نظرات را با آب و تاب و دلایل مفصل طرح کرده و بقیه را به صورت نیم‌بند و گاه نادرست تشریح می‌کند به طوری که هر شنونده‌ای احساس می‌کند نظری نادرست و ناپخته است.

شورا منهای مخالف

۴- آقای ج دبیر جلسه شورا است. او در کار شورا خبرویت زیادی دارد. با توجه به آشنایی با دیدگاه‌های افراد حدس می‌زند که نظر اعضای شورا درباره هر موضوعی حدوداً چیست. وقتی قرار است بعضی مسائل مهم در شورا تصمیم‌گیری شود، او با تغییر ساعت جلسه یا روشی دیگر کاری می‌کند تا کسانی که با نظر او شدیداً مخالف و در تصمیم‌گیری تأثیر گذارند نتوانند در جلسه حضور یابند و در غیاب آنها تصمیم‌گیری به سمت مطلوب پیش رود.

شورا علیه شورا

۵- آقای چ و دوستانش یک گروه همفکرند، که در شورا عضو شده‌اند. وقتی موضوعی در جلسه مطرح می‌شود، آنها به نظرات دیگران کاری ندارند و معمولاً هم‌گوش نمی‌دهند چه دلایلی برای پیشنهادشان دارند. معمولاً آنها قبل از جلسه شورا، خودشان جلساتی دارند و درباره موضوعات، نظرات خودشان را مشخص کرده و تصمیم‌گیری می‌کنند. وقتی به جلسه می‌آیند برای شورا یا شنیدن نظرات موافق و

مخالف نمی‌آیند، بلکه برای به کرسی نشاندن نظر خودشان تلاش می‌کنند. گاهی هم که مسئله‌ای مطرح می‌شود که قبلاً سابقه نداشته و آنها نتوانسته‌اند درباره آن هماهنگی کنند، ابتدا آقای چ که از همه آنها با سابقه‌تر و واردتر است نظر می‌دهد بعد همه شروع می‌کنند در مدح و ستایش و اثبات آن نظر دلایل خلق الساعه آوردن. سرانجام هم همه به آن نظر رأی می‌دهند.

همه با من

۶- آقای ت آدم خوش اخلاق و مردم‌داری بود. خیلی‌ها او را به عنوان طرف مشورت قبول داشتند و مسائلشان را با او در میان می‌گذاشتند. خیلی وقت‌ها این نظر خواهی از طریق تلفن انجام می‌شد. ایشان وقتی درباره موضوعی نظر می‌داد و با طرف مقابل بحث می‌کرد، چنان به دیدگاه خودش باور داشت که در مقام مجاب کردن طرف مقابل به حصار در جلسه هم اشاره می‌کرد و به طرف می‌گفت آقایان هم همین نظر را دارند. حتی گاهی اسم می‌برد و می‌گفت آقای فلانی هم که اینجاست همین نظر را دارد. شنیدن این مسئله در رام کردن و راضی شدن طرف مقابل طبعاً بی‌تأثیر نبود. اما وقتی به او گفته می‌شد شما از کجا می‌دانید این آقایان هم همین نظر شما را دارند می‌گفت آقایان نوعاً عاقل و دانا هستند و طبعاً همین نظر را دارند.

شورای تابع

۷- آقای ک طرفدار مدیریت شورایی است. همیشه مفتخرانه از این موضع خود صحبت می‌کند و در مذمت استبداد و خودرأیی داد سخن می‌دهد. می‌گوید در شورا نعمتی خفته است که در نظر فردی نیست، اما شورایی که برای مشاوره خود انتخاب می‌کند عموماً

از کسانی هستند که در مجموع با او همفکر و هم جهت و همراهند. از آن مهمتر از نظر خصوصیات اخلاقی آدم‌هایی مسامحه کار و متزلزل و به قولی اهل بخیه‌اند. کمتر روی نظرات خودشان می‌ایستند و به راحتی تغییر عقیده می‌دهند. در عوض آقای کج خودش بر نظراتش پافشاری می‌کند و معمولاً از دل شورا همان نظر بیرون می‌آید. اما این شورا یک فایده دیگر برای آقای مدیر دارد. اگر کاری خراب شد و نتیجه منفی داشت، آقای کج بلافاصله می‌گوید تصمیم شورا بود، باید اعضای شورا بیشتر دقت کنند و سرسری تصمیم نگیرند. به این ترتیب آقای کج همیشه برنده است. هیچ وقت اشتباه نمی‌کند و شورا همیشه زیر سؤال است و باید پاسخگو باشد.

شورای بی عمل

۸- خانم ن هم خیلی اهل شورا است. عده‌ای را به عنوان مشاور جمع کرده و ظاهراً مسائل را به آنها رجوع می‌دهد تا پس از بحث و بررسی

درباره‌اش تصمیم بگیرند. خودش هم چندان درگیر بحث نمی‌شود، اما بعد از شورا هر کاری خودش صلاح می‌داند انجام می‌دهد. اگر اعضای شورا اعتراض کنند که پس چرا ما اسرار کار گذاشتی و وقتمان را هدر دادی؟ بلافاصله دلیل می‌آورد که شرایط خاصی پیش آمد و مسئله‌ای بود که ما قبلاً فکرش را نکرده بودیم و دیگر به شما هم دسترسی نبود تا دوباره در آن باره تصمیم بگیریم.

شورا اما سیل

۹- خانم ق هم از شورا استفاده جالبی می‌کند. او که مدیر یک مؤسسه خصوصی است وقتی درباره موضوعی باید تصمیم بگیرد که ممکن است موجب نارضایتی برخی را فراهم کند مسئله را در میان جمعی از اعضای مؤسسه به شور می‌گذارد. در آنجا نیز اطلاعاتی به آنها می‌دهد که تصمیمی مطابق با میل ایشان گرفته شود. کسانی که از این تصمیم زیان می‌بینند به ایشان مراجعه کرده و اعتراض و گلایه می‌کنند.

ایشان ضمن همدردی با آنان می‌گوید متأسفانه شورا به این تصمیم رسید، من هم که یک رأی دارم و نمی‌توانم به آنها تحمیل کنم.

شورای متشنج

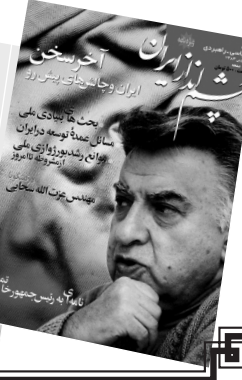
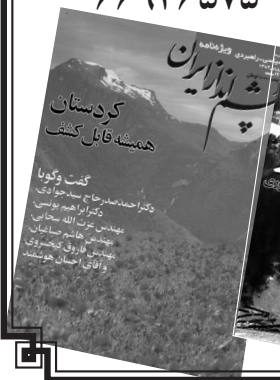
۱۰- آقای ر هم که مدیر سازمان است بنا به اقتضای کار، شورایی دارد که شامل کارشناسانی هستند که باید در مورد طرح‌ها و برنامه‌ها نظر بدهند. آقای ر از شورا خوشش نمی‌آید و معتقد است شورا باعث کندگی کار می‌شود و روند تصمیم‌گیری را به تأخیر می‌اندازد، اما بنا به رسم سازمان مجبور است چنین شورایی را در کنار خود داشته باشد. یکی از کارهای ایشان ایجاد تفرقه در میان اعضای شورا است. خارج از شورا به هر کدام مطالبی علیه دیگران می‌گوید تا بین آنها سوءظن و بدبینی ایجاد شود، در نتیجه جلسات شورا به کشمکش و مخالفت‌های بینابینی می‌گذرد و نمی‌توانند به تصمیم درستی برسند. حاصل کار اثبات موضع آقای ر است که می‌گفت از شورا کاری بر نمی‌آید.

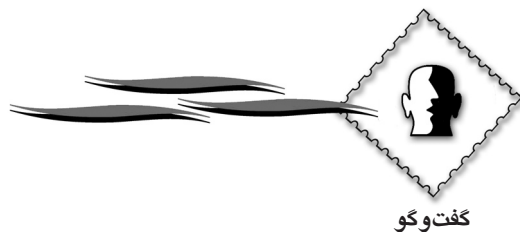
ویژه‌نامه گردستان همیشه قابل کشف (۳)

منتشر شد.

برای تهیه، با دفتر
نشریه تماس بگیرید:

۶۶۹۳۶۵۷۵





دانشجو و چالش‌های سه‌گانه

در شماره پیشین، گفت‌وگو با سه دانشجوی دیروز و امروز با بررسی چالش‌های پیش رو از نظر خوانندگان نشریه گذشت، که در آن نقطه‌نظرات و تجربیات قابل‌توجهی مطرح شد. در آن نشست، دو دیدگاه در میانه حضور داشت؛ نخست این‌که مطالبات صنفی دانشجوی، اولویت فعالیت اجتماعی او هستند و دیگر آن‌که دانشجوی را می‌توان در فضایی بزرگ‌تر در جایگاه تصمیمات و موضع‌گیری‌هایی برای منافع همگانی و حتی شاید جهانی نشانند. به هر حال، نقش سه‌گانه خانواده، درس و امر اجتماعی و سیاسی همچنان در دانشگاه بحران‌زده است و این گفت‌وگوها، نه با انگیزه حل بحران، بلکه با انگیزه بازخوانی تجربیات خود دانشجویان انجام می‌شود. امید است انباشت این تجربیات بتواند راهگشایی هر چند اندک داشته باشد. آنچه در پی می‌آید ادامه گفت‌وگوی ناتمام با آقایان نجفی، محمودی و خانم کریمی است.

مهدی فخرزاده

انجام دهد، اما دیدگاه جامعه‌محور می‌گوید که مسیر تغییر و تحولات می‌تواند از کانال جامعه با تأثیرگذاری بر دولت انجام شود. این امر با توجه به نقش اساسی دولت بخصوص در ایران با توجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی که حاکم است، بایستی تفاوتی نسبت به دولت مخالف است. حال با توجه به پرسش شما اگر مادر دانشگاه بودیم شیوه تعامل ما با توجه به زمان و مکان مختلف متفاوت بود. هر دوره، هر زمان و مکان بر شرایط اجتماعی خود تأثیر می‌گذارد، همچنان که دانشگاه بر اجتماع تأثیر گذار است از اجتماع هم تأثیر می‌پذیرد، برای نمونه در دوره دوم خرداد در مقاطع مختلف این تأثیرگذاری‌ها متفاوت هستند. از سال ۷۶ تا ۷۸ بانوعی پویایی در دانشگاه و از ۷۸ تا ۸۱ با یک برهه متفاوتی روبه‌رو هستیم و از ۸۱ تا ۸۴ و از ۸۴ تا زمان حال با دولت کنونی شیوه تعاملات متفاوت است، ولی در کل دوره‌ای که من در دانشگاه حضور داشتم، دوره‌ای پراز هیجان و شور و امید بود و دوره کنونی دوره کمبود شور و امید در دانشگاه‌هاست و به نوعی فعالیت‌های دانشجویی، صنفی و سیاسی کمرنگ شده، چرا که نخست از ورود دوباره گروه زیادی از فعالان دانشجو که سابقه فعالیت داشتند به دانشگاه‌ها جلوگیری شده و یک سری از تشکل‌هایی که

آوریم. از میان این پرسش‌ها به جامعه‌محوری نیز می‌رسیم؛ جامعه‌محوری که مقابل دولت محوری قرار می‌گیرد.

جامعه‌محوری بر این مبنا نیست که نسبت به دولت بی تفاوت باشیم، بلکه رویکرد جامعه‌محور می‌تواند بر دولت تأثیرگذار باشد، ولی رویکرد دولت‌محور می‌تواند تمام تحولات و تغییرات را از طریق کانال دولت

نجفی: جامعه‌محوری بر این مبنا نیست که نسبت به دولت بی تفاوت باشیم، بلکه رویکرد جامعه‌محور می‌تواند بر دولت تأثیرگذار باشد

نجفی: مسئله صنفی صرفاً موضوع خوابگاه، غذا و... نیست، مسئله استقلال دانشگاه و پژوهش در دانشگاه و یا مسائلی مانند رتبه‌بندی اساتید و شیوه تعیین آنها هم مطرح است

تائید بحث‌هایی روی کار ویژه دانشجو و دانشگاه انجام شد. در ادامه می‌خواهیم به این مسئله به صورتی تجربی تر بپردازیم. اگر شما به دوران دانشجویی بر می‌گشتید چه کار صنفی‌ای را طرح ریزی می‌کردید؟

نجفی: در صحبتی که پیشتر داشتیم، محور اصلی را حرکت صنفی تعریف کردم، چرا که دانشگاه بخشی از پازل نیروهای صنفی و اجتماعی است. این نیروهای صنفی و اجتماعی دانشگاه و دانشجو باید در ایران دوباره تعریف شود. همچنان که تعریف ما را نسبت به سیاست و کار اجتماعی باید تبیین کرد. همین طور مطرح شد که اگر دانشگاه در جایگاه خود قرار بگیرد می‌تواند در روند کلی اجتماعی تأثیرگذار باشد. من در بین درس، خانواده و سیاست تفکیک قائل نیستم، اینها تأثیرگذاری متقابلی نسبت به هم دارند همچنان که سیاست می‌تواند در روند آموزشی در دانشگاه‌ها تأثیر بگذارد، بر خانواده هم می‌تواند تأثیرگذار باشد. میزان رشد فرهنگی و سیاسی خانواده‌ها می‌تواند بر سیاست کشور تأثیر بگذارد. من احساس می‌کنم که سیاست، اجتماع و پیوند آنها با دانشگاه باید باز تعریف شود. در آن صورت به یک پرسش می‌رسیم که فعالیت سیاسی دانشگاه و رویکرد اجتماعی دانشگاه است و باید شیوه تبیین آن را به دست

نیمه مستقل و منتقد دولت بودند، بسته شده‌اند. پس دوران مافضایی تقریباً باز بود که در آن به دلیل انتظار نادرست از دانشگاه، دانشگاه رو به افول می‌رفت و امروزه مآداری انباشتی از تجربه بوده و در حال حاضر ناتوان از انتقال این تجربه به دانشجویان دوران حاضر هستیم. اگر من دوباره در دانشگاه حضور داشتم رویکرد صنفی را ادامه می‌دادم مثلاً به جای اینکه مسائل کلان ملی را بیشتر از طریق یک انجمن اسلامی حل کنم سعی می‌کردم موضوع آموزش در دانشگاه را مورد توجه قرار بدهم و مطالباتی را مطرح می‌کردم که با خواست عموم دانشجویان یا دست کم با بخش قابل توجهی از دانشجویان، مطابقت داشته باشد. مسئله صنفی صرفاً موضوع خوابگاه، غذا و... نیست، مسئله استقلال دانشگاه و پژوهش در دانشگاه و یا مسائلی مانند رتبه‌بندی اساتید و شیوه تعیین آنها هم مطرح است. من فکر می‌کنم اگر ما می‌توانستیم از فضای باز که در برهه‌های مختلف در دانشگاه‌ها به وجود می‌آید استفاده کنیم و روی مسائل بنیادی دست می‌گذاشتیم و همچنین از مسائل درون دانشگاه مانند مسئله پژوهش، وضعیت علوم انسانی در دانشگاه‌ها و میزان بازار اشتغال برای دانشگاه شروع می‌کردیم در مرحله بعد می‌توانستیم با مسائل اجتماع که مرتبط با خانواده‌هاست در دانشگاه روبه‌رو شویم. برای این منظور و با تأکید بر مسائل اساسی که مربوط به صنف است با یک روند اجتماعی در دانشگاه روبه‌رو می‌شویم و از سویی با دانشجویانی برخورد می‌کنیم که بر سرنوشتشان و مسائلی که بر آن تأثیر گذار است مانند آینده شغلی و تحصیلی حساس هستند. این حساسیت موجب می‌شود که دانشجویان در یک پروسه جمعی کار جمعی را تجربه کنند و باعث گشایش کانالی برای حل مسائل دیگر می‌شود.

بر اساس گفته‌های پیشین شما مسئله صنفی هزینه کمتری دارد، ولی این مسائل که گفته شد هزینه بالایی دارد.

نجفی: من اصلاً بحث هزینه را مطرح نمی‌کنم، بلکه کار آمد بودن را در نظر دارم. باید دید هزینه‌ای که یک دانشجوی می‌پردازد در چه راهی صرف می‌شود، یعنی همان مسئله کامیابی و خوشنامی. دو دیدگاه وجود دارد: گروهی می‌گویند دانشگاه و دانشجوی به خاطر

ماهیت آرمانخواهانه باید رویکرد آنارشیستی داشته باشد و اصلاً نیازی به نقشه راه نیست و اگر جریانی رخ داد اعتراض کند و تجمع داشته باشد، ولی آیا دانشجوی به خاطر جوان بودن و آرمانخواه بودن باید راهی را برود که نهایت آن شکست است؟ و آیا نباید به هزینه و نتیجه به دست آمده بیندیشد؟ در کشورهای جهان سوم گریزی از دادن هزینه نیست، اما این که هزینه در چه راهی صرف می‌شود مهم است. صحبت من هم به این معنی نیست که مسائل سیاسی در دانشگاه مطرح نشود، بلکه اولویت بندی‌های سیاسی در فکر من متفاوت است. نباید به شیوه کنونی در دانشگاه از حزب، رئیس جمهور و سیاست صحبت شود. من بین اینها تفکیکی قائل هستم. در دانشگاه باید اولویت بندی وجود داشته باشد و مسائل مربوط به دانشگاه مبنای باشند. بحث هزینه اینجا مطرح نیست و روی کار آمدی و دستاورد تکیه می‌شود.

به هر حال در شرایط جامعه امکان اینکه خیلی از فعالان انجمن‌های دانشجویی وارد فضای انتخابات شوند وجود دارد و این موضوع از دید برخی نوعی

نجفی: باید دید هزینه‌ای که یک دانشجوی می‌پردازد در چه راهی صرف می‌شود، یعنی همان مسئله کامیابی و خوشنامی

محمودی: ورودی من از کنار هم قرار دادن مفاهیم دانشجوی، دانشگاه، درس، خانواده و امر سیاسی یک شهروند را باز تولید می‌کند؛ شهروندی که از حقوق فرد اطلاع داشته باشد و به حقوق دیگران احترام بگذارد؛ شهروندی که در یک جامعه مدنی خودمحور، سرریز مطالباتش به سمت دولت باشد و دولت آن را شکل ندهد

ضرورت است. نظر شما در مورد شیوه تعامل دانشگاه در فضای انتخابات چیست؟

محمودی: من با صحبت‌های آقای نجفی موافقم. شاید چون هر دو سابقه فعالیت سیاسی در دانشگاه را داشتیم و کنش و واکنش‌ها را دیدیم و هزینه‌های آنها را به صورت متفاوت پرداخت کردیم، رویکردهای متفاوتی داریم و اگر آن زمان این تجربه‌ها را داشتیم به شیوه دیگری عمل می‌کردیم، چون فضای فرهنگی و سیاسی ما به گونه‌ای است که تعطیلی نداشته و فضای تنفس وجود ندارد و همچنان عرصه عمومی نیم‌بند وجود دارد و با معضل اینکه هیچ ثبات مدیریتی و الگوی مدیریتی وجود ندارد تا بتوانیم یک فضای تنفس در دانشگاه یا حتی برای اعضای جامعه به دست بیاوریم روبه‌رو هستیم، به همین خاطر یک سیاست زدگی مفرط پدید می‌آید و در انتخابات می‌بینید مشارکت مردم در برخی نقاط کاهش فاحش می‌یابد و در شهرهای بزرگ سنتی مانند مشهد به زیر ۵۰ درصد می‌رسد. عملاً قطب‌رهای مؤثر در انقلاب معاصر از نظر مشارکت مردمی افت قابل ملاحظه‌ای می‌کند، حاشیه‌ها برای این مراکز تعیین کننده می‌شوند و از سویی دو قطبی شدید و چند پارگی سیاسی اتفاق می‌افتد. اگر این مدلی که دوستان تعریف کرد عملی بشود خیلی خوب است، اما به نظر من میراثی که از نسل ۷۶ و فضای دانشجویی باقی مانده - چون من یک نگاه تاریخ‌نگری به این موضوع دارم - مانع می‌شود، یعنی ناخودآگاه فرهنگی دانشجوی و دانشگاه از آن شرایط تأثیر می‌پذیرد. از دیگر سو قدرت سیاسی هم بر این موضوع اصرار می‌کند، وقتی که بسیج و جامعه اسلامی در دانشگاه هر روز تقویت می‌شوند و انجمن‌های اسلامی از سوی دیگر از صحنه دانشگاه حذف می‌شوند، بخش عمده‌ای را منفعل می‌کنند، برای نمونه نتیجه اعتراض به غذا یک ترم تعلیق است، باعث می‌شود آن میراث زنده بماند، یعنی هنوز باید دانشجوی نیروی سیاسی پیشرو باشد و این بحث سیاسی بودن یک امر سیاسی روز است. من معتقد نیستم که اولویت با امر سیاسی است، اما بر این باورم که فشارهای موجود در دانشگاه را به لحاظ کارکردی می‌توان به گونه‌ای برآورد کرد که هم به صورت ناخودآگاه و هم به صورت خود آگاه به اهدافی که داریم و

فکر می‌کنیم موجب رفع آسیب‌های این روند می‌شود کمک‌کنند و نسبت ما با فرصت‌های به‌وجود آمده را مشخص کند. بعد هم به فضای انتخابات می‌رسیم. ورودی من از کنار هم قرار دادن مفاهیم دانشجو، دانشگاه، درس، خانواده و امر سیاسی یک شهر وند را باز تولید می‌کند؛ شهر وندی که از حقوق فرد اطلاع داشته باشد و به حقوق دیگران احترام بگذارد؛ شهر وندی که در یک جامعه مدنی خودمحور، سرریز مطالباتش به سمت دولت باشد و دولت آن را شکل ندهد. در واقع شهر وندی که در تاریخ معاصر فاقد آن بودیم. در این مدت خواست دولت پدید آوردن مدل مطلوب خود بوده است، پس دید من به این مجموعه مبتنی بر این است که اینها چطور می‌توانند امر سیاسی را خوب مدیریت کنند و در انتخابات آگاهانه عمل کنند، که شاهد حماسه‌هایی مانند دوم خرداد و سوم خرداد نباشیم و شهر وند نیز بداند امر سیاسی، امری است که نیازی به تلاش مداوم دارد و خاکستری است، مطالبات حداقلی دارد و امری واقعی است و آرزوها و آرمان‌ها جایگاه دیگری دارند. جانداختن این مفهوم بک نوع آموزش است. از این زاویه است که نسبت یک فعال سیاسی و اجتماعی با خانواده‌اش برقرار می‌شود.

من همچنان به کارکرد و کارویژه دانشجو در دانشگاه با توجه به تولید علم معتمد. فردی ممکن است فاقد فرهنگی که شخصیت یک شهر وند مدرن داراست باشد، می‌تواند مذهبی باشد یا نباشد، ولی در عین حال قانون برایش اهمیت داشته باشد، یعنی هم رعایت کردن و هم اجازه ندادن به دیگران برای نقض قانون. زمینه‌ساز این موضوع، در اولویت نخست دانشگاه است. دانشجو باید احساس کند که دانشگاه یک شهر و خانه دوم برای اوست و در آن حقوقی دارد. وقتی گفته می‌شود دانشجو در جامعه مرجع است به این معنی است که می‌داند مطالبات و حقوقش چیست و برای گروه خانواده خود به عنوان یک شهر وند مدرن مرجع است. متأسفانه با توده‌ای شدن دانشگاه و ورود نسل جوانی که متفاوت از ما فکر می‌کنند می‌بینیم این سیستم تغییر می‌کند، چون اولویت‌های نسل جدید متفاوت است و اولویت دانشجو بیشتر زندگی، اشتغال و ازدواج است. خانواده

هم به عنوان واحد سنتی تغییر یک عضو و مدرن شده او را می‌پذیرد. یک پدر سنتی تغییر دختر خودش را می‌پذیرد و شکاف بین نسل‌ها را پر می‌کند، اما این سیستم نمی‌تواند تغییر را قبول کند، برای همین به اجبار روی می‌آورد و سعی می‌کند انسان خاص و فرهنگ مطلوب خود را تربیت کند.

من فکر می‌کنم که هم خانواده و هم ساختار و مکان، یک جایی در این تیپ اجتماعی تأثیر دارد و به همین خاطر وقتی خانواده، فرزندشان به عنوان یک فرد مسئول، صادق و با انگیزه سیاسی می‌شود خیلی وقت‌ها با او برخورد می‌کنند و نمی‌توانند این موضوع را هضم کنند. دانشگاه یک فرصت است که می‌تواند این همه مهندس خوب به جامعه تحویل دهد.

محمودی: دانشجو باید احساس کند که دانشگاه یک شهر و خانه دوم برای اوست و در آن حقوقی دارد

محمودی: وقتی در عرصه جامعه بحران‌هایی مانند اعتیاد و... مطرح می‌شود خیلی بهتر است که از کاندیدا به جای پرسش در مورد شیوه رفتارشان با شورای نگهبان بپرسیم برای بحران خانواده چه طرح عملیاتی دارید. به نظر من انجمن‌های دانشجویی و فعالان دانشجویی باید مطالباتشان را از بعد سیاسی و روزمره و مدیریت کلان به سوی مدیریت اجتماعی سوق دهند. باید از آنها پرسید برای نسل آینده، چه آینده‌ای طرح کردید تا در امر بهداشت روان، انسان توسعه‌گرای اسلامی به وجود بیاورد که هم توسعه را بپذیرد و هم پای اسلام بایستد

در دوران پیشین گروه‌های اجتماعی داخل دانشگاه، به جای نهادهایی حقوقی مانند انجمن علمی، اداری و صنفی وجود داشتند، همین‌طور حلقه‌هایی مانند کوهنوردان، هم‌محلان و همشهریان. این حلقه‌ها در یک برهه تا سال ۷۳ شکل گسترده‌ای یافت، یعنی هیأت مشترکی تولید شد و ارزش‌های مشترکی به وجود آمد که توانستند روی یک الگوی تغییر به وفاق برسند و آن را در خانواده و محیط‌های بومی به عنوان مرجع، پیگیری کنند و هم سرریز آن مطالبات را وارد سیستم دولت و داخل فضای انتخابات کنند.

اما این اتفاقات در دوره ما روی نمی‌دهد. به نظر من شاید از یک سو برای کاهش هزینه این روش ایدئال باشد. نخبگان و کسانی که می‌خواهند فعالیت داوطلبانه انجام دهند و یا افرادی که احساس می‌کنند تعهد دارند و به خاطر جامعه‌پذیری خانواده، خانواده‌های متعهد و حساس که به شیوه دیگری تربیت شدند و یا هنگام ورود به دانشگاه در چینی فضایی قرار گرفتند می‌توانند گروه‌هایی مرجع به وجود آورند و فضای خاصی را از این حلقه‌های مدنی پدید بیاورند. اگر به یاد داشته باشید در تاریخ جنبش‌های دانشجویی خواندیم که بیشتر فعالان جنبش دانشجویی متخصصین خوبی بودند و جریان دانشجویان خط امام از این بحث سرچشمه می‌گیرد که بیشتر دانشجویان مانند دانشگاه صنعتی شریف، علم و صنعت، امیرکبیر و... از نظر ضریب هوشی و توانایی تحصیلی در رده بالایی قرار داشتند و این توانایی را برای ایجاد حلقه‌های درسی ایجاد می‌کردند. البته باید اشاره کرد به خاطر مسائل دانشگاه در دهه ۶۰ و جنگ، آن زمان این جریان‌ها نوعی زمینه برای فعالیت‌های دیگر هم بود. با این توصیف که کسانی در دانشگاه مطرح می‌شدند که از نظر علمی در سطح بالایی قرار داشتند و از سویی انتخاب انجمن‌ها به صورت آگاهانه انجام می‌شد نه براساس خواسته‌های سطحی. افرادی که بتوانند حقوق مدنی و شهر وندی را به خانواده‌ها آموزش دهند، نه به معنای تقابل و شکل‌گیری دو قطبی، بلکه براساس اصل شونده‌بودن و گفت‌وگوی درست.

در حال حاضر خانواده‌های مادر فرهنگ سیاسی سنتی رشد می‌کنند. این فرهنگ سیاسی

فضای سیاسی آشنا هستند با درس بیگانه اند؟

کریمی: اولاً این نه ذاتی درس است و نه ذاتی فعالیت سیاسی و همان طور که اشاره شد در اوایل انقلاب بیشتر فعالان سیاسی در دانشگاه‌ها دانشجویانی ممتاز بودند. در اوایل انقلاب دانشجویان فعالیت‌های تند سیاسی هم می‌کردند، اما از نظر درسی ممتاز بودند پس در سخنان بودن تضادی با فعالیت سیاسی ندارد. هدف از فعالیت دانشجویی در ایران چیست؟ دانشجوی در حال حاضر مایل است جامعه بر اساس عقلانیت انتقادی و سنت تابوشکن اداره شود.

من فکر می‌کنم دانشگاه به خاطر مسائل صنفی خود یا به خاطر مسائل کلان و خرد ناچار است درگیر شود تا جامعه در این روند هدایت شود و به سمت اداره بر اساس عقلانیت انتقادی پیش برود. مدیریت خود یک امر سیاسی است و فقط انتخابات نیست که به عنوان یک امر سیاسی مطرح است. قانونگذاری در مورد لباس دانشجوی نوعی تدبیر و مدیریت و امر سیاسی است، اما چه راهبردی سیاسی نیست؟ اینکه اگر وضعیت درس دانشجویان ضعیف است با برگزاری کلاس‌هایی برای رفع آن تلاش کنیم! به نظر من دانشجوی باید درگیر شیوه اداره امور شود، این درگیر شدن جزئی، موقتی نیست. من بحث شما را می‌پذیرم که باید از نوع آموزش واحدهای درسی شروع کرد، اما پس از ورود به این مسائل می‌بینید که مسائل خردی نیستند و اگر در این مسئله جزئی بماند و سدی برای خود متصور شود به جایی نمی‌رسد و همان اعتراض هم بدون نتیجه است.

ما چند نکته دیگر غیر از اینکه فعالان دانشجویی چه نظراتی دارند و چه اشتباهاتی مرتکب شدند را باید مدنظر داشته باشیم، به نظرم برخورد حاکمیت در این زمینه خیلی مهم است و تبیین‌هایی که از سوی روشنفکران است، در مرحله سوم نخبگان دانشجویی دارای اهمیت هستند. سال ۷۶ به بعد دانشگاه به مانند نردبانی بود با پتانسیل فراوان که در خرداد ۷۶ کار کرد داشت و قرار داشتن این دانشجو در خانواده باعث رقم‌زدن تحلیلی از اوضاع در خانواده شد، اما بعد از آن زمان این پتانسیل نه‌سازمانده‌ی شد و نه برای رفع نیازمندی‌های سیستم از آن بهره برده شد. اگر کسی می‌خواست در بحث کلان وارد



شده است. این مطالبات کوچک در حال حاضر نسبت به مطالبات کلان دارای اهمیت است و دولت به عنوان دارنده دیوانسالاری و وزارت‌خانه‌ها باید پاسخگو باشد.

پارادوکسی بین دانشجوی سیاسی و دانشجوی درسخوان وجود دارد که آقای محمودی معتقدند بیشتر نبود. این پارادوکس از کجا آمده و چگونه می‌توان آن را حل کرد، چون بیشتر دانشجویانی که با

که نتیجه‌اش را ملاحظه می‌کنیم و مهم‌ترین ضعف ماست، به خاطر مدیریت ضعیف سیستم است که می‌خواهد فرهنگ سیاسی‌ای که سلطه‌پذیر، اقتدارگر و تکلیف‌پذیر است را باز تولید کند، در حالی که می‌دانیم این فرهنگ سیاسی پاسخگوی نسل ما نخواهد بود. اینجا شکافی بین مطالبات ما به عنوان نسل جوان و پدرانمان وجود دارد. پدران ما انقلاب کردند و نتیجه‌الگوها و فرهنگ سیاسی شان، فرهنگ سیاسی انقلاب شد و ما به روش‌های مختلف می‌خواهیم اصلاح انجام بشود که روش‌هایی آرمانی است. من قبول دارم که ما در سال ۷۶ جو آرمانگرایی داشتیم و احساس می‌کردیم خیلی از چیزها باید تغییر کند، اما به گفته آقای نجفی جنبش دانشجویی نباید طرح‌رفراندوم می‌داد و باید طرح «استقلال دانشگاه»‌ها را عرضه می‌کرد. ما مطالبات حداکثری را مطرح کردیم که حداقل‌های آن هم به دست نیامد و فقط مطالبات طرح شدند و خیلی‌ها از بین رفتند. اگر این مطالبات مطرح نمی‌شدند امید برای به دست آوردن آنها هنوز وجود داشت، اما چون طرح شدند دارای حساسیت هستند و دیگر نمی‌توان وارد این مطالبات سیاسی شد.

به نظرم انتخابات برای دانشجویان به عنوان منتخبین خانواده نوعی فرصت است. خانواده‌هایی با قشرهای فرهنگی و اجتماعی مختلف اعم از کارگر و کارمند. در داخل دانشگاه این مطالبات توسط دانشجو باید مطرح شود؛ نسلی با مطالباتی مانند اشتغال آن هم در زمانی که آموزش توده‌ای می‌شود و تورم باعث حضور کم‌رنگ پدر و مادر در خانواده

کریمی: هنگامی که در دانشگاه هستیم باید یک فعال دانشگاهی باشیم و نمی‌توانیم فعال حاکمیتی باشیم. هر چند هنگامی که حاکمیت بخواهد در این صورت باوراندن خود، کاری بسیار مشکل است

کریمی: من بحث انتقاد را برای خود محفوظ می‌دانم و به مدیریت اعتراض دارم، ولی جایی که من می‌توانم شروع به ساختن بکنم همان دایره من است. البته این به آن معنی نیست که رویکرد جامعه‌محور، نادیده‌گرفتن سیاست است شکل ندهد

شود باید از دانشگاه وارد حزب می شد، در این حالت نیرویی که به درس اهمیت می دهد پس از دیدن اوضاع دانشگاه وارد حزب می شود و کسانی که می مانند به دنبال فضای باز تر نیستند. اگر به فضای قبل برگردیم و به سراغ استراتژی روشنفکران برویم می بینیم که استراتژی آنها فتح سنگر به سنگر بود، در حالی که دانشگاه بر رفراندوم تأکید می کرد. این نظر بر مبنای نظر روشنفکران آن دوران بود و دانشگاه آنها را یاری می کرد، اما این رابطه یک رابطه کاملاً یک طرفه بود، دانشجو حمایت می کرد و افرادی را به رأس می برد، در حالی که این افراد کمک دانشجو را نمی خواستند و به دانشگاه توجهی نداشتند و در مسائل دیگر دانشگاه به دانشجو که یکی از سکان های اجتماع بود هیچ کمکی نشد. این فرایند یکطرفه بودن، دانشگاه را ناامید می کند. دانشگاه یک پتانسیل هرز رفته است و آدم نخبه داخل این جریان هرز رفته نمی ماند و ناخود آگاه دانشگاه به دست افراد نا کار آمد سپرده می شود. منظور من پایین آوردن ارزش دانشجو نیست، بلکه هنگامی که فرآورده ای بین جامعه و رأس وجود نداشته باشد هر دو طرف به افول می روند.

محمودی: می توانیم بر تجربه گذشته نگاه کنیم. وقتی که در جنوب تهران سیل آمده بود، بچه های انجمن تهران برای کمک رفته بودند، یا گروه های کوچکی شکل گرفتند که در ماه های رمضان برای افراد محروم غذایی بردند و یا گروه های جهادی که تابستان برای کمک می رفتند و من این موضوع را با تشکل های دانشجویی پیوند می دهم تا هم آسیب شناسی شود و هم رویکرد ایجابی باز شود و به انتخابات هم مربوط است. تعداد زیادی از فعالان دانشجویی فکر می کردند عصر خاتمی تمام نمی شود، که البته دچار توهم بودند و فکر نمی کردند که چنین باز خوردی به وجود بیاید و دولتی بارویکرد کنونی سر کار بیاید.

تنها سخنگویان جامعه در درون این سیستم، دانشجویان هستند که می توانند مطالبات کارمندان و اساتید دانشگاه را مطرح کنند. وقتی که بولتن های وزارت علوم در دوران آقای خاتمی را مطالعه می کردم دانشگاه، دانشجو محور بوده است، یعنی تغییرات فردی ایجاد شده. این تغییرات فردی هم باید به سیستمی که نیاز داریم تبدیل شود. یک دانشجوی چند

وجهی در معنای علمی، اجتماعی و سیاسی، یعنی کسی که هویت پیدا کرده باشد، چون دوره دانشگاه دوره هویت پذیری نسل جوان است. چقدر دانشجویان سعی کردند که این وجوه را تقویت کنند و آن را به یک گروه مدنی در جامعه تبدیل کنند؟ در دوران آقای خاتمی برای ایشان تبلیغ می کردند. بزرگترین اشتباه نادیده گرفتن این شکاف فرهنگی و سیاسی بین دو نسل است، یعنی بگذاریم افراد سستی به عبادت و نماز و مسجد بروند و مادر جمع آنها شرکت نکنیم این هم نفی است و هم سلب بخش زیادی از جامعه شاید «منفعل» باشند که یک امر طبیعی است. چقدر دانشجو توانسته به شیوه ای عمل کند که بتواند برای آن عده منفعل فضای امنی ایجاد کند و آنها را وارد تصمیم گیری ها کند. وقتی در عرصه جامعه بحران هایی مانند اعتیاد و... مطرح می شود خیلی بهتر است که از کاندیدا به جای پرسش در مورد شیوه رفتارشان باشواری نگهبان در این موارد پرسیده شود، راهکارهای عملیاتی برای آنها پیدا شود. باید از کاندیداها پرسید برای بحران خانواده چه طرح عملیاتی دارید. به نظر من انجمن های دانشجویی و فعالان دانشجویی باید مطالباتشان را از بعد سیاسی و روزمره و مدیریت کلان به سوی مدیریت اجتماعی سوق دهند. باید از آنها پرسید برای نسل آینده، چه آینده ای طرح کردید تا در امر بهداشت روان، انسان توسعه گرای اسلامی به وجود بیاورید که هم توسعه را بپذیرد و هم پای اسلام بایستد.

نجفی: من اعتقاد دارم هر کس تا ابتدا به خانه خود نرسد و در دانشگاه مطالبات صنفی خود را مطرح نکند نمی تواند به مسائل کلان ملی به صورت علمی و درست رسیدگی کند

محمودی: در قالب نهاد است که اندیشه ها یمان پخته می شود و استمرار پیدا می کند

کوبی: به نظر من چیزی که در صحبت ایشان بود همان تمرکز در جایی است که خودمان ایستاده ایم. در بحث، همه اشتراک داشتیم بر اینکه رویکرد باید چه باشد و به چه سمتی باشد. اما ما نمی توانیم از میدانی که در آن تأثیر گذار هستیم خارج شویم. کار ما ساختن و نفوذ کردن در دایره اثرگذار یمان است. هنگامی که در دانشگاه هستیم باید یک فعال دانشگاهی باشیم و نمی توانیم فعال حاکمیتی باشیم. هر چند هنگامی که حاکمیت بها ندهد در این صورت باوراندن خود، کاری بسیار مشکل است. من بحث انتقاد را برای خود محفوظ می دانم و به مدیریت اعتراض دارم، ولی جایی که من می توانم شروع به ساختن بکنم همان دایره من است. البته این به آن معنی نیست که رویکرد جامعه محور، نادیده گرفتن سیاست است.

رشته های متنوعی در ایران وجود دارند و اگر به تفکیک رشته ها بخواهیم تعدادی از دانشجویان فعال را شناسایی کنیم شاید در هر رشته به تعداد انگشتان دست هم نرسد، در نتیجه تمرکز بر دایره توانمندی های یک دانشجو - که بخشی مرتبط به آن رشته است - کم رنگ می شود. فکر می کنید این معضل را چگونه می توان حل کرد؟

نجفی: من اعتقاد دارم هر کس تا ابتدا به خانه خود نرسد و در دانشگاه مطالبات صنفی خود را مطرح نکند نمی تواند به مسائل کلان ملی به صورت علمی و درست رسیدگی کند، یعنی از دیدگاه جزء به کلان می رسیم. اگر تأکید من روی مسائل آموزشی و پژوهشی است به خاطر اساسی دانستن آنهاست. اگر دانشجو به این نتیجه برسد که در مقابل مطالباتش تلاش کند، هر چند هزینه پرداخت کند خود به خود یک سری مسائل دیگر هم مطرح می شود، ولی آنها در مراحل بعدی هستند. صنعت خودرو سازی برای ما مهم است، اما اینکه برای رشته فنی چقدر هزینه می شود و چه مقدار رشته های علوم انسانی تقویت می شوند با حقوق دانشجویان سروکار دارد پس ما باید به سمتی برویم که این فرهنگ صنفی در دانشجویان شکل بگیرد و این نیاز به بازنگری اساسی در نگاه ما به دانشگاه و فعالیت سیاسی و اجتماعی دارد.

در این صورت دانشجو در خود فرو نمی رود؟

نجفی: نه در این صورت بخش های مختلفی از فعالیت ها و اعتراضات او گشوده

می شود، مثلاً موقعی که مبحث آموزشی را مطرح می کند یکسری مسائل کلان هم مطرح می شود. سیاستگذاری های دولت در عرصه دانشگاه و نوع نگاه سیستم به دانشگاه و یا بحث تأثیر گذاری دانشگاه بر اجتماع مطرح می شود. این بخش ها واقعی و عینی است و باید از مسائل عینی به آن برسیم، نه از مسائل انتزاعی. حتی اعتقاد ندارم که دانشجو به قشرهای دیگر مانند کارگر و... حساس نباشد، بلکه دانشگاه عضوی از نهاد های صنفی و مدنی است و تقویت جامعه مدنی مادر و گرو تقویت این نهادهاست. اگر دانشگاه خود را تقویت کند و مطالباتش را مطرح کند، می تواند به تقویت روند صنفی کمک کند. اکنون بحث قانون کار به وجود آمده، کاری که فعالان دانشجویی می توانند انجام دهند این است که فرزندان کارگران را در داخل دانشگاه پیدا کنند و به عنوان یک شهروند این موضوع را پیگیری کنند و اگر این اعتراض از سوی دانشجویان باشد باز خورد بهتری می تواند داشته باشد. در این راستا می توانند وزیر کار را به دانشگاه دعوت کنند. در اصل فرهنگ اعتراض صنفی است که با رسیدگی به مطالبات خود به مطالبات دیگران هم پاسخ داده و پیگیری می شود. وقتی دانشگاه به سوی خودگردانی پیش رود و منشأ در آمد دانشجو تلقی شود از این زاویه است که مسئله صنفی دانشجو با مدیریت به صحنه اجتماعی کشیده می شود. وقتی خودش عضو یک خانواده از قشر کارگراست در پرداخت هزینه دچار مشکل می شود. دفاع کردن از آن و شبکه بندی آن به عهده ماست. وقتی این کار از سوی یک گروه و مرجع صنفی اتفاق می افتد با شخصیتی پویا و شناخته شده از نظر دایره تأثیر گذاری باعث تأثیر گذاری بیشتر در جامعه می شود. متأسفانه فرهنگ ما دانشجویان به عنوان یک عضو در این صنف تحت تأثیر فرهنگ سنتی و سلطه پذیر است و این سیستم کم کم تغییر کرده و به جایی می رسد که دیگر فرهنگی وجود ندارد که سیستم براساس آن برای خود مشروعیت و مقبولیت تولید کند.

کویمی: شما بیشتر روی این موضوع تأکید دارید که دانشجو باید به عنوان یک نیروی صنفی مانند دیگر اصناف از حقوق خود دفاع کند، ولی با توجه به بحث مرجع بودن دانشجو

محمودی: اگر مردم به الگوی مصرف بی توجه هستند به خاطر شکاف بین دولت و مردم است. به همین خاطر بعضی از دوستان اعتقاد دارند که ما اکنون بحران انگیزه داریم. تنها کاری که می توانیم انجام دهیم این است که سرریز تجربیاتمان را بگوییم و تنها کاری که فعالان دانشجوی سابق می توانند انجام دهند این است که تجربیات خود را در اختیار دیگران بگذارند و گذشته را نقد کنند

به این نتیجه رسیدید که ابتدا دانشجو باید مسئله آموزشی صنفی خود را حل کند تا بتواند مرجع باشد.

نجفی: من می گویم که این امری طبیعی است که وقتی بر استقلال دانشگاه تأکید نکردیم بر بررسی مطالبات اصناف دیگر نمی توانیم تأکید کنیم و بیشتر باید روی مطالبات دانشگاه به عنوان یکی از نهاد های صنفی و مدنی تأکید شود.

کویمی: این دانشگاه و صنف می تواند در آخر نماینده اصناف هم باشد یا نه؟

نجفی: نه، این دانشگاه می تواند پیوندی با اصناف داشته باشد، اما نمی تواند به همه آنها بگوید که من نماینده شما هستم.

محمودی: من موافق پیگیری مطالبات آموزشی به عنوان دانشجو در دانشگاه هستم، اما به نظرم چون مادر یک بستر پویا و دچار تغییرات هستیم و نمی توانیم منتظر باشیم، باید به صورت چندوجهی از فرصت های به وجود آمده استفاده کنیم.

نجفی: البته شما به صورت ایدئال بحث می کنید، اما من با توجه به امکانات و ابزار بحث می کنم. ما نیازمند گفتمان هستیم. اگر به پیگیری مطالبات دانشگاهی اشاره می کنم نظر من این است که تاریخ دانشگاه دوباره باید بررسی شود. دانشگاه از نظر تاریخی فرازونشیب زیاد داشته، ولی گفتمان صنفی به آن صورتی که باید باشد

نبوده، من براساس الگوی عملی و اسوه حسنه، ملی گرایی را تبیین می کنم نه براساس نژاد و مذهب، به همین دلیل در چارچوب مشخص ملت و دولت باید یک الگوی توسعه گرای انسان محور آزادی مدار را به جهان معرفی کنیم، نه اینکه بگوییم من می خواهم آرمان هایم را صادر کنم.

محمودی: این که شما می گوید نمونه ای از آرمان های دانشجو در نهاد دانشگاه برای جامعه تولید شود، آیا برای دانشجویان با استراتژی صنفی است؟ یعنی بعدها ما می توانیم دسته بندی صنفی و غیر صنفی داشته باشیم.

کویمی: فعالیت صنفی در دانشگاه ها یک هدف است.

محمودی: پرسش از کاندیدای ریاست جمهوری باید این باشد که آقای کاندیدا برای استقلال دانشگاه به عنوان هدف حداکثری و واقع گرایانه چه مطالباتی باید باشد؟ شما وضعیت تشکل ها و پژوهش و آموزش را چگونه می خواهید مدیریت کنید؟ در مورد دخالت نهاد های غیر دانشگاهی در دانشگاه چه می کنید؟ او باید به آنها پاسخگو باشد. اگر یک الگوی عملی به وجود بیاید تأثیرش را بر دیگر نهادها می گذارد. این به آن معنی نیست که با کل نهادها قطع رابطه شود، اما اعتقاد دارم در ایران تا حرکت صنفی مدنی صورت نگیرد هیچ تحرکی به وجود نمی آید، یعنی ما باید در قالب اصناف حرکت اجتماعی داشته باشیم. در قالب نهاد است که اندیشه ها بمان پخته می شود و استمرار پیدا می کند. من دانشگاه را به عنوان یک نهاد در نظر می گیرم؛ یک نهاد با یکسری ویژگی های خاص. اگر می گویم «سلبی» است به خاطر دوره ای است که گذرانده ام و می دانم که «ایجاب» فعلاً جوابگو نیست. من نمی توانم افسردگی اجتماعی را حل کنم. اگر مردم به الگوی مصرف بی توجه هستند به خاطر شکاف بین دولت و مردم است. به همین خاطر بعضی از دوستان اعتقاد دارند که ما اکنون بحران انگیزه داریم. تنها کاری که می توانیم انجام دهیم این است که سرریز تجربیاتمان را بگوییم و تنها کاری که فعالان دانشجوی سابق می توانند انجام دهند این است که تجربیات خود را در اختیار دیگران بگذارند و گذشته را نقد کنند. اگر گفته می شود انباشت تجربه وجود ندارد به خاطر نقد

نشدن گذشته است. من این موضوع را می‌پذیرم که یکی از دلایل دچار شدن دانشگاه به وضع حاضر، روشنفکران هستند، چون دانشجوی ۱۸ ساله که وارد دانشگاه می‌شود اصلاً نمی‌داند رویکرد صنفی چیست، ولی هنگامی که ۲۰ میلیون به آقای خاتمی رأی می‌دهند متأسفانه روشنفکر سیاسی ما می‌گوید باید در فراندوم برقرار شود، خوب ما هم متأثر از او می‌گوییم رفاندوم. کدام روشنفکر روش سنگر به سنگر را پیشنهاد می‌دهد؟ آنها گفتند رفاندوم و پس از شکست گفتند که تندروری کردند، در حالی که حرکتی انجام نشده بود. ماصلا در دانشگاه در دوره اصلاحات حرکت رادیکال نداشتیم. رادیکال دارای یک حرکت آرام، قطعی و مستمر است و مبتنی بر آباد کردن است نه بر اساس خراب کردن. گام اول ما شکل دادن یک گفتمان است، آن هم در فضایی که نشاط سیاسی نیست و فرار مغزها بیداد می‌کند و بحران‌های اجتماعی وارد دانشگاه شده و خود دانشگاه محلی شده برای بحران‌های اجتماعی. در پاسخ پرسش شما که ما اگر اکنون دانشجوی بودیم چه باید می‌کردیم و واقعاً نمی‌توانم حرف خاصی بزنم، چون الان وقتی در دانشگاه ۳ نفر با هم می‌نشینند به کمیته انضباطی فرستاده می‌شوند. همه اینها باید در نظر گرفته شود.

کریمی: من روی فرهنگ دانشجوی تأکید نمی‌کنم، بلکه تأکید من بیشتر روی نهاد علم است که چرا دوگانگی ایجاد شده است. من اشراف خاصی به علوم مهندسی ندارم، اما کسی که جامعه‌شناسی خوانده از یک ساختمان استفاده می‌کند؛ ساختمانی که یک مهندس طراح و سازنده آن بوده، ولی خودش هم دستاوردی دارد و این دستاورد نوعی آگاهی از رشته دیگر است. به او ربطی ندارد مهندس چه ساخته! جداسازی علوم یک دیدگاه است اما به نظر من از سیاست‌های وارداتی است، یعنی آنها می‌خواهند یکسری عالمان میان‌رشته‌ای برای خود تربیت کنند، اما برای کشورهای جهان سوم جداسازی را پیشنهاد می‌کنند، یعنی هر فرد فقط یک کار خاص بلد باشد تا کسی نتواند برای نمونه بازی کامپیوتری بسازد که هدفدار باشد و هر کس کار مربوط به خود را انجام دهد. این جداسازی باعث مدیریت آسان‌تر می‌شود، ولی در علوم انسانی مشکل اصلی به

جریان علمی برمی‌گردد نه به دانشجو. مشکل علم است که نیاز محور نیست. در تئوری‌های علوم انسانی بحثی است به نام جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی و حتی نظراتی که کاملاً فلسفی و تئوریک است بی‌ارتباط با شرایط و زمان خودشان نیست، در حالی که در کشور ما این چنین است که ما ویتگنشتاین را می‌خوانیم و نمی‌فهمیم که از کجا نشأت گرفته. ما روی بحث ایزه و سوپزه کار می‌کنیم و این را نمی‌دانیم که وقتی مارکس می‌آید و بر اساس ایدئولوژی دین را به شدت می‌کوبد به خاطر فضایی است که در همه آلمان به آن رسیده بودند و مارکس آن را بیان می‌کرده و یاد در دوره دور کیم جامعه آتومیک بوده، از این رو بحث آتومیک را مطرح کرده و ریشه‌های آن را بررسی و مسئله روز خود را شناسایی می‌کند، ولی الان مسابقتی برای نشر مقاله در نشریات خارجی به راه افتاده، همه درگیر چاپ مقاله در آن نشریات هستند، اما این تئوری‌ها هیچ دردی از جامعه ما را هدف قرار نمی‌دهد. پس علم ما در جهت برطرف کردن نیازهای جامعه نیست و با روش جداسازی، افراد هر یک کارهایی را به تنهایی انجام می‌دهند، در حالی که با هم پیوند ارگانیک ندارند. به گفته دکتر سید جواد طباطبایی دیگر نمی‌توان از دانشگاه به خاطر مشکلاتش انتظار تولید علم داشت و به دلیل مشکلات ساختاری، تولید علم

کریمی: باید کار علمی را نگاه علمی به جامعه خود قلمداد کنیم و تولید علمی معطوف به تغییر جامعه داشته باشیم

نجفی: دانشجویی که در مواضع صنفی خود حساس است پس از رفتن به جامعه مهندسان در مواضع آنها هم حساس می‌شود و... دانشگاه یک پروسه تمرین برای همه اصناف است و تنها نهادی که بقای خود را ادامه می‌دهد دانشگاه است

باید بیرون از دانشگاه بررسی شود. در دانشگاه فقط مدرک ارائه می‌شود. ما باید پتانسیل خود را بازیابی کنیم. سنت‌های دینی و جوانان و... همه به عنوان پتانسیل مطرح است. باید کار علمی را نگاه علمی به جامعه خود قلمداد کنیم و تولید علمی معطوف به تغییر جامعه داشته باشیم. نباید یک گروه، ساختمانی را خوب بسازند و خوب مدیریت کنند و بعد خراب شود و بعد آن گروه بگویند که این مربوط به صنف ما نمی‌شود. تولید علم در دانشگاه نباید گرفتن مدرک باشد، بلکه علم آموخته شده باید به درد جامعه بخورد و اگر گفته می‌شود که دانشگاه باید متولی دیگر بخش‌های جامعه هم باشد به بحث اداره کردن برمی‌گردد. در امریکا این نقش را دولت به عهده دارد و این یک تفاوت عمده با ماست که دولت و جامعه را بر اساس نظریه یک روشنفکر سازمانده می‌کند. این نمونه نمایانگر این نیست که جامعه آمریکا مطلوب است، بلکه در جامعه ما دولت کاری به دانشگاه ندارد و فقط پرداخت بودجه آن را در نظر می‌گیرد. دانشجو باید نظریه بدهد که جامعه بر اساس کدام اندیشه و تفکر اداره شود و در اینجا دانشگاه کاملاً کارکرد سیاسی به خود می‌گیرد و به عنوان رهبر عمل می‌کند، چون دولت از نقش خود غافل شده و نمی‌خواهد بر اساس مناسبات مدرن جامعه را اداره کند. دلیل رهبر نبودن دانشگاه در حال حاضر به دلیل افسردگی و مشکلاتی است که در دانشگاه به وجود می‌آید.

طبق گفته‌های انجام شده زمان تحصیل یک دانشجو به طور متوسط چهار سال است، پس از این مدت چه کار باید انجام دهد؟ در ایران یکسری ادارات دولتی است که با پول نفت اداره می‌شوند و هیچ نیازی به تولید علم و تخصص و متخصص ندارند، بلکه فقط استخدام می‌کنند و پول می‌دهند. دانشجوی سابق به عنوان یک مهندس خوب - به معنای به موقع سر کار حاضر شدن و پر کردن گزارشات روزمره که بخش زیادی از مهندسين به این نحو عمل می‌کنند - ظاهر می‌شود. یاد ر بخش خصوصی نخستین چیزی که باید یاد بگیرد زیرکی است، چون می‌خواهد از پروژه‌ها پولی به دست بیاورد و اهمیت پول به خاطر احساس بی‌آبیه‌گی است. حال با توجه به تلقی شما این مهندس خوب چگونه باید باشد و تجربه دوران دانشجویی یا اعتراضات دانشجویی چه چیزی را برای او به ارمغان می‌آورد؟

محمودی: بله، این موضوع باعث ایجاد

دولت رانتی و نفتی می‌شود؛ دولتی که در همه زمینه‌ها خواهان استیلای خود است و به فراخور دولت‌ها، فضا نیمه باز و بسته می‌شود، اما هیچ‌گاه این فضا باز نمی‌شود و این دولت روی روابط به واسطه استیلا بر پول نفت سیطره دارد. در طول ۱۰۰ سال اخیر میراث ماندگاری به صورت نهاد برای ما حتی از مشروطه شکل نگرفته تا بر آن تکیه کنیم.

نجفی: دولت دقیقاً نقش تأثیرگذاری دارد و اگر از جامعه محوری سخن به میان می‌آید به معنی نادیده گرفتن تأثیرگذاری دولت نیست، اما بحث روی شیوه تأثیرگذاری دولت است، یعنی شاید بعضی‌ها بگویند ما می‌خواهیم دموکراسی بیاوریم، در حالی که وجود موانعی نمی‌گذارد نیروهای آزادپنجه و صادق باز تولید شوند، در نتیجه این سیستم باید اصلاح شود. باید ممکنات و محدودیت‌ها را شناسایی کرده و مخاطب گفت و گویمان را مشخص کنیم و به عنوان مرجع طرف صحبت را بشناسیم. من با هر کس که اشتراکاتی با من دارد می‌توانم صحبت کنم. به همین خاطر اشاره می‌کنم که کار به اندازه‌های بزرگ است که ما باید از روی جزئیات حرکت کنیم و منتظر فرصت‌ها باشیم، البته نه به معنای ایپورتونیستی. باید از هر فرصتی برای تغییر نهادهای مدنی استفاده کنیم، چون تا نهاد مدنی نداشته باشیم گروه‌های خودسر پیدا خواهد شد مانند قتل‌های زنجیره‌ای و کوی دانشگاه که اینها عمدتاً تکیه بر درآمد بادآورده نفت دارند. ما یکسری نهادهای مدنی نیمه‌مستقل داریم که بودجه می‌گیرند و در داخل دانشگاه انجمن‌های مدنی مستقل تازه شکل می‌دهند. ما ۱۰۰ سال سابقه آزادپنجه‌ای در منطقه داریم که در این ۱۰۰ سال دائم از مشروطه به رضاخان، از نهضت ملی به محمدرضا شاه، از انقلاب ۶۰، از دهه ۶۰ به اصلاحات و از اصلاحات به دولت نهم دور خورده‌ایم. اگر به جزئیات بیندیشیم بهتر از این است که کلی‌نگر یا توهمی فکر کنیم، چون در فضای دو قطبی، قطبی که امکانات ندارد و می‌گوید که آزادپنجه است مقابل قطبی است که به حاکمیت فکر می‌کند و دارا بودن ابزار فراوان باعث فشار بر آزادپنجه‌ها و به وجود آمدن دوره‌ای از فشارهای جدید می‌شود.

محمودی: مشکل اصلی دانشگاه افتادن در دام فضای دو قطبی است. این دو قطبی‌ها هر چند نمود سیاسی دارند، اما در واقع یک بازی به‌شمار می‌آیند و واکنشی هستند. در نتیجه نه خانواده فهیمی از آن دارد و نه نیازی به علم‌آموزی دارد پس با همه چیز تعارض می‌یابد و کم‌کم مهره جریانات سیاسی می‌شود

واما جمع بندی خودتان از بحث‌ها چیست؟

کریبی: چه نهادی می‌تواند کار کرد تولید علم را داشته باشد؟ جامعه مدرن جامعه‌ای است که با علم اداره می‌شود. در کشور ما حاکمیت هیچ‌نگاهی به دستاوردهای عالمان خود ندارد و کار خود را انجام می‌دهد. روشنفکر در این میان به عنوان گزینش‌گر مطرح است نه به عنوان تولیدکننده و کسی نیست که دانشجویان و اصناف را به سمت مدیریت مدرن سوق دهد، چون دانشجویان نقش گزینش‌گر به خود می‌گیرند خود به خود مرجع و رهبر می‌شود، اما چون مکانیزم تحول در دستش نیست با معضل روبه‌رو می‌شود و نقش دانشجوی تولید است نه گزینش! اما مدیریت نقش خود را انجام نمی‌دهد و بر اساس سنت با یکسری تابوها با مسائل اداره امور برخورد می‌کند و روشنفکران یکسری مسائل برای حل مشکلات جامعه دارند و این نظریات باید در جامعه پیگیری شود. هابرماس هم بر این نظر است که دانشگاه می‌تواند نقش نظارت انتقادی به جامعه را داشته باشد، ولی اول باید مسائل آموزشی را در فراگرد آموزشی حل کند.

نجفی: دانشجویی که در مواضع صنفی خود حساس است پس از رفتن به جامعه مهندسان در مواضع آنها هم حساس می‌شود و... دانشگاه یک پروسه تمرین برای همه اصناف است و تنها نهادی که بقای خود را ادامه می‌دهد دانشگاه است.

در اینجا بحث جنبش اجتماعی پیش می‌آید، یعنی یک دانشگاه قوی و یک نهاد

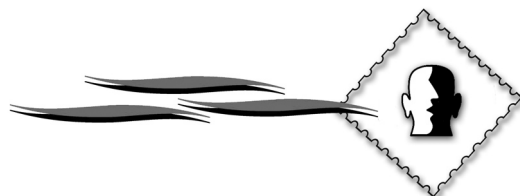
مدنی تولیدگر علم اگر در دوره اصلاحات در ۴ سال اول پدید می‌آمد و ۱۰ درصد این دانشگاه در مجمعی به نام انجمن فارغ‌التحصیلان جمع می‌شدند و در ۴ سال دوم این فرصت را پیدا می‌کردند که یک تحول ماندگار را ایجاد کنند و شروع به چرخش دانشگاهی کنند بسیار مفید بود. همان‌طور که در مالزی هم اتفاق افتاد و یا در کره جنوبی، جنبش اجتماعی دانشگاهی آنها شهر به شهر می‌چرخید؛ دانشگاهی قوی که نیاز دولت توسعه‌گرا و اقتدارگرای کره جنوبی بود. آنها تشکل یافتند و از فرصت‌هایشان استفاده کردند. سپس خود را با جامعه پیوند داده و شهر به شهر در یک سال گشتند تا در فضای تنفسی که دولت نیاز داشت تا وجهه بین‌المللی خود را نشان بدهد فعالیت خود را ادامه دهند. در فرانسه و آمریکای جنوبی هم جنبش دانشجویی همین کار را کرد. اگر با نگاه دوستان فرض بگیریم که دولت بخواهد سر کار بیاید آن وقت یک هسته مقاومت شکل می‌گیرد.

محمودی: مشکل اصلی دانشگاه افتادن در دام فضای دو قطبی است. این دو قطبی‌ها هر چند نمود سیاسی دارند، اما در واقع یک بازی به‌شمار می‌آیند و واکنشی هستند. در نتیجه نه خانواده فهیمی از آن دارد و نه نیازی به علم‌آموزی دارد پس با همه چیز تعارض می‌یابد و کم‌کم مهره جریانات سیاسی می‌شود، در حالی که دانشگاه نباید تابع احزاب باشد و حتی باید احزاب را زیر سؤال ببرد و از احزاب پیرسدر مورد دانشگاه چه برنامه‌ای دارند، ولی در فضای دو قطبی این گونه نیست؛ اگر با مانباشی علیه ما هستی.

ما باید بفهمیم کار صنفی چقدر اهمیت دارد و چقدر ضرورت جامعه‌ماست، یعنی اگر دولت مدرن باشد خیلی از مشکلات ما حل می‌شود، ولی من می‌خواهم بگویم دولت چگونه می‌تواند مدرن شود؟

نجفی: ضرورتاً برای دوره بعدی که تغییرات ماندگار شوند و به یک نهاد و پایه‌ای تبدیل شود، که دیگر تثبیت نشود، چون در دوره دولت نهم بسیاری از نهادهای شورایی از بین رفت.

محمودی: من می‌گویم اگر عنصری مثل میرحسین موسوی بیاید، باید بدانیم چطور دفاع کنیم. هر دولت اگر تأثیری داشته باشد - هر چند اندک - در تحقق جامعه مدنی یک گام به جلو است.



گفت و گو

ریشه‌یابی پیدایش و تحولات بعدی سازمان مجاهدین خلق نوک پیکان تکامل!! و تیزی خون چکان آن

گفت و گو با سعید شاهسونی

از لطف‌الله میثمی
بخش ششم

تا آنجا که من می‌دانم، صحت ندارد. در آن ایام وحدت تشکیلاتی اساساً خارج از ذهن همگی اعضا بود، ولی همسویی و هماهنگی عملیاتی و در مراحل بعدی، "عملیات مشترک" مطرح شد و جاذبه‌هایی هم در میان افراد داشت.

یک نکته را نیز اضافه کنم که در شرایط امنیتی آن ایام، تجمع تمام افراد در زیر یک سقف و یاد یک مکان عملاً امکان‌پذیر نبود و در بسیاری موارد موضوعات مطرح شده به وسیله رابطینی که خود در جلسات کوچکتر شرکت کرده بودند، منتقل می‌شد.

پس از دستگیری کاظم ذوالانوار (مهر ۵۱) تا مدتی مرکزیت سازمان از رضا رضایی، بهرام آرام تشکیل می‌شد و کمی بعد مجید شریف‌واقفی (به عنوان جانشین کاظم ذوالانوار) به مرکزیت پیوست. در هنگام طرح "جمع‌های بررسی و تصمیم"، محمد تقی شهرام با وجود عمل متهورانه فرار از زندان و مصادره شمار قابل توجهی اسلحه، مهمات و بی‌سیم، هم به دلیل تردید رضا رضایی نسبت به صلاحیت وی و هم به دلیل جان‌فِتدان کامل در روابط هنوز وارد مرکزیت نشده است (تقی شهرام در تاریخ ۱۵ اردیبهشت از زندان ساری فرار کرد و وصل کامل او به سازمان مدتی طول کشید). تقی شهرام پس از شهادت رضا وارد مرکزیت سازمان می‌شود.

برنامه رسمی اعلام شده، کاهش عملیات نظامی و بازسازی درونی بود، ولی جاذبه‌های عمل نظامی همراه با سادگی آن (در مقایسه با کار سیاسی - استراتژیک) باعث شد که

می‌کردند. همسویی استراتژیک، در امر مبارزه مسلحانه با دیگر گروه‌ها نیز از جمله موارد بود. در شماری از اسناد ساواک که مورد استناد بعضی نویسنده‌گان قرار گرفته از "وحدت" با دیگر گروه‌ها و به‌طور مشخص چریک‌های فدایی خلق گفته شده که حداقل در آن ایام و

ضعف‌های بنیادین مبارزه مسلحانه بخصوص از نوع چریک شهری آن، همراه با مشکلات سازمانی و تشکیلاتی وقتی با افزایش حساسیت و کنترل‌های مداوم پلیسی همراه شد، باعث به دام افتادن و شهادت رضا رضایی شد. من پیشتر از این ماجرا با بیان ظاهراً متناقض اما درست "حادثه‌ای کاملاً اتفاقی ولی قانونمند" نام بردم. "اتفاقی" بود چون مأموران ساواک و کمیته مشترک دقیقاً نمی‌دانستند چه طعمه‌ای در مسیرشان قرار دارد همان گونه که در مورد محمود شامخی نمی‌دانستند. "قانونمند" بود، چون آن مبارزه هم از نظر استراتژی هم از نظر تاکتیک محکوم به شکست بود

در گفت و گوهای پیشین به سال‌های ۱۳۵۲ و حوادث آن ایام رسیدیم. خوب است سیر تحولات سازمان مجاهدین را از همان جا ادامه دهید.

□ در تابستان ۵۱، به پیشنهاد شهید محمود شامخی قرار شد آهنگ عملیات نظامی کند شده و به آموزش‌های درون سازمانی از جمله بررسی و تنظیم استراتژی و نیز آموزش‌های خصلتی - عقیدتی افراد ارجحیت داده شود. این طرح مورد تصویب قرار گرفت، ولی در پی شهادت شامخی و دستگیری کاظم ذوالانوار دو عضو مرکزیت اجرای آن معوق ماند و روند خود به خودی عملیات نظامی ادامه یافت. اواخر زمستان ۵۱ و اوایل سال ۵۲ موضوع بار دیگر توسط رضا رضایی مطرح شد.

بر این اساس تشکیل جمع‌هایی به نام "جمع‌های بررسی و تصمیم" در دستور کار قرار گرفت که وظیفه آنها بررسی دو سال گذشته، نقاط ضعف‌ها و قوت‌ها و تنظیم استراتژی و رهنمودهای عملی برای ادامه راه بود. دو جلسه از این جمع‌ها در دوران حیات رضا رضایی تشکیل شد. گزارش مرکزیت حول جمع‌بندی تجارب امنیتی و نظامی، شیوه دستگیری‌ها و تهیه و تنظیم دفاعیات بود که به این دلیل که نیروی مرکزیت صرف کارهای فنی و به اصطلاح خرده کاری شده، مورد انتقاد دیگران قرار گرفت. مشکل دیگر فقدان رشد همه‌جانبه و رهنمودهای مشخص استراتژیک بود و به همین دلیل هم گروه‌ها و تیم‌های سازمانی عمدتاً به صورت مستقل و گاه غیر مرتبط با خط واحد استراتژیک، اقدام به عمل نظامی و عضوگیری

روند خود به خودی کماکان ادامه پیدا کند. به این ترتیب در نیمه خرداد ۵۲، یعنی یک ماه پس از فرار شهرام، مستشار نظامی امریکا، سرهنگ لوئیس هاو کینز، ترور و بنا به اصطلاح سازمانی "اعدام انقلابی" می شود. فرار شهرام و ترور مستشار نظامی امریکا، حساسیت روی سازمان را بسیار بالا برد.

ضعف های بنیادین مبارزه مسلحانه بخصوص از نوع چریک شهری آن، همراه با مشکلات سازمانی و تشکیلاتی (که در گفت و گوهای پیشین به آن اشاره کردم) وقتی با افزایش حساسیت و کنترل های مداوم پلیسی همراه شد، باعث به دام افتادن و شهادت رضا رضایی شد. من در گفت و گوهای پیشین از این ماجرا با بیان ظاهراً متناقض اما درست "حادثه ای کاملاً اتفاقی ولی قانونمند" نام بردم. "اتفاقی" بود چون ما موران ساواک و کمیته مشترک دقیقاً نمی دانستند چه طعمه ای در مسیرشان قرار دارد همان گونه که در مورد محمود شامخی نمی دانستند. "قانونمند" بود، چون آن مبارزه هم از نظر استراتژی هم از نظر تاکتیک محکوم به شکست بود.

به این ترتیب ۴۰ روز پس از فرار محمد تقی شهرام از زندان و ۱۰ روز پس از ترور سرهنگ هاو کینز، رضارضایی به عنوان نفر اصلی و تعیین کننده مرکزیت سازمان شهید و از صحنه مبارزه خارج می شود (۲۵ خرداد ۱۳۵۲). از این زمان به بعد ترکیب اصلی مرکزیت شامل تقی شهرام، بهرام آرام و مجید شریف واقفی می شود. ترکیبی که شهرام به دلیل مجموعه توانایی و جاذبه هایش [توان تئوریک و تحلیل، همراه با جاذبه فرار از زندان] و در فقدان حضور رضا رضایی، به سرعت به عنصر تعیین کننده تبدیل می شود. موقعیتی که خود او نیز نسبت به آن واقف بود و در تحلیل شخصیتی اش باید گفت از این که در چنان جایگاهی قرار گرفته، استقبال هم می کرد و این با سنت سازمانی تفاوت داشت. بهرام آرام بنا به روایت های متواتر و نیز شماری از دست نوشته هایش که بعدها توسط ساواک منتشر شد، با وجود مهارت و کارایی در امور عملی و طراحی نظامی، پیوسته از ضعف تئوریک در رنج بود و به همین دلیل در زمینه های

طرح استقلال شاخه ای سازمان گرچه باعث کاهش انتقال ضربه به کل سازمان می شد، ولی "نقش مرکزیت" و "رهبری" را که در سازمان چریکی بسیار زیاد است بیش از پیش افزایش داد. به نحوی که می شود گفت رهبری هر شاخه را به صورت "مطلق العنان" در آورد. "اقتدار تشکیلاتی" رهبری، اندک کورسوی دموکراسی تشکیلاتی را نیز از بین برد



نظری تا حدود زیادی منفعل و تأثیر پذیر بود. تقی شهرام که از استعداد تئوریک برخوردار بود، دو سال زندان و تماس با زندانیان دیگر گروه ها بر "محفوظات" تئوریکش افزود. به این ترتیب در فضای اعتماد مطلق تشکیلاتی و در جو مملو از صمیمیت تشکیلاتی - مبارزاتی به سرعت به عنصر تعیین کننده مرکزیت تبدیل شد.

طرح استقلال شاخه ای سازمان که در دوران رضا مطرح شده بود پس از او با جدیت بیشتر دنبال می شود. بر اساس این طرح، سازمان به سه شاخه کاملاً مستقل تقسیم می شود که می بایستی تنها از طریق بالا، یعنی مرکزیت در ارتباط باشند. این طرح به منظور جلوگیری از انتقال

ضربه به کل سازمان و تحت تأثیر ضربه های سال ۵۱ پس از ترور سرتیپ طاهری اتخاذ شد. چنین سازماندهی گرچه باعث کاهش انتقال ضربه به کل سازمان می شد، ولی «نقش مرکزیت» و «رهبری» را که در سازمان چریکی بسیار زیاد است بیش از پیش افزایش داد. به شیوه ای که می شود گفت رهبری هر شاخه را به صورت «مطلق العنان» در آورد. «اقتدار تشکیلاتی» رهبری، اندک کورسوی دموکراسی تشکیلاتی را نیز از بین برد، از این رو می توان گفت که شهادت رضا پایان یک دوره و آغاز دوره ای دیگر است.

■ سرنوشت "جمع های بررسی و تصمیم" پس از شهادت رضا چه می شود؟

□ جمع های بررسی و تصمیم پس از شهادت رضا دچار وقفه شد، اما دوباره به کار خود ادامه داد، اما این بار در شرایطی که عنصر مسلط مرکزیت، تقی شهرام است. در نیمه دوم سال ۵۲، اگر نگوییم تقی شهرام مارکسیست شده، ولی می توان گفت که نسبت به مذهب و ایدئولوژی سازمان آن اعتقاد گذشته را نداشته و بیشتر شیفته مارکسیسم - لنینیسم است. او البته این شیفتگی را هیچ گاه و تا زمان تسلط کامل بر سازمان علنی نکرد و همیشه مدعی این بود که در جست و جوی راه بهتر و مؤثر تر برای مبارزه و رهایی خلق بوده است. اینکه عمل و رفتار بعدی وی تا چه میزان با اعتقادات بیان شده توسط وی همخوانی دارد بر عهده کسانی است که به آن ایدئولوژی دل بستگی دارند، ولی من به جرأت می توانم بگویم که «الگوی رفتاری» او از همان آغاز تحولات بیش از این که مارکس و یا حتی لنین باشد شخص "رفیق استالین" بود.

□ جمع های بررسی و تصمیم در شرایط مخفی و زندگی چریک شهری به کندی به کار خود ادامه می داد و ضربه های گاه و بیگاه که به دستگیری و قطع روابط می انجامد نیز بر آن تأثیر می گذارد.

■ خود شما در این ایام در کدام بخش سازمان مشغول و فعال بودید؟

□ پیش از این گفتم که در مهر ماه ۵۱ به دنبال دستگیری کاظم ذوالانوار ارتباط من و چند نفر دیگر برای مدتی با بدنه سازمان قطع

شد. جالب این که گروه ما در همان دوران قطع ارتباط نیز اقدام به چند عمل مسلحانه کرد. زمستان ۵۱ ارتباط ما با سازمان از طریق محمد یزدانیان برقرار شد. کمی بعد مجید شریف واقفی مسئول مستقیم گروه ما و از جمله من شد؛ این ایام همزمان است با سه شاخه شدن سازمان.

شاخه سیاسی: با مرکزیت محمد تقی شهرام و شرکت عبدالله زرین کفش، علیرضا سپاسی آشتیانی و طاهره میرزا جعفر علاف که همسر شهرام شد.

شاخه نظامی: با مرکزیت بهرام آرام و شرکت محمد ابراهیم (ناصر) جوهری و لطف الله میثمی و سیمین صالحی که همسر بهرام آرام بود.

شاخه کارگری و امنیتی: که در ادبیات سازمانی به شاخه کارگری شناخته می شود با مرکزیت مجید شریف واقفی و شرکت محمد یزدانیان، وحید افراخته، من و لیلاز مردیان (آذر) که بعدها همسر مجید شد.

البته غیر از شاخه تقی شهرام که کمتر نقل و انتقال در آن صورت گرفت میان دو شاخه دیگر چندین نقل و انتقال صورت گرفت. در این ایام (سال ۵۲) مرتضی صمدیه در شاخه بهرام آرام است. او پس از دستگیری شما [لطف الله میثمی] در ۲۷ مرداد ۵۳ به شاخه مجید منتقل شد و با من هم گروه شد. وظایف شاخه ها همان گونه که از نامشان پیداست از این قرار بود:

- شاخه تقی شهرام به دلیل توانایی تئوریک وی قرار بود به تنظیم خطوط استراتژیکی مبارزه مسلحانه و راهکارهای آن بپردازد.

- شاخه بهرام آرام با توجه به توانایی بهرام بر عملیات نظامی متمرکز بود.

- شاخه مجید شریف واقفی تلفیقی از آن دو بود، به این معنا که از سویی در تلاش برای گسترش امکانات سازمان در محیط های کارگری و اجتماعی بود و از سوی دیگر شماری از مسئولیت های امنیتی و حفاظتی را بر عهده داشت.

- به گمانم مقصود شما نشر به امنیتی سازمان و نیز امکانات فنی - امنیتی که شاخه شما برای کل سازمان و حتی سازمان های دیگر تهیه می کرد، است؟

□ درست است! ما یلیم این بخش را با نام و یاد زنده یاد شهید عبدالرضا منیری جاوید (۱) کمی

بیشتر توضیح دهم. پس از برقراری مجدد تماس با سازمان و پس از یکی دو جلسه ملاقات با محمد یزدانیان، شریف واقفی مسئولیت مستقیم کارها را بر عهده گرفت و عبدالرضا منیری جاوید را با نام مستعار "خسرو" به من معرفی کرد. در دوران قطع ارتباط سازمانی، من توانسته بودم شماری ارتباطات اجتماعی حول خودم درست کنم. به اعتبار همین ارتباطات بود که



مجید شریف واقفی

"جمع های بررسی و تصمیم"
پس از شهادت رضا دچار وقفه شد، اما دوباره به کار خود ادامه داد، ولی این بار در شرایطی که عنصر مسلط مرکزیت، تقی شهرام است. در نیمه دوم سال ۵۲، اگر نگوییم تقی شهرام مارکسیست شده، ولی می توان گفت که نسبت به مذهب و ایدئولوژی سازمان آن اعتقاد گذشته را نداشته و بیشتر شیفته مارکسیسم - لنینیسم است، اما من به جرأت می توانم بگویم که "الگوی رفتاری" او از همان آغاز تحولات پیش از اینکه مارکس و یا حتی لنین باشد شخص "رفیق استالین" بود

گروه ما ضربه نخورد. در این ایام نام تشکیلاتی من کریم بود و خود را تکنسین رادیو معرفی می کردم. با فردی آشنا شدم که در میدان خراسان و نیز خیابان بی سیم نجف آباد تعمیرگاه رادیو داشت. من به منظور عادی سازی نزد او می رفتم. او تعمیر کار تجربی ماهری بود، ولی سواد کلاسیک فنی نداشت و من در این زمینه به او کمک می کردم. پس از برقراری تماس با سازمان، موضوع را با مجید در میان گذاشتم و قرار شد مغازه این فرد واقع در بی سیم نجف آباد را از او کرایه کنیم. به این ترتیب، این مغازه تبدیل به مرکز کارهای الکترونیک سازمان شد. من، مجید شریف واقفی، منیری جاوید و او اخر هم وحید افراخته از نشانی این محل باخبر بودند. در این مکان ما گیرنده هایی می ساختیم که قادر به شنود مراکز مختلف ساواک و نیز بی سیم های دربار و نخست وزیری، ژاندارمری و مجلس شورای ملی بود. جالب این که این کار را در حضور مشتریان احتمالی از مردم عادی انجام می دادیم، ولی چون در متنی از کارهای طبیعی بود کمتر کسی شک می کرد. به این گیرنده ها در سازمان "صامت" می گفتیم.

گروه ما به عنوان "گروه الکترونیک" دستاوردهای ارزنده بسیاری داشت که در مرحله اول مدیون رهنمودهای مجید شریف واقفی و بعد هم توانایی فنی در حد نبوغ منیری جاوید بود. من هم حلقه واسط بین مجید و منیری جاوید بودم.

به یاد دارم که روی تمام مناطق شش گانه ساواک شنود دائم داشتیم. گزارش های روزانه آنها به مرکز را که به صورت تلفنگرام بود ضبط می کردیم. افزون بر این، موفق شده بودیم فرکانس های بی سیم تیم های عملیاتی و نیز تیم های تعقیب و مراقبت ساواک را پیدا کرده و روی آنها شنود بگذاریم. به این ترتیب بود که رفته رفته انبوهی اطلاعات دقیق از محل های تردد، نام و نشانی و حتی شماره تلفن و نشانی دقیق منزل مقامات بلند پایه رژیم و ساواک را به دست آوردیم.

تسلط ما چنان بود که تعداد اکیپ های عملیاتی، نام و صدای بسیاری مقامات ساواک را می شناختیم. به یاد دارم وقتی در پی ماجراهای

خونین سال ۵۴ و لورفتن بسیاری اسرار از جمله دستگاه‌های "صامت" دستگیر شده بودم، فرمانده عملیات کمیته مشترک ضدخرابکاری در سلول مرا باز کرد و گفت مرا می‌شناسی؟ من هم که صدای او ماه‌ها در گوشم طنین داشت، بلافاصله گفتم: شما دکتر!! جوان هستی و او به اصطلاح امروزی از حجم اطلاعات ما کف کرد.

خوب به یاد دارم که منبری جاوید دستگاهی درست کرده بود که در حالت عادی یک ضبط صوت معمولی بود، ولی در واقع روی فرکانس‌های مخصوصی تنظیم شده بود و با نخستین سیگنال مورد نظر به کمک یک سنسور صوتی شروع به کار می‌کرد. به این ترتیب در مواقعی هم که به گوش نبودیم می‌توانستیم اطلاعات را ضبط کنیم. کیفیت دستگاه‌های شنود ساخت ما مستمراً بهبود می‌یافت تا پیش از ضربه ۵۴، دستگاه‌های کوچکی به اندازه یک قوطی سیگار درست کرده بودیم که هر کس می‌دید فکر می‌کرد رادیو جیبی کوچک است. این دستگاه با فرو کردن یک پین معمولی از یک رادیو معمولی، به گیرنده بی‌سیم تبدیل می‌شد. میزان عادی سازی دستگاه‌ها به گونه‌ای بود که مسئول فنی کمیته مشترک ضدخرابکاری پس از دستگیری‌های ناشی از خیانت و حید افرخته و با وجود این که می‌دانست در میان رادیوهای به دست آمده از خانه‌های تیمی، دستگاه‌های شنود هم وجود دارد نمی‌توانست آنها را تشخیص دهد.

وقتی می‌گویم انبوه اطلاعات، به واقع اغراق

وقتی می‌گویم ما دارای انبوه اطلاعات بودیم، واقعا اغراق نمی‌کنم. به یاد دارم که مکالمه راننده دکتر اقبال که برای معشوقه او در هتل هایت مشهد اتفاق افتاد، وزیر کابینه هویدا که پس از تقدیم لایحه به مجلس با او صحبت می‌کرد و نیز مکالمات بسیاری از سران رژیم سابق را، ضبط کرده بودیم. نشانی صدها و بلکه چند هزار ریز و درشت ساواک و خبرچین‌ها و "منابع" ساواک در ادارات و مؤسسه‌های گوناگون، گزارش‌های دقیق از افراد تحت تعقیب و یا دانشجویان دستگیر شده و نیز گزارش‌های ساواک از اعتراض‌ها و مقاومت‌های کارگری و یا اعتراض‌های کپرنشینان جنوب شهر تهران و بسیاری حوادث اجتماعی که ساواک مناطق، روزانه به مرکز مخابره می‌کردند از این دست بود. حجم و دقت اطلاعات چنان بود که گاه برای انتشار بیرونی آنها مجبور بودیم برای رد گم کردن، بسیاری اطلاعات را به عمد مخدوش کنیم تا ساواک به منبع اصلی ما پی نبرد.

ما این دستگاه‌ها را زمانی که رضای رضایی هنوز زنده بود درست کردیم. او تأکید داشت که اطلاعات مربوط به این دستگاه‌ها مهم‌ترین "سر استراتژیکی" سازمان است و اگر به خاطر آن چندین نفر هم کشته شوند می‌ارزد. این اطلاعات چندین محل مصرف داشت. شماری پس از مخدوش کردن و حذف ردها توسط گروه الکترونیک به صورت میکرو فیلم درآمده، به خارج کشور فرستاده می‌شد تا در اروپا منتشر شود و یا در رادیو میهن پرستان خوانده شود.

اطلاعات مربوط به دستگیری‌ها و کمین نشستن‌های مأموران ساواک از طریق "نشریه امنیتی" سازمان که توسط گروه ما هر دو هفته یک‌بار تهیه می‌شد در اختیار شاخه‌های دیگر و حتی چریک‌های فدایی گذاشته می‌شد. دستگاه‌های شنود موسوم به "صامت" و نشریه امنیتی که گروه ما با هدایت شریف واقفی منتشر می‌کرد در جلوگیری از ضربه به سازمان بسیار مؤثر بود. به توصیه مجید تعدادی از این دستگاه‌ها به چریک‌های فدایی خلق داده شد. طرفه آن که در سال‌های بعد که سازمان بارهبری شهرام، می‌رفت که تغییر ایدئولوژی داده و به اصطلاح

نام عبد الرضا شهرت منبری جارید نام پدر عبد الوهاب شغل مخبرین نام و شهرت قبلی شماره شناسنامه ۷۴۱۰۱۴ تاریخ و محل صدور تهران تاریخ و محل تولد ۱۳۲۷



آخرین عکس الساق دود



مارکسیست شود، از دادن محصولات جدید گروه الکترونیک که کارایی بیشتری داشت و فرکانس های دیگری را هم کنترل می کرد به چریک های فدایی خودداری کردند. مجید این ماجرا را به صورت طنزی تلخ برای من این چنین بیان کرد: ما که خرده بورژوازی!! هستیم باید به فکر پرولتاریا باشیم، ولی رهبران جدید پرولتاریا!! نیازی به این که به فکر دیگران باشند ندارند. مقصود او مقایسه احساس مسئولیت مجاهدین نسبت به دیگر رزمندگان و برتری طلبی نهفته در رفتار پرچمدار بود.

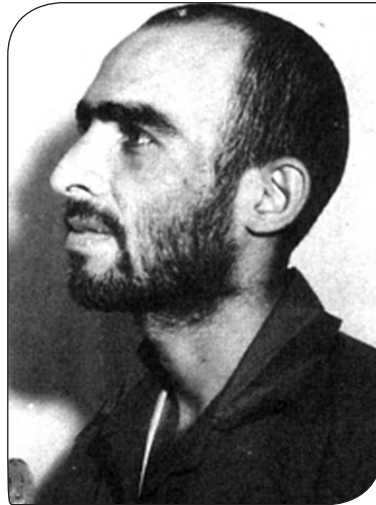
نشریه امنیتی در قطع جیبی و روی کاغذ نازک معروف به پوست پیازی تهیه می شد تا در صورت بروز خطر بلافاصله از بین برده شود. در دورانی که گروه ما مسئولیت نشریه امنیتی را بر عهده داشت، شعار نشریه که در بالای صفحه اول آن نوشته می شد، این کلام امام علی بود که: **اِنَّ اَخَ الحَرْبِ الارقَ وَ مَنْ نَامَ لَمْ يَنْمَ عَنهُ** (نهج البلاغه)؛ برادر رزمنده هشیار است و اگر کسی به خواب برود، دشمن برای او به خواب نمی رود.

به جرأت می توان گفت که در فاصله سال های ۵۲ تا ۵۴ دستگاه های شنود و "نشریه امنیتی" - که از ابتکارات سازمان مجاهدین بود - جان ده ها و شاید هم صدها نفر از مبارزان آن زمان را از مرگ و یا گرفتار آمدن توسط ساواک نجات داد. آن دستگاه ها که ما با کمال میل به دیگر گروه ها هم دادیم، نتوانستند جان های شریف مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف را از گزند تیرهای زهر آگین و ناجوانمردانه ناریفقان تکامل!! یافته حفظ کنند، چرا که ما آنها را دشمن نمی دانستیم و حتی پس از اسارت هم بر حفظ اسرار آنها پای فشرديم. شاید رزم جاودانگی نام مجید و مرتضی با وجود ضرب های که در آن زمان خوردیم، چنین نگرشی بود. که خود حدیث مفصل دیگری است.

■ در سال ۱۳۵۲ دستگیری ها بسیار محدود و بیشتر ناشی از برخورد تصادفی با اکیپ ها بود مانند دستگیری دکتر کریم رستگار، و تا ۲۷ مرداد ۵۳ که انفجارهای ناخواسته باعث زخمی و دستگیری شماری از سرشاخه بهرام شد، تقریباً دستگیری نداشتیم.

□ درست است. انفجارهای خانه شیخ

هادی نه از کمین و حمله ساواک، بلکه ناشی از بی تجربگی و بی دقتی های درون تشکیلاتی بود که خود شما به تفصیل درباره آن در خاطرات خود (آنها که رفتند) گفته اید. نکته ای که من می خواهم اضافه کنم این است که دستگاه های شنود باعث نوعی برتری تکنیکی - تاکتیکی ما نسبت به ساواک شد. این برتری تکنیکی بود که مانع ضربه خوردن شد. برتری تکنیکی که هر زمان ممکن بود از دست برود باعث این توهم شد که جنبش مسلحانه وارد مرحله دوم



مرتضی صمدیه لباف

امکان اصلی ما برای مقاومت این بود که زنده یاد مجید شریف واقفی، به راستی و به روشنی برای ما توضیح داد که این نظر فردی از افراد مرکزیت است نه کل سازمان. به همین سادگی! چنین توضیحی باعث شد تا سایه سهمگین و هیولایی اقتدار تشکیلاتی از سر ما برداشته شود، از این رو ما در تاریکی گام بر نمی داشتیم و تصمیم نمی گرفتیم. هنر مجید شریف واقفی تاباندن چنین روشنایی بر روابط میان ما و سازمان تحت سلطه شهرام و بهرام بود

استراتژی خود یعنی "مرحله تثبیت در شهر" شده است، امری که واقعیت نداشت.

به هر حال تعطیلی عملیات مسلحانه از نیمه دوم سال ۵۲ تا نیمه دوم سال ۵۳ فرصتی بود تا تقی شهرام که روز به روز به ایدئولوژی مارکسیست - لنینیستی گرایش و شیفتگی بیشتری پیدا می کرد شاخه تحت مسئولیت خود را تحت تأثیر قرار داده و مانند خود مارکسیست!! کند. (مهر - آبان ۵۲)

موضوع مورد بررسی "جمع های بررسی و تصمیم" که بیشتر معطوف به مناسبات و روابط تشکیلاتی - خصلتی افراد و حداکثر معطوف به خطوط مبارزه مسلحانه بود با ظرافت و طرح پرسش های مستقیم و غیر مستقیم به سوی مسائل فلسفی و ایدئولوژیک سوق داده می شود.

پس از به بن بست کشاندن بحث های استراتژی و سیاسی و متوجه کردن این بحث ها به سوی بنیادهای فلسفی و ایدئولوژیکی، مرکزیت سازمان با مشکل بزرگی به شرح زیر روبه رو می شود:

۱- برای سازمان چریکی مسلحانه ای که روزانه در معرض تهدید مرگ و زندان و شکنجه است انگیزه های اعتقادی افراد بزرگترین پشتوانه عمل و مقاومت آنهاست.

۲- از سویی بدون انگیزه و اعتقادات مشخص و معین نمی توان به مبارزه ادامه داد و هر کار اساسی دیگری تاروشن شدن آنها معطل می ماند.

۳- از سوی دیگر بررسی مقوله های اعتقادی و فلسفی و هر گونه تغییری در آن، امری امروز به فردان بوده و نیست.

۴- راه حلی که عمدتاً از سوی مجید مطرح و پیگیری می شود این است که: تاروشن شدن نتیجه بحث ها در مرکزیت، به دلیل عدم توافق در مرکزیت، مسائل مطرح فراتر نرود. به این ترتیب هر مسئول شاخه از انتقال موضوعات مطرح و به دیگر افراد شاخه خودداری کند. تا افرادی جهت مسئله دار نشوند.

سیر بعدی وقایع نشان داد که شاخه شهرام چنین قراری را رعایت نکرد و از مهر ۵۲ یکی از سرشاخه های او به افراد تحت مسئولیتش توضیحات و نکات مارکسیستی را آموزش داده

است، در حالی که در این تاریخ به طور موثق بهرام آرام، دیگر عضو کمیته مرکزی هنوز مارکسیست نشده است.

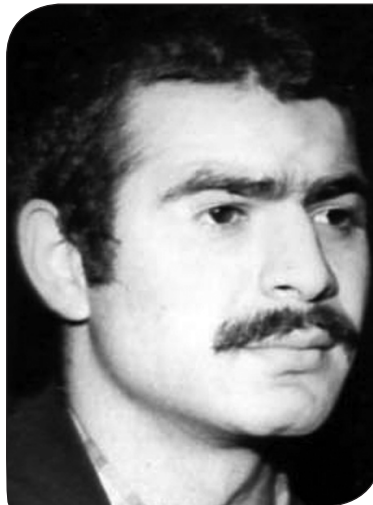
در شرایط اعتماد مطلق تشکیلاتی، در شرایطی که نظر مسئول بالا نه به عنوان نظر یک فرد و حداکثر یک جریان، بلکه به عنوان نظر "کل سازمان" تلقی شده و یا وانمود می شود، در شرایطی که برای فرد این توهم ایجاد شده و یا تعدد ایجاد می شد که کل سازمان مارکسیست شده و او به مثابه فرد جز "ذره ای" ناچیز در مقابل جریان "سازمان" و "تکامل مبارزه اجتماعی" نیست. در شرایطی که مقاومت افراد به خصلت ها و نقطه ضعف های فردی آنها نسبت داده می شود و البته در طرف مقابل چنین کاری صورت نمی گیرد، در فضای بسته و امنیتی که چریک در آن به سر می برد، در شرایطی که امکان مطالعه و مراجعه به آرای دیگران عملی نیست. در شرایطی که انتخاب دیگری فراروی فرد وجود ندارد، این تغییرات نه از طریق همه پرسی و یا بحث آزاد سیاسی-فلسفی، بلکه از موضع مسئول بالای سازمان در مقابل اعضای زیر دست صورت می گیرد، بنابراین حتی اگر زمینه های التقاطی و مارکسیستی هم در تفکر مجاهدین اولیه وجود داشته باشد، چنان تغییری به هیچ وجه تغییر دموکراتیک و درون جوش نبود.

چند ماه بعد بهرام آرام در اثر تماس های جداگانه با بهرام مارکسیست می شود (زمستان ۵۲)، در حالی که در شاخه و سرشاخه او هنوز افراد متعدد مذهبی حضور فعال دارند. به این ترتیب شاخه او هم از "بالا" تغییر ایدئولوژی می دهد.

حال آن که در شاخه مجید، مسائل نه از "بالا" و با اعمال اقتدار تشکیلاتی، بلکه به عنوان مطالبی نظری مطرح می شد و در نتیجه باعث تحمیل ایدئولوژی از بالا نشد. در شاخه مجید و بخصوص در مورد مرتضی صمدیه لباف و خود من، مسئله این نبود که ما کادرهای بسیار تئوریک و بسیار توانمندی بودیم؛ نه؛ من نه در مورد خودم و نه زنده یار مرتضی چنین نظری را ندارم. درست است که ما خاطراتی از گذشته سازمان (به رهبری بنیانگذاران) داشتیم و بسیاری شخصیت های تأثیر گذار از سعید محسن تا ناصر

واقعیت این بود که افراد نه با شیوه بحث و اقناع و در یک کلام به روشی دموکراتیک، بلکه با اعمال اقتدار و اتوریته تشکیلاتی تغییر موضع می دادند. این که "سازمان در کوران ده سال مبارزه، و ۴ سال مبارزه مسلحانه به چنین درکی نائل شده" و مضامینی شبیه آن ترجیح بند تمامی نوشته ها و از جمله بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک است؛ این یعنی "بت" و "مطلق" کردن سازمان

تقی شهرام



صادق و از فرهاد صفا تا احمد رضایی و کاظم ذوالانوار را از نزدیک دیده و تا اندازه ای اصول و ارزش های بنیادین سازمان با رهبری حنیف نژاد را می شناختیم، ولی عامل اصلی مقاومت ما این نبود، چه بسیار کسان دیگر که همین شرایط ما را داشتند، ولی تسلیم شدند.

امکان اصلی ما برای مقاومت این بود که زنده یار مجید، به راستی و به روشنی برای ما توضیح داد که این نظر فردی از افراد مرکزیت است نه کل سازمان. به همین سادگی! چنین توضیحی باعث شد تا سایه سهمگین و هیولایی اقتدار تشکیلاتی از سر ما برداشته شود، از این رو ما در تاریکی گام بر نمی داشتیم و تصمیم

نمی گرفتیم. هنر مجید تاباندن چنین روشنایی بر روابط میان ما و سازمان زیر سلطه شهرام و بهرام بود.

واقعیت این بود که افراد نه با شیوه بحث و اقناع و در یک کلام به روشی دموکراتیک، بلکه با اعمال اقتدار و اتوریته تشکیلاتی تغییر موضع می دادند. این که "سازمان در کوران ده سال مبارزه و ۴ سال مبارزه مسلحانه به چنین درکی نائل شده" و مضامینی شبیه آن ترجیح بند تمامی نوشته ها و از جمله بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک است؛ این یعنی "بت" و "مطلق" کردن سازمان.

با وجود حمله های پرچمدار [تقی شهرام] به ایده آلیسم حاکم بر ایدئولوژی پیشین سازمان، خود وی دنیایی ایده آلیستی از بهشت و جهنم را در پیش روی اعضا می گذارد. از یک سو تنهایی است و هراس و پرت افتادگی، انزوا، زندان، شکنجه و سرانجام هم زباله دان تاریخ و از سوی دیگر آفتاب تابان حقیقت پرولتاریایی و ادامه نبرد شکوهمند و تولدی دوباره.

ترس از تنهایی و رهاس شدن از دامان سازمانی که همه هستی فرد را تشکیل می دهد و خطرات پیش رو از جمله افتادن به دام ساواک از سویی و جاه طلبی ها و موضع طلبی های فردی از سوی دیگر باعث تسلیم شدن افراد می شد. نتایج چنین تسلیم طلبی های فرصت طلبانه ای چند ماه بعد در "کمیته مشترک ساواک" به بزرگترین فاجعه دوران مبارزه مسلحانه و دستگیری چند صد نفر اعضا و هواداران سازمان انجامید. دستگیری هایی که به نوبه خود مقدمه انحلال و نابودی سازمان را فراهم آورد.

درباره تغییر ایدئولوژی طی سال های گذشته گروه ها و افراد و سازمان های مختلف بسیار گفته و نوشته اند و هر کدام نیز از نگاهی به این موضوع پرداخته اند. گروهی معتقدند که شهرام از همان اول مارکسیست بوده و نه مسلمان. گروهی دیگر عکس آن معتقدند و می گویند ایدئولوژی سازمان التقاطی بوده و به اصطلاح هسته مارکسیستی، پوسته و لایه مذهبی را کنار زده است. عده ای هم دست خارجی را در ماجرا دخیل دانسته اند.

من می خواهم از زاویه دیگری که به نظر من

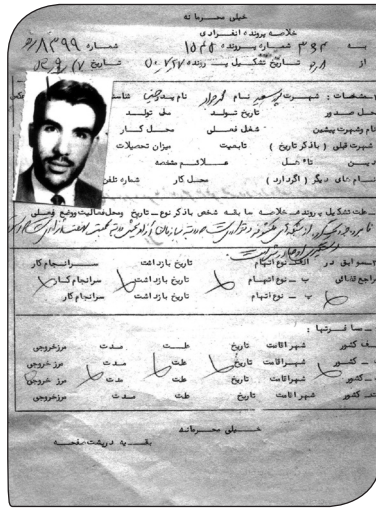
مهمتر از مارکسیست و یا مذهبی شدن یک فرداست پیردازم، چرا که ماجرای تقی شهرام و ضربه‌هایی که از این رهگذر وی به سازمان مجاهدین خلق و کلاً تاریخ مبارزات مردم ایران زد به اندازه کافی روشن است و پیامد بعدی آن نیز پیش روی ماست.

زاویه‌ای که می‌خواهم به آن پیردازم این است که شهرام همه این کارها را نه به نام منافع فردی، بلکه به نام "منافع سازمان" و "منافع طبقه کارگر" و "جهت اعتلای مبارزه و تکامل مبارزه اجتماعی" انجام داد. اقتدار تشکیلاتی او در این ایام چنان است که هر عملی را با عنوان "ضرورت مبارزه" توجیه می‌کند و تشخیص خود را "درک ضرورت تاریخ" می‌داند. او خود را مصداق سازمان و سازمان را مصداق مبارزه، و مبارزه را مصداق و تنه‌اره نجات پرولتاریا می‌داند.

او در این مقطع نقش واضح شریعت، مفسر و مجری احکام را توأم بر عهده می‌گیرد. همچنان که در دادگاه‌های خلقی که بعدها غیابی تشکیل می‌دهد، نقش دادستان، قاضی و دستور دهنده اجرای حکم را یک جا ایفا می‌کند. حضور متهم در دادگاه‌های خلق!! ضرورتی ندارد، چرا که متهم جرمش پیشاپیش ثابت شده است. و کیل مدافع هم از نمادهای بورژوازی منحت است و به آن نیازی نیست.

چنین است که رهبری سازمان و به طور مشخص، تقی شهرام به قدرتی مطلق العنان، غیر یاسخگو که پرچمداری نبردی جهانی علیه دشمنان تکامل اجتماعی را به دست دارد، تبدیل می‌شود. در نبردی چنین شکوهمند!! و با اهدافی چنان والا!! البته که هر شیوه و وسیله‌ای از دروغ و ریا گرفته تا قتل مجاز است و چه باک که خون‌های "خائینی!!" حقیر از نوک خون چکان پیکان تکاملی که او پرچمدار آن است بریزد.

به سطور زیر که پس از آشکار شدن قتل‌های درون سازمانی، پس از آشکار شدن ضعف‌های مفرط و خیانت آشکار و همکاری همه جانبه شماری از تغییر یافتگان با ساواک و پس از روشن شدن مقاومت قهرمانانه مرتضی صمدیه لبا ف و یاران مجید و پس از بازتاب‌های گسترده منفی و اجتماعی چنان اعمالی، به عنوان



به جرأت می‌توان گفت که در فاصله سال‌های ۵۲ تا ۵۴ دستگاه‌های شنود و "تشریح امنیتی" که از ابتکارات سازمان مجاهدین بود، جان‌دها و شاید هم صدها نفر از مبارزان آن زمان را از مرگ و یا گرفتار آمدن توسط ساواک نجات داد. آن دستگاه‌ها که ما با کمال میل به دیگر گروه‌ها هم دادیم، اما نتوانستند جان‌های شریف مجید و مرتضی را از گزند تیرهای زهر آگین و ناجوانمردانه نارقیقان تکامل!! یافته حفظ کنند، چرا که ما آنها را دشمن نمی‌دانستیم و حتی پس از اسارت هم بر حفظ اسرار آنها پای فشر دیم. شاید رمز جاودانگی نام مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لبا ف با وجود ضربه‌ای که در آن زمان خوردیم، چنین نگرشی بود، که خود حدیث مفصل دیگری است

"بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک" نوشته شده توجه کنید:

"حرکت ایدئولوژیک ما | مقصودش از "ما" بنیانگذاران سازمان است، | بخصوص از یک نقطه عزیمت کاملاً مذهبی... آغاز شد، ما طی ده سال حرکت تکاملی، درست به نقطه متضاد خود به ماتریالیسم دست یافت. این به آن جهت بود که ما همراه با حرکت تکاملی جامعه، همراه با پیچیدگی و تشدید حاکمیت استثمارگرانه بورژوازی حاکم، همراه با ضرورت‌هایی که هر روز بیش از پیش نزدیکی به منافع و ایدئولوژی طبقات زحمتکش و رنج‌دیده خلق را الزام آورتری نمود، حرکت کرده بودیم...."

تشخیص صحیح رهبری سازمان در انتخاب مرحله "مبارزه ایدئولوژیک" (تابستان ۵۲) درست همان پاسخ لازمی بود که به ضرورت تکاملی این اندیشه داده می‌شد. اکنون دیگر تغییرات کمی گذشته جای خود را به یک تغییر کیفی می‌دادند. طی دو سال مبارزه سهمگین ایدئولوژیک، مبارزه آشتی‌ناپذیر با جلوه‌ای سیاسی - تشکیلاتی ایده آلیسم و سپس ابعاد فلسفی آن، طی همان مرحله درناک، اما لازمی بود که هر تولد جدیدی به همراه دارد. و ما اینک در چنین نقطه نوینی از درک حقیقت، حقیقت ماتریالیستی جهان، تولدی دوباره یافته‌ایم."

■ در گفت و گوی پیشین به قتل‌های درون سازمانی اشاره کردید و شماری را نام بردید، آیا همگی این موارد در دوران رهبری شهرام بر سازمان انجام گرفت، یا رهبری پیشین سازمان و مشخصاً رضاضایی هم در این زمینه درگیر بود؟

□ نخستین قتل و یا تصفیه فیزیکی در سازمان مربوط است به ترور فردی به نام محمد جواد سعیدی (حلاج نسب) متولد ۱۳۱۱ در یزد، که از سال ۱۳۴۳ در بازار تهران به شغل بافندگی اشتغال داشت. محمد حنیف نژاد در بازجویی خود درباره تعدادی افراد بازاری که جواد سعیدی به او معرفی کرده می‌نویسد: "... با چند نفر به طور حاشیه‌ای کار می‌کردیم که عبارت بودند از محمد عطا (محمد مصباح) و عطاء الله حاج محمودیان که جواد سعیدی به من معرفی کرده بود. "سعیدی پس از ضربه شهریور ۵۲ متواری و به اصطلاح مخفی می‌شود. تاریخ تشکیل پرونده در ساواک

برای او ۲۷ مهر ۱۳۵۰ و اتهامش همان اتهام افراد مخفی و فراری سازمان است. وی دارای اطلاعات و روابط فراوانی با افراد بازاری هوادار و مرتبط با سازمان بود. بنا به روایت‌های مختلف پس از مدتی از زندگی مخفی و مشکلات مربوطه به آن خسته شده و این مطلب را با سازمان در میان می‌گذارد. بنا به روایتی مدتی نیز در کسوت طلبه در قم به سر می‌برد. ظن و یا تمایل سعیدی به کناره‌گیری و داشتن اطلاعات نسبت به افراد باعث مرگ او می‌شود.

راستش را بگویم ماجرای قتل سعیدی، در سازمان بسیار سر به مهر و مکتوم بود، به طوری که هیچ کس به درستی از جزئیات آن باخبر نشد. نخستین بار در اعترافات و حید افرخته و سپس سیمین صالحی با عنوان "سوزاندن بسته مشکوک" رد پای این قتل درون تشکیلاتی دیده می‌شود.

در بازجویی‌های و حید افرخته، بدون ذکر نام سعیدی آمده که "یکی از افراد گروه، احتمالاً در بهار ۵۲ تصمیم می‌گیرد خود را به پلیس معرفی کند، زیرا از زندگی مخفی خسته شده و دلیلی برای مبارزه نمی‌بیند. گروه، بی‌درنگ نقشه قتل او را می‌ریزد. بهرام آرام او را می‌بیند و می‌گوید: "از نظر ما هر چند کار تو درست نیست، اما در عین حال چاره‌پذیر است... لازم است مقداری با تو در مورد شیوه بازجویی، چیزهایی که از تو می‌دانند و خبرش از زندان به ما رسیده و چیزهایی که باید بگویی، صحبت کنیم." آن فرد قبول می‌کند. بهرام آرام چشم‌های او را بسته به وسیله اتومبیل به یک منزل تیمی می‌برد، سپس او را وارد زیرزمین منزل کرده روی یک صندلی می‌نشانند. فرد که وضع را غیرعادی می‌بیند به وحشت افتاده و رنگش سفید می‌شود. بهرام اسلحه‌اش را از کمر می‌کشد و گلوله‌ای از پشت سر به مغز او شلیک می‌کند. گلوله از چشم راست او خارج می‌شود... (او) را در رختخواب می‌پیچند و می‌گذارند در صندوق عقب اتومبیل و به سمت بیابان‌های تهران پارس حرکت می‌کنند. در آنجا روی او بنزین و مواد آتش‌زای کلرات ریخته جسدش را به آتش می‌کشند."

در بازجویی‌های سیمین صالحی در این باره چنین آمده است: "در اواسط سال ۵۲ به اتفاق

اقتدار تشکیلاتی شهرام در این ایام چنان است که هر عملی را با عنوان "ضرورت مبارزه" توجیه می‌کند و تشخیص خود را "درک ضرورت تاریخ" می‌داند. او خود را مصداق سازمان و سازمان را مصداق مبارزه، و مبارزه را مصداق و تنها راه نجات پروتاریا [آکارگران] می‌داند

محمود شامخی



بهرام آرام و یک نفر دیگر به خانه واقع در خیابان حشمت‌الدوله رفتیم. من دو تخته چادر شب را به هم دوختم و شیئی را، بهرام و رفیق دیگر در آن پیچیده و در یک موقعیت در داخل صندوق عقب اتومبیل پیکان گذاشته و به اتفاق، پس از تهیه بنزین به جاده مازندران نرسیده به سرخه حصار - دو راه آزمایش رفتیم و بسته را آتش زده و از بین بردیم."

بعدها در آستانه انقلاب جریان مارکسیست شده سازمان مجاهدین، پس از تحول تکاملی؛ دیگری با عنوان "بخش مارکسیستی - لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران" به تاریخ مهر ماه ۱۳۵۷، هنگام بررسی و نقد عملکرد شهرام در ماجرای اعدام‌های درون سازمانی بزرگوارانه می‌نویسد:

"اطلاق «خائن» و «توطئه‌گر» و

«پورتونیست» را به رفقای شهید «مجید شریف واقفی»، «مرتضی صمدیه لباغ» و «محمد یقینی» نادرست دانسته و آنها را از شهدای انقلابی، به‌شمار می‌آوریم."

در این اطلاعیه به دو قتل دیگر هم اشاره می‌شود: "لازم به تذکر است که دو تن دیگر به نام‌های علی میرزا جعفر علاف و جواد سعیدی در سازمان اعدام شده‌اند. اعدام آنها در این رابطه بوده است که آنها در صدد آن بوده‌اند که خود را به رژیم معرفی کرده و در نتیجه اطلاعات خویش را در اختیار او قرار دهند."

اطلاعیه سپس با تأکید این که "نقش درجه اول" در سقوط، تزلزل و وادادگی این افراد بر عهده خودشان بوده، اعدام‌ها را از ملزومات مشی چریکی دانسته می‌نویسد: "گو این که تزلزل، وادادگی و سقوط خود این افراد، نقش درجه اول را در دست کشیدن آنها از مبارزه و تسلیم به دشمن داشته است و با وجودی که اطلاعات آنها می‌توانسته ضربه‌های مشخصی بر سازمان وارد نماید، در عین حال این اعدام‌ها نیز جدای از مسائل، تضادها و تناقض‌های سازمانی مشی چریکی و دیدگاه‌های آن نسبت به ادامه کاری و تحکیم تشکیلاتی آن نبوده و از ملزومات این مشی به‌شمار می‌آیند. در همین رابطه، ما انتقاد به این موارد اعدام را خصوص در رابطه مستقیم با مشی چریکی و ملزومات آن قابل توضیح می‌دانیم."

انتقادی!! به مشی چریکی و قضیه تمام؛ در نیمه اول سال ۱۳۵۸ نیز مجدداً موضوع اعدام این دو نفر در جزوه‌ای که با امضای «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» منتشر گردید تأیید شد. جالب است دانسته شود که در هر دو اعلامیه یادشده هیچ اشاره‌ای به نقش رضارضایی و یا کاظم ذوالانوار در ماجرای این قتل‌ها نمی‌شود. حال آن‌که اگر چنین نقشی وجود داشت رهبران جریان مارکسیست شده برای توجیه دیگر قتل‌ها و این که در گذشته سازمان نیز چنان قتل‌هایی بوده است، می‌بایستی بر آن تأکید کنند. اطلاعیه‌ها که در تقبیح و نقد تقی شهرام و انتقاد از وی در ماجرای قتل شریف واقفی و صمدیه لباغ است، دو قتل دیگر را با این ادعا (و یا حتی دلیل واقعی) که افراد یادشده (بر خلاف

شریف و صمدیه) «بریده» بوده و قصد معرفی خود به ساواک را داشته‌اند توجیه می‌کند، توجیهی که نشان از تصمیم‌گیری قتل در دوران رهبری تقی شهرام است.

پس از ۳۰ خرداد ۶۰ و درگیری‌های نظامی به دنبال آن و دستگیری رهبران پیکار از جمله حسین روحانی و جواد قانلی دادستانی انقلاب زیر نظر اسدالله لاجوردی (که با مجاهدین به رهبری مسعود رجوی درگیر نبود)، بخش‌هایی از بازجویی‌های آنان در این باره را منتشر می‌کند. در این بازجویی‌های قانلی، تاریخ تصمیم اعدام سعیدی را اواخر ۵۱ اعلام می‌کند که به دلایل گوناگون از جمله دستگیری ذوالانوار و شهادت رضا عملی نمی‌شود و در پاییز ۵۲ یعنی در دوران شهرام اجرامی شود. در بازجویی‌های منتشر شده از حسین روحانی نیز تاریخ تصمیم اعدام، اواخر زمستان ۵۱ و در زمان رضارضایی اعلام می‌شود، ولی زمان اجراء پاییز (مهر) ۱۳۵۲ یعنی بعد از رضارضایی است.

البته لازم است تأکید کنم که تصمیم به اعدام و تصفیه فیزیکی توسط هر فرد و در هر دورانی از حیات سازمانی گرفته شده باشد محکوم است.

اطلاعات در مورد علی میرزا جعفر علاف (نام مستعار پرویز) از مورد جواد سعیدی هم کمتر است، تنها تا این حد که یک خواهر و یک برادر وی در سازمان بوده‌اند. خواهر، طاهره میرزا جعفر علاف (همسر محمد تقی شهرام) در تابستان ۵۵ در خیابان منیریه تهران پس از درگیری با مأموران ساواک کشته می‌شود. علی اصغر برادر دیگر علی میرزا جعفر علاف است که گفته می‌شود از سازمان کنار کشیده و خود را به پلیس معرفی می‌کند. در مورد علت تصفیه خونین علی میرزا جعفر علاف (پرویز) اطلاعیه بخش مارکسیستی-لنینیستی ادعایی مشابه مورد جواد سعیدی را مطرح می‌کند.

احمد احمد از افراد جدا شده سازمان که با علی میرزا جعفر علاف (پرویز) در تماس بوده این گونه می‌نویسد:

«ایرج در جلسه‌ای ضمن تشریح وضعیت ناآرام پرویز گفت که او خائن است و باید کشته شود و به من پیشنهاد قتل او را داد. با شنیدن این جمله من تکان خوردم، ولی خود را کنترل کردم و شروع به توجیه و صحبت کردم... روزی ایرج

تقی شهرام در این مقطع نقش واضع شریعت، مفسر و مجری احکام را توأماً بر عهده می‌گیرد. همچنان که در دادگاه‌های خلقی که بعدها غیابی تشکیل می‌دهد، نقش دادستان، قاضی و دستوردهنده اجرای حکم را یک جا ایفا می‌کند. حضور متهم در دادگاه‌های خلق!! ضرورتی ندارد، چرا که متهم جرمش پیشاپیش ثابت شده است. وکیل مدافع هم از نمادهای بورژوازی منحط است و به آن نیازی نیست

آمد و گفت که سازمان بانظر و پیشنهاد تو موافقت کرده و می‌خواهد پرویز را به خارج بفرستد و باید پاسپورت بی‌نقصی برای او جعل کنید...."

مدتی بعد، هنگامی که احمد به خانه تیمی یاد شده باز می‌گردد، پاسپورت جعل شده برای پرویز را در زیر موکت می‌یابد مطمئن می‌شود که سازمان به بهانه خروج او از کشور، وی را سر به نیست کرده است:

«کلید را انداخته و در را باز کردم و وارد اتاق شدم. موکت را جمع کردم. چند کاغذ خطاطی شده توسط پرویز و یک پاسپورت زیر موکت بود. پاسپورت را باز کردم، از آنچه که می‌دیدم به خود لرزیدم... روی پاسپورت عکس پرویز بود. همان پاسپورتی که ما برای پرویز به دستور سازمان جعل کردیم. فهمیدم سناریوی خروج پرویز از کشور و تشکر سازمان از من به خاطر جعل خوب پاسپورت! همه ساختگی و برای فریب ما بوده است و دریافتم معنی «از مرز گذشت» چیست.»

در نوشته‌های منسوب به حسین روحانی نیز در این باره چنین آمده است: «دومین ترور داخلی که احتمالاً در اواخر سال ۱۳۵۳ صورت گرفته، ترور فردی به نام علی میرزا جعفر علاف (با اسم مستعار پرویز) از اعضای سازمان بود. وی که خواهر و برادرش نیز در سازمان فعالیت می‌کردند، از سوی سازمان و تا آنجا که نگارنده

اطلاع یافته، مورد شک پلیسی قرار می‌گیرد و به همین دلیل او را ترور می‌کنند.»

به این ترتیب سازمانی که حنیف نژاد بنیاد گذاشت و بارها در باره آن گفت «در ورودی سازمان تنگ و در خروجی آن باز و گشاد است»، دو سال بعد درهای خروجی اش چنان تنگ می‌شود که تنها به ضرب گلوله باز می‌شود. رهبران سازمان‌های مسلحانه کار، راه‌حل‌هایشان هم مسلحانه است. آنها زحمتی برای حل مسأله آئین‌گرا گیری یک فرد (از جمله فرستادن وی به خارج) متحمل نمی‌شوند. نبرد قهرآمیز، هم صورت مسئله و هم راه‌حل‌هایش ساده و قهرآمیز است. وقتی که این ضعف بنیادین با رفتار و منش سلطه‌جویانه و برتری طلبانه پرچمدار و پرچمدارانی که در نوک پیکان تکامل تاریخ، تمامی حقیقت را نمایندگی کرده و پیش‌تازانه پرچم‌رهایی را به دوش می‌کشند همراه شود، فاجعه تکمیل می‌شود.

«لطفاً در شماره آینده توضیح دهید پس از انتشار «جزوه سبز» در بهار ۱۳۵۳ - که به هر شاخه‌ای یک نسخه ارسال شد و این جزوه در واقع مقدمه بیانیه تغییر ایدئولوژی بود - در شاخه شما چه بحث‌هایی به وجود آورد؟ همچنین از آن پس من شاهد «بیمار دمان» ایدئولوژی با پرسش‌های بی‌دری بودم. در شاخه شما با آن پرسش‌ها چگونه برخوردی شد؟ چنانچه لحظه به لحظه مجید و مرتضی در این مقطع حساس و همچنین داستان حذف‌های فیزیکی را در شماره آینده به تفصیل بگوئید، برای ما خوانندگان نشریه بسیار شنیدنی خواهد بود.

پی‌نوشت:

۱- عبدالرضا منیری جاوید متولد ۱۳۲۷ تهران. دانش‌آموخته برجسته دانشگاه علم و صنعت، که بعدها در همان دانشگاه تدریس می‌کرد. او عضو علی‌سازمان و مغز متفکر گروه الکترونیک و همراه جریان اصلی مجاهدین به رهبری شریف واقفی بود. پس از ماجرای خونین و خیانت‌بار شهادت مجید شریف واقفی و دستگیری مرتضی صمدیه لیاقت و سعید شاهرودی، جریان استالینی حاکم بر سازمان فرصت‌طلبانه و بدون این که از کشتار و تصفیه‌های خونین درون سازمانی کمترین خبری به او بدهد با او تماس گرفته و از همکاری او در تهیه کیف‌های انفجاری استفاده می‌کند. این کیف‌ها در عملیات ترور مستشاران امریکایی استفاده می‌شود. مرتضی جاوید پس از اطلاع از قتل شریف واقفی، تماس خود را قطع می‌کند. در پی دستگیری و حیدرافراخته و همکاری خانانه وی با ساواک، منیری جاوید شناسایی و دستگیر می‌شود. او در ۴ بهمن ۵۴ به همراه مرتضی صمدیه لیاقت و... تیرباران می‌شود.



مقاله

لطف‌الله میثمی

سی خرداد ۶۰؛ تحول نیروها در بستر زمان

هرچند عوامل دور و نزدیک زیادی در فاجعه ۳۰ خرداد ۶۰ نقش داشته‌اند، اما این نوشته بر آن است که تنها به عنصر «ساده‌اندیشی» و یا «ظاهر بینی» رهبران مجاهدین اکتفا کرده و عوامل دیگر را لحاظ نکند. با هم می‌خوانیم:

امریکایی سال ۱۳۳۲ هیچ یک از یاران مصدق در حد و کالت یا وزارت حاضر نشدند با رژیم کودتا همکاری کنند، این در حالی بود که نهضت کاذب هم راه خود را چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه‌های اقتصادی و... ادامه داد. نیروهای هوادار مصدق در زمان او هویت ملی و اقتصاد ملی داشتند، ولی پس از کودتا، برخی از آنها آهسته آهسته و خزننده اقتصاد وابسته را پیش گرفتند و هم‌زمان منافعشان با دولت و رژیم نفتی گره خورد. اینها از گرفتن نمایندگی کالاهای خارجی تا صنعت وابسته و بانک وابسته پیش رفتند.

در سال ۱۳۴۱ شاه به یکی از این عناصر ملی گفت یا جبهه ملی و یا اقتصاد وابسته، یکی را انتخاب کند.

نهضت کاذب در سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۲ باز چهره خود را به صورت سیاسی و تشکیلاتی نشان داد که در کتاب‌های خاطرات به تفصیل آمده است. برخلاف آن چه مشهود است تأسیس نهضت آزادی ایران در ۲۶ اردیبهشت سال ۴۰ عمدتاً به خاطر مسائل مذهبی نبود، بلکه آنها می‌خواستند رهبری مصدق در معادلات سیاسی آن روزها حذف نگردد.

واقعه اول بهمن ۱۳۴۰ عدم قرائت گزارش آن در کنگره سال ۱۳۴۱ به تدریج جبهه ملی را تضعیف کرد. دستگیری‌های وسیعی از سران جبهه ملی و نهضت آزادی در مقابله با اقدامات شاه انجام گرفت. قیام ملی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و سرکوب‌های بی‌رحمانه، شرایط را برای ادامه مبارزات ملی سخت کرد. در پی آن

الف از رهبری مصدق نامی نبریم
ب از نفت و قراردادهای نفتی انتقادی نکنیم
ج اسمی هم از شاه و کودتا نبریم
د رواقع هواداران «نهضت کاذب» از مؤلفه‌های اصلی نهضت ملی عدول کردند و خواهان شرکت در انتخابات دوره هجدهم شدند به این معنی که در واقع نهضت مقاومت ملی، فهرستی از نمایندگان برای شرکت در انتخابات هجدهم ارائه دهد.

اما در واکنش به این پیشنهاد، نهضت ملی اصالت خود را حفظ کرد و به خواسته‌های آنها تن نداد تا آنجا که پس از کودتای انگلیسی -

در ریشه یابی واقعه ۳۰ خرداد ۶۰ از عوامل گوناگونی یاد شده است، ولی من سعی دارم با خوش بینی کامل - جدا از دیدگاه واقعی خودم - به بررسی یک عامل بپردازم و در نهایت نقش عنصر زمان را در تحولات اجتماعی نشان دهم و این که از آموزه‌های اصلی بنیانگذاران مجاهدین در کتاب شناخت، همان مبارزه با «فیکسیسم»، ثبات در تصور و به عبارتی مکتب اصالت تصور بود. بنیانگذاران با اصالت دادن به راه خدا و راه تکامل - که در یک راستا قرار دارند - سعی داشتند بگویند اراده خدا بر تکامل سمت دار و هدف دار است، بنابراین هیچ چیز ثابت نمانده و همه چیز در حال حرکت است.

متأسفانه مجاهدین خلق به رهبری مسعود رجوی علی‌رغم آموزه‌ها به دام فیکسیسم افتادند. مشکل، دیدگاه و روش شناخت آنها از نهضت ملی و سیر تحول مصدقی هادر بستر زمان بود.

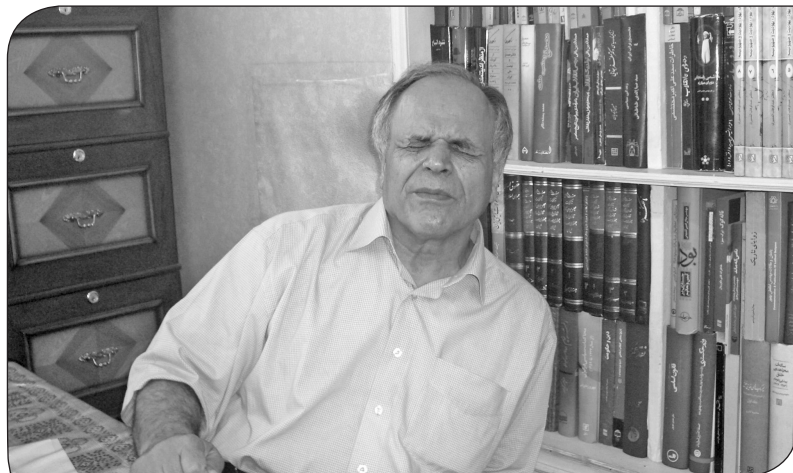
ویژگی اصلی نهضت ملی، رهبری دکتر مصدق بود. ویژگی دوم نفت ملی بر اساس قانون ۹ ماده‌ای ملی شدن نفت و ویژگی سوم انتقال قدرت دربار به مجلس شورای ملی و مردم، یعنی مبارزه با استبداد سلطنتی بود. مرحوم مصدق، نهضت ملی ایران با تمام ویژگی‌هایش راه احیای قانون اساسی انقلاب مشروطیت می‌دانست.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همان‌طور که می‌دانیم نهضت مقاومت ملی شکل گرفت و راه مصدق را ادامه داد.

نهضت مقاومت ملی نشریه‌ای به نام «راه مصدق» داشت که در شماره ۱۸ آن اشاره‌ای به «نهضت کاذب» با ویژگی‌های زیر کرده بود:

در ریشه یابی واقعه ۳۰ خرداد ۶۰ از عوامل گوناگونی یاد شده است، ولی من سعی دارم با خوش بینی کامل نقش عنصر زمان را در تحولات اجتماعی نشان دهم و این که از آموزه‌های اصلی بنیانگذاران مجاهدین در کتاب شناخت، همان مبارزه با «فیکسیسم»، ثبات در تصور و به عبارتی مکتب اصالت تصور بود. متأسفانه مجاهدین خلق به رهبری مسعود رجوی علی‌رغم آموزه‌ها به دام فیکسیسم افتادند

اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸



مدنی رأی داد. مسعود رجوی و یارانش پس از آزادی از زندان با عنوان «جنبش ملی مجاهدین» فعالیت‌های خود را شروع کردند تا شاید به جذب عناصر ملی‌پردازند.

مرحوم مصدق چند ویژگی داشت: نخست آن که با وجود ثروت، ساده‌زیست بود. دوم با استعمار و دخالت بیگانگان در سر نوشت ما مخالف بود و سوم این که در کنار قانون اساسی به کرامت انسانی بسیار وفادار بود. درباره سومین ویژگی او سندی وجود دارد که در روزهای آخر زمامداری مصدق، امریکا به وی پیشنهاد کرده بود که حزب توده را غیرقانونی و سرکوب کنند تا پوند و دلارهای نفتی به ایران سرازیر شود تا مشکلات اقتصادی او حل شود. مصدق گفته بود کاری خلاف قانون اساسی نمی‌کنم، همه نیروها باید آزاد باشند حتی حزب توده.

تا آنجا که در میدان امام حسین (فوزیه سابق) برای مرگ استالین مراسم آزادانه‌ای برگزار کردند، اما در آستانه انقلاب این بخش از نیروهای ملی نخست این که ساده‌زیست نبودند دوم این که نسبت به استعمار چندان حساسیتی نداشتند و سوم این که بسیار ضد کمونیست بودند.

این بخش از عناصر ملی که به ظاهر مصدقی، ولی در شیوه‌ها و رویه‌ها این گونه نبودند، با مجاهدین پیوند خوردند و حمایت‌های مالی خود را از آنها آغاز کردند، به طوری که مخارج ستاد و خانه‌های تیمی آنها بیشتر از این طریق تأمین می‌شد. اگر به مصوبات شورای انقلاب نیم‌نگاهی بیندازیم خواهیم دید کسانی که شیوه تولیدی وابسته داشتند متضرر و ترکش خورده انقلاب تلقی می‌شدند. اینها چون اضمحلال خود را در پرتو مصوبات شورای انقلاب و موافقت‌های اصولی و تقویت و حفاظت تولید ملی می‌دیدند طبیعی بود که دست به واکنش مخالفت آمیز و سرانجام مسلحانه بزنند. اگر خوش بین باشیم و نقش عوامل دیگر را حذف کنیم شاید توجه به نکات بالا ریشه‌یابی یک بعد از ابعاد درگیری مسلحانه مجاهدین با انقلابی باشد که به قول آیت‌الله طالقانی توحیدی، اسلامی و مردمی است. نتیجه این نوشته مختصر که کار میدانی و تحقیقاتی مستندی روی آن انجام شده، این بود که عنصر زمان را در تحولات اجتماعی بینیم و با ژرف‌اندیشی و آینده‌نگری از ظاهر بینی و پرهیزیم و نیروها را در بستر زمان بررسی کنیم.

و به تدریج به صاف مبارزه پیوندند. در آستانه انقلاب، این بخش از نیروهای ملی که شیوه تولیدشان عوض شده بود، در مکاتبات مستند، نه کاری به نفت و قراردادها داشته و نه معیارهای مصدق را داشتند و نه با سلطنت و نظام شاهنشاهی درگیر بودند، تنها می‌خواستند دیکتاتوری اندکی تخفیف یابد. سرمایه‌داری وابسته نیز که به تدریج داشت به هویتی تبدیل می‌شد تنها نگرانی‌اش استبداد فردی شاه و بی‌ثباتی در تصمیم‌گیری بود. برای نمونه یکی از این عناصر ملی مبارز به دلیل شیوه تولیدش که به نظر من ناخودآگاه برایش جنبه زیربنایی پیدا کرده، در انتخابات اولین ریاست جمهوری نه به بنی صدر و نه حبیبی رأی داد و نه به قطب‌زاده، بلکه به تیمسار

بنیانگذاران با اصالت دادن به راه خدا و راه تکامل - که در یک راستا قرار دارند - سعی داشتند بگویند اراده خدا بر تکامل سمت‌دار و هدف‌دار است، بنابراین هیچ چیز ثابت نمانده و همه چیز در حال حرکت است

نتیجه این نوشته این بود که عنصر زمان را در تحولات اجتماعی بینیم و با ژرف‌اندیشی و آینده‌نگری از ظاهر بینی و نزدیکی بپرهیزیم و نیروها را در بستر زمان بررسی کنیم.

مذاکراتی انجام شد و گروهی آزاد شدند، ولی سران نهضت آزادی تاوان حمایتشان را از قیام ۱۵ خرداد پس داده، محاکمه و به حبس‌های درازمدت محکوم شدند. در سال ۱۳۴۳ جبهه ملی منحل شد و جبهه ملی سوم شکل گرفت، به طوری که این مجموعه نتوانست تا سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ فعالیت چشمگیری داشته باشد و این در حالی است که برخی از عناصر مبارزی که مصدقی هم بودند به سرعت پیوندها و منافعتشان به اقتصاد رژیم وابسته بیشتر شد.

به یاد دارم در سال ۱۳۵۳ یکی از عناصر مبارز و ملی که شیوه تولیدی و اقتصادی خود را از «ملی» به «واردات» تبدیل کرده بود به سازمان مجاهدین (که در حال مبارزه مسلحانه بود) پیشنهاد کرد که حاضر است کمک مالی کند مشروط بر این که در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری‌ها نقش داشته باشد که این پیشنهاد بررسی و پذیرفته نشد.

در همان سال رساله «راه انبیا - راه بشر» مجاهدین به عربی برای سرهنگ قذافی رهبر لیبی ترجمه شد، که او را بسیار جذب کرده و حاضر شده بود به هر ارزی که بخواهیم نیازهای مادی ما را تأمین کند که آن هم پذیرفته نشد که دلایل آن نیاز به توضیح نیست. یادم هست مجاهد شهید سعید محسن به من می‌گفت یک مهندس در مقطعه کار که از مبارزان سابق بود حاضر شده در یک تقسیم‌کار، کمک مالی دهد این تقسیم‌کار عبارت بود از: «از من پول دادن از شما جان دادن» سعید می‌گفت چنین پولی که فداکاری و جان دادن در آن نباشد به دردمان نمی‌خورد. مرحوم طالقانی در سال ۱۳۵۲ به من گفتند برخی می‌خواهند به مجاهدین کمک مالی کنند، من به آنها می‌گویم خودتان بروید آنها را پیدا کنید تا افزون بر پول دادن، ارتباط هم پیدا کرده

هر سال ۲۹ فروردین: تپه‌های اوین شهادت می‌دهند

زهرا بیگدلی

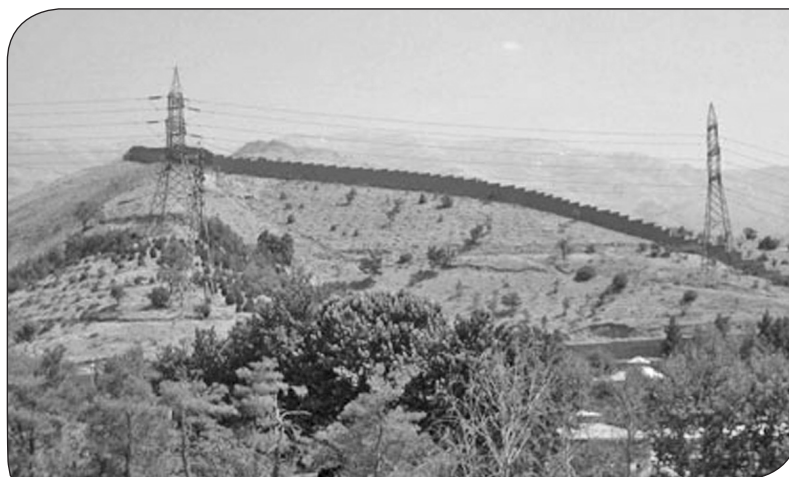
از امرای ارتش که مأمور به این کمیته شده بود. تمام کسانی که در آن زمان دستگیر می‌شدند به این کمیته اعزام شده و بازجویی‌ها و شکنجه‌ها در این سازمان متمرکز شده بود. در ۲۶ اسفند ۱۳۵۳ سر تیپ زندی پور توسط یک تیم عملیاتی از مبارزین ترور شد. این عملیات برای ساواک بسیار تکان‌دهنده بود. کمیته‌ای که تشکیل شده بود تا امنیت مقامات رژیم و دستگاه شاه را تأمین کند خود مورد تهاجم قرار گرفته بود بی آن که ردی از عاملین به دست آید، از این رو آنها تصمیم گرفتند برای مقابله با مبارزین دست به انتقام از زندانیان بزنند. تهرانی این ماجرا را که در ۲۹ فروردین ۱۳۵۴ اتفاق افتاده است چنین شرح می‌دهد:

"زندانیان را از زندان تحویل گرفتند. ما هم در قهوه‌خانه نزدیک زندان اوین به انتظار ایستادیم. پس از تحویل آمدند، سرهنگ و وزیر هم در حالی که لباس فرم ارتشی خود را پوشیده بود آمد و از طریق جاده‌ای که از داخل قریه اوین می‌گذشت به بالای ارتفاعات بازداشتگاه اوین رفتیم. در آنجا زندانیان را در حالی که دست‌ها و چشم‌هایشان بسته بود از مینی‌بوس پیاده کردند و همه را در یک ردیف روی زمین نشاندهند."

روی زمین اوین

زندانیان هنوز از هیچ چیز باخبر نبودند و نمی‌دانستند برای چه آنها را به این محل آورده بودند. هر چند این حرکت کاملاً بی سابقه بود و خبر از یک فاجعه می‌داد، اما دلیل آن را نمی‌دانستند. رضا عطار پور معروف به حسین زاده از شکنجه‌گران بنام ساواک این مسئله را برای آنها توضیح داد.

تهرانی: «پس از این که روی زمین نشستند،



وقت ساواک به طور کامل در جزئیاتش قرار دارد و تمام مسائل را خودش پیش‌بینی و تصویب کرده و مقامات دیگر هم می‌دانند و سرهنگ و وزیر - رئیس وقت زندان اوین - هم در جریان ماجرا قرار دارد. پرسیدم: جریان چیست؟ گفت: همان‌طور که گروهی از رفقای ما به وسیله سازمان‌های مجاهد ترور شدند، در نظر گرفته شده تعدادی از زندانیان سیاسی نیز مورد تهاجم قرار بگیرند و کشته شوند."

اینها گوشه‌ای از اعترافات بهمن نادری پور معروف به تهرانی، بازجوی ساواک در مورد اعدام نه نفر از مبارزین زمان شاه است. جریان از این قرار بود که چند روز مانده به آخر سال ۱۳۵۳ طی یک عملیات نظامی در تهران، ریاست کمیته مشترک ضد خرابکاری ترور شد. این کمیته که ترکیبی از نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی بود با ریاست ساواک، مسئول برخورد و قلع و قمع مبارزین علیه رژیم شاه بود. ریاست این کمیته، شخصی بود به نام سر تیپ زندی پور

"اوایل سال ۵۴ محمد ناصری مرا به اتاق خودش خواست و گفت که در عملیاتی قرار است تو هم شرکت کنی که پرویز (ثابتی) (مسئول بلند پایه ساواک) دستور داده است. من پرسیدم: علت چیست؟ او گفت: هنوز طرح آن به مرحله اجرا در نیامده، فضولی زیاد نکن.... مدتی گذشت. روز پنجشنبه ۲۹ فروردین بود که رضا عطار پور (حسین زاده) به من تلفن کرد و گفت: نامه انتقال کاظم ذوالانوار را تهیه کنم تا به زندان اوین منتقل شود و بعد گفت: برای بعد از ظهر ساعت ۲ پس از پایان وقت اداری در رستوران هتل امریکا مقابل سفارت امریکا برای ناهار حاضر باشیم. من بلافاصله نامه انتقال کاظم ذوالانوار را تهیه کردم، به امضارساندم و به اکیپ‌ها دادم که وی را به زندان اوین منتقل کنند.... همه همزمان به رستوران رسیده بودیم. سر میز غذا عطار پور عنوان کرد که امروز... روز اجرای عملیات است. پرسیدم چه عملیاتی؟ عنوان کرد: عملیات را پرویز ثابتی مدیر کل

عطارپور یک قدم جلوتر آمد و شروع به سخنرانی کرد. محتوای سخنرانی عطارپور این بود که گفت همان طور که دوستان و رفقای شما همکاران و رفقای ما را در دادگاه‌های انقلاب خودشان به مرگ محکوم کردند و آنها را کشتند، ما هم تصمیم گرفتیم شما را که رهبران فکری آنها هستیم و با آنها از داخل زندان ارتباط دارید، مورد تهاجم قرار بدهیم و شما را اعدام کنیم و از بین ببریم....»

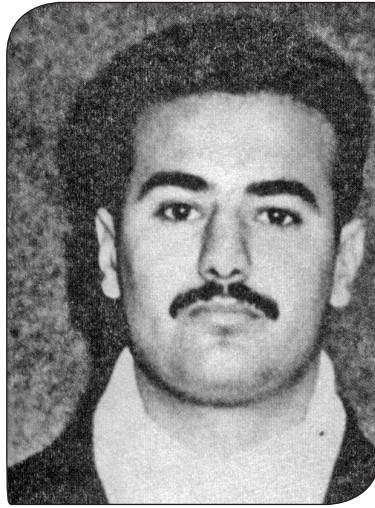
جایی که این ۹ نفر را آورده بودند، پیشتر سربازی نگهبانی می‌داده که او را هم از آنجا دور کردند و هیچ کس غیر از چند نفر بازجو وجود نداشت.

این نه نفر بیژن جزنی، عباس سورکی، محمد چوپان زاده، عزیز سرمدی، مشعوف کلانتری، حسن ضیاء ظریفی، مصطفی جوان خوشدل، کاظم ذوالانوار و احمد جلیل افشار بودند. بیژن جزنی و چند نفر دیگر به این عمل اعتراض کردند.

عطارپور خطاب به آنها می‌گوید: ما شما را محکوم به اعدام کردیم و می‌خواهیم حکم را در باره شما اجرا کنیم. عطارپور یا سرهنگ وزیری با یک مسلسل یوزی که آورده بود، رگبار را به روی آنها خالی می‌کند. پس از پایان کار، سعدی جلیل اصفهانی یکی دیگر از شکنجه‌گران ساواک با مسلسل بالای سر این افراد رفته به زندگی هر کدام که نیمه‌جانی داشتند، خاتمه می‌دهد.

علت انتخاب این ۹ نفر مربوط به موقعیت آنها در میان مبارزین آن زمان می‌شود. مصطفی جوان خوشدل و کاظم ذوالانوار از اعضای سازمان مجاهدین و بقیه مثل بیژن جزنی، مشعوف کلانتری و دیگران از گروه سیاهکل و فداییان خلق بودند. اینان در میان سایر زندانیان و همفکران خود سرآمد بودند و احتمالاً ساواک بر این باور بود که با کشتن آنها خلأیی در میان آنها ایجاد می‌شود.

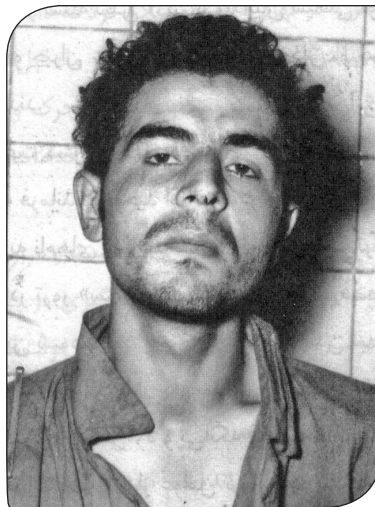
تهرانی بازجوی دستگیر شده ساواک پس از انقلاب سعی می‌کرد این مسئله را در حد انگیزه‌های شخصی تقلیل دهد: «در مورد جزنی من می‌دانم که ثابتی اختلاف شخصی با جزنی داشت. حتی قبلاً اقداماتی کرده بود که سازمان تبلی فیلم که متعلق به او بود تعطیل بودند. در مورد کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل



بیژن جزنی

من فکر می‌کردم چون در طول زندان بارها مورد شکنجه قرار گرفته شده و حرفی نزده بودند، انتخاب شدند تا به این وسیله زهر چشمی به دیگر اعضای سازمان‌های مجاهد نشان داده شود، چون آنها اغلب مستشاران نظامی آمریکارامورد حمله قرار داده و ترور می‌کردند.»

تهرانی در دادگاه انقلاب که سال ۵۷ برای رسیدگی به جرایم تشکیلی شده بود از پایان این داستان غم‌انگیز هم گفته است: «اجساد آنها را داخل مینی‌بوس گذاشته و به بیمارستان ۵۰۱ ارتش تحویل دادیم. در ضمن چشم‌بند و پابندها به وسیله من و رسولی انجام شده بود. لباس‌های خون‌آلود و چشم‌بندهای مقتولان به دستور عطارپور، توسط من و رسولی سوزانده شد تا مدرکی باقی نماند.»



مصطفی خوشدل

در حالی که نمی‌دانستند حقیقت همواره پنهان نمی‌ماند. بیشتر قاتلان پس از انقلاب متواری شدند و به کشورهای خارج گریختند، از آن گروه تهرانی تنها کسی بود که در تهران مانده و همراه برخی دیگر از شکنجه‌گران ساواک به صورت پنهانی زندگی می‌کرد. او پس از دستگیری تلاش کرد در دادگاه به شیوه‌ای اعمال زشت خود را توجیه کند. هر چند این جنایات آن قدر زیاد بود و شاهدان بسیار داشت که توجیه همه آنها عملی نبود، بنابراین راه توبه و اظهار پشیمانی را در پیش گرفت. او درباره این کشتار چنین می‌گوید:

«من تا دو ساعت پیش از انجام طرح اطلاعاتی از آن نداشتم، من تا آن زمان با مسلسل تیراندازی نکرده بودم و نمی‌دانم که گلوله‌های من به شهدا اصابت کرده یا خیر. ساواک چرا چنین عملیاتی انجام می‌داد؟ آیا برای نابودی ۹ نفر انسان، انسان چشم و دست بسته، لازم بود ۸ نفر، ما مور انجام این کار بشوند. طراح این نقشه کی بود و چه کسی این ۹ نفر را انتخاب کرده بود، چرا پای من را به این ماجرا کشیده بودند، بعضی از این سؤالات جواب ندارد و برخی دیگر را خود شما جواب بدهید.»

در میان این افراد همان طور که تهرانی هم اشاره می‌کند بیژن جزنی، مصطفی خوشدل و کاظم ذوالانوار بیش از دیگران شاخص بودند. شاید نگاهی کوتاه به زندگی آنان اهمیت انتخاب آنها را بیشتر مشخص کند.

بیژن جزنی

بیژن در خانواده‌ای سیاسی پرورش یافت. ده‌ساله بود که به عضویت سازمان جوانان حزب توده درآمد. بیژن در فاصله سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ بارها طعم زندان را می‌چشد. آخرین باری که جزنی در رابطه با فعالیت‌های دانشجویی بازداشت می‌شود سال ۱۳۴۴ است. در دادگاه نظامی همراه با اعضای کمیته دانشگاه تهران که دیگر از جبهه‌ملی جدا شده بود به ۹ ماه زندان محکوم شده در سال ۱۳۴۲ با عنوان شاگرد اول رشته فلسفه فارغ‌التحصیل می‌شود. در فروردین ماه ۱۳۴۲ با توجه به اتخاذ خط‌مشی جدیدی که گروه به آن رسیده بود، فعالیتش وارد فاز نوینی می‌شود. بیژن و ۳ نفر دیگر در کادر مرکزی آن انتخاب می‌شوند. در این دوره نیز مسئولیت فعالیت‌های علنی به عهده بیژن قرار داشت.

مصطفی خوشدل

مصطفی خوشدل (۱۳۵۴-۱۳۲۵ ه.ش)، در خانواده متوسط مذهبی متولد شد. از کودکی با جلسات مذهبی در ارتباط بود. وقتی قیام عظیم مردم در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به گونه‌ای اهریمنی به وسیله رژیم درهم کوفته شد، سخت تحت تأثیر قرار گرفت. بدین سان تصمیم گرفت به مبارزه با رژیم برخیزد. پس از مدتی به سازمان مجاهدین خلق پیوست و پس از مدت‌ها مبارزه در سال ۱۳۵۱ اسیر چنگال دژخیمان ساواک شد. او پس از اینکه در دادگاه به حبس ابد محکوم شد نیز بارها مورد شکنجه قرار گرفت، به طوری که در میان زندانیان و بازجویان زبانزد شده بود.

کاظم ذوالانوار

کاظم ذوالانوار (متولد ۱۳۳۶ در شیراز) در دوره تحصیل در دانشکده کشاورزی کرج با فرهاد صفا و عبدالرسول مشکین‌فام آشنا شد و در سال ۱۳۴۷ به سازمان مجاهدین پیوست. ذوالانوار در سازماندهی و اداره و طرح عملیات نظامی نقش برجسته‌ای داشت. در زندان و در زیر شکنجه‌های ساواک نیز، در پیشبرد هدف‌های مبارزاتی و انقلابی خود می‌کوشید، از جمله یکی از زندانبانان به نام سرهنگ زمانی را شناسایی کرده اطلاعات لازم را در اختیار هم‌زمان خود در بیرون زندان گذارد. ساواک نخست ذوالانوار را عضوی ساده از مبارزان می‌پنداشت، چون او فردی بسیار متواضع بود. او آخر که ساواک به مقام و موقعیت او پی برد، برای لودادن و کسب اطلاعات، وی را بیش از پیش شکنجه کرد اما چیزی نصیبش نشد.

محمد محمدی گرگانی که در آن زمان در زندان بود، در مورد قتل این نه‌نفر در خاطر‌اش آورده است: «چند روز بعد از واقعه، آقای منوچهری (بازجوی ساواک) مراد را این‌خواست و صریحاً گفت: ببین، این را بیاورید



کاظم ذوالانوار

شما اگر یک نفر از نیروهای ما را در خارج از زندان ترور کنید ما پنج نفر شما را جدا کرده و ترور می‌کنیم. صریح می‌گویم یک به پنج. سپس گفت: ما اینها را بردیم پشت تپه‌های اوین و اول حکم را برایشان خواندیم و گفتیم شما ترور نیک طبع و زندی پور را به بیرون دادید و ما همین جا شما را محکوم به اعدام می‌کنیم. خودمان هم به رگبارشان بستیم. او گفت من الان به تو می‌گویم و تو برو به همه بگو، تو برو به بچه‌های مذهبی تان بگو و بچه‌های مذهبی به غیر مذهبی‌ها بگویند یک به پنج.»

با این وجود روز بعد از واقعه روزنامه کیهان در تاریخ ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ نوشت: «آنها به دلیل فرار حین انتقال از زندان کشته شدند و مأموران مجبور به شلیک گلوله به طرف آنها شده‌اند.»

ساواک گمان می‌کرد با این ترورها می‌تواند جنبش مردم ایران را به بن‌بست بکشاند، در حالی که این اقدامات نه تنها آنها را نجات نداد، بلکه سه سال بعد حاکمیت پهلوی سرنگون شده و همه سیاستگذاران و مأموران ساواک در به درو

فراری شدند.

همان زمان سازمان عفو بین‌الملل مستقر در لندن گزارشی درباره نقض حقوق بشر در ایران منتشر کرده بود که در مورد این واقعه نوشت:

«نه نفر زندانی سیاسی، از جمله بیژن جزینی و مهندس احمد جلیل افشار، در محوطه یکی از زندان‌های تهران به قتل رسیده‌اند. دولت ایران رسماً به طوری که در روزنامه کیهان مورخ ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ منعکس شده بود چنین گزارش کرده بود که زندانیان نامبرده در زمانی که مأموران زندان می‌خواستند آنان را از زندانی به زندان دیگر منتقل کنند شروع به فرار کرده‌اند و چون به فرمان ایست پاسخ نداده‌اند، هدف گلوله قرار گرفته‌اند. سازمان عفو بین‌الملل نوشته بود «اولاً، تدبیرات امنیتی که به هنگام نقل و انتقال زندانیان سیاسی در ایران معمول است، امکان فرار نمی‌دهد. ثانیاً، بعضی از زندانیان مذکور در تاریخی که به قتل رسیده‌اند آخرین هفته‌های دوران محکومیت خود را می‌گذرانده‌اند و پس از اتمام محکومیت، دیگر انگیزه‌ای برای فرار نداشته‌اند. ثالثاً، اگر واقعا زندانی در حال فرار باشد، تنها باید به پای او تیراندازی شود تا مانع فرار او شوند نه این که با تیراندازی او را بکشند. پس قتل این زندانی‌ها تنها به این دلیل بوده که رژیم ایران طی چندین سال زندانی کردن این اشخاص نتوانسته آنان را وادار کند از افکار خود بر گردند. لذا در آستانه پایان یافتن مدت محکومیت ایشان، خواسته است صدای شکایت‌شان را از شکنجه‌های جسمی و روانی ایام زندان برای همیشه خاموش کند، چون دولت ایران مطمئن بوده که این افراد پس از آزادی به نوعی دوباره علیه رژیم دست به کار می‌شوند.»

منابع:

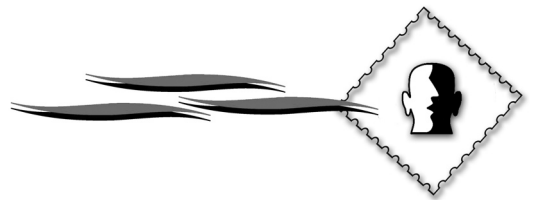
روزنامه کیهان، ۲ خرداد ۱۳۵۴.

جواد کامور بخشایش، نامی که ماند، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی.

نمایه موضوعی نشریه چشم‌انداز ایران

از شماره ۱ تا ۵۰ و ویژه‌نامه منتشر شد





راهیابی سنت‌های جاهلی در اسلام

گفت و گو با صدیقه و سمدقی

صدیقه و سمدقی در رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران تحصیل کرد. در سال ۱۳۶۹ کارشناسی ارشد و در سال ۱۳۷۷ دکتری خود را در همین رشته اخذ نمود. پایان‌نامه دکترای خود را با عنوان «نقد و بررسی تطبیقی حقوق زن در فقه اسلامی» (در خانواده) ارائه کرد که شامل ۹ موضوع از جمله حضانت، نفقه، مهریه، تعدد زوجات و... بود. او به برخی از این موضوعات در کتاب تازه انتشار یافته خود «زن، فقه، اسلام»^(۱) اشاره کرده است. وی با مطبوعات همکاری‌هایی داشته و کار خود را با روزنامه اطلاعات در سال ۱۳۵۹ پس از اخذ دیپلم آغاز کرد. سپس مدتی در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و مدتی نیز در نشریه سروش مشغول به کار بود. پس از اخذ مدرک کارشناسی ارشد به استخدام دانشگاه تهران درآمد. صدیقه و سمدقی در همان دورانی که عضو شورای شهر تهران بود، عضویت هیئت منصفه مطبوعات را نیز برعهده داشت. وی هم‌اکنون عضو هیئت علمی دانشگاه تهران است و سال‌ها مباحث مختلف فقهی را تدریس کرده است.

می‌کنند. از آنجا که مردم از ابتدا برای عمل به عبادات همواره به فقها مراجعه می‌کردند این علم بر دیگر علوم غلبه یافته و تأثیر زیادی حتی بر تفسیر قرآن گذارده است. به نظر من با توجه به این مسئله روی بسیاری از برداشت‌هایی که از قرآن می‌شود باید تجدید نظر کرد. همان‌طور که شما اشاره کردید آیات بسیاری در قرآن وجود دارد که به سنت‌های معمول مردم حجاز هنگام ظهور اسلام اشاره می‌کند. برخی از اینها را رد می‌کنند مانند ظهار یا حرمت نکاح و ازدواج با زن پسر خوانده و یا برخی از انواع نکاح که در دوره جاهلیت وجود داشت مانند این که زنان پنهانی دوستانی داشتند که در دو آیه مردان را از این که با زنان شوهر دار دوستی کنند نهی می‌کند. آیه ۵ سوره مائده می‌گوید «... ولا متخذی اخدان» و یا زنان شوهر دار را منع می‌کند از این که پنهانی دوستانی داشته باشند. آیه ۲۵ سوره نسا «... ولا متخذات اخدان». موارد زیادی هم در قرآن و سنت وجود دارد که دقیقاً همان روش معمول مردم بوده که از پیش از اسلام وجود داشته، شمار اینها نسبت به سنت‌هایی که مورد اعتراض قرار گرفته و یا اصلاح شده بسیار زیاد است.

با مطالعاتی که در شیوه زندگی مردم حجاز در پیش از اسلام و پس از ظهور اسلام داشتم، روشن می‌شود که وقتی اسلام آمد درصد این

از دیگر علوم شکل می‌گیرد و اشاعه می‌یابد، تا جایی که حتی در نگرش نسبت به قرآن و تفسیر آن هم نگاه فقهی تأثیر گس ترده‌ای می‌گذارد. از نظر من نگاه فقهی به قرآن، آسیب زیادی به تفسیر صحیح و دقیق و همه‌جانبه از قرآن زده است.

■ در قرآن آمده «فلیتفقوا فی الدین» بنابراین تفقه در ذات دین، غیر از تفقه در علوم است که در حوزه‌های ما رایج است.

□ منظور من فقه اصطلاحی است؛ فقه مصطلح یعنی علم به احکام فرعی شرعی با استفاده از ادله‌ای که اصولیون یا فقها تعریف



■ شما در کتاب «زن، فقه، اسلام» نوشته‌اید که سنت‌هایی در حجاز پیش از اسلام بوده و مشرکان، یهود و نصاری و بت پرستان این سنت‌ها را قبول داشتند. وقتی پیامبر اکرم (ص) به رسالت مبعوث شدند، اسلام با اوقیبتی رو به روی می‌شود، برای نمونه با سنت ظهار، آدم کشی، تقدیم فرزند ارشد برای خدایان، برده‌داری، تجارت شراب، مردسالاری و... با یادید اسلام چه بر خوردی با این سنت‌ها کرده، برخی از آنها وارد اسلام شده و اسلام به تدریج با آنها برخورد تعالی بخش کرده و تبصره‌هایی روی آنها گذاشته شده، مثلاً برده‌داری، شراب‌خواری و نزول خواری یا سنت ظهار در قرآن آمده است. سنت ظهار تا مدت‌ها رواج داشته و حتی پیامبر هم در سوره مجادله ابتدا در برابر آن زن مقاومت می‌کند و می‌گوید همین است، اما سپس لغو می‌شود. از آنجا که شما در این زمینه مطالعه داشتید لطفاً به این موارد اشاره کنید و در مورد تبصره‌هایی هم که قرآن روی این سنت‌ها گذاشت، توضیح دهید.

□ بسم الله الرحمن الرحيم - نظر کلی من نسبت به اسلام و روش برخورد با قرآن این است - پیش از ورود به بحث سنت‌ها - که به دلیل غلبه فقه بر دیگر علوم در طول قرن‌های گذشته و به این دلیل که پس از رحلت پیامبر چون مردم علاقه به تأسی کردن از آن حضرت داشتند و قوانین و احکام موضوعاتی چون زکات و مانند آن جدید بود، مشاهده می‌شود بلافاصله فقه پیش

نمود که بخواد زندگی مردم را به طور مکانیکی کاملاً دگرگون کند و تغییر دهد. هیچ یک از ادیان چنین کاری نکردند، چون به نظر من اصلاً کار ادیان - برخلاف اعتقاد بیشتر فقها - این نیست. فقها معتقدند دین - بویژه دین اسلام - برای تمام موضوعات دارای حکم شرعی است و ما برای هر کاری که انجام می‌دهیم باید حکم آن را از اسلام بگیریم. من با این موضوع کاملاً مخالفم، چرا که این با شیوه‌ای که پس از اسلام وجود داشته و یا با شیوه همه انبیا در جوامع و برخورد با مردم، منافات دارد. مادلایل عقلی و شرعی برای این مسئله نداریم، برای نمونه وقتی اسلام ظهور کرد مردم حجاز زندگی معمولی خود را داشتند. حجاز نقطه‌ای از این جهان بود که دارای تمدن نبود، مگر برخی نقاط حجاز مانند مکه که تمدنی بسیار ابتدایی در آنجا - به دلیل برخوردی که مکه با نقاط تمدن داشته همانند عراق، یمن و شام - در حال شکل‌گیری بود. از همین رو تنها در مکه است که برخی نهادهای مدنی شکل گرفتند، اما دیگر نقاط حجاز بسیار دور از تمدن بود و زندگی مردم شکلی بسیار ابتدایی داشت. فقر مفرطی بر حجاز حاکم بود. بیشتر مردم صحرائشین و چادرنشین بودند. زندگی آنها به قدری فقیرانه بود که حتی در برخی خطبه‌های نهج البلاغه هم منعکس شده است. حضرت علی به شیوه زندگی این مردم در پیش از اسلام اشاره می‌کند و در آن آمده از گنداب‌ها می‌آشامید و مار و عقرب می‌خوردید. این حقیقت دارد، یعنی در حجاز فقر به حدی بوده که مردم غذایی برای خوردن نداشتند و کاملاً گرسنه بودند. حتی در کتاب‌های تاریخی آمده که یکی از غذاهای معمول آنها خون بوده است.

■ با توجه به این که حجاز در کنار بحر عمان، بحر عرب و خلیج فارس بوده و ماهیگیری وجود داشته، آیا تا این حد گرسنه بودند؟

□ مردم صحرا از دریا بسیار دور بودند. برخی نقاط که نزدیک دریا بود وضعیت بهتری داشت، ولی بیشتر بخش‌های حجاز فقر زیادی داشتند. حتی آنها برای تهیه لباس هم مشکل داشتند؛ بیشتر مردم حجاز همان‌طور که در کتاب‌های تاریخی آمده با جنگ و غارت زندگی خود را می‌گذراندند. تنها در برخی مناطق مانند مکه وضعیت مردم از جهت بازرگانی و وجود خانه

کعبه - که زیارتگاه اصلی بود - بهتر بود و شرایط تفاوت می‌کرد. البته از آنجا که در حجاز مردم به صورت قبیله‌ای زندگی می‌کردند و اعراب همه نقاط، ساختار اجتماعی قبیله‌ای داشتند و وضعیت قبایل مختلف با هم تفاوت داشت، یعنی در همه قبایل یک قانون، زبان و لهجه وجود نداشت و قوانین آنها با توجه به شرایط زندگی آنها متفاوت بود، اما عموماً قوانین حاکم بر ساختار اجتماعی قبیله، ساختار خانوادگی، مناسبات میان پدر و فرزندان یا مادر و فرزندان و یا اقوام و قوانین حاکم بر امور مالی آنها مانند ارث، قوانین حاکم بر موضوعاتی چون طلاق، معاملات و عقود میان آنها همچنان پس از اسلام هم استمرار و ادامه یافت. این گونه نبود که اسلام برای تک‌تک موضوعاتی که مردم در زندگی با آن روبه‌رو بودند قانون‌گذاری و قوانینی را به صورت جدید تأسیس کند. همان قوانین رایج در میان مردم وجود داشت و ادامه پیدا کرد. هر کجا که نقدی بود و یا اشکالی وجود داشت که پیامبر احساس می‌کرد به زن‌ها یا اساس خانواده آسیب می‌رساند و با تعالیم اساسی اسلام و همه ادیان مغایرت دارد نمی‌می‌کرد. در میان مردم پیش از اسلام روابط میان مردان و زنان به شکل‌های مختلفی وجود داشته تا جایی که در کتاب‌های تاریخی شاهد هستیم از چند نوع نکاح نام برده شده، مثلاً در دوره‌ای که زنده به گور کردن دختران خیلی رایج بود تعداد زنان نسبت به مردان به حدی کم می‌شود که چند همسری برای زنان ایجاد می‌شود، این دقیقاً برعکس دوران نزدیک به اسلام بوده است.

■ زمان مبعوث شدن، تعداد زنان بیش از مردان بوده است.

□ بله، سنت زنده به گور کردن دختران پیش

از اسلام در حجاز بسیار رواج داشته، ولی هر چه جلوتر می‌رفت این سنت منسوخ می‌شد و بسیار کم شده بود و بسیاری از قبایل این کار را انجام نمی‌دادند، مانند سنت سوزاندن زنان که در هند وجود دارد (ساتی). این سنتی بسیار قدیمی است که در گذشته‌های دور معمول بوده و هر شوهری که می‌مرد زن او را به همراه شوهرش می‌سوزاندند. این سنت در بسیاری از نقاط هند منسوخ شده، اما هنوز هم می‌شنویم که در برخی از نقاط دوردست و بسیار سنتی گاهی این کار را به عنوان سنتی که تصور می‌کنند باید انجام دهند، اعمال می‌کنند. زنده به گور کردن هم چنین حالتی داشته و از آنجا که سنت ظالمانه‌ای بود، قرآن صریحاً آن را نهی کرد. همچنان هم در آن دوره گاهی افرادی مرتکب این کار می‌شدند، چون فکر می‌کردند باید به این سنت اجدادی عمل کنند. در دوره نزدیک به اسلام از آنجا که چون مردان در جنگ‌ها بودند و جنگ میان قبایل زیاد بود و مردان زیادی کشته می‌شدند، جمعیت زنان بیش از مردان شد. چند همسری به این شکل شد که مردان گاهی حتی ۱۰ تا ۱۵ زن داشتند. اینها به زنان خود توجه نمی‌کردند و به سفرهای دور، جنگ و غارت می‌رفتند و بسیاری از این زنان - آن چنان که در تاریخ آمده - دوستانی پنهانی داشتند. آنها این را مذموم نمی‌دانستند. در دوره جاهلی تعریف زنا این بود که زنا به رابطه زن با مرد بیگانه به طور آشکار اطلاق می‌شود، یعنی اگر زنی به طور پنهانی یا با اطلاع شوهرش با مردی رابطه‌ای داشت به آن زنا نمی‌گفتند. به این شکل دوستی پنهانی در کتاب‌های تاریخی «نکاح الاخطان» می‌گویند. یا در مورد برده‌ها، بسیاری از مالکان، کنیزان خود را به خود فروشی وادار می‌کردند تا برای مالکان خود کسب درآمد کنند. در بازارها و مراکز خرید و فروش برای این کنیزها، حجره‌ها و خانه‌هایی می‌ساختند تا آنها در آنجا کار کنند و درآمد خود را به مالک بدهند. قرآن صریحاً این را نهی می‌کند و می‌فرماید نباید این کنیزان را وادار به فحشا کرد، وقتی خود مایل به حفظ عفت هستند. در آیه ۳۳ سوره نور آمده: «ولا تکرهوا فیتکم علی البغاء ان اردن تحصننا» اینها در طلاق هم آداب و سنت‌های متفاوتی داشتند، برای نمونه یکی از انواع طلاق آنها ظاهر بود، که شما به آن اشاره کردید. عرب‌ها از

**وقتی اسلام آمد در صد
این نبود که بخواد زندگی
مردم را به طور مکانیکی کاملاً
دگرگون کند و تغییر دهد.
هیچ یک از ادیان چنین کاری
نکردند، چون به نظر من اصلاً
کار ادیان - برخلاف بیشتر
اعتقاد فقها - این نیست**

نظر خلق و خو انسان‌هایی احساساتی و هیجانی بودند. آنها بسیار زود عصبانی می‌شدند، تصمیمی می‌گرفتند و کاری انجام می‌دادند و بسیار سریع هم پشیمان می‌شدند. با توجه به تعصب‌ها و سنت‌هایی که داشتند مثلاً فردی با سنت ظهار زن خود را بر خود حرام می‌کرد و می‌گفت تو از این پس برای من مانند مادر یا خواهرم هستی و آن زن هم نمی‌توانست با کسی ازدواج کند و حق بازگشت برای هر دو ممنوع بود، این شدیدترین شکل طلاق بود که در میان اعراب پیش از اسلام وجود داشت و اسلام این را نهی می‌کند. این کار معقول نبود و ظالمانه بود و با حقوق قشر و سیعی از انسان‌ها - که زنان بودند - مغایرت داشت.

■ پس از آمدن پیامبر اکرم به مدینه سنت ظهار تا چند سال ادامه داشت؟

□ من به درستی نمی‌دانم، اما روند قرآن در برخورد با موضوعات مد نظر من است. وقتی پیامبر اسلام آمد از آنجا که موضوعاتی که مردم با آن روبه‌رو بودند اندک نبود و مردم با آن همه موضوع، زندگی می‌کردند و در اجزای زندگی آنها جاری بود، پس هر گاه کسی از پیامبر درباره موضوعی می‌پرسید و شکوه‌ای یا کسب تکلیفی می‌کرد، پیامبر در این باره پاسخ می‌داد یا آیه‌ای نازل می‌شد.

■ یعنی پیامبر (ص) روی اشکال ظلم حساس نبود و بنا به شکایت‌ها عمل می‌کرد؟

□ روی همه موضوعات خیر. از آنجا که ادیان ابتداری مسائلی اصولی تکیه می‌کنند و هنگامی که اسلام آمد نخستین مسئله‌ای که مطرح کرد توحید بود، پس تا اسلام هنوز پا نگرفته بود، اگر پیامبر با شکل زندگی مردم مخالفت می‌کرد - امکان آن هم وجود نداشت تا پیامبر در همه موضوعات درگیر شود - نمی‌توانست چنین کاری کند. پیامبر هم بنا به فرموده قرآن انسانی مانند بقیه بوده و زندگی‌ای مانند آنها داشت، پس نمی‌توانست همزمان یا در زمانی کوتاه درباره همه موضوعات اظهار نظر کند. به یقین می‌گویم که زمینه‌های برخی از موضوعات وجود نداشته است. درباره بسیاری از موضوعات نیز خود مردم باید به نتیجه می‌رسیدند و اصلاح می‌کردند. در هر حال قانونگذاری و یا اصلاح قوانین، به زمینه‌های مناسب نیاز دارد. پیامبر ۱۳ سال در مکه بود،

هر کجا که نقدی بود و یا اشکالی وجود داشت که پیامبر احساس می‌کرد به زن‌ها یا اساس خانواده آسیب می‌رساند و با تعالیم اساسی اسلام و همه ادیان مغایرت دارد نهی می‌کرد

در این مدت به قانونگذاری نپرداخت، چرا که شرایط رسالت پیامبر در مکه برای این کار مناسب نبود.

در نتیجه وقتی پرسشی مطرح می‌شد، یعنی زمینه‌ای برای اصلاح به وجود آمده بود و این در موارد فراوانی مشاهده می‌شد، برای نمونه درباره دیه یارث و حقوق بردگان و افراد آزاد زمانی بحث به وجود آمد که زمینه آن ایجاد شد. در مورد ظهار هم زمانی آیه نازل شد که زنی از وضعیت خود شکایت کرد. یکی دیگر از سنت‌های اعراب پیش از اسلام این بود که مرد وقتی با همسرش یا خانواده همسرش نزاع می‌کرد، قسم می‌خورد برای مدتی با همسرش قطع رابطه کند، این سنت «ایلاء» نام داشت. این متارکه گاهی تا یک یا دو سال ادامه داشت و دو طرف در این مدت بلا تکلیف می‌ماندند. قرآن این سنت را هم نهی کرد و برای آن کفاره قرار داد و اعلام کرد که باید چهار ماه به مرد فرصت داد که یا برگردد و یا زن را طلاق دهد، پس اعلام شد که سنت ایلاء و یا ظهار طلاق به شمار نمی‌آید، از این رو قرآن تنها یکی از انواع طلاق‌هایی که در میان مردم بود تأیید کرد، که آن هم همان طلاق بود که در میان مردم قریش مرسوم بوده است و پس از اسلام هم آن طلاق ادامه یافت.

■ برخی از متفکران ما به دلیل پرسش‌هایی که از پیامبر می‌شد و احکام جدیدی جاری می‌شد، معتقدند دین محصول چالش‌ها و تضادهاست، یعنی مبنای دین را همین تضادها می‌دانند و معتقدند دین از خود چیزی ندارد، نظر شما در این رابطه چیست؟

□ من با این نظر در رابطه با تمام ادیان موافق نیستم. مادر مورد اسلام صحبت می‌کنیم. مهم‌ترین منبع اسلام قرآن است. اگر بخواهیم به قرآن نگاهی بیندازیم متوجه می‌شویم تعالیم آن قابل دسته‌بندی است. یک دسته از تعالیم قرآن،

اعتقادی و اخلاقی هستند و بخش کوچکی از آیات قرآن مربوط به قوانین و احکام است و این قوانین محصول چالش‌هایی است که در آن دوره در زندگی مسلمانان اولیه وجود داشته است، برای نمونه پیش از اسلام بیشتر قبایل عرب برای زنان قائل به ارث نبودند. در آن دوره تنها به کسانی ارث می‌رسید که می‌توانستند در قبیله مسئولیت مالی را عهده‌دار شوند یا مالی برای قبیله بیاورند. منظور جنگجویان قبیله و مردان جوان قوی قبیله بودند که می‌توانستند بجنگند و غنیمت بگیرند. زنان در واقع روزی خور مردان بودند و هر زنی که همسرش می‌مرد، دیگری نان او را تأمین می‌کرد. آنها معتقد بودند که زنان به مال دیگری نیاز ندارند و اگر مالی در دست زنان باشد، نصیب بیگانگان می‌شود، یعنی زنی شوهر می‌کند و ممکن است مال به او برسد یا از قبیله‌ای به قبیله دیگر برود و مال از قبیله خارج شود. آنها معتقد بودند که زنان وسیله‌ای هستند که مال را از قبیله خود خارج و به قبیله شوهر منتقل می‌کنند، اما نزدیک به ظهور اسلام، یکی از قضات عرب به نام ذی المجاهد رأی می‌دهد که زنان نصف مردان ارث ببرند. البته همین مسئله در آن قبیله عمل می‌شده است، اما پس از ظهور اسلام همچنان بر اساس قانون معمول در میان قبایل عرب به زن‌ها ارث نمی‌دادند تا این که یک روز زن یکی از انصار - که فوت کرده بود - نزد پیامبر می‌آید و می‌گوید شوهر من فوت کرده و چهار دختر دارم. تمام مال او را پسرعموهایش بردند و من هیچ مالی ندارم و در سختی زندگی می‌کنیم. در آنجا آیه ارث برای زنان نازل شد که برای زنان نیز ارثی از خویشاوندان، نزدیکان و اقوامشان وجود دارد. حتی وقتی آیه هم نازل شد (یعنی اگر پیامبر شخصاً به مردم می‌گفت زنان باید از مردان ارث ببرند اعراب قبول نمی‌کردند) مردان زیادی اعتراض کردند که ما چطور می‌توانیم به زنان ارث بدهیم در حالی که آنها نمی‌توانند بجنگند و کاری انجام دهند و غنیمتی بگیرند؟ آنها با آن قانون و سنت زندگی کرده بودند و برای آنها ارث بردن زنان قابل پذیرش نبود، از همین رو در انتهای آیه ارث قرآن تأکید می‌کند که «تلك حدود الله» یعنی این حدود الهی است و هر کس از این حدود تعدی کند از ظالمان است، این به آن معناست که مردان هنوز زیر بار نمی‌رفتند تا

از آیه قرآن و سخن خداوند تبعیت کنند.

در مورد بردگی هم این مسئله را می بینیم. این که برخی اعتقاد دارند چون در قرآن این موضوع آمده، پس اسلام آن را تأیید کرده، این گونه نیست. من معتقدم همه پدیده‌ها محصول تلاش‌های خود انسان‌هاست، حال یا محصول جهل است و یا محصول علم. بردگی یکی از پدیده‌های بسیار ظالمانه و ناپسند است که محصول جهل و زیاده‌خواهی انسان و ظلم و افراط‌اقویا نسبت به ضعف در طول تاریخ است. پدیده‌ای که قرن‌های متمادی تا جایی رواج داشته که در تمام نقاط جهان بوده است. تا قرن بیستم هم این پدیده را شاهد بوده‌ایم. از سویی تجارت بزرگی برای برده‌داران بوده و حتی پیش از اسلام تا جایی این سنت رسوخ کرده بود که وقتی پدری با مشکل شدید مالی روبه‌رو می‌شد یکی از فرزندان خود را به‌عنوان برده می‌فروخت، یا اگر کسی بدهکار بود و نمی‌توانست بدهی خود را بپردازد حتی خود را در ازای بدهی می‌فروخت. این نشان می‌دهد پدیده بردگی تا این حد در میان مردم معمول شده بود. در چنین شرایطی هیچ دین و پیامبری نمی‌تواند چنین سنتی را که در میان مردم ریشه دارد به یک‌باره تغییر دهد و ملغی کند. درباره همین موضوع من در تاریخ مواردی را دیده‌ام که از این قرار است: روزی زنی که به‌نام خواهر ربیع شناخته شده بود با کنیز فردی بر سر موضوعی دعوا می‌کند و دندان کنیز را می‌شکند، صاحب کنیز نزد پیامبر می‌آید و شکایت می‌کند که دندان کنیز من را شکسته‌اند، تکلیف چیست؟ پیامبر می‌فرماید باید قصاص شود. مادر این دختر که به‌نام ام‌ربیع از او یاد شده است با عصبانیت و پر خاش نزد پیامبر می‌آید که یا رسول‌الله، چنین چیزی محال است، دختر من که زنی آزاد است در مقابل یک کنیز قصاص شود. پیامبر می‌فرماید قصاص در کتاب خداست، یعنی این که حکمی الهی است. او باز زیر بار نمی‌رود و می‌گوید والله این کار را نمی‌کنید؛ تا این که صاحب آن کنیز رضایت می‌دهد.

من با ذکر این نمونه‌ها می‌خواهم بگویم این طور نیست ما تصور کنیم دینی و پیامبری بتواند پدیده‌هایی که انسان‌ها در طول قرن‌ها به وجود آورده‌اند به یک‌باره تغییر دهد و

دگرگون کند و به زور هم امکان‌پذیر نیست. اگر پیامبری بخواهد در هدایت خود اعمال زور کند، مردم از دور او پراکنده می‌شوند. تمام پیامبران چنین شیوه‌ای داشتند که با استدلال و نرم‌خویی با مردم رفتار کرده و آنها را هدایت می‌کردند. اگر از کاری نهی می‌کردند زشتی آن کار را به آنها نشان می‌دادند و در مقابل آن عمل نادرست، عمل درست را به او نشان می‌دادند. اگر پیامبر می‌گفت ظهار نکنید، در مقابل می‌گفت اگر نمی‌خواهید با این زن زندگی کنید او را طلاق دهید تا تکلیف او هم روشن شود، یعنی یک جایگزین درست و انسانی داشت، اما درباره موضوعاتی که زمینه‌سازی زیادی می‌خواهد مانند از بین رفتن بردگی و یا تبعیض جنسیتی میان زن و مرد، چیزهایی نبود که به یک‌باره انجام‌پذیر باشد. اگر پیامبر هم این کار را می‌کرد به هرج و مرج می‌انجامید، چون پذیرش، قابلیت و ظرفیت باید وجود داشته باشد، برای نمونه با توجه به ظلم و اجحافی که در آن روزگار به زنان شده بود و آنها عقب‌نگه‌داشته شده بودند، در حقیقت هم با مردها برابر نبودند، پس اعلام برابری آنها در این حالت نتیجه‌ای نداشت. بردگان هم از نظر حفظ و تأمین زندگی خود و یا توان فکری و فرهنگی به دلیل ظلمی که به آنها شده بود، برابر با افراد آزاد نبودند. این کار به زمینه‌سازی نیاز داشت. یعنی اینها باید به تدریج رشد می‌کردند و خودشان پی می‌بردند که برابری باید رخ دهد. در رابطه با مسائل اعتقادی اندکی متفاوت

اگر بخواهیم به قرآن نگاهی بیندازیم متوجه می‌شویم تعالیم آن قابل دسته‌بندی است. یک دسته از تعالیم قرآن، اعتقادی و اخلاقی هستند و بخش کوچکی از آیات قرآن مربوط به قوانین و احکام است و این قوانین محصول چالش‌هایی است که در آن دوره در زندگی مسلمانان اولیه وجود داشته است

است. پرسش این بود که آیا همه دین محصول چالش‌هاست. به باور من ما نمی‌توانیم بخش اساسی و اعتقادی قرآن را به این صورت بدانیم. **آیا می‌توان گفت پیامبران یک بستر عدل طلبی و ضدظلم ایجاد می‌کردند تا چنین جرأتی را به زنی بدهند تا در مورد ظهار به پیامبر اعتراض کند؟ (سوره مجادله)**

من به این موضوع اعتقاد ندارم و به نظر من همه چیز خیلی طبیعی پیش می‌رفت، یعنی برای این ادعا که پیامبران عمداً می‌خواستند در هر موضوعی زمینه‌سازی کنند باید دلیل آورد.

آیا برای توحید، عدل و ضدیت با ظلم این گونه نبود؟

برای مسائل اعتقادی این گونه بود، ولی برای قوانین، من اعتقاد دارم که قوانین نسبی هستند. همان گونه که مفاهیمی چون عدالت و ظلم نسبی‌اند و مطلق نیستند که در همه جوامع و دوره‌ها مفهوم مشترکی داشته باشند، در جوامع مختلف با توجه به شرایط متفاوت، مفاهیم اینها تفاوت دارد به همین دلیل قوانین سیال هستند. قوانین می‌توانند با توجه به تغییر شرایط زندگی و انسان‌ها تغییر کنند. از همین رو اعتقاد من بر این است که بخشی از قرآن که در ارتباط با قوانین و احکام است، بویژه قوانین اجتماعی و خانوادگی، محصول چالش‌های جامعه مسلمانان اولیه است. این قوانین ابدی و همیشگی نیستند. اما این، رویکرد اسلام را نشان می‌دهد، یعنی مطالعه این دسته از احکام و قوانین به ما نشان می‌دهد که اسلام چه رویکردی دارد. اسلام حداقل‌هایی برای زنانی که ارث نمی‌بردند قرار می‌دهد. حتی ما شاهدیم در برخی موارد ارث مساوی با مردان برای آنها قرار می‌دهد. ارث پدر و مادر در قرآن هر دو یک ششم تعیین شده است. یا در برخی از موارد ارث زنان را از مردان بیشتر قرار داده، مثلاً اگر کسی از دنیا برود و وارث او پدر و دخترش باشد، دختر بیشتر از پدر ارث می‌برد، در برخی موارد هم کمتر قرار داده است، برای نمونه وقتی پدری فوت می‌کند و دختر و پسر داشته باشد، پسر دو برابر دختر ارث می‌برد، یعنی قانونی یکسان و واحد وجود ندارد که ما از آن نتیجه بگیریم نظر اسلام بر این است که همواره زنان از مردان کمتر ارث ببرند. از همین گوناگونی قوانین ارث، ما شاهد رویکرد اسلام هستیم، که

برای زنان در آن شرایط قوانینی قرار می‌دهد تا ارث ببرند. این ارث بردن نه تنها یک دوم مردان، بلکه گاهی مساوی یا برخی موارد بیش از مردان است. این رویکرد به ما نشان می‌دهد که اسلام با حقوق مالی زن مخالف نیست و اگر این حقوق ترقی کند و به جایی برسد که ارتقا و افزایش یابد با رویکرد کلی اسلام مغایرت ندارد. همین رویکرد را در موضوعاتی مانند بردگی می‌بینیم. اگر اسلام بردگی را قاطعانه ملغی نکرد، رویکردی درباره بردگی داشت که به ما نشان می‌دهد تمایل داشت بردگی از بین برود. مصداق آن هم این که نخست اعلام کرد برده گرفتن انسان‌های آزاد ممنوع است و جرم به‌شماره می‌آید.

قرآن هم تأکید می‌کند که کفاره برخی اعمال را باید پرداختید. برای این که افراد به دنبال تکرار کارهای ناپسند نروند کفاره قرار داده شد. بسیاری از کفار گناهان، آزاد کردن برده‌ها بود. از سوی دیگر شیوه پیامبر این بود که اگر برده‌ای را به او هدیه می‌کردند آزاد می‌کرد، برای نمونه پیامبر زید را - که غلام وی بود - آزاد کرد و به فرزند خواندگی پذیرفت. این سنت در میان مسلمانان رایج شده بود که به تدریج تملک کنیزان را کمرنگ کرد، یعنی کنیزان را آزاد کرده و با آنها ازواج می‌کردند. پیامبر نیز این کار را تأیید می‌کرد. این مسئله رویکرد اسلام را به ما نشان می‌دهد که برای بردگان حقوق انسانی قائل شد. وقتی بر خورد پیامبر را با بلال می‌بینیم متوجه می‌شویم پیامبر مانند یک انسان آزاد با بلال برخورد می‌کرد. هر برده‌ای که آزاد می‌شد تمام حقوق یک انسان آزاد را پیدا می‌کرد. این نشان می‌داد که بردگان ماهیتاً با انسان‌های آزاد تفاوت ندارند. پس این سنت کم‌کم رنگ باخت.

در مورد دسته‌ای از آیات قرآن که در مورد وضع قوانین یا تأیید قوانینی که در میان مسلمانان پیش از اسلام وجود داشته باید به رویکرد آن نگریم. ما باید به رویکرد و جهت آن قوانین توجه کنیم، نه این که بخواهیم عین آن قوانین و احکام را اجرا کنیم.

یا در مورد شراب از پیامبر پرسیدند «یسئلونک عن الخمر و المیسر»، یعنی هر گاه می‌پرسیدند پاسخی داده می‌شد. بسیاری از موضوعات در ابتدا به اینها گفته نمی‌شد. به انسان

اعتقاد داریم در احکام عبادات، هیچ بحث و مناقشه‌ای نیست. در مورد عباداتی چون نماز، روزه و... هم در دوره پیامبر شخص ایشان روی این عبادات تأکید داشته است، ولی در مورد مقررات و قوانین اجتماعی که مردم از گذشته با آنها آشنا بودند، هیچ دغدغه‌خاطری نداشتند

این فرصت همواره داده شده تا خودش به نتیجه برسد چه چیز خوب و چه چیزی بد است. روش ادیان دیکته کردن به انسان‌ها نبوده. برداشتی که فقهای اصطلاحی از اسلام دارند و گمان می‌کنند اسلام آمده تا همه چیز را به ما دیکته کند، این گونه نیست و شیوه اسلام و دیگر ادیان این طور نبوده است.

«در انقلاب الجزایر از ۷ میلیون جمعیت آن، یک میلیون شهید شدند، پس از پیروزی، نهضت العلماء گفتند یک میلیون خون داده‌ایم که شراب در اینجا تولید شود؟! درخت‌های انگور را قطع کردند و شراب که از صادرات الجزایر بوده متوقف شد و قصد داشتند اقتصاد را یک شبه تغییر دهند، نخست این که نتوانستند به جای آن گندم بکارند. در نهایت مخازن نفت خود را هم در گرو و استقراض از امریکا گذاشتند، پس آیا احکام نهایی می‌تواند احکام اولیه جامعه‌ای باشد که قصد دارد از جاهلیت رها شود؟»

اصلاً ما احکام و قوانین اجتماعی همیشگی و ابدی نداریم، چرا که در طول قرن‌ها شرایط زندگی انسان تغییر یافته و احکام و قانون آن تغییر پیدا می‌کند، من بویژه بر قوانین حاکم بر زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی تأکید دارم که همواره متغیرند؛ ما نمی‌توانیم قوانین زندگی خود را از قوانین زندگی مسلمانان آن دوران اخذ کنیم. لازم به یادآوری است که مثلاً اگر چیزی در قرآن حرام و ممنوع شده همچنان حرام و ممنوع است، اما درباره شیوه برخورد با این عمل ممنوع و حرام باید مطابق با عرف امروز تجدید نظر کرد، برای نمونه سرقت همیشه ممنوع است، اما مجازات آن می‌تواند تغییر کند.

«در قرآن آمده خمر و میسر و ازلام (رجس من عمل الشیطان) یعنی کثیفی از اعمال شیطان است و گفته می‌شود این آیه تحریم مطلق شراب است، ولی این در حالی است که پس از گذشت ۲۱ سال و آن هم با محور بودن شخصیت پیامبر - که به وحی متصل است - در آن جامعه نهایی شد. حال در جامعه‌ای که می‌خواهد اسلامی شود آیا می‌توان در ابتدا این کار را کرد.»

بله. اسلام در هیچ موضوعی ابتدا آن را مطرح نکرد. بیشتر مواردی که مطرح شد پیش از اسلام وجود داشته و به ندرت مواردی مورد اصلاح و نهی قرار گرفته، بیشتر آن شیوه استمرار یافته، مانند قصاص. آن زمان هم با توجه به طبقه‌بندی‌های اعراب که هم انسان‌ها را طبقه‌بندی کرده بودند و هم میان قبایل تفاوت قائل بودند (برای نمونه قبیله‌ای که قدرتمندتر بود برای اعضای خود حقوق بیشتری قائل بود و یا در یک قبیله مراتب انسان‌ها با هم متفاوت بود، یا شأن زنان با مردان برابر نبود و یا بردگان با آزادها برابر نبودند و با توجه به اختلاف‌هایی که وجود داشت برای قصاص هم قوانینی را وضع کرده بودند. در نتیجه رئیس قبیله در مقابل یک عضو ساده قصاص نمی‌شد و یا مرد در مقابل زن قصاص نمی‌شد. در طول تاریخ تبعیض به شکل‌های مختلف وجود داشت و انسان هنوز به این نرسیده بود که برای ماهیت انسانی ارزشی برابر قائل شود، بلکه برای اعتبارات ظاهری ارزش قائل بود و آنها را وجه تمایز میان انسان‌ها برمی‌شمرد. این موضوع پس از اسلام هم استمرار پیدا کرد، چون این تبعیض‌ها از بین نرفت. این تبعیض‌ها چیزی نبود که یک‌روزه یا یک‌ساله از میان برود، بلکه ارزش‌ها ابتدا باید برابر می‌شد و انسان‌ها باید به برابری ارزش‌ها پی می‌بردند، سپس آن قانون اشتباه اصلاح می‌شد.

«یعنی شما معتقدید همان‌طور که در خلقت، اراده خداوند بر تکامل تدریجی قرار گرفته، این تکامل اجتماعی در تشریح هم دیده می‌شود؟»

«من اعتقاد دارم هر دینی تنها احکام عبادی که خاص آن دین است را تشریح می‌کند. قوانین حاکم بر زندگی انسان‌ها که با توجه به شرایط متغیر است، از سوی خداوند تشریح نمی‌شود.»

«یعنی تنها شامل عبادات، نماز، روزه و... می‌شود؟»
«بله، قوانین اجتماعی به‌طور جزئی تشریح نمی‌شود و اگر در اسلام این اتفاق رخ داده برای

مردم آن دوران بوده است.

■ پس آنجا که حضرت ابراهیم (ع) و اسماعیل می گویند «ربنا ارنا مناسکنا» یعنی از خداوند می خواهند مسائل روزمره را به آنها نشان بدهد، استدلال شما در این مورد چیست؟

□ این ایرادی ندارد. هر کس می تواند از خداوند بخواهد و خداوند هم به او کمک کند. وقتی مردم یا مسلمانان از پیامبر یا خدا خواستار پاسخ می شدند پیامبر یا خدا آنها را بی پاسخ نمی گذاشتند. صحبت من این است که آنها می پرسیدند و قانونی برای آنها تشریح شد، این قانون به مردم جوامع، اعصار و قرون دیگر، قابل تعمیم نیست.

■ افزون بر مسائل عبادی در جریان تغییر قبیله هم این گونه بود. خداوند خواست که پیامبر حتماً چنین کاری بکند.

□ ببینید آن علت و حکمتی که در حکمی نهفته، بحثی دیگر است. درباره عبادات هم این پرسش ها شده است. اگر برای ما روشن شد که اسلام نماز و روزه می خواهد، باید انجام داد و اینها قابل تعمیم برای مسلمانان در همه اعصار و جوامع هم هست.

■ حال این پرسش پیش می آید که چه کسی باید چنین کاری بکند و آنها را به زمان تأویل کند؟ برای نمونه فرقه باب خواست تأویل کند، از متن خارج شد. حسن صباح دوم هم تأویل بدون وفاداری به متن انجام داد و آن گونه شد. گروه هایی هم هستند که می گویند باید احکام را تأویل کرد، آیا این احتمال وجود ندارد که از وفاداری به متن و کنترل خارج شده و تمایل های فردی و گروهی حاکم شود؟

□ من در اینجا یک بحث مبنایی و اساسی دارم. اعتقاد دارم در احکام عبادات، هیچ بحث و مناقشه ای نیست. در مورد عباداتی چون نماز، روزه و... هم در دوره پیامبر شخص ایشان روی این عبادات تأکید داشته است. اخباری وجود دارد که در زمان پیامبر برخی از این احادیث جمع آوری شده و قولی وجود دارد که می گویند ۵۰۰ حدیث در منزل ابوبکر به صورت مکتوب وجود داشته است. این احادیث بیشتر در مورد زکات، نماز، روزه و... بوده است. بیشتر اهتمام مردم درباره عباداتی بوده که پیامبر در مورد واجب یا حرام بودن آنها صحبت کرده است، ولی در مورد مقررات و قوانین اجتماعی که مردم از گذشته با آنها آشنا بودند، هیچ دغدغه

خاطری نداشتند.

■ خط اصلاح که داشته است؟

□ روی آن خطوط اصلاح هم مناقشاتی بوده. قوانین حاکم بر زندگی، خود دو بخش هستند؛ قوانینی که از گذشته وجود داشته و استمرار پیدا کرده و منبع ما برای اخذ آنها سنت است که فقها به آن احکام امضایی و تقریری می گویند. بخش دیگر احکامی است که در قرآن هم به آن اشاره شده مانند قوانین مربوط به ارث یا اشاره ای کوتاه که در مورد شهادت شده و یا قصاص، دبه و... که البته برخی از آنها آن چنان تصریح ندارد. بخشی از این قوانین و مقررات که از سنت می گیریم و استمرار همان قوانین و مقررات پیش از اسلام است. اصلاً دلیلی مبنی بر این که اینها برای ما حکم شرعی است نداریم، که امروز دغدغه خاطر داشته باشیم که این متن است و اگر از آن خارج شویم چه خواهد شد. آنها اصلاً حکم شرع نیستند که اگر از آن خارج شویم دچار مشکل شویم.

درباره قرآن، احکامی را که از قرآن می گیریم بسیار کم است و بیشتر آنها بدون کمک سنت، گویا و روشن نیست. بسیاری از اینها مربوط به عبادات می شود. احکام و قوانین حقوقی که از قرآن گرفته می شود بسیار اندک است. در رابطه با این احکام باید گفت بخشی از آن در ارتباط با واجبات و محرمات است، برای نمونه زنا و خوردن شراب را حرام می داند. روی حرمت اینها که حکم شرعی است بحثی وجود ندارد، بلکه روی قوانین مترتب بر یک حکم شرعی بحث می کنیم. آن قوانین با توجه به این که می توانند متفاوت باشند و از سوی دیگر دلیل شرعی و عقلی دال بر این که این قوانین قابل

پیش از اسلام زن را در برابر مرد قصاص نمی کردند. آزاد را در برابر برده قصاص نمی کردند. همین افکار پس از اسلام نیز کاملاً از بین نرفت. نه به آن دلیل که اسلام با این افکار موافق است، بلکه به این دلیل که مسلمانان هنوز این برابری را نپذیرفته بودند

تعمیم به جوامع و زمان های دیگر هستند، وجود ندارد. من معتقدم باید آن احکام مسلم شرعی را اخذ کنیم و قانونگذاری برعهده خود انسان است. قرآن هم همین شیوه را انجام داده و پیامبر هم چنین کاری کرده است.

مثال روش مجازات را در اینجا می آورم؛ تمام روش هایی که قرآن برای مجازات گرفته از عرف مردم بودند، یعنی قرآن روش جدیدی برای اعمال مجازات ابداع نکرده است، مانند شلاق زدن، قطع دست و... تمام اینها روش های معمول مجازات در میان مردم بوده است. پیش از اسلام، یکی از روش های معمول مجازات کردن تازه یا زدن بود. معمول بوده که قضات یا رؤسای قبایل همواره یک تازه یا زنه یا چوبی به دست می گرفتند. پس از اسلام هم خلیفه دوم، این عادت را داشته و همواره تازه یا زنه ای به دست می گرفت. یاد مورد قطع دست دزد، البته در میان قبایل حجاز هیچ سندی در دست نیست که دست دزد را قطع می کردند، تنها مدرکی وجود دارد که قریش، قبیله پیامبر چنین کاری می کرد. دیگر قبایل مجازات مالی برای سارق در نظر می گرفتند. اگر کسی سرعت می کرد چهار یا پنج برابر مال مسروق از سارق می گرفتند. قانون یهود و بیشتر قبایل آن زمان هم همین بوده. حتی اکنون هم برخی قبایل عراق برای دزد چنین کاری می کنند که به آن «مربعه» می گویند. اما پیش از ظهور اسلام، بنا به قولی عبدالمطلب و بنا به قولی دیگر ولید بن مغیره - از آنجا که از قضات بودند و مردم در دعوی به آنها رجوع می کردند - حکم به قطع دست سارق دادند. بعدها قرآن بر این صحنه گذاشت، اما این که این قانون همیشگی باشد، دلیلی در قرآن، سنت و عقل وجود ندارد. به عبارت دیگر ضمن تأکید بر حرمت سرعت و جرم دانستن آن در روش مجازات باید تجدیدنظر کرد. همان طور که اسلام در آن زمان روش مجازات را متناسب با عرف مردم تعیین کرد امروز نیز روش مجازات در هر جرمی باید متعارف، معقول و پسندیده باشد.

■ آیا با وجود آیات محکم و مشابه و منسوخ که در درون دین است، می توان گفت که در درون دین دینامیزی وجود دارد که این مسائل را مدیریت کند؟

□ بله. شیوه های مجازات عرفی هستند. چنان که قرآن هم این شیوه را اتخاذ کرده و

روش مجازات را از عرف گرفته است. این به ما نشان می‌دهد که روش‌های مجازات را همواره می‌توان عرفی کرد.

بسیاری از این قوانین و مقررات مربوط به ساختار زندگی قبیله‌ای است که متأسفانه بیشتر فقها بدون این که به اینها توجه کنند و در نظر بگیرند که آیا اینها احکام شرعی است یا نه و دیگر این که آیا اینها متناسب با ساختار زندگی امروز ماست یا نه، آنها را نه تنها در فقه، بلکه در کتاب‌های قوانین امروز ما هم آورده‌اند.

من نمونه‌ای آشکارا می‌آورم؛ در آن روزگار در ساختار قبیله‌ای، دیه را «عاقله» پرداخت می‌کرد. عاقله به معنای خویشاوندان ذکور پداری بود. اگر کسی فردی را می‌کشت خانواده و فامیل او حمایت کرده و دیه را پرداخت می‌کردند تا جنگ و کشتاری رخ ندهد. حال در قانون ما هم این را آورده‌اند که دیه قتل خطایی را باید عاقله پردازد، در حالی که عاقله در این روزگار یعنی چه؟ عاقله و معاقله و خودواژه عقل، یعنی بستن زانوی شتر. از آنجا که در آن زمان، دیه شتر بوده است و پیش از اسلام هم شتر به عنوان دیه داده می‌شد (در قریش ۱۰۰ شتر بوده و پیامبر هم آن را تأیید می‌کند، در حالی که در قبایل دیگر تعداد شتران متفاوت بوده است، بنابراین قولی پیامبر دیه دیگر قبایل را هم تأیید کرد و اعلام نکرد تعداد چقدر باشد و فرمود هر قبیله‌ای هر چه می‌داده همان قدر بدهد) وقتی می‌خواستند شترها را به خانواده مقتول بدهند آنها را به هم می‌بستند، به این بستن عقل می‌گویند. معاقله یعنی تقسیم این دیه میان یکدیگر. عاقله هم یعنی همان کسانی که این شترها را می‌پرداختند؛ همان اقوام قاتل. همین قانون قبیله‌ای را امروز در قانون مجازات اسلامی آورده‌اند. در زمان پیامبر دیه شتر بوده است، سپس خلیفه دوم اقسام دیگری را به دیه می‌افزاید و گوسفند، درهم و دینار را دیه قرار می‌دهد. این در میان مسلمانان اشاعه می‌یابد و وارد فقه می‌شود و سپس سنت پیامبر و حکم شرع شده و وارد قانون امروز ما می‌شود. حتی بنا به قولی پیامبر روی میزان دیه نظری نداده و به همان قانون گذشته که مردم به آن عادت داشتند، عمل کرده است. قرآن هم روی آن تأکیدی نداشته و مبلغی را تعیین نکرده، که ما امروزه آن را حکم شرعی بدانیم.

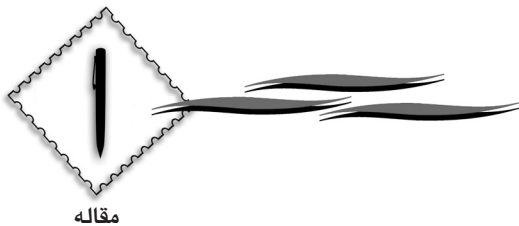
مقصود من این است که اگر ریشه‌یابی کنیم این قوانین احکام شرع نیستند که ما امروز از عدم اجرای آنها احساس دغدغه کنیم و فکر کنیم از متن خارج شده‌ایم. همان‌طور که مردم آن روزگار حق داشتند قانونگذاری کنند و قانون آنها هم محترم بوده، ما هم حق داریم بر اساس شرایط خود قانونگذاری کنیم. این خروج از متن دین نیست. خروج از متن دین، خروج از تعالیم اصلی و اصولی دین است، یعنی خروج از توحید و عدالت. اگر از اینها خارج شویم خروج از متن دین به‌شمار می‌آید، نه خروج از قوانینی که موقت بودند. بعدها هم این قوانین در میان مسلمانان تغییر کردند. بحث‌های بسیار مفصلی است که پس از پیامبر چه اتفاقی افتاد و چه تحولاتی به وجود آمد و این فقهی که در دست ماست و مردم گمان می‌کنند احکام شرع است، چه سیری را پشت سر گذاشته تا به این نقطه رسیده است. با احکام غیرعبادی یعنی قوانین اجتماعی و خانوادگی بلافاصله پس از پیامبر به دو شیوه متفاوت برخورد شد. بررسی این موضوع به بحث مفصل و دقیقی نیاز دارد که موضوع گفت‌وگویمان نیست. آنچه قابل توجه است این است که سنت‌های کهن و ریشه‌دار جاهلی در افکار مردم وجود داشت و با ظهور اسلام همه آنها از بین نرفت. برای نمونه پیش از اسلام اعراب حجاز قائل به طبقه‌بندی و تقسیم‌بندی نوع انسان بر اساس دین، جنسیت، حریت و حتی اعتبارات اجتماعی مانند ثروت، نسب و مانند آن بودند. آنان زن و مرد، برده و آزاد، شریف و وضع را برابر نمی‌دانستند با آن که از مهمترین تعالیم همه ادیان الهی برابری انسان‌هاست و اسلام نیز بر آن تأکید کرده است. باز هم آثار تفکر تبعیض آمیز جاهلی را پس از اسلام در مسلمانان می‌بینیم. پیش از اسلام زن را در برابر مرد قضاوت نمی‌کردند. آزاد را در برابر برده قضاوت نمی‌کردند. همین افکار پس از اسلام نیز کاملاً از بین نرفت. نه به آن دلیل که اسلام با این افکار موافق است، بلکه به این دلیل که مسلمانان هنوز این برابری را نپذیرفته بودند و تا امروز هم این تبعیض کهن و ریشه‌دار باقی مانده است. با این که عموماً متعده‌ای در قرآن به برابری نفس و حیات نوع انسان دلالت دارد و حتی روایت‌هایی نیز به کمک فهم و درک این عموماً آمده و حکایت از این دارد

که نفس برده و آزاد، مسلمان و غیرمسلمان و زن و مرد و شریف و وضع با هم برابر است، اما بازمی‌بینیم که مبتنی بر همان سنت‌ها و افکار کهن پیش از اسلام آیات و روایت‌ها به گونه‌ای تعبیر و تفسیر می‌شوند و احکامی از آنها به دست می‌آید که میان زن و مرد، برده و آزاد، مسلمان و غیرمسلمان تفاوت و تبعیض دیده می‌شود. با این که می‌توان ادله موجود را به گونه‌ای تعبیر کرد که این تبعیض نباشد، اما گرایش به همان افکار و سنت‌های کهن وجود دارد. ریشه‌های این سنت‌ها آن قدر محکم بوده که تعبیرها و تفسیرها به سوی آنها گرایش یافته است. در این میان می‌بینیم که حنفی‌ها بر خلاف دیگران معتقدند نفس زن و مرد، برده و آزاد، مسلمان و غیرمسلمان با هم برابر است. مسلمان در برابر غیرمسلمان و آزاد در برابر برده و مرد در برابر زن قصاص می‌شود. حنفی‌ها نیز به آیات و روایت‌ها و نیز استدلال‌های عقلی استناد کرده‌اند. مقصودم این است که همه افکار و عادت‌های جاهلی پس از اسلام از میان نرفتند. بسیاری از سنت‌ها و قوانین کهن که مردم با آنها انس زیادی داشتند، در میان مسلمان‌ها همچنان باقی ماند و در شیوه استفاده از سنت پیامبر و حتی فهم قرآن تأثیر گذاشت. در بسیاری از کتاب‌های تفسیر و آرای علمای اسلام این عقیده را می‌بینیم که زن ناقص‌العقل است. این یک عقیده جاهلی بوده است.^(۱) پیش از اسلام در فرهنگ عرب و حتی برخی فرهنگ‌های دیگر چنین عقیده‌ای وجود داشت. مردان از آنجا که علاقه دارند خود را برتر از زنان بدانند و دوست دارند که این برتری را حفظ کنند، این تفکر جاهلی را فراموش نمی‌کنند، در حالی که هیچ دلیل و مدرک شرعی برای آن وجود نداشته، بلکه دلیل بر خلاف آن وجود دارد، اما گرایش نسبت به این تفکر کهن وجود دارد و در آثار اسلامی اثر منفی و نامطلوب گذاشته است. بررسی تأثیر قوانین و سنت‌های پیش از اسلام بر زندگی مسلمان‌ها خود بحثی مفصل است که در این گفت‌وگو کوتاها اشاره‌ای گذرا به آن شد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. زن، فقه، اسلام، دکتر صدیقه و سمعی، نشر صدیقه، چاپ دوم ۱۳۸۷.

۲. درک: جواد علی، المفضل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، و دیگر کتاب‌های تاریخی.



مقاله



احمد علوی
بخش پایانی

فلسفه زبان در نگاه حکیم سبزواری

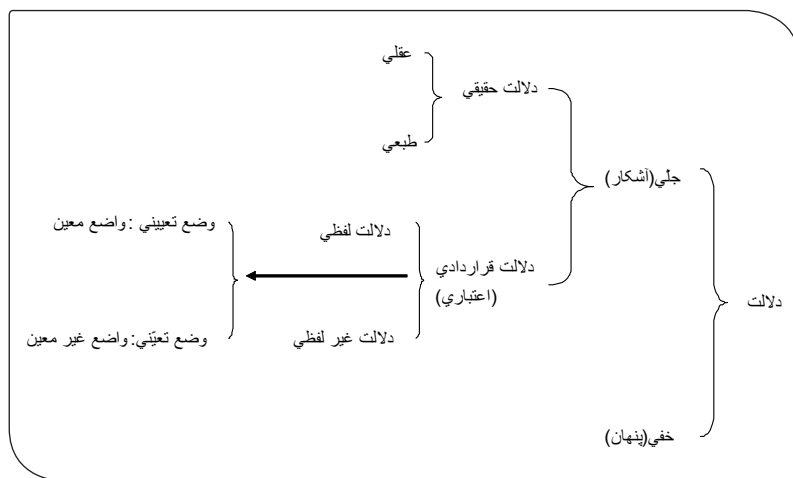
«شرط رهایی از زبان فریب، رهایی از فریب زبانی است»

فلسفه زبان

حکیم سبزواری بنا به سنت حکمت قدیم، الفاظ را در چارچوب فلسفه قدیم و تعریف منطقی به عنوان «کیفیات مسموع» (عَرَضی که قابل شنیدن است) تعریف می‌کند. این حکیم نیز همچون صدرای شیرازی دلالت لفظ بر معنا و رابطه این دو را بر اساس وضع و قرارداد و در نتیجه رابطه آن دو را اعتباری می‌داند. (۱۱۰) بنا بر این رابطه لفظ و معنا به عنوان دلالت وضعی تحلیل می‌شود. بنا به تعریف سنتی هر گاه شناخت یک پدیده به شناخت پدیده دیگری بینجامد دلالت (پی بردن) رخ داده است. به همین دلیل مبنای دلالت، پی بردن به پدیده‌ای از راه شناخت پدیده دیگر است. این پی بردن گاه به دلیل مناسبت و رابطه حقیقی میان دال و مدلول است و گاه قراردادی (وضعی-اعتباری) است. به گمان او هستی کتبی (مکتوب) دلالت بر هستی لفظی، و هستی لفظی نماد هستی ذهنی و این یکی نیز نماد هستی مستقل از ذهن و زبان است. (۱۱۲) به عبارتی بر پایه حکمت متعالیه اگر مفهوم هستی یگانه است پس نوعی ارتباط میان هستی در مراتب و تجلیات گوناگون آن وجود دارد، بنا بر این هستی لفظی نمی‌تواند بدون ارتباط با هستی ذهنی و عینی باشد؛ اما این رابطه چگونه است؟ در حکمت مشاء، این رابطه را با مفهوم علیت توضیح می‌دهند. حکمت متعالیه که بر مفهوم تجلی موجودات در هرم هستی استوار است، هستی ذاتی را تجلی هستی عالی می‌داند، بنا بر این هستی لفظی نماد (تجلی) هستی ذهنی است. هستی ذهنی خود تجلی هستی عینی می‌باشد. دلالت دارای گونه متفاوتی چون دلالت مطابقه، تضمن و التزام است. (تعریف واژگان) دلالت نشانه لفظی بر مدلول خود نیز

بسیار گوناگون است. دلالت لفظی متواظی (تعریف واژگان) و مشکک هر چند نمونه‌های مشهوری از تنوع دلالتی کلمه بر معناست، اما استفاده از زبان مجاز، تشبیه و استعاره پیچیدگی و پویایی این رابطه را بیشتر می‌کند. (تعریف واژگان) نماگر زیر شکل‌های گوناگون دلالت را به نمایش می‌گذارد: (تعریف واژگان)

نماگر ۲- انواع دلالت در حکمت سبزواری



حکیم سبزواری نیز همچون صدرای شیرازی دلالت لفظ بر معنا و رابطه این دو را بر اساس وضع و قرارداد و در نتیجه رابطه آن دو را اعتباری می‌داند

آنچه می‌تواند به گفت و گو گذاشته شود در ابتدا همان کلمات و گزاره‌هاست که جانشین و نماینده (Proxy) معناها هستند. فیلسوفان و حکیمانی که شیوه سبزواری را برای تحلیل مسائل هستی‌شناسانه برگزیده‌اند، ناگزیر به همین راه رفته‌اند و آزمون کلمه و کلام جای آزمون معنا را برای آنها گرفته است. تلاش برای تفکیک انواع گزاره و تقسیم آن به حمل اولی ذاتی و شایع صناعی نیز جزء دیگری از این کوشش به‌شمار می‌آید. مشابه این کوشش

رامی توان در منطق و اصول فقه (مباحث الفاظ) مشاهده کرد، اما این تلاش وسیع برای تحلیل کلمه و کلام به سرانجامی نمی‌رسد چون به آزمون خود زبان و پیدایش فلسفه زبان نینجامیده و مباحث حداکثر در حصار حکمت کهن باقی می‌ماند. فقدان فلسفه زبان در حکمت متعالیه که نشان از باقی ماندن این دستگاه در دنیای کهن است موجب شده تا این دستگاه نتواند خود را با دگرگونی‌های روزگار منطبق کند. اگر حکیمان در ابتدا به جای پرداختن به مباحث هستی‌شناسی مسائل مربوط به زبان را به عنوان نقطه عزیمت خود برمی‌گزیدند، شاید مباحث وجودشناسانه آنها غنی‌تر می‌شد، اما در فقدان فلسفه زبان، حکیمان پذیرفته‌اند که به جای مفهوم هستی (معنون) الفاظ (عنوان) را تحلیل کنند. مفهوم هستی هر چند از جمله مفاهیم بدیهی است پیش و بیش از هر چیز در ک می‌شود، اما گفت و گو در مورد مفهوم هستی به گفت و گوی زبانی در مورد آن می‌انجامد. این امر موجب می‌شود که کاستی مباحث هستی‌شناسانه به دیگر گفت و گوها ادامه پیدا کند. پیروان حکمت متعالیه هر چند در مباحث الفاظ منطق به ضرورت گفت و گو در مورد زبان پی برده‌اند، اما آن‌گاه که به مسئله هستی‌شناسی پرداخته‌اند، توضیحی در مورد تقدم مسائل زبان‌شناسی و هستی‌شناسی ارائه نکرده‌اند. ناگفته روشن است بدون چنین بحثی پرداختن به هر موضوعی و از جمله پرداختن به مفهوم هستی، دانسته یا نادانسته نشان از پذیرش تقدم هستی بر زبان دارد، اما حکیم نخواست به نتوانسته این تقدم را با استدلال نشان دهد. هر چند این کاستی از همان آغاز خود را به نمایش می‌گذارد، ولی در آنجا پایان نمی‌یابد، چون بی‌درنگ در گفت و گو پیرامون مفهوم هستی مجدداً آشکار می‌شود. مثلاً سبزواری در نخستین ابیات «منظومه حکمت» مدعی است مفهوم هستی در عین حال که آشکار است، اما ژرفای آن در نهایت پنهانی است. (۱۳)

این حکیم توضیح نمی‌دهد که دلیل پنهانی حقیقت هستی چیست یا محدودیت زبان چه نقشی در اینجا دارد و یا اگر زبان به علت ویژگی‌ها و محدودیت‌هایش نمی‌تواند کهن هستی را به نمایش بگذارد یا دست کم آن را به موضوع مباحثه تبدیل کند، پس چگونه

به گمان سبزواری هستی کتبی (مکتوب) دلالت بر هستی لفظی، و هستی لفظی نماد هستی ذهنی و این یکی نیز نماد هستی مستقل از ذهن و زبان است

آنچه می‌تواند به گفت و گو گذاشته شود در ابتدا همان کلمات و گزاره‌هاست که جانشین و نماینده (Proxy) معناها هستند

می‌توان مباحث مربوط به عالم عقل و جواهر مجرد - هستی در مراتب برتر آن - را با همین زبانی که قادر به رسوخ در کنه هستی نیست به گفت و گو گذاشت؟ افزون بر این، همان‌گونه که پیش از این آمده به باور حکیم سبزواری زبان، امری قراردادی (وضعی-اعتباری) است. اصطلاح اعتباری در ادبیات حکیمان مسلمان معمولاً در مقابل حقیقی یا واقعی یا به عبارت دیگر مستقل از ذهن و زبان به کار برده می‌شود، بنابراین این پرسش وجهی می‌نماید که زبان به عنوان نشانه که امری اعتباری است چگونه می‌تواند معناربا خود حمل کند، آن را در خود فنا کند و در نهایت آینه شفاف امور حقیقی همچون ذات هستی باشد؟ توضیح آنکه ساختار و چگونگی دلالت امر قراردادی تابعی از خواست واضعین و به کارگیران آن است. به همین دلیل رابطه نشانه‌های اعتباری با مدلول آن بسیار متنوع و متغیر بوده و حقیقی و ذاتی یا ثابت نیست. بنابراین این پرسش وجهی است که چگونه می‌توان انتظار داشت که حقایق جاودانه هستی به واسطه زبان که رسانه‌ای (Medium) نارسا است خود را به شکل کامل نشان دهد. اگر چنین نیست چگونه می‌توان ادعا کرد که زبان ساخته و پرداخته انسان محدود و فانی قادر به بیان حقایق جاودانه است؟

چگونه هستی‌شناسی به آزمون زبان تبدیل می‌شود تعریف و طبقه‌بندی انواع گزاره (حمل) و گفت و گو در مورد رابطه کلمات، کلام

و مدلولات آنها یا به بیان دیگر رابطه زبان و واقعیت، اهمیت زیادی در اندیشه سبزواری دارد. او تلاش می‌کند با تعریف و طبقه‌بندی مناسب انواع گزاره‌ها به بر خسی ابهامات و پرسش‌ها پاسخ دهد. نظر به این اهمیت است که این حکیم بخش مهمی از منظومه منطق و حکمت خود را به گفت و گو پیرامون گزاره‌ها اختصاص می‌دهد. (بخش ایساغوجی، قضا یا، موجبات حمل) در اینجا است که گفت و گوی این حکیم - هر چند ناخواسته - رنگ فلسفه زبان به خود می‌گیرد و گفت و گو پیرامون هستی به واقع به توضیح زبانی مفاهیم تبدیل می‌شود. از دیگر تلاش‌های سبزواری که دارای جنبه‌های فلسفه زبان نیز هست تفکیکی است که او میان گزاره‌های ضمیمه و ضمیمه قائل می‌شود. (۱۴)

بنا به تقسیم‌بندی او گزاره‌های ازلی که عین موضوع بوده مانند نسبت دادن هستی به خدا، محمول از ذات (ضمیمه) موضوع بر گرفته می‌شود و بر آن عارض نیست. چنین گزاره‌ای موضوع هلیه بسیطه (تعریف واژگان) یا پرسش از هستی ساده از نوع پرسشی است که گفته می‌شود آیا خدا وجود دارد، است، اما در گزاره ضمیمه موضوع و محمول دارای یگانگی نبوده و از برون بر آن حمل می‌شود. این گونه تقسیم‌بندی از گزاره‌ها دارای شباهت‌هایی با تقسیم‌بندی کانت از گزاره‌هاست که بر اساس آن گزاره‌ها به تحلیلی و ترکیبی (Analytic and synthetic propositions) طبقه‌بندی می‌شوند. گزاره‌های تحلیلی دارای اطلاعات ایجابی جدیدی نیستند. مثلاً وقتی گفته می‌شود خدا عادل است، صفت دادگر است چیزی بر مفهوم خدا نمی‌افزاید، چون خدا - بر اساس آنچه در مفهوم خدا هست - نمی‌تواند ستمگر باشد. بیشتر گزاره‌های متون مذهبی که در مورد جهان غیرمادی است و موضوع دانش تجربی نیستند از جمله گزاره‌های تحلیلی هستند. به نظر می‌رسد تنگنای ساختار زبان برای شناخت هستی موجب می‌شود طبقه‌بندی گزاره‌ها در مباحث سبزواری ادامه یافته و به این ترتیب گزاره‌ها به حقیقت و رقیقت تقسیم می‌شوند. گزاره حقیقت و رقیقت از پیامدهای پذیرش تشکیک در عرصه هستی‌شناسی است. در گزاره حقیقت و رقیقت اتحاد میان مفهوم برقرار است، ولی برای مصداق موضوعیت

ندارد، مانند حمل مفهوم وجود بر مراتب آن هر چند مایه نوعی وحدت میان مراتب آن است (مانند وحدت برخی صفات علت و معلول) ولی به یگانگی کامل میان مصداق آنها نمی‌انجامد. حکیم سبزواری مدعی است که حمل مفاهیم کمالی هستی متعال بر پدیده‌های جهان ممکنات همان رقیقت حقیقت است، اما به شیوه ضعیف شده آن مفاهیم. چنان که حمل صفات کمالی پدیده‌های جهان ممکنات بر هستی متعالی نیز ممکن است، البته با شدید کردن آن صفات و حمل آنها بر موضوع خود. (سبزواری، ۱۴۱۰)

روش تأویلی سبزواری

در ک هستی‌شناسانه، شناخت‌شناسانه و زبان‌شناسانه سبزواری در نگاه تأویل‌گرایی او بار نشسته و روش تأویل‌گرایی متن دینی او را شکل می‌دهد، مثلاً او در شرح منظومه حکمت خود در تلاش برای فهم آیه ۲۹ سوره قصص روش «تأویل» را برگزیده و برداشت ابن سینا از آیه را می‌پذیرد. (مقصد الرابع، فریده الخامس، غرر فی العقل النظری و العقل العملي) او متأثر از مباحث نوافلاطونی و عرفانی، مدعی است که منظور از کوه طور در آیه (قصص: ۲۹) مرحله سرّاز مراتب هفتگانه تکامل نفس انسان است که در پایان آن، نفس با عقل فعال متحد می‌شود. (۵۵) بر پایه این آموزه‌ها نفس انسان مراتب تکامل خود را از مرحله طبع آغاز کرده و با گذر از مراحل طی همچون نفس، قلب و روح به مرحله سرّ می‌رسد که در آنجا با عقل فعال متحد می‌شود. این همان مرحله نبوت است، اما در آنجا متوقف نمی‌شود و در فرایند خفی و اخفی از آن نیز بالاتر می‌رود. (همان) تأویل کوه طور به تکامل معنوی پیامبر در تفسیر آیه یاد شده به خوبی روش تأویل‌گرایی سبزواری را به نمایش می‌گذارد. به کارگیری این روش تأویلی هنگام گفت‌وگو پیرامون عقل نظری و عملی نیز تداوم می‌یابد. (۵۶) این حکیم نیز همانند ابن سینا این آیه را اشاره‌ای به مراحل گوناگون عقل از مرحله استعداد محض (عقل هیولانی: مشکاه) به عقل بالملکه (زجاج)، عقل بالفعل (مصباح) و سپس به عقل بالمستفاد (نور علی نور) می‌داند. (همان) او در ادامه زیت (روغن) را قوه حدس دانسته و درخت زیتون و آتش (نار) را بر عقل فعال حمل

می‌کند. درخت زیتون (شجره زیتونه) نیز در چارچوب چنین درکی به عالم اسما تأویل می‌شود. (همان) شبیه چنین تأویلی را می‌توان در تفسیر محی‌الدین ابن عربی بر آیه مشاهد کرد. (همان) گویا چنین برداشتی از آیه میان حکیمانی که گرایش عرفانی داشته‌اند، رایج بوده است. به کارگیری چنین روش تأویلی تنها یک تک‌نمود در آثار این حکیم نیست، چه به کارگیری این روش تأویلی را در سراسر آثار سبزواری می‌توان یافت، برای نمونه او منظور از کلمه «رجوع» در آیه ۲۸ سوره فجر را تجرد روح از جسم می‌داند. (همان) سبزواری همچنین بر این باور است که مدلول کلمه «الی» یا به سوی در آیه به معنی معمول کلمه یعنی



فقدان فلسفه زبان در حکمت متعالیه که نشان از باقی ماندن این دستگاہ در دنیای کهن است موجب شده تا این دستگاہ نتواند خود را با دگرگونی‌های روزگار منطبق کند. اگر حکیمان در ابتدا به جای پرداختن به مباحث هستی‌شناسی مسائل مربوط به زبان را به عنوان نقطه عزیمت خود برمی‌گزیدند، شاید مباحث وجودشناسانه آنها غنی‌تر می‌شد

«جهت» و سوی نیست، چون خداوند دارای جهت و جایگاهی نیست و از ویژگی‌های جسم و ماده منزّه است. بنابراین منظور آیه توجه معنوی قلب و جهت‌گیری ایمانی به سوی خداست که نوعی معنا است. (همان) این حکیم یکپارچگی روش معناگرایی خود را در تأویل دیگر آیات به نمایش می‌گذارد، برای نمونه در تأویل آیه «و من کل شی خلقنا زوجین لعلکم تذکرون»، (ذاریات: ۴۹) مدعی است که منظور آیه دو جنبه یاد و طرف پدیده‌های هستی مانند روشنی و تاریکی، مهر و خشم و عزت و ذلت است که در کل نظام هستی دیده می‌شود. (رضازاده، ۱۳۷۱) پیامد چنین برداشتی از رابطه زبان با واقعیت این است که بار گران معناها را نمی‌توان بر پیکر نحیف زبان سوار کرد آن را باید از این بار معاف داشت.

چگونگی به کارگیری زبان برای توصیف حقایق قدسی جنبه دیگری از فلسفه زبان دین سبزواری را در مباحث مربوط به الهیات و نگاه او به زبان را آشکار می‌کند، برای نمونه او برای فهم دو نام از نام‌های خداوند که در قرآن از آن با عنوان پنهان پیدا (باطن و ظاهر، حدید: ۳) یاد شده است، چهار تأویل را پیشنهاد می‌کند. (سبزواری، شرح الاسماء الحسنی، بی تا) به گمان او منظور از پیدای پنهان یعنی پنهان در ذاتش و آشکار در کردارش. (باطن بکنه و ظاهر بوجهه) این تأویل با هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی حکیم سبزواری که هستی ناب را پنهان پیدا می‌داند سازگاری دارد. همچنین به گمان او آیه می‌تواند به معنی این باشد که خداوند به علت شدت پیدایی اش پنهان است و به علت احاطه و وسیع آن آشکار است. (باطن من فرط الظهور، ظاهر من شده الاحاطه) (همان) این تأویل نیز مستقیماً از درکی که حکیم از هستی دارد برمی‌خیزد، چون هستی در چارچوب نگاه حکیم سبزواری در نهایت آشکاری است و وسعت مفهوم آن دربرگیرنده همه پدیده‌های هستی است. چنین نگاهی به مفهوم هستی به تأویل خاصی از صفات یاد شده خدا یعنی «پیدای پنهان» در چارچوب الهیات می‌انجامد و پنهان (باطن) به عنوان نام تنزیهی خداوند یعنی صفت سلبی و پیدا (ظاهر) صفات تشبیهی یا ثبوتی تفسیر می‌شود. سبزواری در تأویل چهارم صفات خداوند در آیه را با استفاده از نظریه عقول

توضیح داده و مدعی است که خداوند از آن رو که برپای دارنده جهان ناپیدای روح، نفس و عقل است، پنهان ولی از آن رو که برپای دارنده جسم است پیداست. (باطنٌ مَقُومٌ الارواح، ظاهرٌ بآئنه قیومُ الاشباح) (همان)

سبزواری به پیروی از حکیم شیرازی، گفت و گو و گفتار (تکلم و کلام) خداوند را به ظاهر آن فهم نمی‌کند و آن را در چارچوب حکمت متعالیه و اصالت هستی به بررسی می‌گذارد. به گمان او کارکرد گفتار در رابطه میان انسان‌ها نمایانند مفاهیم پنهان در ذهن یا همان بیان است. رابطه هستی با خداوند نیز قابل فهم با همین الگوست. چه هستی در تجلیات گوناگونش نماد خداوند است. به گمان سبزواری هستی همان کلمات خداوند است چون آنها بیسان آن چیزی است که در ضمیر غیبی او است. (رضازاده، ۱۳۷۱) تلاش حکیم این است که از صورت‌ها و شکل‌های گوناگون کلام گذر کند تا به شناخت حقیقت آن که همان بیان مافی‌الضمیر است دست یابد. به گمان او همه تجلیات وجودی نوعی «کلام» است، چون بیان‌کننده یک «معنا» هستند. او بر این باور است که لفظی که به عنوان کلام برای گفت و گو میان انسان‌ها وضع شده از پایین‌ترین درجات کلام است، چون رابطه «کلمه» و «معنا» اعتباری است حال آنکه رابطه برخی دیگر از موجودات هستی با معانی آنها رابطه طبعی و یا ذاتی است. (همان) به همین دلیل آنها از نظر بیان معانی کامل‌تر و حقیقی‌تر هستند، بنابراین هر وجودی از آن جهت که نماد معنا و بیان آن است از صوت و صدا یا لفظ گویاتر است. (همان) او در جای دیگر مدعی است «وجودات بسیطه و محیط ثابت، خطابات حضرت حق می‌باشند، پس صوت نه لازم کلام است و نه شرط آن، اما در مرتبه حیوان، اظهار و اخبار فطری به وسیله صوت بوده و انسان نیز از آن جهت حیوان بودن در جنس، برای بیان مافی‌الضمیر در بیشتر موارد، نیازمند به ایجاد اصوات است تا با دلالت لفظی، مخاطب یا شنونده را به معنی و یا مدلولی متوجه کند و این امر در عرف به کلام معروف است.» (رضازاده، ۶۸۳) انتخاب این روش تأویلی در الهیات سبزواری از آن روست که او بر این باور است صفات خداوند از جمله محسوسات بشر نیست. او نظرات اشاعره، مجسمه و مشبه

پیروان حکمت متعالیه هر چند در مباحث الفاظ منطق به ضرورت گفت و گو در مورد زبان پی برده‌اند، اما آن‌گاه که به مسئله هستی‌شناسی پرداخته‌اند، توضیحی در مورد تقدم مسائل زبان‌شناسی و هستی‌شناسی ارائه نکرده‌اند

سبزواری در نخستین ابیات «منظومه حکمت» مدعی است مفهوم هستی در عین حال که آشکار است، اما ژرفنای آن در نهایت پنهانی است

را به یک اندازه نادرست می‌داند، بنابراین کوشش می‌کند تا «صفتی» را که بشر به خدا نسبت می‌دهد به گونه دیگری فهم کند. (رضازاده، ۱۳۷۱) در ادامه او آنجا که به مسئله معاد می‌پردازد زبان و نگاه جامعه زبانی خاص یعنی حکیمان پیرو حکمت متعالیه را مجدداً برای تأویل آیه ۹۶ سوره نحل به کار می‌گیرد. بنا به چنین روشی پدیده‌های جهان ماده و طبیعت هر چند به شکل منفک و متفرق در طول زمان پدیدار شده و به تدریج فرسوده می‌شوند، اما آنها همزمان در عالم دهر و جهان مثالی بازسازی و گردآوری می‌شوند. وجود مثالی انسان نیز که مرحله گذر او به قیامت است در چارچوب همین باجمع و تراکم رفتار و کردار او فراهم می‌شود، پس آنچه ظاهر را پراکنده، رو به زوال و در حال فرسایش به نظر می‌آید در جهان مثال پویا و پایدار باقی می‌ماند، اما جهان مثالی خود گذرگاهی در قوس صعود ممکنات به سوی جهان عقل است. در چارچوب نگاه سبزواری و نوافلاطونی هم چون اسکندر افروزیسی جهان مرکب از مرتبه‌ها یا لایه‌های گوناگونی است. جهان طبیعت که پایین‌ترین لایه هستی است موضوع احساس است، جهان مثالی و جهان عقلی محصول ارتقای جهان محسوس است. تأویل‌گرایی سبزواری تنها شامل متن دینی یا الهیات او نیست. او حتی اعمال و احکام و فرایض عبادی روزانه را نیز

مشمول فرایند تأویل دانسته و تلاش می‌کند تا معانی درونی آنها را با عنوان «اسرار العبادات» فهم نماید.

نتیجه‌گیری

فلسفه زبان سبزواری را می‌توان به طور کلی دارای دو مؤلفه اساسی دانست؛ نخست اینکه او زبان را امری وضعی و اعتباری می‌داند، افزون بر این او با پیروی از تئوری ارسطویی، مطابقت را ملاک صدق گزاره‌ها تلقی می‌کند. تأویلی که سبزواری به پیروی از حکمت متعالیه، از شناخت و زبان ارائه کرده مبتنی بر نظریه اصالت هستی و اشتراک معنوی آن است. بر اساس چنین پنداشتی هستی شناختی (وجود ذهنی) و هستی زبانی (وجود لفظی) به نوعی بازتاب هستی عینی هستند. چنین درکی از شناخت و زبان به ادعای سبزواری دارای ریشه‌های تاریخی در حکمت کهن ایران و فلسفه نوافلاطونی و آمیزه‌ای از آنها با ادبیات دینی مسلمانان است. روش شناسی متن دینی حکیم سبزواری تأویلی است. در چارچوب چنین روشی او از معنای ظاهری گذر کرده و به مکنونات معنوی متون می‌پردازد. تأویل‌گرایی سبزواری از گستره متن می‌گذرد و حتی هستی و جهان واپسین، رفتار انسان و نیایش را نیز در بر می‌گیرد. می‌توان ادعا کرد که گفت و گوی این حکیم در مورد دین بیش از آنکه گفت و گو در مورد پنداشتهای دینی باشد، گفت و گو در مورد ادبیات دینی یا به بیان دیگر کنکاش در مورد زبان دین است. چه گفت و گو روی ادبیات دینی غالباً بر گفت و گو در مورد پنداشتهای دینی تقدم دارد. برداشت‌های مفسران دین نیز بر همین اساس آزمون زبان دینی در چارچوب یک جامعه زبانی خاص مانند جامعه زبانی حکیمان یا عارفان است. هر چند روش تأویل‌گرایی حکیم سبزواری، او را از ظاهر‌گرایی در هنگام و هنگامه فهم متن دینی می‌رهاند، اما راهی را برای محدودیت‌های نگرشی که زمانه و زمینه اجتماعی بر او تحمیل می‌کند فراهم نمی‌آورد. به گونه‌ای که او تلاش می‌کند حتی جهان طبیعت را هم که موضوع آزمون و خطای علوم تجربی است از نگاه حکمت به بررسی بگذارد. (منظومه حکمت بخش طبیعیات) فیلسوفان مدرن غرب با تکیه بر دستاوردهای تجربه‌گرایان انگلیسی و فلسفه نقاد کانت

شناخت را شبیحی نارسا از پدیده‌ها و بویژه پدیده‌های اجتماعی می‌دانند. زبان‌شناسان و فیلسوفان زبان حتی از این هم فراتر رفته‌اند و زبان را نیز شبیحی نارسا از شناخت دانسته‌اند، در نتیجه رابطه زبان، شناخت و واقعیت در نزد آنها، به امری غامض تبدیل شده که همواره بر مناقشات مربوط به آن افزوده می‌شود. به این ترتیب مخروط سادای که فلسفه کهن بر آن استوار بود بر مبنای آن شناخت و زبان تصویر ساده پدیده‌ها پنداشته می‌شده، به یکباره واژگون گردید. پیامدهای چنین درکی از رابطه زبان، شناخت و واقعیت مستقل از ذهن و زبان، شکستن تصویر جزم‌گرا از هستی، اجتناب از تعمیم‌های کلان، روی آوردن به نسبی‌گرایی و تجربه‌گرایی در عرصه پژوهش است.

* استاد دانشگاه سوئد

تعریف واژگان

- ۱- دلالت وضعی: چنین دلالتی بر اساس قرارداد اجتماعی صورت می‌گیرد؛ دلالت علامت‌رهنمایی بر مقررات.
- ۲- دلالت عقلی: چنین دلالتی بر اساس مناسبت عقلی میان دال و مدلول صورت می‌گیرد؛ دلالت دود بر آتش.
- ۳- دلالت طبیعی: هرگاه بر اساس مناسبت طبیعی از چیزی به چیز دیگری پی برده شود. دلالت عرق کردن بر تب.
- ۴- دلالت وضعی لفظی مبتنی بر پی بردن از لفظ به معنی قراردادی آن است؛ دلالت کلمات بر معناها.
- ۵- مجاز به معنی گذشتن از معنی معمول لفظ و به کارگیری آن برای انتقال معنایی است که با معنی ابتدایی رابطه داشته باشد، مانند به کارگیری کلمه گرگ برای اشاره به انسان خشن.
- ۶- دلالت مطابقه: دلالتی است که در آن لفظ بر خود موضوع له به طور کامل دلالت کند مانند لفظ «کتاب» وقتی می‌گوییم: کتابی را خریدم.
- ۷- دلالت تضمن: دلالتی است که در آن، لفظ بر جزئی از مدلول دلالت کند، مانند لفظ «کتاب» وقتی می‌گوییم: کتابم پاره شد و مراد صفحه‌ای از کتاب یا جلد کتاب است.
- ۸- دلالت التزام: دلالتی که در آن لفظ بر امری خارج از معنای موضوع له دلالت کند که با آن رابطه و ملازمه دارد، مانند واژه «خانه» وقتی مراد اثاث خانه باشد.
- ۹- رابطه کلمه و معنای یک کلمه به صورت یگانه بر افراد دلالت کند. در این صورت رابطه متواطی است، مانند دلالت کلمه انسان بر همه انسان‌ها به شکل یکسان.
- ۱۰- اما دلالت کلمه بر مدلول می‌تواند به یکسان بر افراد دلالت نکند، مانند دلالت کلمه هستی بر هستی در سلسله مراتب آن در این صورت دلالت مشکک است.

- ۱۱- حمل اولی ذاتی: حملی است که در مقام تعریف و مفهوم است (حکم به اتحاد مفهومی موضوع و محمول) مانند حمل معرف بر معرف حمل اولی در علوم تجربی کاربردی ندارد.
- ۱۲- حملی که در مقام تحقق وجود است. (حکم به این که موضوع از مصادیق محمول است)
- «فعل، فعل است» این قضیه به حمل اولی است و حال آنکه به حمل شایع، در حالی که در تقسیم‌بندی کلمه به «اسم، فعل و حرف»، اسم است، یعنی ساختار آن، اسم است.
- «حرف، حرف است» به حمل اولی ذاتی ولی «حرف، اسم است» به حمل شایع.
- «نامفهوم، نامفهوم است» به حمل اولی «نامفهوم، نامفهوم است» به حمل شایع.

گاهی حمل در مقام تعریف و مفهوم است و گاهی در مقام تحقق وجود. منظور از حمل در مقام مفهوم، حکم به اتحاد مفهومی موضوع و محمول است، مانند حمل معرف بر معرف. در گزاره معروف انسان حیوان ناطق است، اتحاد دو مفهوم «انسان» و «حیوان ناطق» پذیرفته شده است. چنین گزاره‌ای را حمل اولی ذاتی می‌نامند. گزاره اولی ذاتی به دانش جدیدی نمی‌انجامد، چون گزاره از نهاد برگرفته می‌شود.

قضایایی که به دانش جدیدی انجامیده و در علوم و فنون کاربرد دارند، متضمن حمل در مقام مصداق و تحقق وجود هستند. چنین حملی حمل شایع صناعی خوانده می‌شود. حمل شایع صناعی، مبین این است که موضوع از مصادیق محمول است. (اعم از اینکه اتحاد مفهومی وجود داشته باشد یا نه)

حمل شایع صناعی خود برد و گونه است؛ اگر محمولی به طور حقیقی بدون واسطه امری بر موضوع حمل شود آن را حمل مؤاطه می‌نامند. چنین حملی را حمل «هوسو» نیز نامیده‌اند و اگر صحت حمل شی بر موضوعی مشروط بر وجود واسطه‌ای باشد، مانند حمل دانش بر انسان که نیازمند به لفظی مانند «دارای» است، چنین حملی را حمل اشتقاق می‌نامند.

۱۳- دلالت متواطی: دلالتی لفظی که لفظ به طور مساوی و یکنواخت بر مصادیق و مدلول خود دلالت می‌کند، مانند دلالت کلمه حیوان بر اسب دلالت متواطی است چون به مفهوم حیوان در اسب که کلیت ماهیت اوست اشاره دارد و بر همه است ما به شکل یکنواختی اشاره می‌کند.

۱۴- هلیه بسیطه: هلیه بسیطه در مقابل هلیه مرکب عبارت از پرستی است که معطوف به هستی یک پدیده است، مثلاً وقتی گفته می‌شود آیا ممکن است سیمرغ وجود داشته باشد، پرش هلیه بسیطه است. هلیه مرکب مبتنی بر پرسش از ویژگی‌های یک

پدیده است، مانند آیا سیمرغ پرنده بزرگی است؟

بی‌نوشت‌ها:

- ۱۱- منظومه منطق (مباحث الفاظ، شعر ۴۰).
- ۱۲- منظومه منطق (مباحث الفاظ، شعر ۳۶).
- ۱۳- منظومه حکمت، مبحث هستی‌شناسی (مقصد نخست)، فریده نخست، غرر فی بداهه الوجود).
- ۱۴- منظومه منطق (مباحث الفاظ، شعر ۴۰).
- ۱۵- همان و همچنین مراحل هفتگانه تکامل روان آدمی به باور عارفان عبارتند از: طبع، نفس، قلب، روح، سر، خفی و اخفی.
- ۱۶- منظومه حکمت (مقصد چهارم)، فریده پنجم، غرر فی العقل نظری و العملی).

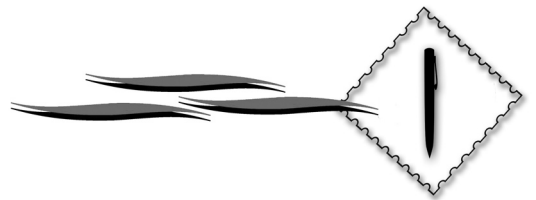
منابع

فارسی و عربی

- آشتیانی، م، مقدمه بر شواهد الرویویه، در شیرازی، م.ا. الشواهد الرویویه، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۱.
- رضانژاد، غ. حکیم سبزواری: زندگی، آثار، فلسفه، سنانی، تهران، ۱۳۷۱.
- سبزواری، اسرار الحکم فی المفتح و الختم، مطبوعات دینی، تهران، ۱۳۸۳.
- سبزواری، شرح المنظومه، نشر مصطفوی، قم، ۱۳۱۳ق.
- سبزواری، شرح منظومه فی المنطق و الحکمه، مصحح: محسن بیدار فر، بیدار، تهران، ۱۳۸۳.
- سبزواری، شرح الاسماء الحسنی، چاپ سنگی تهران، از نسخه الکترونیکی. بی.تا.
- سبزواری، التعليقات علی الاسفار الاربعه فی الحکمه العقلیه الالهیه. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۰.
- لاهوری، ا. سیر فلسفه در ایران، ترجمه آریان پور، ا.ح. امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۳.
- حائری بزدی، م. کاوش‌های عقل‌نظری، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۱.
- روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان، مترجم: روح بخشیان، ع. اساطیر، تهران، ۱۳۸۳.

انگلیسی و سوئدی

- Lepore, E. & Smith, B.C. (2006) The Oxford Handbook of Philosophy of Language, Oxford, Oxford university Press.
- Lubcke, P. (1982) Värtids filosofi, Forum, Oslo, översättning: Bauhn, P.
- Wittgenstein, L. (1992), Tractatus logico-philosophicus; översättning och inledning: Anders Wedberg Wittgenstein, Ludwig. 1889-1951. Stockholm: Thales, 1992.
- Wittgenstein, Ludwig (1953/2001). Philosophical Investigations. Blackwell Publishing.



فضل الله صلواتی
بخش نهم

درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه

بر پای جنگ‌جمل

پس از کشته شدن عثمان، توده‌های انقلابی که کنترل آنها در دست کسی نبود، برای انتخاب پیشوای مردم و خلیفه پیامبر (ص) به طرف شاخص‌ترین و شایسته‌ترین یار و صحابی پیامبر، امام علی هجوم آوردند.

مردم کسی را بهتر و باتقواتر از امام علی سراغ نداشتند. علی با ایمان‌ترین عادل‌ترین، داناترین، با تدبیرترین و آگاه‌ترین فرد زمان بود. قاطبه مردم به دنبال امام علی رفتند، که بهتر از همه خدا را عبادت کرده بود، دین‌رامی شناخت و قرآن‌رامی فهمید و زندگیش، زندگی قرآنی بود و مردم را دوست می‌داشت.

مردم از امام علی می‌خواستند که رهبری جامعه و خلافت رسول‌الله (ص) را بپذیرد، امام علی چگونه می‌تواند رهبر مردمی شود که ۲۵ سال از اسلام در عینیت محمد (ص) فاصله گرفته‌اند. مدت‌ها از رحلت پیامبر (ص) و از تعلیمات قرآنی گذشته است، سیاست‌بازان و سیاسی‌کاران در پشت صحنه خلافت، جامعه را منحرف کرده‌اند. چه بسیار انسان‌هایی که مسخ شده‌اند و چه بسیار رجال حکومت که از اموال بیت‌المال پرور شده‌اند، چه بسیار حاکمانی نالایق و ناشایسته که بر مسند حکومت‌ها جاخوش کرده‌اند و به حیف و میل اموال بیت‌المال مردم و خوردن و خفتن و شهوترانی مشغول شده‌اند. بسیاری از مردم در گوشه و کنار یا بنابه فرمایش امام علی در حجاز و یامامه، آرزوی یک قرص نان و یا یک شکم سیر داشتند، (۱۱۰) ولی طلاهای عبدالرحمان عوف و مروان بن حکم و مانند آنها با تبر شکسته می‌شد. امام علی چگونه می‌تواند بر این جامعه‌ای که تضاد طبقاتی بیداد می‌کرد و شکم‌خواران بسیار و

گر سنگان فراوان بودند حکومت کند. او می‌فرماید: "دُعُونِي وَالتَّمَسُّوا عَيْرِي" مرا رها کنید، دست از سرم بردارید، دیگری را بر گزینید. (۱۱۱) موج‌سوارها و فرصت‌طلب‌ها مردم را فریب داده‌اند، اسلام را از مسیر خود منحرف کرده‌اند، امثال امام علی در حاکمیت اسلامی و برای مسلمانان مخلص و پایدار موفقیت است، اما اگر قدرت، ثروت، فساد، فرصت‌طلبی، دروغ، شهوت، قبیله‌باند، ایدئولوژی خاص، عقیده انحرافی، دنیاطلبی، خودمحوری و رانت‌خواری در جامعه حاکمیت داشته باشد، دیگر از امثال امام علی چه کاری ساخته است؟ وقتی انسان بخواهد با افرادی مسخ شده صحبت کند، مانند آن است که بخواهد برای کسانی که از مهر و دوستی تهی هستند از عشق، محبت، از خدا و پیامبر (ص) بگوید، کدام گوش شنوایی هست؟ کیست که به سخنان امام علی گوش دهد؟ از این رو امام علی روی منبر می‌نشیند و آشکارا می‌گوید: دست از سرم بردارید و دنبال دیگری بروید. خلیفه‌ای را در ردیف خلفای پیشین انتخاب کنید. کتاب خدا و سنت و سیره رسول‌الله (ص) در این جامعه دیگر کارایی ندارد، علی نمی‌تواند مانند دیگران باشد، او اگر آمد به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و اجتهاد خودش عمل می‌کند. مردم زمان، به سیره عدل و داد و حق و حقیقت عادت ندارند آدم‌ها دگرگون

امام علی چگونه می‌تواند بر این جامعه‌ای که تضاد طبقاتی بیداد می‌کرد و شکم‌خواران بسیار و گر سنگان فراوان بودند حکومت کند

و متلون و رنگ‌به‌رنگ شده‌اند، دل‌ها بر کسی ثابت نیست، عقل‌ها استوار نیست، آینده را سیاه می‌بینم، اوضاع تیره و تار است، نقطه‌امیدی دیده نمی‌شود و راه‌های روشن آینده ناپیداست.

مردم! اگر مرا انتخاب کردید، من بر عقیده خود رفتار خواهم کرد، آنچه را حق تشخیص می‌دهم به آن عمل می‌کنم، به سخن گویندگان و طرفداران گروه‌های خاص و سرزنش‌کنندگان و بدگویان توجه نمی‌کنم، در نتیجه مخالفت‌ها نخواهد شد.

اگر دست از سرم بردارید مثل گذشته من هم در کنار شما و یکی مثل شما خواهم بود و مسئولیتی بر گردنم نیست و با همان خلیفه‌ای که انتخاب می‌شود مانند قبلی‌ها کنار می‌آیم، من مشاوره در میان شما باشم بهتر از آن است که امیرتان باشم، زیرا در شرایط کنونی موفقیتی در این کار نمی‌بینم. آن‌قدر افراد تشنه قدرت و مقام هستند که بدون توجه به نیازهای جامعه می‌خواهند بر اریکه قدرت سوار شوند و همان‌ها کارشکنی‌ها و نفاق‌ها خواهند داشت. آنها عدالت را بر نمی‌تابند، دل‌به‌آن‌راه نمی‌دهد و عقل آن‌را تأیید نمی‌کند. آفاق را بر سیاه گرفته و راه روشن تیره شده. ای مردم! آگاه باشید که من نمی‌توانم با سرمداران قدرت که همه پست‌ها را اشغال کرده‌اند و سنگرهای اقتصادی را در اختیار دارند کنار بیایم.

پس بگذارید من هم یکی مانند شما باشم، اوضاع آشفته و جامعه انحرافی و دین‌تقاطی را چگونه می‌شود رهبری کرد؟ (۱۱۲)

اینها که قصدی جز ریاست‌طلبی و به دست آوردن قدرت ندارند چگونه می‌خواهند که من پیشوایشان باشم؟ من مردم را برای خدا می‌خواهم و آنها مرا برای بهره‌های دنیای خود می‌خواهند. مردم! بر نفس‌آماره خود پیروز شوید

و برای گرفتن حق مظلوم و اجرای عدالت آماده شوید. من اگر حاکم باشم، بینی ستمگر را مهار می‌کنم و او را به آبشخور حق می‌کشانم... (۱۵۳) و سخنان دیگر که امام علی در نهج البلاغه در حالات خود آورده است.

اما توده‌های مردم، در آن شرایط که شور انقلابی همه جا را گرفته بود، حتی برخلاف میل سردمداران آشوب مانند طلحه و زبیر، دست از علی برنداشتند و بر اساس صوابدید افرادی چون **عمار یاسر** و... به سوی امام علی هجوم آوردند. بنا به فرمایش خود مولی: "فما راغنی الا والناس کعرف الصبیح الی ینتالون علی من کل جانب. حتی لقد و طیء الحسنان و شق عطفای مجتمین حولی کر یضه النسم... (۱۵۴) برای من تعجب آور بود که مردم مثل یال کفتار به دور من ریختند، برای آنکه فرصت از دست نرود و فرد دیگری انتخاب نشود، از هر سویر من هجوم آوردند، مانند سیل به سوی من سرازیر شدند، تاجایی که دو شست پایم پایمال و دو طرف جامه‌ام پاره شد (۱۵۵) و مردم مانند گله گوسفند به دور چوپان در اطراف من گرد آمدند، آنها می‌خواستند که من رهبریشان کنم، مردم تشنه هدایت بودند، مردم الگو و اسوه‌ای طلب می‌کردند که به دنبالش باشند، آنان امامی را می‌خواستند که هدایتشان کند.

"فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ" چون به دنبال خواست مردم در این راه قدم گذاشتم، چه بر سرم آوردند! عده‌ای پیمان شکستند، جمعی از اطاعت من خارج شدند و گروهی دیگر به ظلم گراییدند (ناکثین و مارقین و قاسطین).

زیربنای همه توطئه‌ها علیه حکومت حق و عدالت، بنی‌امیه و معاویه بودند. آنها بودند که دین، حکومت، خلافت و رهبری را به انحراف کشاندند، آنها از مردم جدا شدند، خود را بر تر از دیگران تصور کردند.

امام علی در میان مردم به تنهایی راه می‌رفت، قراول، محافظ و نگهبانی نداشت، با مردم سخن می‌گفت و با آنها حرف می‌زد. او می‌خواست که خلیفگان هم سطح مردم باشند و نمی‌خواست که «علو آفی الارض» باشد. برتری جویی در زمین کار طاغوتیان بود. خلافت مقامی نیست که خلیفه را از مردم جدا کند. خلافت مسئولیتی است که از سوی مردم به خلیفه داده شده است، نه از سوی عناصری چون معاویه، عایشه، طلحه، زبیر و خوارج، که بخواهند امام علی تابع نظر و

مطیع دستورات آنها باشد. (۱۵۶)

دنیا خواهی و دنیا دوستی مانع می‌شود که طاغوتیان دنبال حق را بگیرند و راه تقوار دنبال کنند. امام علی در ادامه سخن می‌فرماید: "أما والذي فلق الحبه و بزر السمه" به خدایی که دانه را شکافت و روح‌ها را آفرید، من که شیفته این مقام‌ها و موقعیت‌ها که گروهی برای رسیدن به آن دنیا را به خاک و خون می‌کشند و حق‌ها را ناحق و باطل‌ها را آشکار می‌کنند نبودم، من به خاطر مردم این مسئولیت را پذیرفتم، آنها که در صحنه بودند و مرا برای خلافت برگزیدند، حجت را بر من تمام کردند "لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر" اگر نبود حضور مردم در صحنه و اگر نبود تمام شدن حجت بر من به خاطر داشتن یاور و اگر نبود پیمانی که خدا از علما گرفته که در برابر شکم خواری ظالم و گرسنگی مظلوم ساکت نمانند و بی تفاوت نباشند من این خلافت را رها می‌کردم.

من آمده‌ام که این جهان خواران و ثروت‌اندوزان، اموال مردم را تبول خود قرار ندهند و مردم را به استضعاف نکشند. یک عده صاحب همه چیز باشند و دسته‌ای هیچ. این تبعیض و اختلاف اقتصادی جامعه، امتیاز طبقاتی، تضاد بین فقر و غنا، دو قطبی شدن جامعه به خاطر انحراف حکومت‌ها بود، چرا بنی‌امیه و طرفدارانشان باید بهره‌های کلان از اموال بیت‌المال ببرند و اموال مردم را ببلعند و از سویی دیگر در سراسر جوامع اسلامی گرسنگانی وجود داشته باشد که به نان شب محتاج باشند؟

امام علی می‌خواهد این تفاوت طبقاتی در

امام علی گفت: اگر دست از سرم بردارید مثل گذشته من هم در کنار شما و یکی مثل شما خواهم بود و مسئولیتی بر گردنم نیست و با همان خلیفه‌ای که انتخاب می‌شود مانند قبلی‌ها کنار می‌آیم، من مشاور در میان شما باشم بهتر از آن است که امیرتان باشم، زیرا در شرایط کنونی موفقیتی در این کار نمی‌بینم

جامعه نباشد. او این سلطه‌ها را عامل بی‌تقوایی و بی‌دینی می‌داند. امام علی برای انجام اصلاحات، اجرای عدالت و کاربردی کردن احکام اسلام و حاکمیت مساوات و برابری، قسط و عدل، خلافت را پذیرفته است و اگر گروهی نگذارند و مانع شوند دیگر امام علی خلافت را برای چه می‌خواهد؟ "وَلَا لَقِيْتُ حَبْلَهَا عَلَي غَارِبَهَا" آن را رها می‌کردم و افسارش را بر دوشش می‌انداختم. امام علی که قدرت طلب و مقام پرست نیست، قدرت را برای خدمت به مردم و جلب رضایت خدای خواهد، و گرنه بنا به فرمایش خودش، این مقام‌ها در نظر او از آب بینی بزبی ارزش تر است و اگر نتواند کاری انجام دهد این حکومت فاقد ارزش است. (۱۵۷)

امام علی پس از قبول خلافت در صدد بودند، که اموال حرام و غضب شده را بر گردانند، زمین‌های غصبی و اموال تصاحب شده را به صاحبان اصلیش بدهند، ولی فرصتی پیش نیامد و مگر توطئه شکم خوارگان و ثروت‌اندوزان می‌گذاشت که اصلاحاتی اساسی در جامعه انجام شود؟ حضرت در روز دوم خلافت خود می‌فرماید: "والله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملك به الاماء لرددته فان في العدل سعة و من ضاق عليه العدل فالجور عليه اضيق" به خدا قسم، اگر به زمین‌هایی که به ناحق به گروهی خاص داده شده دست بایم آنها را به بیت‌المال و یا به صاحبانش برمی‌گردانم، اگر با آن همسری گرفته و کابین زنان کرده و یا کنیزی را مالک شده باشند، عدالت پهنه گسترده‌ای دارد و کسی که عدالت بر او تنگ باشد، بی‌شک حلقه جور بر او سخت تر است. (۱۵۸)

از نظر امام علی هر کس به بیت‌المال و به اموال مردم تعرض و تجاوز کرده و مالی اندوخته، حتی اگر نسلی هم گذشته باشد، آن زمین و آن مال باید به صاحبانش باز گردد.

و نوشته‌اند: "اینکه در زمان خلافت امام علی معاویه از یک سسو و طلحه و زبیر از سوی دیگر و تندروها که خوارج بودند قیام کردند برای این بود که حضرت حاضر نبود پایه‌های حکومت خود را با چشم پوشی از گذشته و مماشات محکم کند. حضرت اهل مجامله و سهل انگاری نبود و می‌خواست حق را به حقدار برساند، از این رو نارضایتی زیاد می‌شد. در حکومت امام همیشه جنگ بود، سه جنگ در زمان حکومت ایشان پیش آمد، چون عدالت علی به ذائقه ظالمین و ستمگران خوش نمی‌آمد." (۱۵۹)

امام علی در آن شرایط چه می توانست بکند؟ جامعه آن روز علی را درک نمی کرد، عدالت را نمی فهمید، برابری و مساوات را نمی شناخت، آزادی را نمی دانست، حقیقت را لمس نمی کرد و با اسلام محمد (ص) آشنایی نداشت، از این رو امام علی تنها بود و هنوز هم تنهاست.

قدرت طلبان و سلاطه گران با نهایت جدیت سعی داشتند که صاحب همه چیز بشوند، و دیگران را به بی تفاوتی و بیاری به هر روی و راضی به روزمرگی بودن و کشیدن بار مستکبران عادت دهند، چه زیامی سراید:

مرد تنهایی و شبهای دراز
محر می نیست که غم گوید باز
راز خود جز به دل چاه نگفت

نیست جز چاه بر او محر مرز (۱۶۰)

جامعه با ید عدالت خواه باشد و به استقبال عدالت برود تا حاکم عادل، بتواند کار کند. وقتی جامعه ای از آزادی، عدالت و مردم سالاری آگاهی نداشته باشند، از حاکم عادل چه کاری ساخته است؟ وقتی مردمی به بردگی، در یوزگی، تملق، فرومایگی، خرافات و تعصبات نادرست عادت کردند به سادگی کسی و یا کسانی نمی توانند آنان را آگاه کنند و به راه حق رهنمون باشند، حضرت نوح (ع)، حضرت ابراهیم (ع)، حضرت موسی (ع)، حضرت عیسی (ع)، حضرت محمد (ص) و امام علی در زمان خودشان چقدر موفق بودند؟ از دست امت های خود چه رنج ها که کشیدند و چه غصه ها که خوردند و مگر حواریون نشان چند نفر بودند و آنها هم چگونه...!

باید یرش خلافت و روی کار آمدن امام علی همه فتنه ها از گوشه و کنار سر بر کشیدند، همه دشمنان و آنها که در زمان کفر کسی را از دست داده و اقوامشان در جنگ ها کشته شده بودند، سر بر آوردند. فرصت طلب ها که مدتی برای مسلمانی شعاری داده بودند و یا قدمی برداشته بودند، ادعاها کردند و خود را ذی حق دانستند، و چون علی (ع) را طرفدار آزادی و عدالت می دانستند با کینه توزی و سوء استفاده، هر کس در هر توطئه ای که می خواست شرکت می کرد و بعضی حاضر به بیعت با بزرگترین قهرمان تاریخ اسلام و امام المتقین و نماد عدالت و آزادی اسلامی نشدند، راه دیگری را در پیش گرفتند و برای گرفتن رشوه های کلان به قدرت طلبان نپیوستند.

بیشتر مردم زمان این حدیث را به یاد داشتند که

**امام علی در میان مردم
به تنهایی راه می رفت، قراول،
محافظ و نگهبانی نداشت، با
مردم سخن می گفت و با آنها
حرف می زد. او می خواست
که خلیفگان هم سطح مردم
باشند و نمی خواست که
"عُلَوا فی الارض" باشد**

حضرت محمد (ص) فرموده بود: "یا علی لایحبک المؤمنین ولا یغضک الاثمنافق" (۱۶۱) ای علی تنها افراد با ایمان تو را دوست دارند و منافقان دشمن تو هستند، و باز پیامبر (ص) فرموده بود: "فان علیا منی وانا منه و هو وکی کل مؤمن" (۱۶۲) علی از من است و من از آن علی هستم، و هر مؤمنی او را دوست می دارد و صدها حدیث دیگر که از پیامبر گرامی (ص) در وصف امام علی نقل شده است. حتی عایشه (ام المؤمنین) که با علی و فاطمه از همان زمان پیامبر (ص) محبتی نداشت، درباره امام علی گفت: "علی اعلم الناس بالسنه" (۱۶۳) علی از همه مردم به سنت پیامبر آشنا تر است.

باهمة فضائل و مناقبی که دوست و دشمن در باره امام علی می دانستند با این حال به خاطر قاطعیت امام علی بر عدالت و حق گرایی و حمایت از مظلوم، جیره خواران قدرت ها نمی توانستند امام علی را تحمل کنند. علی جامعه منحرف شده و معتاد به فساد، مفت خواری، بی عدالتی و تبعیض را چگونه می تواند به راه آورد؟ علی چگونه می تواند معاویه را که برای خود دستگاه سلطنتی، لشکر، تجهیزات، جاسوس، مزدور و آدم فروش، تدارک دیده، از سر راه مسلمان ها بردارد؟ معاویه که خاها و گوشک های برای خود در شام ساخته بود، که هزاران سال در آن زندگی کند! مگر امام علی با یک فرمان می تواند او را از کار بر کنار کند و از گردن مردم به زیر اندازد؟

شام، به تحریک معاویه، حاکمیت امام علی را نپذیرفت. در اندک زمانی بصره هم ساز مخالف را آغاز کرد. در خود مدینه، به مرکز خلافت هم عده ای در برابر علی ایستادند و با بیعت نکردند. مردم دو دسته شدند، مخالفان عثمان آنها بودند که با امام علی بیعت کردند، گروه دیگر طرفداران مظلومیت عثمان که در برابر امام علی ایستادند، شاید مسئله شیعه و سنی از این نقطه آغاز شده باشد و اصطلاح

شیعة علی و شیعة عثمان یا العثمانيه، یا عثمانی از اینجا رایج شد.

بعدها شیعیان بیشتر به کسانی گفته شد که پس از پیامبر (ص)، امام علی را امام دانستند و واجب الطاعه، و به دیگران توجه نداشتند. در همان ابتداء عده ای به دنبال هماهنگی امام علی با خلیفه های دیگر بودند. آنها نیز از خلفا اطاعت داشتند، در زمان خلافت امام علی مخالفت ها جدی تر شد و عثمانی هادر بصره و در صفین با امام علی و یاران اش جنگ و ستیز را آغاز کردند.

باشهادت امام علی و پیروزی بنی امیه، شیعیان امام علی در سختی، محدودیت و انزوا قرار گرفتند. چه بسیار، که آنها را مورد آزار و شکنجه قرار می دادند و به شهادت می رسانیدند.

در دوران زوال بنی امیه و سقوط آنها، در زمان امامان همام، محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق اندیشه های علمی شیعیان شکل گرفت و خط مشی فکری آنان مشخص شد و در مسیر تعالی قرار داده شد.

امامان بزرگوار شیعه راهگشایی ها کردند و عالمان و محققان شیعه، مسیر صحیح سنت پیامبر (ص) را از طریق اهل بیت به همه نشان دادند.

ابتداء در روند علمی شیعیان با اهل تسنن درگیری و خشونت کمتر پیش می آمد و جز مبارزان علوی که علیه حکومت های جائز اموی و عباسی قیام می کردند و می کشتند و کشته می شدند به عنوان شیعه و سنی، عدم امنیت و کشتار و تکفیری وجود نداشت.

از هنگامی که استعمارگران از قرن دهم و یازدهم در میان مسلمانان نفوذ پیدا کردند، آنان را بدون علت و تنها به بهانه شیعه و سنی بودن، به جان هم انداختند و چه بسیاری را که به کشتن دادند، در صورتی که جز بحث های کلامی و بیان فضایل اهل البیت، شیعیان حرف دیگری نداشتند. از قرن دهم تا امروز، بیشتر بحث های اقشار مذهبی تخطئه شیعه و سنی و ضدیت با یکدیگر است.

این بدعت نادرست از زمان کشته شدن عثمان، به دست معاویه پایه گذاری شد و برای آنکه قدرت را به دست آورد بر مردم سلطه یابد این سنت سیئه را بنا گذاشت، و منبای همه اختلاف ها، دودستگی ها، دشمنی ها، جنگ های مذهبی، ضدیت شیعه و سنی از زمان معاویه شروع شد.

در قرآن است که شیطان بر آدم سجده نکرد و از فرمان خدا سرپیچی نمود. لازم می شود انسان در دنیا،

هم عرض بودن با شیطان است. وقتی شیطان رانده در گاه الهی شد، از خدادار خواست مهلت کرد، بر او خطاب شد که "انک من المُنظَرین" به تو مهلت داده می شود، "فَالْقَبْمَا أَعُوذَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمَسْتَقِيمَ" (۱۶۴) او گفت به خاطر گمراهیم، بر سر راه بندگان شایسته کمین می کنم، سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ، به سراغ آنها می روم و بیشترین آنها را شکرگزار نخواهی یافت، یعنی آنها را منحرف می کنم.

در جایی دیگر وقتی شیطان بر مهلت داشتن خود مطمئن می شود و اینکه از رحمت پروردگاریه دور افتاده و دانست که تاقیامت می تواند در وجود آدمی جای گیرد، باز بیان تکوین به خدای می گوید: "قَالَ فَعِزَّكَ لَأَعُوذَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، الْأَعْبَادُ كَمُنْهَمُ الْمُخْلِصِينَ" او گفت سوگند به عزت تو که همه آدمیان را فریب دهم مگر بندگان مخلص و پاک تو را. (۱۶۵)

این شیطان، غیر از آنها که به دین خدا پایبند هستند و وجودشان از شائبه های انحرافی به دور است، هر کسی را که شیفته او گردد به دنبال خود می کشاند.

معاویه از فرمان خدا تمرد کرده است، مطیع او امر مرد خدا امام علی نشده است، دیگران را نیز از هر طرف با وسوسه ها، تطمیع و تهدید، شکم و شهوت، پول و قدرت، مقام و ثروت و... گمراه می کند. او دست بردار نیست "لَأَعُوذَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ" همه را گمراه می کند، راه جهنم را هموار می سازد. مگر بندگان مخلص خدا چند نفرند؟ چه کسی آنها را می شناسد؟

معاویه تنها نبود، چه کسانی معاویه را معاویه کردند؟ شخص معاویه مرد، ولی خط مشی معاویه تا "یَوْمَ يُعْتَوْنَ" همچنان هست. تا انسان های فریب خورده هستند، شیطان هم با آنها همراه است و این مهلتی است که خداداده، خدا به انسان مهلت داده و در وجود انسان همیشه شیطان هست. بنی امیه چه کار نکردی باقی گذاشتند؟ کدام جنابت را مرتکب نشدند؟ و مگر همه مسلمین را به انحراف نکشاندند؟ و دیدیم که چه بر سر علی، حسن، حسین، سلمان، ابوذر، مقداد و آنهايي که مطیع او امر شیطان نشدند آوردند، و از هیچ ظلم و ستمی بر آنها فروگذار نکردند و آیا بیشتر از این هم امکان پذیر بود؟ و مگر از شیطان چه کار دیگری ساخته است که بنی امیه مرتکب نشدند؟ و این روند تا آخر دنیا ادامه دارد.

انسان فاسد و مفسد، ضال و مضل و منافق، شیطان است. عوام فریب ها، دغل ها، دروغگوها،

ستم پیشه ها و... شیطان هستند، در کجاء دنبال شیطان می گردیم؟ همین ها که ظاهر سازی می کنند و گندم نما و جو فروشد، همان ها که جای انسان های توانمند را می گیرند و خود را بر سر مردم مسلط می کنند آنها شیطانند، آنها که دسترنج مردم را به یغما می برند و خوبستن را به غلط خیر خواه و مصلح جامی زنند شیطانند، آنها که دین التقاطی و اندیشه های اختلاف انگیز را مطرح می کنند و جامعه را منحرف می کنند، شیطانند. شیطان که شاخ و دم ندارد. بنی امیه، بنی عباس و در هر کجای دنیا و در هر بخش از تاریخ، همه دشمنان مردمند، جاسوسان مفسده جو و آدم فروشان شیطانند. اگر به ظاهر هم نماز بخوانند و روزه بگیرند و ظاهر مسلمانی داشته باشند. قرآن، ابوسفیان و جاسوسانش را شیطان می خواند. (۱۶۶)

امام علی در نامه ای برای معاویه، او را عامل شیطان می داند: "فانک مترفٌ قد أخذ الشیطان منک ما أخذہ و..." تو در ناز و نعمت و آسایش به سر میبری محققاً شیطان خواسته اش را از تو دریافت داشته و به وسیله تو به آرزویش رسیده و همچون روح و خون در وجود تو جاری است. (۱۶۷)

امیر المؤمنین علی در چندین مورد، معاویه را شیطان نامیده اند، یکی دیگر: "اتخذوا الشیطان لأمهم ملاکاً واتخذهم له أشراکاً..." آنها شیطان را در امر خود ملاک گرفتند، و او نیز مردم را دام های خود ساخت، و در سینه هاشان تخم گذاشت و جوجه آورد، در لانه هاشان بزبست و راه خود را پیمود، پس با چشم های ایشان نگاه کرد و با زبان هایشان سخن گفت، آنها را در معرض لغزش ها قرار داد و حماقت و رأی باطل را برای آنان بیاراست، کارهای کسی را انجام دادند که با شیطان در قدرت شریک بود و بر باطل سخن می گفت. (۱۶۸)

آنها که در صحنه بودند و مرا برای خلافت برگزیدند، حجت را بر من تمام کردند. اگر نبود حضور مردم در صحنه و اگر نبود تمام شدن حجت بر من به خاطر داشتن یاور و اگر نبود پیمانی که خدا از علما گرفته که در برابر شکم خوارگی ظالم و گرسنگی مظلوم ساکت نمانند و بی تفاوت نباشند من این خلافت را رها می کردم

در جایی دیگر می فرماید: "أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدَدَمَرٌ حَزْبُهُ وَأَسْتَجَلِبُ جَلْبَهُ..." آگاه باشید که شیطان گروه خود را برانگیخته و لشکر خود را فراخوانده تا ظلم و باطل را به حد نهایت برساند، به خدا قسم من عمل ناشایستی انجام ندادم، میان من و خودشان به انصاف رفتار نکردند، آنها از حق قرآن سخن می گویند که آن را ترک کرده اند و خونی را خواهانند که خود ریخته اند. (۱۶۹)

امام در نامه ای به **زیاد بن ابیه** می نویسد: "وَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّ مَعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَيْكَ يَسْتَلِ لِبَيْتِكَ... فَأَنَا هُوَ الشَّيْطَانُ يَا تَى الْمَرْءِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ، لِيَقْتَحِمَ غَفْلَتَهُ وَيَسْتَلِبَ غَرَّتَهُ..." من متوجه شدم که معاویه برای تو نامه ای نوشته تا عقلت را منحرف کند، و تیز هوشی تو را تیره و تبا کند. از او پرهیز، او شیطانی است که از پیش و پس و راست و چپ به سراغ انسان می آید، تا آدمی را به غفلت اندازد و عقلش را تبا کند. (۱۷۰)

در تفسیری از آیات سوره اعراف است که شیطان از پیش و پس و راست و چپ، یعنی از هر طریق ممکن به آدمی و سوسه می کند. (اعراف: آیات ۱۱ تا ۲۰) معاویه آن شیطان است که امام علی او را برای زیاد توصیف می کنند و او را از شر آن شیطان رانده شده بر حذر می دارند، ولی چه سود؟ بالاخره این شیطان مرز و زیرک تو نیست، **زیاد** را هم به دام اندازد و او را به دنبال خود بکشاند.

زیاد، کمبود پول، مقام و قدرت نداشت. کمبود **زیاد بن ابیه** نداشتن اصالت خانوادگی و پدر مشخص بود، که معاویه به از این راه وارد شد، و به طوری که خواندیم او را فریب داد و به تبا هیش کشانید. (۱۷۱)

شیطان در هر شرایطی کار خود را انجام می دهد. معاویه نمی تواند آرام بنشیند، او مصمم است که امام علی را از حق خود محروم کند. او فرصت دارد، تا "یَوْمَ يُعْتَوْنَ" تاقیامت. مهم آن است که "عباد الله المخلصین" در برابر او چه نقشی ایفا کنند، مانند امام علی، عمار یاسر، ابوذر، مالک اشتر و... چگونه ایستادگی کنند؟ و یا مانند زیاد بن ابیه، به قیمت یک "استلحاق" همان که تو هم از نسل ابوسفیان هستی همه چیز خود را از دست بدهد، گذشته تابناکش را از بین ببرد. مگر نمی گویند که شیطان به خاطر نافرمانی خدا و کبر و وریش، همه عبادت های گذشته اش از بین رفت و مگر شیطان غیر از **زیاد بن ابیه** بود، که با یک استلحاق، همه راز دست داد و تاقیامت هم این خود فروشی در زیادهای تاریخ حاکمیت دارد.

آنچه عمری است که در مدرسه آموختمی
به یکی جلوه ساقی همه بفر و ختمی
و عمر و عاص هم یاسو ابق مجاهدت و اسلامش،
به دام معاویه افتاد و او هم شیطان شد. نقطه ضعف او
رسیدن به حکومت مصر بود، و عبیدالله بن عباس با
پول معاویه به زانو در آمد و شیطان شد و...
دل های بنی امیه مالا مال از کینه و دشمنی
امام علی و فرزندان او بود و مگر شیطان جز برای
انحراف مردم از حق می ایستد؟

شامیان رسماً اعلام می کردند که دین مادی
عثمان است. در تاریخ طبری و کتاب الصغیر،
در جریان جنگ علی و معاویه در صفین اشعاری
آورده اند که در اثر تبلیغات معاویه، شامیان خویشتن
را پیرو دین عثمان و شیعه عثمان می گویند، و این
تفکر ماند و ادامه پیدا کرد، تا هر جایی که معاویه های
تاریخ بخوانند و مردم را به راه انحراف و انحطاط
بکشاند و این دشمنی ها همیشه تاریخ مصرف داشته
باشد.

پس از کشته شدن عثمان، مردم مدینه، مهاجر
و انصار، مهاجمان که از مصر و بصره و کوفه آمده
بودند، بر خلافت علی اجماع کردند، او را برگزیدند
و رهبریش را بر عهده گرفتند، چون علی را به
حق، شایسته ترین فرد زمان می دانستند و غافل از
توطئه های پشت پرده مدعیان خلافت، که از همان
روزهای نخستین مانع رهبری امام علی بوده و او را
به جنگ های ناخواسته مشغول کردند و همه مدعی
خونخواهی عثمان شدند، آن هم از امام علی که از
مهاجمان به خانه عثمان فاصله گرفته بود و دخالتی
در کشته شدن عثمان و حمله به او نداشت.

ولی بهانه خونخواهی و اینکه عثمان مظلوم
کشته شده باعث شد که عوام تازه مسلمان را
تحریک کنند و راه بیندازند، که ای خلق چه
نشسته اید که جانشین پیامبر (ص) را مظلوم کشتند
و به جای او نشسته اند و نو مسلمانات بصره و شام،
چه می دانستند که علی کیست و امامت به چه معنی
است؟ و دین راستین کدام است؟ شامیان اسلام را
در چهره معاویه می دیدند و فقط فرمان او بر ایشان
قابل قبول بود، و بصریان، ام المؤمنین، عایشه همسر
پیامبر (ص) را می دیدند که برای خونخواهی عثمان
راه افتاده و صحابیان ممتازی چون طلحه و زبیر در
کنار او هستند. شاید اگر مانیز آن روز در بصره و
یا شام بودیم معلوم نبود که راه بهتری را انتخاب
می کردیم، از کجا می توانستیم تشخیص دهیم که
حق با کدام طرف است؟

همانسان که امروز رسانه های تبلیغاتی دولتی
در دنیا برای بسیاری، معیار حق و باطل هستند

**همیشه برای عوام فریبی
ابزارهایی وجود دارد و خوشا
به احوال امثال عمار یاسر،
مقداد، سلمان، ابوذر و... که
فریب ظاهر سازی ها و شعارها
و ظاهر الصلاح بودن ها را
نمی خوردند. آنها چون کوه در
برابر حوادث، مقاوم و پایدار
بودند، آنها حق را شناخته
و آدم ها را با آن مقایسه
می کردند، نه آنکه افراد را
معیار حق قرار دهند**

و در جریان هستیم که صهیونیست ها چگونه
روی رسانه های تبلیغاتی جهانی سرمایه گذاری
می کنند، آن روزها هم حکام در خطبه های خود
و در نماز جمعه شان و مبلغان، خطیبان و جار چیان
جیره خوار حکومت، آنسان که می خواستند حق
و باطلی حکومت پسند می ساختند و به مردم ارائه
می دادند و مردم بی خبر از همه جا، همان سوژه مورد
تبلیغ راحق می دانستند و آن را اسلام، تفسیر قرآن و
سنت پیامبر (ص) به شمار می آوردند.

بیعت با امام علی همگانی و با شور و اشتیاق
عمومی و با حضور آشکار مردم بود. این انتخاب
با آزادی کامل و با عشق و علاقه انجام شد. آنها
که مایل نبودند در رأی گیری یا بیعت، شرکت
نکردند، افرادی چون **عبدالله بن عمر، اسامه بن
زید، سعد و قاصص، حسان بن ثابت و...**

بیعت در مسجد پیامبر (ص)، با حضور قاطبه
مردم و با شرکت مردان و زنان انجام گرفت، افرادی
مثل **ابوموسی اشعری** گروه قاعدین را تشکیل
دادند و از علی کناره گرفتند، چون از عدالت
امام علی و وحشت داشتند. آنها حتی مردم کوفه را از
بیعت با علی باز می داشتند.

امام علی از همان لحظات اول نشستن بر کرسی
خلافت، روی حیف و میل شدن اموال مردم
تکیه کرد و چه بسیار سخنانی که در خصوص
حق کشی های دوران خلافت حلیفه سوم بیان
می داشت، که در **نهج البلاغه** در بسیاری از موارد به
آن پرداخته است.

هنوز چند روزی از خلافت امام علی نگذشته
بود و هنوز به حساب ها و به حیف و میل ها نپرداخته
بود و هنوز حاکمانش را مشخص نکرده بود که در
ماه جمادی الاخر سال ۳۶ هجری، یعنی حدود پنج
ماه بعد از کشته شدن عثمان، به امام علی خبر دادند

ام المؤمنین، عایشه به همراهی دو تن از صحابیان
مجاهد پیامبر (ص)، **طلحه و زبیر**، به خونخواهی
عثمان برخاسته اند و علی را مسئول کشته شدن
عثمان می دانند و آماده جنگیدن با او شده اند.

ناراضیان از عدالت امام علی و حرام اندوزان
و حرام خواران دوران پیشین و فراریان وابسته به
عثمان، از جمله **مروان بن حکم**، به پشتیبانی و
تدارکات معاویه، لشکری در بصره آماده کردند و
مردم بصره را علیه امام علی شوراندند. (۱۷۳)

همیشه و همه جا با ابزار دین، حقیقت، ایمان،
امام و قرآن و... می شود به جنگ حق و حقیقت
رفت، با شعارهای دینی و خدا و پیغمبر و هودج
ام المؤمنین عایشه و صحابیان پیامبر (ص) و بشارت
داده شده های به بهشت! و پیراهن خون آلود عثمان
و مانند آن می شود توده های مردم را علیه امثال
امام علی، آن قرآن ناطق و مصداق عدالت و آزادی
و امام زمان تحریک کرد و به راه انداخت و با او
جنگید. همیشه برای عوام فریبی ابزارهایی وجود
دارد و خوشا به احوال امثال **عمار یاسر، مقداد،
سلمان، ابوذر و...** که فریب ظاهر سازی ها و
شعارها و ظاهر الصلاح بودن ها را نمی خوردند.
آنها چون کوه در برابر حوادث، مقاوم و پایدار
بودند، آنها حق را شناخته و آدم ها را با آن مقایسه
می کردند، نه آنکه افراد را معیار حق قرار دهند. (۱۷۳)

تا وقتی که جهل، نا آگاهی، تقلید کور کوران،
تعصب، حماقت و بی تقوایی هست، مردم به دنبال
شتری راه می افتند و به جنگ امام علی می روند،
فرزند پیغمبر (ص) امام حسین، امام زمان خود
را به نظر خود دشمن برای رضای خدا و خشنودی
پیامبر (ص) و ثواب آخرت! می کشند و بر بدن او و
یارانش اسب می تازند و خاندانش را اسیر می کنند
و در شهرها و آبادی ها، آنها را به نمایش مردم
می گذارند.

امام علی درباره طلحه و زبیر فرمودند: "به خدا
قسم هیچ کار ناروایی در من نیافته اند و از آن نهی
نکرده اند، در رابطه خود با من انصاف نداشتند، حقی
را مطالبه می کنند که خودرها کرده اند و قصاص
خونی را می خواهند که خود ریخته اند... آنها
خودشان بدون شرکت من، خون عثمان را ریختند،
قصاص را باید از خویشانش بگیرند، نخستین کار
عادلانه و بر حق آن است که خودشان را محکوم
کنند، رأی من روشن است، من هرگز رأی مبهم و
تاریک نداشته ام و نه کسی توانسته کار یا موضعی
را از من پنهان کند و... مسئولیت قتل عثمان
بر عهده هیچ کس غیر از آنها نیست، قطعاً آنها گروه
تجاوز کار داخلی هستند... به خدا قسم، طلحه،

زیر و عایشه به طور یقین می‌دانند که من بر حق هستم و خودشان بر باطل و ناحقند" (۱۷۴). امام، در جایی دیگری می‌فرماید: "...قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، من نه عثمان را کشتیم و نه در کشتنش کمک کردم و نه از آن ناراحت شدم" (۱۷۵). جنگ افروزان حمل، در بصره والی امام علی، **عثمان بن حنیف انصاری** را بر خلاف عهده‌ی که با او بسته بودند، دستگیر کردند، محافظان و اطرافیان را کشتند، خزانه‌اش را غارت کرده و موهای سر و صورتش را کنندند و او را زندانی نمودند، (۱۷۶). تمام مردمی را که در برابر آنها مقاومت کرده بودند، از دم تیغ بی‌دریغ گذراندند و همه را قتل عام کردند. (۱۷۷)

در ماه ربیع الاول سال ۳۶ بود که امام علی با عده‌ای از مهاجر و انصار، راهی بصره شد. حضرت با نامه‌ها و پیام‌هایی برای عهدشکنان (ناکثین)، از آنها خواست که دست از مخالفت بردارند و به خونریزی ادامه ندهند. (۱۷۸)

امام علی در سخنانی، اصحاب حمل را چنین توصیف می‌نماید: "الْأَوَّانُ الشَّيْطَانُ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ وَ اسْتَجَلَبَ حَيْلَهُ..." آنگاه باشید که شیطان حزب خود را جمع کرده است، سواره نظام و پیادگان را فراخوانده، من با آگاهی و بصیرت گام برمی‌دارم، هیچ‌گاه باطل را به صورت حق بر خودم جلوه‌ندادم و نه دیگران توانستند بر من چنین کنند، یعنی باطل را در نظر من حق جلوه دهند. در این جنگ چنان عرصه را بر آنها تنگ کنم که هیچ کدام نجات پیدا نکنند، آنان را در گرداب جنگ غرق کنم، که توان گریز نداشته باشند و یا اگر رفتند دیگر باز نگردند، یعنی که جنگ را بر آنان سخت خواهیم گرفت که راه چاره بر آنان بسته گردد. (۱۷۹)

امام علی در میدان جنگ باطلحه و زبیر صحبت کردند و سخنان رسول‌الله (ص) را درباره‌ی خود و آنها به یادشان آوردند و آنان را متنبه و متوجه کردند. مروان، چون سستی **طلحه** را دید او را با تیر زد و کشت و **زبیر** هم جبهه جنگ را ترک کرد و راه بیابان را در پیش گرفت و در راه به دست یکی از بصریان که بعدها در زمرة خوارج در آمد کشته شد. (۱۸۰)

عبدالله پسر زبیر، افسار شتر عایشه را در دست گرفته و آن را هدایت می‌کرد. فداییانی از بصریان در اطراف شتر عایشه جان باختند، باشد که عایشه به دست یاران امام علی کشته یا اسیر نشود. جنگ به شدت ادامه داشت، حتی لشکریان امام علی نمی‌خواستند که به شتر عایشه نزدیک شوند، به خاطر آنکه عایشه همسر پیغمبر (ص) و ام‌المؤمنین بود و

احترامش لازم.

امام علی خطاب به لشکریانش فریاد برآورد: "وَيَلَكُمْ اِعْرَاقُ الْجَمَلِ فَاِنَّهُ شَيْطَانٌ" وای پر شما، شتر عایشه را پی کنید، آن شتر شیطان است. (۱۸۱). پس از این اختار، **مالک اشتر**، **عدی بن حاتم** و **عمار یاسر**، به محافظان شتر حمله کردند و شتر را از پای درآوردند و هودج عایشه سرنگون شد. (۱۸۲)

با سرنگونی هودج عایشه، لشکریان حمل فرار کردند و عایشه در میان معرکه جنگ تنها ماند. امام (ع) به **محمد بن ابوبکر**، برادرش فرمودند: خواهرت را از میدان جنگ خارج کن و به خانه‌ای در بصره برسان.

پس از پیروزی در این جنگ که عده‌ای آن را به خاطر دشمنی با امام علی و دسته‌ای برای به دست آوردن قدرت و جمعی برای نابودی امام علی، راه انداخته بودند، امام علی، عایشه را با احترام، همراه با زنانی که لباس رزم پوشیده بودند، به فرماندهی **محمد بن ابوبکر** به مدینه رسانید. (۱۸۳)

در این جنگ سیصد هزار تن از عهدشکنان کشته شدند و پنج هزار تن از یاران امام علی به شهادت رسیدند. (۱۸۴)

یکی از بزرگترین رنج‌های امام علی آن بود که در سال‌های اولیه مسلمانان و در ماه‌های نخستین حکومت او، قدرت طلبان و کینه‌توزان، به نام اسلام و مسلمانی جنگی چنین سهمگین را بر مسلمانان تحمیل کردند و غیر از تباه کردن اموال بسیار، هجده هزار مسلمان را به کشتن دادند. افسوس!

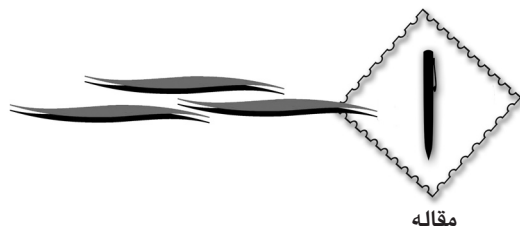
معاویه به از این جهت از جنگ حمل خوشحال بود که در ماه‌های آغازین حکومت امام علی بسیاری از یاران امام کشته شدند و حاکمیتش تضعیف شد. دیگر آنکه دو تن از مدعیان خلافت -طلحه و زبیر- هم از میان برداشته شدند. شکست عایشه نیز برای معاویه مبارک بود، چون دیگر سر بر نمی‌کشید و اظهار نظر نمی‌کرد، در معرکه‌های سیاسی وارد نمی‌شد و با شرمندگی و افسردگی کناری کشید و منزوی می‌شد.

آرام آرام، راه حاکمیت و به دست آوردن قدرت برای معاویه هموار و موانع یکی پس از دیگری از سر راه او برداشته می‌شد. تنها امام علی مانده بود که معاویه فکر می‌کرد با تحمیل جنگ صفین می‌تواند بر او غلبه کند و با سپاه شام -که مطیع و متقادی چون و چرا او بودند- شعار خونخواهی عثمان، که هنوز کارایی داشت، امام علی را شکست دهد. با بر نامه‌ریزی دقیقی که با کمک مشاور عالیش **عمرو عاص** و دیگر مشاوران رومی و یهودیش انجام داد، علی و یارانش را از مدینه به

کوفه و به جبهه‌ناخواستۀ جنگی دیگر کشانید. روند زندگانی حکومتی کوتاه و پرماجرایی امام علی به عنوان نماد عدالت و انسانیت همچنان با درگیری در صحنه‌های دیگری ادامه پیدا کرد. درود خدا بر او باد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱۵۰- نهج البلاغه، نامه به عثمان بن حنیف، ص ۹۶۱ (فیض الاسلام).
- ۱۵۱- خطبه ۹۱، ص ۲۶۲ (فیض الاسلام).
- ۱۵۲- نقل به مضمون، از ترجمه خطبه ۹۱، ص ۲۶۲ (فیض الاسلام) و خطبه ۱۵۲، ص ۴۵۹ و خطبه ۵۳، ص ۱۳۲.
- ۱۵۳- از خطبه ۱۳۶، ص ۴۰۸ (فیض الاسلام).
- ۱۵۴- نهج البلاغه، خطبه سوم ششقیه.
- ۱۵۵- آیت‌الله العظمی منتظری در جلد دوم "درس‌هایی از نهج البلاغه"، ص ۵۶، سخنان را انگشت‌های با معنی کرده‌اند.
- ۱۵۶- برداشت‌هایی از درس‌هایی از نهج البلاغه، ج ۲، شرح خطبه ششقیه.
- ۱۵۷- برداشت از خطبه ششقیه.
- ۱۵۸- نهج البلاغه، خطبه ۱۵.
- ۱۵۹- درس‌هایی از نهج البلاغه (آیت‌الله العظمی منتظری) جلد دوم، ص ۱۸۶.
- ۱۶۰- ابن عزیر بالله سلطان زاده.
- ۱۶۱- ابن حدیث و امام احمد حنبل هم نقل کرده "طبقات الحنابلة"، ج ۱، ص ۲۵۵.
- ۱۶۲- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۸۳.
- ۱۶۳- تاریخ الکبیر (بخاری) ج ۲، ص ۲۵۵.
- ۱۶۴- اعراف: آیات ۱۷ تا ۱۷۶.
- ۱۶۵- آیات ۸۳ تا ۷۱.
- ۱۶۶- آل عمران: آیات ۱۷۲ تا ۱۷۴.
- ۱۶۷- نهج البلاغه، نامه ۱۰، ترجمه علامه جعفری، ص ۸۰۶.
- ۱۶۸- خطبه هفتم نهج البلاغه، ترجمه علامه جعفری، ص ۷۶.
- ۱۶۹- نهج البلاغه، خطبه ۲۲، ترجمه علامه جعفری، ص ۹۸.
- ۱۷۰- نهج البلاغه، نامه ۴۴، ترجمه علامه جعفری، ص ۹۱۲.
- ۱۷۱- مرحوم آیت‌الله سید محمد جواد موسوی غروی در کتاب "آدم از نظر قرآن" جلد دوم در بحث شیطان سخن بسیار دارند.
- ۱۷۲- انساب الاشراف (بلادری) ج ۳، ص ۹۵۰.
- ۱۷۳- مضمون فرمایشی از حضرت علی در نهج البلاغه.
- ۱۷۴- ترجمه القدر، ج ۹، ص ۱۴۹، نقل از نهج البلاغه، ص ۲۵۲/۱.
- ۱۷۵- همان، ص ۱۰۰، از: انساب الاشراف ۸۵.
- ۱۷۶- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۸۵.
- ۱۷۷- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۹۵۳.
- ۱۷۸- الفتوح (ابن اعثم) ج اول، ص ۲۶۸.
- ۱۷۹- نهج البلاغه، خطبه ۱۰، ص ۵۲ (فیض الاسلام).
- ۱۸۰- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۳، در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، احوالات آن دو مفصل آمده است.
- ۱۸۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸۴.
- ۱۸۲- انساب الاشراف، ص ۹۷۱.
- ۱۸۳- الامامه و السیاسة (ابن قتیبه) ج ۱، ص ۷۸.
- ۱۸۴- مروج الذهب (مسعودی) ج ۲، ص ۲۸۰.



باوردینی و داور دینی در شناخت وحی و نبوت

نقدی بر آرای دکتر عبدالکریم سروش در باب وحی و نبوت

حسن یوسفی اشکوری
بخش چهارم

قرآن

گرچه به «قرآن» در معنای لغوی آن، معنای بعیدی نیز گفته‌اند،^(۳۱) اما معنای قریب آن که تقریباً مقبول افتاده این است که قرآن در اصل مصدر است به معنی «خواندن» و شاهد آن را آیات ۱۷ و ۱۸ سوره قیامت دانسته‌اند.^(۳۲) اما مهم این است که در لسان اهل تفسیر و به طور کلی مسلمانان، «قرآن» علم است برای مجموعه بیش از شش هزار و ششصد آیه‌ای که در طول بیست و سه سال نبوت به حضرت رسول نازل شده و او بر دیگران قرائت کرده و سپس به فرمان وی کتابت شده، آنگاه پس از وی تدوین شده و به صورت کتاب (بین‌الدفتین) درآمده و اکنون به عنوان متن وحیانی و مقدس مسلمانان در اختیار آنان است و آن را «مصحف شریف» نیز گویند. در قرآن عناوین مختلفی به این مجموعه و کتاب داده شده است،^(۳۳) مانند فرقان (فرقان: ۱)، تنزیل (شعرا: ۱۹۲)، کتاب (شعرا: ۲ و حجر: ۱) و گاه با پسوند آمده است: «القرآن المجید» (ق: ۲ و بروج: ۲۱) و «القرآن العظیم» (حجر: ۷۸) و «القرآن الحکیم» (یس: ۲) و «القرآن الکریم» (واقعه: ۷۷) و «قرآن مبین» (حجر: ۱).

آنچه گفته شد گزارشی مختصر از مفهوم واژه قرآن و نظر اجماعی مسلمانان درباره این نام و این کتاب است و با آیات و مفاهیم دیگر در حوزه وحی و نبوت سازگار و هماهنگ است. فلسفه تنزیل وحی ملفوظ یعنی قرآن نیز با فلسفه دین متجانس است. شاید این آیه کوتاه تعریف جامعی از نقش و فلسفه وجودی کتاب الله باشد. «موعظه من ربکم و شفاء لما فی الصدور» (یونس: ۵۷، اسرا: ۸۲). در جای

دیگر (ابراهیم: ۱) گفته شده: «کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید». و یاد در جای دیگر (نحل: ۸۹): «و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء و هدی و رحمه و بشری للمسلمین» و در سوره فاطر آیه ۲۵ نیز قرآن «کتاب منیر» دانسته شده است. اگر این توصیه مولانا را قبول کنیم که «معنی قرآن ز قرآن پرس و بس»،^(۳۴) اجمالاً معنای قرآن همان است که گفته شد. اما قرآن در رأی مختار مدافعان کلام نبوی بودن قرآن چه معنایی دارد و چگونه می‌توان آن را با آموزه‌های آشکار قرآن مبنی بر ترادف بین اصطلاح قرآن با مجموعه آیات نازل شده بر محمد (ص) و

در لسان اهل تفسیر و به‌طور کلی مسلمانان، «قرآن» علم است برای مجموعه بیش از شش هزار و ششصد آیه‌ای که در طول بیست و سه سال نبوت به حضرت رسول نازل شده و او بر دیگران قرائت کرده و سپس به فرمان وی کتابت شده، آنگاه پس از وی تدوین شده و به صورت کتاب (بین‌الدفتین) درآمده و اکنون به عنوان متن وحیانی و مقدس مسلمانان در اختیار آنان است و آن را «مصحف شریف» نیز گویند

مفهوم «کلام الله» و کتابی که «فصلت آیات و من لدن حکیم خبیر» (هود: ۱) سازگار کرد؟ مگر این که قرآن را صرفاً به معنای لغوی آن بدانیم که البته در این صورت با کاربرد متعدد این عنوان در آیات قرآن و با جملات و تعابیر پیشوند و پسوند آن در خود قرآن سازگار نیست و به هر حال با هیچ بهانه‌ای نمی‌توان از عنوان ثانوی و اصطلاحی دیگر (مانند دیگر عناوین) چشم پوشید، بنابراین باید معنای قرآن را ز قرآن پرسید نه از آرای ذوقی و یا به تعبیر درست‌تر «تذوقات» (این تعبیر درست از دکتر سروش است) گاه متعارض عارفان، فیلسوفان و یا شاعران.

عربی مبین

موضوع دیگر تعبیر انزال قرآن به «عربی» و یا «عربی مبین» است که بارها در قرآن آمده (یوسف: ۲، طه: ۱۱۳، شوری: ۷، زخرف: ۳، نحل: ۱۰۳، شعرا: ۱۹۵). صریح آیات این است که خداوند قرآن را به عربی و عربی مبین به پیامبرش فرستاده. پیداست که نزول و ابلاغ یک پیام در قالب یک زبان شناخته شده در عصر نزول قرآن یعنی زبان مادری و بومی پیامبر عرب معنایی جز این ندارد که این پیام ملفوظ بوده و در ساختار و قالب کلمات و الفاظ بشری و قابل فهم برای همگان بوده است. نمی‌دانم که دوستان متفکر ما این تعابیر را چگونه تفسیر و حتی تأویل می‌کنند و چگونه این نصوص قرآنی را با رأی مختارشان سازگار می‌کنند. این دعوی قرآن نه تنها با این نظر که قرآن لفظاً و معناً نبی است سازگار نیست، بلکه حتی با آن

انداز ابرار
ار دینیهشتن و خرداد ۱۳۸۸

نظریه میانه یعنی معنا و پیام و املاز خداوند باشد و لفظ و انشا از محمد (ص) نیز در تعارض است. ممکن است گفته شود قرآن به مثابه کلام نبی نیز عربی است، باید گفت در این صورت، معنای آیات این می شود که پیامبر خود گفته که «کلام من عربی است»، و این ادعایی نادرست است و حداقل خارج از بلاغت سخن است، مگر پیامبر چند زبان می دانست که در مقام اهمیت و فوق العاده نشان دادن کلامش با افتخار ادعا کند که، بله! «کلام من به عربی مبین گفته شده است»؟ فکر نمی کنم این پاسخ احتمالی چندان معقول باشد.

اعجاز و تحدی

از موضوعات قابل بررسی در مقوله وحی و نبوت و قرآن، دعوی اعجاز و بویژه تحدی قرآن است. این که معنا و مفهوم اعجاز قرآن و انگیزه و فلسفه و موضوع و هدف تحدی قرآن چیست، سخن دیگری است و از گذشته تا حال مباحث مختلفی در این باب مطرح شده و آرای مختلفی اظهار شده، ولی آن مباحث و آرا اکنون مورد نظر و بحث ما نیست و با مناقشات جاری ارتباط ندارد. آنچه مهم و قطعی است این است که به صراحت آیات قرآن (از جمله: اسرا: ۸۸، طور: ۳۴-۳۳، یونس: ۳۸، هود: ۱۴-۱۳، بقره: ۲۴-۲۳)؛ این کتاب و گوینده آن دعوی اعجاز دارد و از این رو پیوسته مخالفان را به چالش و هموردی می طلبد و از آنان می خواهد یک سوره مانند آن بیاورند. معمولاً آدمیان، ولو نابغه و دانشمند و سخندان و سخنور استثنایی، نمی توانند در علم و یارای و یا سخن و هنر خود مدعی اعجاز باشند و دیگران و مخالفان خود را به مصاف بخوانند، چرا که فراتر رفتن از علم و سخن مدعی نه محال عقلی است و نه محال طبیعی، و اگر هم دعوی هایی از سنخ اعجاز و تحدی باشد یا از سر خود شیفتگی است و یا در مقام مبالغه و بیان اهمیت استثنایی یک کار و یا اثر گفته می شود، مانند این شعر حافظ:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ

به قرآنی که اندر سینه داری
در این مورد حتی رأی «صرفه» نیز مدد کار
و حداقل مؤید رأی دوستان نخواهد بود. البته
و جوه اعجاز، متنوع و متکثر است. اما در این
میان برخی مفیبات (از جمله آیات اول سوره

روم و پیشگویی مهم فرجام جنگ های ایران و روم) و نیز آرای متفکران و قرآن پژوهان معاصر مانند رشاد خلیفه و مهندس بازرگان در «سیر تحول قرآن» قابل توجه است و نمی توان به سادگی از آنها چشم پوشید. به هر حال به نظر می رسد دوستان یا باید دعوی اعجاز و تحدی قرآن را انکار کنند (که نشدنی است) و یا از آن توجیه و تفسیری ارائه دهند که با نظر به شان در تعارض نباشد. البته دکتر سروش پذیرفته اند



باید معنای قرآن را ز قرآن پرسید نه از آرای ذوقی

در آیه ۵۱ سوره شوری گفته شده که خداوند جز از طریق وحی یا وراي حجاب سخن نمی گوید. با توجه به این که در این جا مستثنی متصل است نه منقطع، روشن است که وحی خداوند از جنس «کلام» است و کلام از جنس «لفظ» است و این مدعا بویژه در ارتباط با وحی بر پیامبران صاحب کتاب چون عیسی و موسی و محمد نمی تواند جاری باشد. آیات متعدد قرآن در باره وحی و قرآن و برقراری نسبت متساوی بین آن دو در نبوت محمد (ص)، مؤید این مدعاست، برای نمونه وقتی در آیه ۱۱۴ سوره طه به طور صریح خداوند به پیامبری با قدرت و تأکید تمام می گوید پیش از آن که قرائت وحی پایان پذیرد، در خواندن آن شتاب نکن و همین موضوع در آیات ۱۶ تا ۱۹ سوره قیامت نیز بدین گونه بازتاب پیدا کرده: «زبانت را به [بازخوانی وحی] مجتنبان که در کار آن شتاب کنی / گردآوری و بازخوانی آن برعهده ماست / و چون آن را برخوانیم، از آن پیروی کن / سپس شرح و بیان آن برعهده ماست»؛ آشکار است که منظور از نزول وحی کلام معین است و این کلام لفظ است و لفظ قرآن است که از مقام قرب ربوبی به پیامبرش فرستاده و یا القا شده و او نیز به صراحت آیات موظف است آن را بی کم و کاست و شتاب نادرست به مردمان ابلاغ کند. ایزوتسو نیز بحث روشنگر و معناشناختی عمیق در این مورد دارد. وی به صراحت می گوید: «وحی، از جنبه تحلیلی معنی شناختی برابر با کلام الله است... اگر چنین نمی بود قرآن کلمه کلام الله را در توصیف وحی به کار نمی برد» (۳۴). بنابراین ارتباط وثیق و آژنه شناختی و معنی شناختی «کلام الله» و «وحی» در آیات مورد بحث در تعارضی آشکار با مدعای مدافعان نظر کلام نبی بودن قرآن است. اطلاق «کلام الله» به حضرت موسی، دیگر پیامبر سامی و توحیدی

قرآن معجزه بود، اما ایشان وجود و شخصیت محمد را معجزه خدا می داند و قرآن را معجزه محمد، اما باید گفت که اولاً چنین سخنی با متن قرآن سازگار نیست و ثانیاً تکلیف تحدی را روشن نکرده اند.

کلام الله

موضوع مهم و قابل توجه دیگر، اصطلاح «کلام الله» و «کلیم الله» در قرآن است. در آیه ۵۱ سوره شوری گفته شده که خداوند جز از طریق وحی یا وراي حجاب سخن نمی گوید. با توجه به این که در این جا مستثنی متصل است نه منقطع، روشن است که وحی خداوند از جنس «کلام» است و کلام از جنس «لفظ» است و این مدعا بویژه در ارتباط با وحی بر پیامبران صاحب کتاب چون عیسی و موسی و محمد نمی تواند جاری باشد. آیات متعدد قرآن در باره وحی و قرآن و برقراری نسبت متساوی بین آن دو در نبوت محمد (ص)، مؤید این مدعاست، برای نمونه وقتی در آیه ۱۱۴ سوره طه به طور صریح خداوند به پیامبری با قدرت و تأکید تمام می گوید پیش از آن که قرائت وحی پایان پذیرد، در خواندن آن شتاب نکن و همین موضوع در آیات ۱۶ تا ۱۹ سوره قیامت نیز بدین گونه بازتاب پیدا کرده: «زبانت را به [بازخوانی وحی] مجتنبان که در کار آن شتاب کنی / گردآوری و بازخوانی آن برعهده ماست / و چون آن را برخوانیم، از آن پیروی کن / سپس شرح و بیان آن برعهده ماست»؛ آشکار است که منظور از نزول وحی کلام معین است و این کلام لفظ است و لفظ قرآن است که از مقام قرب ربوبی به پیامبرش فرستاده و یا القا شده و او نیز به صراحت آیات موظف است آن را بی کم و کاست و شتاب نادرست به مردمان ابلاغ کند. ایزوتسو نیز بحث روشنگر و معناشناختی عمیق در این مورد دارد. وی به صراحت می گوید: «وحی، از جنبه تحلیلی معنی شناختی برابر با کلام الله است... اگر چنین نمی بود قرآن کلمه کلام الله را در توصیف وحی به کار نمی برد» (۳۴). بنابراین ارتباط وثیق و آژنه شناختی و معنی شناختی «کلام الله» و «وحی» در آیات مورد بحث در تعارضی آشکار با مدعای مدافعان نظر کلام نبی بودن قرآن است. اطلاق «کلام الله» به حضرت موسی، دیگر پیامبر سامی و توحیدی

مورد قبول قرآن نیز مؤید همین دعوی است، گرچه کلیم الله بودن موسی با کلیم الله بودن محمد (ص) و یاد دیگر پیامبران یکی نیست. قابل ذکر است که منظور منحصر کردن وحی الهی به عالم و آدم و حتی به پیامبران در قالب کلام و لفظ نیست، چنان که گفته شد وحی الهی عام است و ممکن است در حد اشاره و همراه با دریافت باطنی لحظه‌ای باشد و یا در قالب ایماژها و نمادها به شخص انتقال پیدا کند، اما سخن ما فعلاً حول موضوع قرآن است که به گمان ما عین وحی تنزیلی ذات باری بر محمد (ص) است. در عین حال می‌توان حدس زد که حتی پیامبر در مواردی وحی‌هایی دریافت کرده که یا در قالب کلام و لفظ نبوده و یا در قرآن، به هر دلیل نیامده باشد.

اما دکتر سروش راه خروج از این بن‌بست و گره‌گشایی را در مجازی دیدن کلام الله دیده است. ایشان می‌نویسد: «شگفت این است که در مورد کلام باری، «نزول» را به معنایی مجازی می‌گیرند که غرض، فرود آمدن از مکانی زیرین نیست (آن چنان که در مورد باران صادق است، بلکه فرود آمدن از مکانی زیرین به مکانی زیرین است، یعنی از ملکوت به ملک، یا از حقیقه به رقیقه)، اما «کلام» را معنایی مجازی نمی‌کنند و آن را به همان الفاظ انسانی نمی‌گیرند، زهی ناسازگاری و بی‌روشی! این نیمه‌راهی و نیم کاری چرا؟ هم کلام و هم نزول را به معنای مجازی بگیرد تا گره‌ها گشوده شود، یا هم کلام و هم نزول را به معنی حقیقی بگیرد تا در وادی بی‌پایان دشواری‌ها سرگردان بماند.»

چنین استدلالی از دکتر سروش قدری شگفت می‌نماید. دو نکته در این مورد گفتنی است؛ یکی این که حمل واژه یا تعبیر و اصطلاح و به طور کلی کلمات به معانی حقیقی و یا مجازی و نیز به معانی قریب یا بعید تابع شرایط و شروط و قواعدی است و قطعاً به دلخواه و سلیقه‌ای نیست، برای نمونه با توجه به مبانی خداشناسی و توحیدنگری قرآن و محکومات گزاره‌های دینی در مورد ذات باری و تأکید بر تنزیه او از هر نوع شوائب مادی، وقتی می‌بینیم در قرآن سخن از «بدالله» می‌شود، روشن است که «بد» مجازی است نه واقعی و یا زمانی که سخن از نزول باران می‌رود، آشکار می‌گردد

که نزول واقعی است نه مجازی. در مقابل، اگر صحبت از نزول رحمت در میان است، می‌دانیم که منظور نزول فیزیکی و از مکانی به مکانی نیست. مراد واقعی و عینی و یا مجازی و استعاری را قواعدی چون زمینه و زبان و ساختار کلام و مقام و احوال صدور کلام و وضعیت متکلم، روشن و معین می‌کنند نه ذوق و سلیقه ما. به هر حال انتخاب معنای مکان یا مکانیت از نزول باران و یا کلام الهی در مورد قرآن و وحی با معیار کاربرد واژه‌ها در ساختار کلمات و گزاره‌ها صورت می‌گیرد. چنان که گفته شد و تحلیل زبان‌شناسانه کسانی چون ایزوتسو و نولدکه (۳۵) و به طور کلی تمام زبان‌شناسان آشکار می‌کند، کلام الله در قرآن همان وحی نازل شده بر محمد (ص) است که ابتدا شفاهی بوده و به وسیله پیامبر تلاوت و قرائت شده و آنگاه مکتوب شده است. اساساً نکته آن است که قیاس نزول باران با نزول قرآن و وحی، قیاس مع الفارق است، چرا که این دو از یک جنس نیستند و در واقع هیچ ربطی بین آن دو وجود ندارد. نباید استفاده از



مراد واقعی و عینی و یا مجازی و استعاری را قواعدی چون زمینه و زبان و ساختار کلام و مقام و احوال صدور کلام و وضعیت متکلم، روشن و معین می‌کنند نه ذوق و سلیقه ما

تعبیر نزول ما را به اشتباه بیندازد. اگر قرار باشد بی‌هیچ دلیل و قرینه‌ای کلمه‌ای را مجازی بدانیم، می‌توانیم کلمه و تعبیر بشر در مورد محمد (ص) را، که این همه مورد تأکید (البته درست) دکتر سروش هم هست، مجازی بدانیم و معنایی غیرمتعارف و حداقل بعید و تأویل‌گرایانه را بر آن حمل کنیم. زیاده‌روی بوالهوسانه‌ای که بسیاری از عارفان و باطنیان در طول تاریخ اسلام در تأویل کرده‌اند. یکی از نمونه‌های آشنای آن کتاب «وجه دین» اثر ناصر خسرو قبادیانی است، اما این شیوه علمی و پسندیده نیست. نکته مهم دیگر این است که معنای حقیقی یا مجازی در مورد نزول باران یا قرآن، حقیقت نفس‌الامری نیست و از این رو ادبی و اعتباری شمرده می‌شوند. در عالم و در زیست جهان طبیعی آدمی، در واقع و نفس‌الامر، بالا و پایین و چپ و راست وجود ندارد. این اصطلاحات نسبت به وضع و موقعیت آدمی جعل شده‌اند و نسبی‌اند و موقعیتی. مفاهیمی چون آسمان و زمین نیز چنین‌اند، در عین حال همین مفاهیم نسبی و موقعیتی به ما می‌گوید که نزول باران در موقعیت انسان در کره‌خاکی فرود آمدن باران از مکانی فوقانی به مکانی تحتانی است اما مفهوم نزول پیام و یا کلام الهی و وحی ذات باری به آدمیزاد و پیامبران از مکانی برین و زیرین به مکانیت زیرین است. این نیز افزودنی است که در نزول وحی ملفوظ نیز هرگز علل و اسباب طبیعی نفی نمی‌شود بلکه قطعاً اسباب در مقام تنزیل و تنازل وجود داشته است. به هر حال خروج مرادات و معانی از ظواهر الفاظ و نصوص، محتاج دلیل و حداقل قرینه‌های حالی و مقابله است. دکتر سروش باید دلایل مجازی دانستن کلام الله را بگویند. این که انتخاب و یا ترجیح معنایی در یک کلمه ما را در جای دیگری دچار مشکل می‌کند، دلیل قانع‌کننده‌ای بر اعمال نظر سلیقه‌ای و نامعقول و نامقبول ما نمی‌شود. بگذریم که مشکلات مورد نظر ایشان، به گونه‌های معقول‌تری قابل حل است، حتی اگر راه‌حل‌های سنتی و رایج کفایت نکنند.

ارتباط «نطق» و «وحی»

مفهوم دیگری که به شکلی با مفهوم کلام الله و اطلاق آن بر قرآن ارتباط دارد و مدعای پیشین را تقویت می‌کند، اطلاق «نطق» به «وحی» یعنی

قرآن است. در آیات چهارم و پنجم سوره نجم آمده است: «و ما ينطق عن الهوى / ان هو الاوحى يوحى». روشن است در این آیات از وحی تعبیر به نطق شده و نطق به معنای سخن گفتن با کلام و لفظ است و ساختار کلام و پیام نهفته در آن نشان می‌دهد که موضوع دعوی نبی اسلام مبنی بر نزول وحی از جانب خداوند یعنی قرآن است و این با هیچ معنای احتمالی دیگر (برای نمونه تحویل نطق به قدرت فاهمه) سازگار نیست. در آیه ادعا شده است که سخنان محمد (ص) (=قرآن) از سر هواهای نفسانی و انگیزه‌های شخصی نیست، بلکه آنچه او می‌گوید (=قرآن) سخن و حیانی و فرو فرستاده خداوند است. نسبت این همانی نطق و وحی در آیات مورد اشاره، نافی و ناقض نظریه دکتر سروش و دیگران است.

دعوی نبی بر پیروی از وحی

تعبیر دیگر در قرآن، که باز به نظر می‌رسد در تعارض با نظریه مورد بحث قرار دارد، دعوی حضرت رسول مبنی بر این که «من جز از آنچه بر من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم» می‌باشد که پیش از این به مناسبتی به این موضوع و آیات مربوط اشاره شد. معنای روشن این دعوی آن است که وحی از قرآن، از سوی خداوند است نه شخص محمد (ص)، چرا که دعوی اطاعت و تبعیت از آن برای پیامبر لغو و حداقل بی‌اهمیت خواهد بود. اگر بگوییم قرآن لفظاً و معناً و به تمامی، محصول اندیشه و فرهنگ و زبان و انتخاب محمد (ص) است و به گفته دکتر سروش «همه کاره» خود اوست، دعوی تبعیت از آن، بدان معناست که او بگوید من از کلام و اندیشه و نظر خودم پیروی می‌کنم. این دعوی لغو و حتی هجوی نیست؟ بویژه ساختار آیات نشان می‌دهد که پیامبر هم در مقام اثبات عدم خود کامگی و اطاعت کامل خود از خداوند و اوامر و نواهی اوست و هم به پدیده نزول وحی به عنوان پدیده‌ای مستقل و جدا از خود و به عبارتی «هیچ کاره» بودن خود در این اوامر و نواهی اشاره دارد، و گرنه این تأکیدها و تصریح‌ها ضرورتی نداشت. به هر حال دعوی وحی غیر ملفوظ نه با ساختار آیات، مضامین، شواهد حالی و مقاله موجود در آیات مورد

در نزول وحی ملفوظ نیز هرگز علل و اسباب طبیعی نفی نمی‌شود بلکه قطعاً اسباب در مقام تنزیل و تنازل وجود داشته است

بحث سازگار است و نه اصولاً دارای اهمیتی در خور است که به گفتن آن بیارزد. گفتن ندارد که هر کسی به طور معمول از نظر فکر و نظر خود تبعیت می‌کند. به هر حال این آیات و نیز «قل» های قرآن^(۳۶) اهمیت این تبعیت از وحی الهی را نشان می‌دهد.

پی‌نوشت‌ها:

۳۱. دانشنامه قرآن، ۱۶۳۱/۲.
 ۳۲. قاموس قرآن، قریشی، ۷-۵/۳۶۲.
 ۳۳. ززرکنسی و سیوطی در الانقار هر یک پنجاه و پنج نام برای قرآن ذکر کرده‌اند. دانشنامه قرآن، ۱۶۳۱/۲.
 ۳۴. خدا و انسان در قرآن، ص ۱۹۶-۱۹۵.
 ۳۵. اسلام در ایران، بطروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۴، ص ۱۰۹. جمله نولدکه به گزارش بطروشفسکی این است: «به اعتقاد مسلمانان قرآن کلام خداست و از مفاد خود آن نیز چنین برمی‌آید».
 ۳۶. دکتر سروش در مقام پاسخ به استشهادهای منتقدان به وجود «قل» های زیاد در قرآن، می‌نویسد: «قل» های قرآن هم قصه روشنی دارد. این از فنون سخن گفتن است که گوینده گاه به خود خطاب می‌کند، در حالی که مخاطب او به واقع دیگرانند. ایشان پس از استشهادهای ابیاتی از مولوی در مثنوی و غزلیات شمس می‌افزاید: «و این چه فرقی دارد با «قل» هاء الله احد» یا «قل» تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم - آل عمران: ۶۴» یا «قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن - اسراء: ۱۱۰».
- در این مورد و استدلال دکتر سروش دو نکته قابل توجه است؛ یکی این که قبول این دعوی در واقع معقول دانستن آن، فرع بر اثبات و پذیرفتن اصل مدعاست. یعنی اگر به هر دلیل قانع شدیم که قرآن کلام محمد (ص) است و املاء و انشاء و مضمون و فقط زبان و ادبیات این کتاب از پیامبر است، آنگاه می‌توان توجیه و تحلیل یاد شده را به مثابه نوعی سخن گفتن بشری محمد (ص) پذیرفت، اما بدیهی است که ما هنوز در دعوی اصلی و دلایل آن حرف داریم و حداقل قانع نشده‌ایم که قرآن بر ساخته محمد (ص) است و بلکه دلایل قانع کننده خلاف آن است، بنابراین حداقل تا

تعیین تکلیف نهایی و اتخاذ نظریه‌ای روشن، می‌توان این موضوع را نادیده گرفت و مسکوت گذاشت. نکته مهم دیگر آن است که اگر مجموعه آیات قرآن و خطابات و موضوعات آن خطابات را در نظر بگیریم، و همه را در یک شبکه ارتباطی و مفهومی فهم کنیم، توجه و پاسخ د کتر سروش مقبول نمی‌نماید، چرا که از نخستین خطاب (قرء باسم ربک الذی خلق... تا واپسین آیات، این گزاره قابل کشف و قابل قبول است که در این کتاب گوینده یکسر خداوند است و شونده مستقیم یکسر محمد (ص) است و البته مع الواسطه مردمان و مؤمنان. البته به مناسبت‌هایی (به ویژه در «بناها و دعاهای قرآن)، گاه آدمیان و پیامبران نیز با خدا سخن گفته‌اند اما سخن گفتن آنها رویی است نه در مخاطب بین محمد (ص) و خداوند. در این چارچوب و با تکیه بر این انسجام، قاطعانه می‌توان گفت این «قل» ها از نوع سخن گفتن شاعر و یا خطیب و یا به طور کلی زبان و بیان ادیبانه آدمیزاد نیست، فرمان خداوند است که احتمالاً برای حفظ اصالت وحی و قرآن، در قرآن حفظ شده است. وانگهی تمام قل‌های قرآن از نوع یاد شده نیست که نوعی سخن گفتن در امور کلی و انتزاعی و یا شاعرانه باشد، موارد متعددی در قرآن از واژه «قل» در مقام بیان احکام و مقررات شرعی است (مانند یستلونک عن الاهله قل هی مواقیئ للناس و الحج... بقره: ۱۸۹. یستلونک عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر... بقره: ۲۱۷...) و یا از حوادث تاریخی و اشخاص است (و یستلونک عن ذی القرنین قل... کهف: ۸۳). حداقل در این گونه موارد استفاده از چنان شیوه‌ای در افاده مقصود، نامعقول و خارج از فنون ادبی است. حداقل در این موارد، که کاملاً حقوقی و در مقام تعیین و جعل احکام و یا پاسخ به پرسش است، استفاده از واژه «بگو» لغو و غیر متعارف است. فکر نمی‌کنم در هیچ متن و گفتار و نوشتار حقوقی چنین شیوه‌ای و چنین کلمه‌ای به کار رفته باشد. پیامبر خیلی روشن می‌توانست به مردم بگوید که حکم فلان مسئله این است، چنان که در موارد دیگر بدون این قل‌ها، در قرآن و یا حدیث، گفته است. آیات متعدد در قرآن وجود دارد که با فرمان «قل» به پیامبر توصیه شده که «به مردم بگو از شما اجری نمی‌خواهم...» (بازده مورد). ساختار و مضمون آیات نشان می‌دهد که پیامبر به توصیه دیگری (خداوند) این خیر را به مردم می‌دهد و گرنه دلیلی بر ذکر این قل‌ها وجود نداشت. در واقع «قل» های قرآن، علی‌الغالب، در مواردی است که از چیزی «خبر» می‌دهد و گوینده خبر، کس یا مقام دیگر است و از این رو احتمال سخن گفتن وی با خود کاملاً دور از ذهن است. انصافاً این جملات و گزاره‌های اخباری، با توجه به ساختار جملات و موضوعات مطرح در آنها، چه سختی و نسبتی با شاعر مولوی دارد که: «هین سخن تازه بگو تا دو جهان تازه شود»^(۳۷) ادیبان و لغت‌شناسان پیشین ما (و حتی قرآن‌پژوهان غیرمسلمان گذشته و حال) نیز به این نکات توجه داشته‌اند.

دکتر شریعتی؛

شخصیتی که چهره اصیل اسلامی را شناساند

عبدالکریم شریعتی مزینانی □

بیست و نه خرداد ۱۳۵۶ سالروز شهادت مجاهد بزرگ و معلم خلوص و ایمان است. او مردی پرکار و متعهدی دردمند، ادامه دهنده راه انبیا، احیا کننده دین ناب از تحریفات، امید نسل جوان و وسیله بقای روح واقعی اسلام بود. آزادمردی که آن همه درد، رنج و شکنجه را تحمل کرد تا به پایگاه بلند اندیشه اش رسید. او از صحنه حق و باطل زمان خویش دقیقه‌ای غافل نشد. از دو چهره انقلابی خون و پیام، پیامش را در سراسر حیات پربرنکش رساند و لباس اولی را هم در آخر کار پوشید. او که عاشق و شیفته علی، حسین و زینب بود، علی وار زندگی کرد، حسین وار آگاهی داد و بیدار کرد، زینب وار بر کاخ‌های ستم و تجاوز حمله برد. او معتقد به آگاهی دادن بود که هر حرکتی را پیش از آگاهی، فاجعه و عقیم می‌دانست. او که در پایگاه‌های خشونت و شکنجه همیشه قائم بود و به رکوع نرفت. عمری کوتاه داشت، اما آثاری بلند و ارجمند برجای گذاشت. او که منبر را به دانشگاه و تربیون را به مسجد برد و دیوارها را فرو ریخت و میان دو تیره علمی که رابطه‌ای با هم نداشتند رابطه برقرار کرد. من به همراه ایشان به مدارس قدیمه می‌رفتم. او با طلاب ساعت‌ها بحث و گفت‌وگو می‌کرد و طلاب هم به ایشان سخت علاقه‌مند بودند. دکتر با این که وظیفه او نبود یک گوینده مذهبی بود. معتقدم فرد باید مایه‌های سخن را داشته باشد که بدون آنها سخن هیچ اثری ندارد و آنها عبارتند از ایمان به خدا، اخلاص در عمل، درد دین داشتن، عشق به مردم و جامعه. این مایه‌ها همچون آفتاب نیمروز در دکتر متبلور بود و دلیل عشق او به خدا این است

که این آیه قرآن شامل حالش می‌شود «قل ان کان ابائکم و ابنائکم...» (توبه: ۲۴) بگو ای پیغمبر اگر پدرانتان، فرزندانان، زنانان، اقوام، بستگانان، برادران و خواهران شما، همسران و خویشاوندان و اموالی که کسب کرده‌اید نزد شما از خدا و پیغمبرش و پیکار و کوشش در راه خدا دوست‌تر است پس منتظر عذاب باشید. شریعتی نیز همه مادیات و زینت حیات دنیا را در یک کفه از ترازوی وظیفه گذاشت و عشق به خدا را در کفه دیگر و کفه عشق به خدا را سنگین‌تر یافت و همه چیزش را فدای این راه کرد. درباره خلوصش باید اشاره کنم یکی از علاقه‌مندان به دکتر در جلسات حسینیه ارشاد، به دکتر گفت حاضرم همه ثروتم را در اختیار شما بگذارم. وی گفت اگر چنین کنم خلوصم را از دست داده و آلوده می‌شوم؛ این است معنی دینداری که لغز شگاکه سختی است.

در اینجا باید به دو نکته اشاره کرد؛ نخست تحریف و دگرگونی احکام که از این راه احکام دین ضربه‌های سنگینی خورده و دیگری مربوط به برداشت زیبایی دکتر از آیات قرآن کریم. شریعتی مهمترین عوامل انحطاط

شریعتی که عاشق و شیفته
علی، حسین و زینب
بود، علی وار زندگی کرد،
حسین وار آگاهی داد و بیدار
کرد، زینب وار بر کاخ‌های ستم
و تجاوز حمله برد

مسلمین را در مسائل زیر می‌داند:
الف- تبدیل نظام امامت به خلافت و سلطنت در صدر اسلام در جهان تسنن.
ب- تبدیل تشیع معترض علوی به تشیع صفوی در جهان تشیع.
ج- تجزیه بینش جامع اسلامی و نفوذ تفکر یونانی مآبی در مسلمین.
د- ورود پندارها، خرافه‌ها و برداشت‌های نادرست به حوزه تفکر اسلامی و در نهایت مسخ و وارونگی اصول اعتقادی و ارزشی اسلام.
ه- انسداد باب اجتهاد در اهل سنت و رکود اجتهاد در اهل تشیع.
اما درباره تبدیل نظام امامت به خلافت و سلطنت در صدر اسلام، پیغمبر هدفش این بود که پس از خود، امامت توحیدی زمام امور را به دست گیرد و عباد صالح یکی پس از دیگری، اگر هر کدام ۵۰ سال زمام امور در دستشان بود حدود ۵۰۰ یا ۶۰۰ سال حاکمان مردم افرادی پاک و صالح بودند و دیگر اثری از ظلم، تجاوز، دروغ و خلافتکاری وجود نداشت و در نهایت به دام سلطنت‌های بنی امیه و بنی عباس نمی‌افتادیم. در اندک مدتی که جامعه اسلامی رسمیت یافت و سامان گرفت تکمیل نفوس و تهذیب قلوب جمیع افراد ملت ناممکن بود، ولی به طور کل به وسیله پیامبر بزرگوار اسلام جریانی به وجود آمده بود که فاسدترین فرد جامعه هم در راه خیر و صلاح به کار گمارده می‌شد و اوضاع و احوالی فراهم شده بود که استعدادها به فعلیت و کمال می‌رسید و پایه‌های کاخ تمدنی عظیم استوار می‌شد و مدینه فاضله‌ای که فلاسفه یونان به آن دست یافتند تحقق می‌یافت.



دارالعلم اسلامی بگشاید، اجتهاد است که بطون چند پهلوی قرآن بر حسب زمان و نیاز انسان روشن می شود، ولی در اجتهاد کنونی مجتهد به چنین بطون برابر قرآن که هر کدام مشکل را از جامعه در زمان های متفاوت حل می کند نیازمند نیست، چرا که پهنای وظیفه مفید و پر بارش بسیار محدود شده و این بسیار جای تأسف است. در گذشته «رساله ها» در ابتدا صفحاتی درباره توحید و اصول اعتقادی داشته و بعد صفحاتی در اخلاقیات اسلامی و در پایان هم تعدادی مسائل فقهی که آن دو فصل مفید، یعنی اصول اعتقادی و اخلاقیات اسلامی از میان رفته و همه رساله به مسائل فرعی منحصر شده است. دکتر معتقد است مجتهد ما اکنون ثابت اندیش است. موضوعات پرداختی زکات اکنون هم منحصر به همان نقدین (طلا و نقره)، انعام ثلاثه (شتر، گاو و گوسفند)، غلات اربعه (گندم، جو، خرما و مویز) می باشد که اکنون تعدادی از اینها یافت نمی شوند. جای تأسف است که اجتهاد کنونی مسائل اقتصادی نوین را اصلاً در بر نمی گیرد. دکتر می گفت دوستی داشتیم امریکایی که مسلمان شده بود، گفت مرا به مجتهدی معرفی کنید تا حقوق الهی را بپردازم. معرفی اش کردم. وقتی برگشت گفتم چقدر پرداختی؟ گفت: هیچ. گفتم چرا؟ گفت برای این که من میلیاردی موز، روغن های نباتی، نیشکر و مانند اینها هستم هر چه را گفتم مجتهد گفت شامل نمی شود. از اندیشه دکتر چنین برمی آید که هر چه زودتر باید در فروبوسته اجتهاد فکری و عملی اسلام دوباره گشوده شود و با توجه به این مسائل اساسی که از بازگشت اجتهاد به اصل خودش به دست می آید ضرورت و فوریت آغاز یک نهضت عمیق علمی برپایه تحقیق اجتهادی در زمان ما احساس می شود.

برداشت دکتر شریعتی از آیات شریفه قرآن من همیشه فکر می کردم دکتر شریعتی در رشته جامعه شناسی و شناخت شخصیت های علمی و فکری که رشته ایشان است افکار و اذهان را به شگفتی واداشته است، ولی از زمانی که به تفسیر و ترجمه آیات قرآن توجه بیشتری کردم دیدم همان شگفتی در این مورد هم است. گاهی می دیدم با پدرش در آیه ای از قرآن بحث می کند، با این که رشته تخصصی پدر بود، ولی در پایان پدر اعتراف

در حالی که این جمله امام را خوانده اند «انا قاتیل العبر» که به معنی اشک است، من کشته شده ام تا مردم بر من بگریزند، و بهشتی شدن را هم پس از گریه اضافه کرده اند. می بینیم این انقلاب بزرگ چگونه از آن اوج می افتد. اگر چنین باشد باید آیاتی از قرآن را مانند «فمن يعمل مثقال ذره» و «من عمل سوء یجزه» را کنار بگذاریم.

پیرامون موضوع انسداد باب اجتهاد در اهل سنت و رکود اجتهاد در اهل تشیع، دکتر از این رکود در تشیع سخت ناراحت بود و می نویسد اجتهاد یکی از این موارد تحریفی پنج گانه است که درباره اش می گوید: اجتهاد دروازه ای بود بر مدینه روح و فرهنگ مذهبی که قافله زمان از آن گذر داشت و دری که هوای تازه را به

و اما در موضوع تبدیل تشیع معترض علوی به تشیع صفوی در جهان تشیع، برای نمونه تشیع علوی پیروی کردن از اندیشه علی، روش زندگی و روش کار علی، شیوه جهاد علی و تحمل علی است که در ما نیست، زیرا به معنی قدم گذاشتن جای قدم علی در حد توان بشری مان است. تشیعی که ما داریم دوست داری علی و محبت به اوست و دوست داشتن یک امر احساسی است. در موضوع تجزیه بینش جامع اسلامی و نفوذ تفکر یونانی مآبی در مسلمین، دکتر معتقد است بینش اسلامی هماهنگ نیست، سرش یک جا و قلبش یک جا و دست و پایش جای دیگر افتاده است و تفکر یونانی که به اندیشه مسلمین راه یافته است نه تنها سودمند نیست، بلکه زیانبخش است، برای نمونه روزها روی این موضوع بحث و جدل می کنند که اگر آقایی به نوکرش گفت برو پشت بام آیا همین یک فرمان کافی است یا باید بگوید نردبان هم بگذار.

در مورد موضوع ورود پندارها، خرافه ها و برداشت های نادرست به حوزه تفکر اسلامی و مسخ و وارونگی اصول اعتقادی و ارزشی اسلام، دکتر شریعتی معتقد است خرافه های فراوانی دامن دستورات اسلام و اعمال مسلمانان و انقلاب های پیشوایان دین را فرا گرفته که باعث مسخ و وارونگی اصول اعتقادی و ارزشی اسلام شده و این خرافه ها را در جریان انقلاب بی مانند امام حسین فراوان مشاهده می کنیم. امام حسین فرموده «انا قاتیل العبر» من کشته شده ام تا دیگران از من پند گیرند و با هر یزیدی در هر زمانی با دادن هستی شان مبارزه کنند،

شریعتی معتقد به آگاهی دادن بود که هر حرکتی را پیش از آگاهی، فاجعه و عقیم می دانست

شریعتی همه مادیات و زینت حیات دنیا را در یک کفه از ترازوی وظیفه گذاشت و عشق به خدا را در کفه دیگر و کفه عشق به خدا را سنگین تر یافت و همه چیزش را فدای این راه کرد



می کرد که حق با علی است و او نظرش پر بارتر است. دکتر شریعتی معتقد بود که زبان مذاهب زبان «سمبلیک» است و زبان سمبلیک زبانی است که معانی را به رمز بیان می کند. مکتب یا مذهبی که همه حقایق را و همه معانی مکتب خود را بخواهد در کلمات راسته، یک بعدی و روشن ادا کند این مذهب ماندنی نیست، چرا که مخاطبان، تیپ های مختلفی هستند از عوام و تحصیل کرده و از طبقات مختلف و همچنین مخاطب مذهب، یک نسل در یک زمان نیست، بلکه نسل های متفاوت و متناوبی هستند که در طول تاریخ پشت سر هم می آیند و اینها از نظر تفکر، عمق فکر و بینش با هم تفاوت دارند، بنابراین زبانی که مذهب برای بیان معانی مکتبش انتخاب نماید باید زبان چند پهلو و چند لایه ای باشد که هر لایه اش در یک نسل و هر پهلویش برای یک گروه روشن شود. برای همین است که تمام آثار ادبی که سمبلیک است جاویدند. اشعار حافظ جاوید است و هر بار آن را می خوانیم مطلب تازه ای از آن می فهمیم و به میزان عمق، ذوق و زاویه دیدی که داریم از سخنان حافظ مطالب جدید بیرون می آوریم، ولی تاریخ بیهقی این طور نیست. سخن حافظ چند پهلو و رمزی است و هر رمزی را یکی از ما بسته به ذوق و تیپ فکری خود با معنی خاص تطبیق می دهد و حرف و دید تازه ای از آن استخراج می نماید. قرآن وقتی از انسان به معنی بیولوژیک سخن می گوید درست زبان علوم طبیعی را دارد؛ از نطفه، علقه، مضغه، جنین و... حرف می زند، ولی در آفرینش آدم زبانش زبان متشابه، پر معنی، رمزی و فلسفی است. خلقت انسان یعنی حقیقت و سرنوشت معنوی و صفات نوعی او، در قصه آدم فرمول دارد: روح خدا + لجن متعفن = انسان، اسلام می گوید انسان جمع دو ضد است؛ هم خدایی و هم شیطانی. امکانی برای رجعت به خدا دارد و امکانی برای بازپچه شیطان شدن. لجن متعفن و روح خدا دو رمز و دو اشاره سمبلیک است. انسان واقعاً نه از لجن بد بو (حماء مسنون) ساخته شده و نه از روح خدا، بلکه اولی پستی و رکود و توقف مطلق را در انسان نشان می دهد و دیگری تکامل بی نهایت و برتری لایتهای را می رساند که در زبان بشری برای رساندن این معنی ترکیبی بهتر از روح خدا نمی توان یافت. انسانی را می بینیم

که با اراده خود به سوی جرم‌ها و جنایت‌ها تا اسفل السافلین می رود و دیگری با اراده به سوی اعلا علیین حرکت می کند. نرون را می بینیم که رم را به آتش می کشد تا با تماشای شعله های آتش، فریاد و ضجه کودکان، زنان و مردان لذت ببرد و شعر بگوید و نقاشی کند و دیگری هم آن انسان آزاد یخواهی است که دور از چشم پلیس که نیاید و جانش را نجات دهد از دوستش می خواهد بنزین بر سرش بریزد و خود کبریت می کشد و خویش را به شعله های آتش می سپارد تا ملتی، اعتقادی و انسانی را حمایت کند. در اینجا دکتر به اراده ای که خدا داده اشاره می کند که انسان در این میانه یک «تردید» و نوسان اراده ای آزاد است. همه انسان های جانی در این مرحله مردد هستند و می توانند راه خدا را انتخاب کنند. عمر سعد به دربار عبیدالله رفت تقاضای جایزه کرد. عبیدالله گفت در این باره نامه ای به تو دادم آن را بده. هر چه گشت پیدا نکرد. عمر گفت «قد ضاعت الكتاب» نامه گم شده است. عبیدالله دستور داد بیرونش کنند. از پله های دارالاماره پایین می رفت و می گفت

گاهی می دیدم دکتر شریعتی
با پدرش در آیه ای از قرآن
بحث می کند، با این که رشته
تخصصی پدر بود، ولی در
پایان پدر اعتراف می کرد که
حق با علی است و او نظرش
پر بارتر است

خسرالدنیا والاخره. این برداشت جالبی بود که دکتر از آیه (حماء مسنون) به دست می دهد. اما برداشتش از آیات دیگر قرآن: گروهی به قرآن ایراد دارند که چرا امروز در این عصر آزادی و آگاهی قرآن از برده سخن می گوید، امروز که غلام حلقه به گوش می نیست. اما دکتر پاسخگوی این پرسش است و معنایی مناسب این زمان را به آیه می دهد: «فک رقبه». در گذشته برای آزادی برده چند نفر جمع می شدند و پولی می دادند و برده را آزاد می کردند. امروز که برده ای وجود ندارد، پس معنی آیه چیست؟ شریعتی می گوید: مفهوم قرآنی طی تکامل انسانی تکامل پیدا می کند. جایی که می گوید «فک رقبه» نجات یک انسان خیلی وسیع شده است. می بینیم مجاهدانی که در بعضی از کشورها حد و محدوده مبارزه شان را بر این قرار داده اند که زندگیشان را در خدمت ملت هایی قرار دهند که برای آزاد شدنشان از بند استعمار برخاسته اند این «فک رقبه» است. امروز دیگر پول جمع کردن برای آزادی برده معنی ندارد، پس حالا «فک رقبه» چیست؟ تلاش برای ملتی است که برای فک رقبه اش با استعمار می جنگد، یعنی فک رقبه در مسیر سرنوشت ملت در رابطه با استعمار است و در رابطه با دیکتاتوری مطرح است. این تلاش چیست؟ خون دادن، جان دادن، اسلحه دادن، پول دادن، کمک کردن و تبلیغ کردن و به هر حال در اختیار این فک رقبه یک ملت یا یک گروه قرار گرفتن است. می بینیم امروز دکتر فک رقبه را حرکت دسته جمعی برای نجات فلسطینی ها می داند. چه زیباست و من چنین برداشتی را تا

به امروز ندیدم.

درباره استضعاف

شریعتی از کلمه «استضعاف» برداشت زیبایی دارد که بقای قرآن را تضمین می‌کند. می‌نویسد «استضعاف در قرآن به معنی به بیچارگی و ضعف گرفتن است. این بسیار قابل تأمل است، چون معنایی است اعم از استبداد، استثمار، استعباد، استعمار، استعمار و... اینها همه شکل‌های مختلف استضعاف در زمان‌ها و نظام‌های گوناگون است که گاه با شکلی از آن مبارزه شده و از میان برده می‌شود، ولی شکل دیگری جانشین آن می‌شود. هر نظامی که انسان را به ضعف دچار کند، چه ضعف اقتصادی «استثمار» و چه سیاسی «استبداد» و چه ملی «استعمار» و چه فکری و روحی «استعمار» و چه در آن واحد و نظام واحد همه با هم و چه اشکال دیگری که بعدها اختراع کنند، استضعاف است و قربانیان آن طبقه مستضعفین را به وجود می‌آورند و قرآن از نجات این طبقه و نفی استضعاف سخن می‌گوید. این است که سخنش همیشه زنده است چه اگر به جای آن یکی از انواع آن را مثلاً استعباد یا استعمار یا استبداد را می‌گویید پس از تحقق استقلال یا دموکراسی و لیبرالیسم و نفی نظام بردگی سخنش مرده بود و رسالتش منفی شده بود و تنها ارزش تاریخی داشت. من بسیاری از

۱۸ ماه زندانی دکتر و تحمل او در این مدت و در آن جای بی‌جا و خطرناک، از معجزات دوران زندگی دکتر است که زندانبان گفت دکتر! ما هر کسی را اینجا می‌آوریم، پس از چند ماهی یا می‌میرد و یا نامه ندامت می‌نویسد، تو در این مدت یک لیوان آب از ما نخواستی؟ این تنهایی را چگونه تحمل کردی؟ دکتر می‌گوید من تنها نبودم. وقتی در نماز به پیغمبر سلام می‌کنم پیغمبر جلوی من حاضر است. نخستین نقشی که سلام دارد احضار کسی است که مخاطب سلام شماست. امکان ندارد که شما به انسانی که غایب است سلام کنید. سلام نوعی نقش ضد تنهایی را بازی می‌کند، چون در آن فضای که هیچ رابطه‌ای با هیچ کس ندارید سلام شما را در یک رابطه مستقیم با یک مخاطب حسی و حاضر که جلوی‌تان نشسته است قرار می‌دهد و این تنهایی را محدود می‌کند یا آن را از میان می‌برد. شریعتی بقیه سلام‌ها را هم با زیبایی و جذابیت خاصی بیان می‌کند که خواندنی است. من در توان خود در سلام‌های نماز تا آنجا که توانستم جست‌وجو کردم هیچ‌جا این استدلال را برای تنهایی ندیدم. یک نکته را هم باید یادآور شوم و آن این که بهره‌گیری از این موضوع سرمایه مهمی را می‌طلبد و آن ایمانی است محکم و استوار که باید روندگان این راه این سرمایه را داشته باشند، همان‌طور که دکتر شریعتی داشت.

تفسیر را درباره این کلمه نگاه کردم و دیدم تنها یک معنی تحت‌اللفظی شده است.

۱۸ ماه زندانی دکتر و تحمل او در این مدت و در آن جای بی‌جا و خطرناک، از

معجزات دوران زندگی دکتر است که زندانبان گفت دکتر! ما هر کسی را اینجا می‌آوریم، پس از چند ماهی یا می‌میرد و یا نامه ندامت می‌نویسد، تو در این مدت یک لیوان آب از ما نخواستی؟ این تنهایی را چگونه تحمل کردی؟ دکتر می‌گوید من تنها نبودم. وقتی در نماز به پیغمبر سلام می‌کنم پیغمبر جلوی من حاضر است. نخستین نقشی که سلام دارد احضار کسی است که مخاطب سلام شماست. امکان ندارد که شما به انسانی که غایب است سلام کنید. سلام نوعی نقش ضد تنهایی را بازی می‌کند، چون در آن فضای که هیچ رابطه‌ای با هیچ کس ندارید سلام شما را در یک رابطه مستقیم با یک مخاطب حسی و حاضر که جلوی‌تان نشسته است قرار می‌دهد و این تنهایی را محدود می‌کند یا آن را از میان می‌برد. شریعتی بقیه سلام‌ها را هم با زیبایی و جذابیت خاصی بیان می‌کند که خواندنی است. من در توان خود در سلام‌های نماز تا آنجا که توانستم جست‌وجو کردم هیچ‌جا این استدلال را برای تنهایی ندیدم. یک نکته را هم باید یادآور شوم و آن این که بهره‌گیری از این موضوع سرمایه مهمی را می‌طلبد و آن ایمانی است محکم و استوار که باید روندگان این راه این سرمایه را داشته باشند، همان‌طور که دکتر شریعتی داشت.

سیاه کاغذهای سیاسی و تاریخی

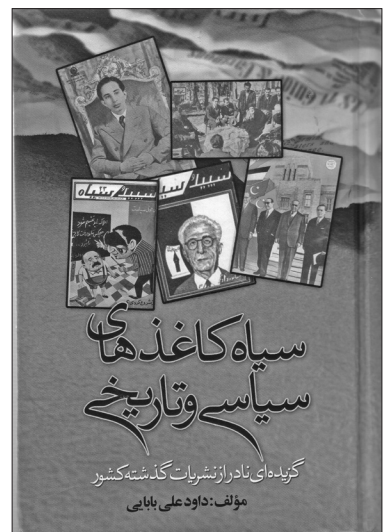
(گزیده‌ای از مطالب نادر نشریه‌های گذشته کشور)

پدیدآورنده: داود علی بابایی

انتشارات امید فردا، چاپ اول ۱۳۸۷

قیمت: ۶۳۰۰ تومان، تلفن: ۶۶۹۴۹۵۷۵ - ۰۲۱

همیشه گذشته چراغ راه آینده است و مطبوعات رکن چهارم یک حکومت دموکرات و مردمی است و می‌گویند رابطه مطبوعات با جامعه مانند رابطه ساختمان با روشنائی است. اگر جامعه‌ای مطبوعات نداشته باشد یا مطبوعات در جامعه فعال نباشد مانند ساختمانی است که روشنائی نداشته باشد. نباید فراموش شود که این مطبوعات و رسانه‌ها هستند که فساد را در ابعاد مختلف آن در جامعه و حکومت افشا می‌کنند.





محمد ابرانمنش

آگاهی، سرآغاز فرزاندگی

شخصیت اجتماعی دکتر حسین عظیمی، الگویی موفق در آگاه‌سازی جامعه

(مقاله ارائه شده توسط دکتر محمد ابرانمنش در مراسم بزرگداشت مرحوم دکتر حسین عظیمی در هفتم خرداد ۸۴، دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی)

✓ برابری انسان‌ها
 ✓ لزوم احترام به حقوق دیگران
 ✓ لزوم نظم‌پذیری جمعی
 ✓ آزادی سیاسی
 ✓ ضرورت توجه معقول به دنیا و مسائل مادی و دوری از ریاضت و زهد نامعقول (عظیمی، ۱۳۷۱: ۱۸۳)

به اعتقاد وی، گرچه فرهنگ کنونی جامعه ما به سبب دوری از نگرش علمی و برابری انسان‌ها، مناسب توسعه اقتصادی نیست، ولی تغییر آن باید براساس هویت فرهنگی جامعه شکل گیرد. در کل فرهنگ حاکم کنونی، هم اعتقاد به قضا و قدر وجود دارد و هم عناصری از نگرش علمی، هم اعتقاد به ریاضت دیده می‌شود و هم توجه به تلاش برای تأمین زندگی بهتر، هنر برنامه‌ریزی توسعه و هدایت‌کننده جامعه این است که در فرهنگ جامعه جست‌وجو کند و عناصر مناسب را بیابد، تعریف و تقویت نماید و عناصر نامناسب را به تدریج ضعیف کند. به اعتقاد او، کشورهای دیگر هم به همین طریق توسعه پیدا کرده‌اند. (عظیمی، ۱۳۷۱: ۸-۱۸۷)

عظیمی با محور قرار دادن فرهنگ در فرایند توسعه، توجه اصلی را بر آموزش‌های اولیه دبستان و دبیرستان، زمانی که ذهن کودک و نوجوان فطر تا علمی می‌اندیشد، قرار می‌دهد. او نظریه توسعه اقتصادی خود را این گونه خلاصه می‌کند:

➤ تدوین و به کارگیری مجموعه‌ای از راهبردهای مناسب در زمینه‌های فرهنگ

توسعه عظیمی، انسان، در کانون توجه است. او پس از آن که توسعه اقتصادی را فرایندی تاریخی تعریف می‌کند که طی آن مبانی علمی و فنی جامعه از سنتی به مدرن متحول می‌شود، معتقد است که در شروع فرایند توسعه، به انسان‌هایی نیاز است که ذهن و نگرش آنان متحول شده باشد. او تغییر باورهای فرهنگی را ریشه درخت توسعه می‌داند؛ درختی که خوراک آن، آموزش‌های تخصصی و سرمایه لازم برای فعالیت‌های توسعه‌ای است. تنه، شاخ و برگ توسعه را، نظام مناسب اقتصادی و حفظ ثبات نظام تشکیل می‌دهد. در صورت تحقق همه اینها، میوه درخت توسعه، یعنی رفع فقر و محرومیت، استقلال و خوداتکایی و تأمین اقتصادی و اجتماعی برای مردم، حاصل خواهد شد. (عظیمی، ۱۳۷۱: ۱۷۹-۱۷۶)

از نظر عظیمی، برای تحقق توسعه، دو راهبرد قابل تصور است: یکی با محوریت تحول فرهنگی یا حکومت اندیشه و کلام و دیگری با محوریت تحول فیزیکی یا حکومت سرمایه. (عظیمی، ۱۳۷۸: ۵۵)

عظیمی مشکل اساسی اقتصاد ایران را بینش، تفکر و اندیشه می‌داند و معتقد است که در تدوین برنامه‌های توسعه نیز باید بر این مفاهیم تکیه کرد. او باورهای مناسب فرهنگی عمده و لازم برای فرایند توسعه را در موارد زیر خلاصه می‌کند:

✓ حاکمیت نگرش علمی بر باورهای فرهنگی جامعه

اسفند ۱۳۸۱: تالار همایش مملو از جمعیت است. عظیمی از بر گزار کنندگان همایش چالش‌ها و چشم‌اندازهای توسعه ایران، خواسته که هر کس می‌خواهد وارد تالار شود. زمانی که او با صدایی نسبتاً تکیده پشت سخنگاه، این گونه آغاز می‌کند:

"جهان یادگار است و مارتنی به گیتی نماند به جز گفتنی"^(۱)

شاید عده خیلی کمی از حاضران درمی‌یابند چرا عظیمی در شروع سخنان، از رفتن صحبت می‌کند؟

و شاید هیچ کس نمی‌داند که او اندکی دیگر خواهد رفت و گفته‌هایش بر جای خواهند ماند!

امروز من می‌خواهم درباره ابعاد شخصیت اجتماعی عظیمی صحبت کنم: هر اندیشمندی دو شخصیت علمی و اجتماعی دارد، که اگر چه به هم مرتبطند، ولی ممکن است الزاماً همسو نباشند. شاید به طور کلی برای اهل علم، نظرات علمی یک اندیشمند، بسنده کند، ولی برای کسانی که علم را انسانی می‌نگرند و بویژه برای مردم عادی، شخصیت اجتماعی او نیز بسیار مهم است. در واقع اینان انتظار دارند، اندیشمندی که منادی بهروزی انسان‌ها هستند، در زندگانی اجتماعی، خود نخستین مجری عقایدشان و یا پیرو آرمان‌های والای انسانی باشند.

در وجود عظیمی، دو زندگی علمی و اجتماعی در هم تنیده شده است. در نظریه

آموزش‌های تخصصی، انباشت سرمایه، نظام اقتصادی مناسب و حفظ ثبات نظام.

➤ توجه حداقل به سه راهبرد اصلی در تحول مناسب فرهنگی یعنی تخصیص منابع کافی به امور پرورشی بویژه در مدارس ابتدایی و راهنمایی، تأمین نیازهای اساسی زندگی و الگوسازی فرهنگی مناسب.

➤ لزوم پذیرش مسئولیت آماده‌سازی زمینه‌های این تحول فرهنگی از سوی همه مردم بویژه کسانی که در موقعیت‌های مادی، فرهنگی و سیاسی بالاتری قرار دارند.

این چکیده نظری توسعه عظیمی است. اینکه نظریه او تا چه حد از انسجام کافی برخوردار است و تا چه اندازه با واقعیات جوامع در حال توسعه بویژه با مقتضیات جامعه ایران سازگار است، کار اهل نظر است که البته باید انجام شود، اما نکته اساسی در این بحث، ارتباط منطقی دستگاه نظری او با رفتار اجتماعی اوست.

شخصیت اجتماعی عظیمی، با اساس نظریه او که تحول فرهنگی را محور توسعه می‌داند، رابطه‌ای سخت‌ارگانیک دارد. عظیمی همواره تلاش دارد تا از طریق کلاس‌ها، سخنرانی‌ها، گفت‌وگوها، مناظره‌ها و نوشته‌های خود، در تغییر نگرش افشار مختلف جامعه و در شکل‌گیری فرهنگی مناسب توسعه گام بردارد. پشتوانه او در این راه بسیار دشوار و خطیر، صفات اخلاقی بسیار ممتاز و کم‌نظیرش و در سرلوحه آنها، عشق او به مردم است.

این صفات و ویژگی‌ها را که تقریباً تمامی آشنایان دور و نزدیک عظیمی، بر آنها اتفاق نظر دارند می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

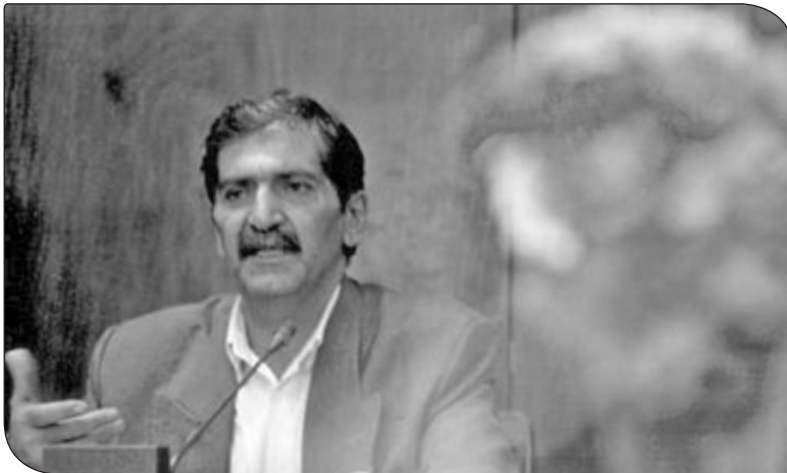
- وطن دوستی و مردمی بودن
- عطف و مهربانی
- وارستگی، فروتنی و سادگی در ظاهر، بیان و رفتار
- متانت، وقار، ادب و سعه صدر
- اعتماد به نفس و عزت نفس
- اعتقاد به کار گروهی و خرد جمعی و وفاق عمومی
- شکیبایی و بردباری
- سختکوشی و از خود گذشتگی
- مثبت‌نگری، ایجاد انگیزه و ترغیب دیگران

○ طرح بحث و نقد علمی، انگیزش، جست‌وجوگری و کنجکاوی

○ سخاوت در ادامه اطلاعات و نظرات^(۱)
این صفات، پیش از هر چیز در محیط خانوادگی و اجتماعی او در روستای آران و شهر کاشان شکل گرفته‌اند. او حتی هنگامی که پس از پایان دبیرستان برای گذراندن تحصیلات دانشگاهی از دیار خود به تهران می‌آید و یازمانی که برای همیشه مقیم تهران می‌شود، همواره ارتباطش را با زادگاه خود

جداً او، به قدری مورد اعتماد محل بوده که همه، وی را به عنوان گشاینده مشکلات، داور منصفی می‌دانسته‌اند. آیا ویژگی‌ای را که لازمه این اعتماد و مقبولیت محلی و در نتیجه نفوذ کلام جد بوده، می‌توانسته بر نوه اش - حسین - اثر نگذاشته باشد؟

عظیمی از معلمان دلسوز و پاک‌باخته، با محبت و بعضاً ژرف‌نگر در دوران دبستان و دبیرستان یاد می‌کند که در تربیت او و دیگر دانش‌آموزان بسیار کوشا بوده‌اند.



عظیمی با کوله‌باری از محرومیت‌های گوناگون روستایی کویری، در نیمه دوم دهه چهل و در تب و تاب تحولات اجتماعی آن زمان، به تهران و دانشگاه تهران وارد می‌شود. آموزه‌های استادان اندیشمندی که بعدها بسیار کم‌نظیرشان دیده شده، در شکل‌دهی مفاهیم عمیق اجتماعی در ذهن این نوجوان تازه از کویر سنتی آمده، نقشی اساسی بازی می‌کند. شاید در همین دوران است که شخصیت علمی و عملی عظیمی به شدت رشد یافته و به هم نزدیک می‌شوند. اینکه عظیمی در دوره ۸ ساله تحصیل در انگلستان تا دریافت مدرک دکترای اقتصاد، چه چیزهایی را برگرفته، نه او اشاره‌ای دارد و نه دیگران.

من در اینجا ناگزیر از اطلاعات کلی خود از همان محیط و در حوالی همان سال‌های یاری می‌جویم: به نظر من، دانشجویی ساعی با آن پشتوانه غنی اجتماعی می‌توانسته از محیط دانشگاهی و غیر دانشگاهی انگلیس، روش دقیق تحقیق علمی همراه با تواضع علمی، پرهیز

حفظ می‌کند.
عظیمی در زندگی و فعالیت در زادگاه خود، آران و با پیروی از مردم عادی و بزرگان آنجا و شهرهای نزدیک در سرزمین کویری می‌آموزد که سختکوش، زحمتکش، ساده، بی‌تکلف و در بر خورد با دشواری‌ها و مصائب، بسیار شکیبا و بردبار باشد.

شاید نخستین تجربه‌های کار جمعی را در مزرعه پدری و محیط کشاورزی آران به دست می‌آورد، چه در آنجا به‌طور جمعی و همیاری، کاشت، داشت و برداشت می‌کرده‌اند. به نظر من حضور محسوس عارفان زیادی که در آران خفته‌اند و نیز عارف صاحب کراماتی که گویا مراد پدرش بوده و کرامات مرحوم بی‌بی صاحب در زرفراندیشی، وسعت نظر و وارستگی‌اش مؤثر بوده‌اند. سختکوشی و استقامت پدر، بردباری، از خود گذشتگی، صداقت و درایت مادر که شب‌ها گاه تا صبح برای تأمین هزینه تحصیلات فرزندان خیاطی می‌کرده، به وی انتقال یافته است. می‌گویند

از گزافه‌گویی، ادب و ژرف‌نگری، سختکوشی در مطالعات و تفکرات علمی، گوش دادن مؤدبانه به سخنان دیگران، نظم در اندیشیدن و بردباری در رویارویی با نظرات مخالف را فرا گرفته باشد. البته شاید منش معتدlane جامعه آن دیار در زندگی و در آرا و عقاید او مؤثر افتاده باشد.

عظیمی با چنین پشتوانه‌ای از نظر و عمل وارد عرصه کارزار جامعه ایران پس از انقلاب می‌شود. بازار اجتماعی این زمان و دست کم تا دو دهه بعد همان است که حافظ در وصفش می‌سراید:

جای آن است که خون موج زند در دل لعل

زین تعابن که خزف^(۳) می‌شکند بازارش
عظیمی در حالی که در دانشگاه‌های دولتی بر فعالیت‌های رسمی او بسته است و حتی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران که دین بورسیه خارج را برگردن او دارد، از استخدام رسمی او سر باز می‌زند، با مرکز قرار دادن سازمان برنامه و بودجه به عنوان قرارگاه علمی خود به هر مکانی که او را می‌طلبد، پا می‌گذارد و به ابلاغ پیام‌های توسعه‌ای خود می‌پردازد و رسالت‌های فرهنگی را شروع می‌کند. او تقریباً به هیچ دعوتی، نه نمی‌گوید و برای ورود به عرصه‌های دیگر، بردباری و شکیبایی نشان می‌دهد.

راهبرد اصلی عظیمی در برقراری ارتباطات با اқشار گوناگون جامعه در چنان محیطی، بردباری، متانت و پرهیز از هرگونه اصطکاک گفتاری و کرداری است. او در عین صراحت بیان نظرات نو و بدیع خود از سنت رایج زمانه که سرشار از طعن، لعن و توهین مخالفان است، به شدت دوری می‌جوید و پیامبرگونه در زیر سنگباران سخنان و اتهامات کینه‌ورزانه و حسدآلود، دست به ابلاغ نظر اتی می‌زند که ایمان دارد برای زمینه‌سازی توسعه، کاملاً ضروری هستند.

او با سخنان نو، مستدل، متین و بری از هیجانات احساسی، با لحن آرام، موقر و دلنشین خود، اذهان خسته از سخنان تکراری و دل‌های فسرده از کینه‌ها و نفرت‌ها را تسخیر می‌کند و در دوره‌ای که بسیاری از اندیشمندان که به‌گزیر یا ناگزیر عرصه کارزار را ترک کرده‌اند، با الگوی رفتاری بسیار مناسب حال زمانه، به‌گفتمانی ساده و منطقی با قشرهای

گوناگون جامعه، دانشجو، استاد، روحانی، تاجر، صنعتگر، کشاورز، مردم عادی، کارمند، کارگر، مدیر و دولتمرد کشوری و لشکری می‌پردازد و با مخاطبان گوناگون، رابطه‌ای قلبی برقرار می‌کند.

عظیمی با پرهیز تمام از انگیزش حساسیت‌های عقیدتی و سیاسی که ریشه در روحیه اعتدال‌گرا و ضرورت‌زمانه دارد، با شکیبایی کم‌نظیر در برابر ناملايمات و بردباری مثال‌زدنی در برابر مخالفت‌ها و اهانت‌ها و انگ‌زدن‌ها، با اتکا بر دانش سرشار و اعتماد و عزت نفس و منش مردم‌گرای خود، راهبردی



را طراحی و اجرا می‌کند که در آن بیشترین ارتباطات را با اқشار فرودست و فرادست جامعه برقرار می‌کند و جوانه‌های وفاقی جمعی را دامن می‌زند.

عظیمی با وجود پابندی به استقلال رأی و پافشاری بر اصول خود، در پیروی از این راهبرد، انعطاف‌ها و تعدیلاتی نشان می‌دهد که در نظر برخی ناگوار می‌نماید، به نظر می‌رسد که او تحت آموزه‌های عارفان و راهبران و راهنمایان بزرگ، قاطبه مردم را با افکار و عقاید حتی متضاد، مورد دعوت خود قرار می‌دهد و با سعه صدر دشواری‌های زیاد راه را می‌پذیرد. او در اوج فروتنی، با ایمان بر نظریه توسعه خود و با اعتقاد راسخ به اینکه زمان همه چیز را حل خواهد کرد، به آگاهی تاریخی می‌رسد و عاشقانه تلاش می‌کند تا آگاهی جمعی به‌وجود آورد و تحولی بنیادی در افکار همه اқشار جامعه برای ورود به

آستانه مدار توسعه یافتگی ایجاد کند. از همین روی، مرگ ناباورانه او به عزایی عمومی تبدیل می‌شود. در مراسم تشییع و در مجالس بزرگداشت او، از همه نوع قشور می‌بینیم: کارمند، کارگر، روحانی، دانشجو، دولتمرد، صاحب سرمایه، از پیر و جوان.

عظیمی شخصیتی ملی است. او نه تنها در دل‌های نسل پس از انقلاب که بر قلب نسل پیش از انقلاب نیز آتش زندگی و اندیشه را شعله‌ور می‌کند. جامعه ما کسی را از دست می‌دهد که حاصل تاریخش است و ظهور دوباره شخصیتی این چنین، کار آسانی نیست. او در ورق‌پاره‌ای بر فراز آسمان پاریس - وین در مسیر خود به سوی تهران در مهر ۱۳۷۹ یعنی حدود یک‌سال پس از کشف بیماری مهلکش، چنین می‌نویسد:

بودن، عاشقی، زیبایی و مرگ!

«بودن زیباست و من عاشق زیبایی. پس باید بود چون باید بود. پس باید بودن را نه تنها باور کرد، بلکه باید آن را باور کرد. این بودن و این زیبایی را باید از دریچه چشم مرد یازنی دید که هر چند در چنگال بیماری کشته‌ای است ولی علیرغم این بیماری، زیبایی را می‌بلعد. نه آنکه آن را برای دیگری نمی‌گذارد، نه بلعیدن او، بلعیدن تصویر زیبایی است، پس خود زیبایی و ذات آن می‌ماند که بعدها تصویر دیگر برای بلعیدن‌های دیگر خلق کند.

عشق را باور کنید و زیبایی را، حتی در فرود حیات و زندگی، نه فقط در فرود مطمئن هواپیما در فرودگاه وین. ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۰»

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- پیشگفتار دکتر حسین عظیمی بر همایش چالش‌ها و چشم‌اندازهای توسعه ایران به‌عنوان دبیر همایش، اسفند ۱۳۸۱.
- ۲- سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، هفته‌نامه خبری برنامه، یادمان دکتر حسین عظیمی، پنجشنبه ۸۲/۲/۲۵، شماره ۱۸۰، مهری، یادنامه دکتر حسین عظیمی، ۸۲/۲/۲۶؛ سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، فیلم زیستن عاشقانه، یادمان مرحوم دکتر حسین عظیمی، ۱۳۸۲؛ فریبرز رئیس‌دانا، واکاوی آراء اقتصاددانان، دوست و همکار: حسین عظیمی، ماهنامه نگاه‌نو، دوره جدید، شماره ۱۳، خرداد ۱۳۸۲، صص ۵۵-۵۱؛ سخنان استادان، همکاران و اعضای خانواده مرحوم دکتر عظیمی در مراسم بزرگداشت او در دانشگاه علامه، ۱۳۸۲؛ باگفت‌وگوهای نگارنده با مادر، برادر، خواهر، همسر و برخی از خویشان آن مرحوم در سال ۱۳۸۴.
- ۳- ظرف سفالین.



مقاله



باقر صدیری‌نیا

صالحی نجف آبادی، مردی فراتر از حوصله تنگ عصر خویش

بلند جو گندمی، اندکی تکیده و لاغر اندام. هیچ هیبت و هیمنه عالمانه‌ای از آن گونه که صائب تبریزی توصیف می‌کند در چهره و اندامش نبود. ساده‌ساده بود و به عالمان روستایی می‌مانست. مرد نزدیکتر آمد. از چند قدمی من گذشت، اعتنایی نکردم. کنار شیر آب نشست، دست و صورتش را شست، شاید وضو گرفت. دوباره با گام‌های آهسته باز گشت. همچنان بی‌اعتنا نشسته و در خودم بودم، حتی نخواستم ببینم که به کدام سورفت. دوباره چشم بر اوراق کلیات فلسفه دوخته بودم که یکی از دوستان طلبه، ذوق زده و شتابان به سویم آمد و با وجد و اشتیاقی که در لحنش بود پرسید: دیدیش؟ گفتم: کی را؟ گفت: صالحی نجف آبادی را؟ گفتم: نه، مگر اینجاست؟ گفت: همین چند لحظه پیش کنار تو بود، فکر کردم می‌شناسیش! تازه فهمیدم که چه اتفاقی افتاده است.

باید می‌دیدمش و عذر تقصیری می‌خواستم بابت بی‌اعتنایی و بی‌ادبی. سال‌ها بود که آرزوی دیدارش را داشتم. مردی که مدت‌ها در پی کتابش گشته بودم، وقتی به دست آوردم با اشتیاق و کنج‌کاوی، احتیاط و دقت خواننده بودم و از قدرت استنباط و حوصله علمی و مهارتش در نقد و تحلیل اسناد و منابع در شگفت مانده بودم. آمده بود و از کنار من گذشته بود و در چند قدمی من نشسته بود و من حتی با سلامی حرمت سن و سالش را نیز پاس نداشته بودم. با شرمساری به سوی حجره‌اش رفتم که او مهمانش بود راه افتادم، شرم‌امانم را بریده بود، با خود می‌گفتم تا تو باشی بعد از این از ظاهر افراد

و هم تماشا. دیدار برخی دوستان و تجدید عهد با خاطرات ایام اقامت در قم و تبریز و هم توفیقی به کتاب‌های درسی در روزهایی که فصل امتحانات سراسیمه می‌رسید.

نشسته بودم، گاهی نگاهی به جزوه درس فلسفه می‌انداختم و گاهی به گل‌های پیرامون و فواره میانه حوض که بی‌دریغ قدمی کشید و فرومی‌نشست. حال خوشی داشتم، سبکبار و سبک حال، فراغتی بود و کتابی و گوشه چمنی! گاهی بوی گل‌ها نگاهم را می‌ربود و از تأمل در اقوال کانت و دکارت به ژرفای لطافت و زیبایی‌های می‌کشاند. نگاهم به سمت گل‌ها بود، دیدم از جانب شرقی مدرسه کسی به طرف حوض می‌آید، نیم‌نگاهی با بی‌اعتنایی به سویش انداختم. شصت‌ساله مردی بود میانه بالا، باقیایی در پیر، بدون عمامه، با ریشی نه چندان

صالحی نجف آبادی از متن سنت سربرآورده و در متن سنت بالیده بود، هنرش در آن بود که ضمن پایبندی به موازین سنت، توانسته بود با بهره‌گیری از اجتهاد و تعقل چشم‌اندازهایی نو کشف کند، از فضای بسته و متصلب محیط فراتر رود و افق‌های تازه‌ای را پیش روی علاقه‌مندان به مطالعات دینی و تاریخی بگشاید

• حدود سه سال پیش بود که خبر بیماریش را در روزنامه شرق خواندم، در مقاله‌ای از آقای مصطفی ایزدی. مرد در گوشه‌انزوا به بستر بیماری افتاده بود، گرچه همواره در عزلتی خودخواسته زیسته بود، زیرا که دل بستگی به دانش، پژوهش، کتاب و کتابت جز این را نمی‌طلبید، با این حال هرگز عزلتش چنان نبود که از آنچه در پیرامونش می‌گذشت، بی‌خبرش دارد. در عین انزوا، همواره در متن بسیاری از کشاکش‌های عصر خویش بود، روزگاری شاگردانی داشت که اکنون هر یک صاحب منصب و مقامی بودند و آنچنان که از مقاله شرق برمی‌آمد چنان مستغرق الزامات و جاذبه فرمانروایی شده بودند که اکنون استاد را و همه خاطرات آن ایام را به فراموشی سپرده بودند. نه عیادتی و نه پرسشی از حال و روزگار کسی که زمانی به شاگردیش افتخار می‌کردند. زمانه بازی از این گونه بی‌شمار کند!

• نگاهم همچنان بر سطور شرق می‌دوید، دیدم که در بازار تهران، کنار حوض مدرسه شیخ عبدالحسین نشسته‌ام. هوا گرم و دلپذیر بود، فواره وسط حوض، اوج می‌گرفت و خنکای نسیمش با بوی گل‌های پیرامون درهم می‌آمیخت و آرامش سکرآوری با خود می‌آورد. نشسته بودم، گویی جزوه کلیات فلسفه دکتر مجتهدی را می‌خواندم. بهار سال ۱۳۵۵ بود، دانشجوی سال اول دانشگاه تهران بودم. امتحان پایان ترم در راه بود، گهگاهی در روزهای تعطیلی دانشکده، سری به مدرسه شیخ عبدالحسین می‌زدم، هم فال بود

قضایات نکنی. می‌رفتم و نمی‌رفتم. خاطرات بر سرم هجوم می‌آورد....

● اوایل پاییز بود، هواداشت تاریک می‌شد. در مدرسه طالبیه تبریز بودم، هم‌اتاقی‌هایم برای اقامه نماز مغرب و عشا به مسجد آیت‌الله شهیدی می‌رفتند که شب‌ها یکی از روحانیون پس از اقامه نماز به منبر می‌رفت. چندبار پای منبر نشسته بودم، سخنانش چنگی به دلم نزده بود. ایشان وارسته مردی بود با بینش حلیه‌المؤمنین. اصرار دوستان کارگر نیفتاد، آنها رفتند و من ماندم در خلوت حزن‌آور حجره شماره ۵۲ مدرسه طالبیه، در غروب غم‌انگیز شهر تبریز. وقتی برگشتند در مورد سخنرانی ایشان پرسیدم. گفتند: آقا فرمود اخیراً کتابی به نام «شهید جاوید» در قم چاپ شده که مطالبش انحرافی و مضل است، توصیه اکید کردند که مؤمنین کتاب را نخرند و نخوانند، چون می‌خواهند پس از فروش، آن را به زبان‌های دیگر ترجمه کنند. از قرائن فهمیدم که کتاب خوبی است.

آن روزها تازه به خط مطالعه نسبتاً جدی افتاده بودم، پس از خواندن انواع رمان‌های پلیسی و آثار مک اسپلین و امثال و اقران داخلی و خارجی او، رسیده بودم به کتاب‌هایی مانند «مناظره دکنتر و پیر» و «علل عقب‌ماندگی شرق»، آثار سیدقطب و مانند آن. هنوز انگار شریعتی را کشف نکرده بودم، باید سالی می‌گذشت تا به تعبیر مولانا آن آتش افروخته در بیشه اندیشه‌ها، مشتعل سازد، اما به تدریج چیزی در درون می‌شکست و چیزی می‌شکفت و سر بر می‌آورد، می‌بالید و به عوالم دیگری رهنمون می‌شد. به گفته جلال آل‌احمد کم‌کم سرم بوی قورمه‌سبزی می‌داد، گویی میوه ممنوعه را اندک‌اندک می‌چشیدم و از آن بهشت سرشار از آرامش به ورطه پراضطراب و خوف و خطری هبوط می‌کردم.

کم‌کم خبرهای تازه‌ای درباره کتاب و نویسنده‌اش می‌رسید. یک راننده تا کسی در قم گفته بود که نویسنده این کتاب را نشان دهند تا در یک تصادف ساختگی زیر ماشین له‌اش کند. در محیط و محافل مذهبی غوغایی به راه افتاده بود و بسیاری بی‌آنکه کتاب را خوانده

باشند علیه آن و نویسنده‌اش داد سخن می‌دادند و عوام را می‌شورانند. انواع رده‌ها با صفحات پر برگ و بی‌بار و با جلد گالینگور و آراسته، به بازار کتاب سرازیر می‌شد. هنگامه‌ای به راه افتاده بود و مشغله و سرگرمی تازه‌ای برای علاقمندان مباحث مذهبی.

چند ماهی طول کشید تا کتاب را به دست آورم. با دقت و احتیاط مشغول خواندنش شدم. در تمام مدت مواظب بودم تا مطالب آن خدشه‌ای بر ایمان و اعتقاد وارد نکند، با این حال بر اساس توصیه آن فیلسوف که نامش را به خاطر ندارم - کانت یا نیچه - دریچه‌ای را در ذهنم گشوده نگه داشته بودم تا احیاناً اگر مطلب سودمندی بود امکان ورود داشته باشد و متقابلاً اگر فکر و عقیده نسنجیده‌ای در ذهن و ضمیر داشتم بتوانم از راه همان دریچه از ذهن خارج کنم. اکنون که سال‌های بسیاری از آن روز و روزگار گذشته، اعتراف می‌کنم که در میان انبوه کتاب‌های درسی و غیر درسی، کمتر کتابی را تا به امروز با آن دقت و احتیاط و وسواس خوانده‌ام. در استدلال‌های نویسنده تأمل می‌کردم، گاهی یادداشت برمی‌داشتم، پرسش‌هایی که برای نقض برخی از مطالب آن به ذهنم می‌رسید، می‌نوشتم و در چند صفحه بعد پاسخ مستدل همان پرسش‌ها را می‌یافتم. وقتی کتاب را به پایان بردم از حوصله علمی، تیخ‌ر و دقت نظر، اتخاذ روش عالمانه، نکته‌سنجی، قدرت نقد، تحلیل و بی‌غرضی نویسنده در شکفت ماندن و پس از آن بی‌آن که نویسنده کتاب را بشناسم، احترامی همراه با ارادت نسبت به ایشان در خود می‌یافتم.

پس از مدتی کتاب «جمال انسانیت» او را هم به دست آوردم و خواندم. کتاب در نوع خود متفاوت و خواندنی بود، اما نه در حد «شهید جاوید». هنوز آن بیتی را که روی جلد آن کتاب نوشته شده بود و به گونه‌ای می‌توانست زبان حال خود صالحی نجف‌آبادی در سال‌های آینده باشد به خاطر دارم:

بی‌گناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق
یوسف از دامان پاک خود به زندان رفته است
● وقتی از بازار «صفی» به سمت مدرسه طالبیه می‌پچیدم و از چارچوب در بزرگی

که در بالای آن، کتیبه عصر صفوی همچنان خوش و خوانا نشسته بود، می‌گذشتی و چهار، پنج پله پایین می‌آمدی، به راهروی می‌رسیدی که سمت راستش مسجد میرزا صادق آقا بود و سمت چپش راهرو دیگری که به حوضخانه منتهی می‌شد. چند قدم پایین‌تر در همان سمت چپ، راهرو دیگری به سمت مدرسه جعفریه باز می‌شد، از این راهرو دری به قهوه‌خانه بهشتی گشوده می‌شد. قهوه‌خانه کوچکی بود با گنجایش ۱۵۲۰ نفر و شاید هم کمتر. اینجا پاتوق جمعی از دبیران بازنشسته و بازاریان اهل فرهنگ و کتاب و مطالعه تبریز بود؛ پدیده‌ای که شاید جز در تبریز کمتر شهری می‌شد دید. پارادوکس بازار و فرهنگ و دانش شاید در تبریز بود که زمانی عینیت یافته بود؛ اکنون واپسین لحظه‌هایش را سپری می‌کرد! هرگز نپرسیده بودم که چگونه این قهوه‌خانه در درون محوطه مدرسه علمیه سر برآورده است؟ آیا می‌شد آن را و یکی دو کتابفروشی کنار و روبروی آن را پیشروی بازار به درون مدرسه علمیه دانست؟ تابستان ۵۲ بود که گاهی سری به قهوه‌خانه بهشتی می‌زدم. نشسته بودم، استکان چایی دستم بود، همچنان که با استکان ورم می‌رفتم، گوش سپرده بودم به حرف‌هایی که ردوبدل می‌شد. از آنها که در قهوه‌خانه بودند، چند نفر را می‌شناختم. آقای سلطان آبادی و آقای پدیده دبیر بودند و دو سه نفر که در بازار حجره داشتند و یکی از آنها چنان که از حرف‌های پراکنده برمی‌آمد کتابخانه شخصی بزرگی داشت. هنوز استکان در دستم بود که یکی از مشتریان قهوه‌خانه از انتشار کتاب تازه‌ای به نام شهید جاوید گفت و این که ظاهراً موجب سر و صدایی شده. گوشم را تیز کردم، چند نفری هم در جریان انتشار آن بودند و با احتمال و تردید درباره محتوای آن سخن می‌گفتند؛ از حرف‌هایشان معلوم بود که هیچ کدام کتاب را نخوانده‌اند، یکی اظهار نظر بی‌ربطی کرد. من بی‌آن که قصد ورود به بحث بزرگان را داشته باشم به کسی که کنار دستم نشسته بود و مشارکتی در بحث داشت گفتم که موضوع کتاب چیز دیگری است و اندکی توضیح دادم. او که از مشتریان

همیشگی قهوه‌خانه بود با صدای بلند دیگران را که مشغول گفت‌وگو بودند به سکوت دعوت کرد و با اشاره به من گفت که ایشان کتاب را خوانده‌اند، اجازه بدهید آقا توضیح بدهند. همه ساکت شدند و چشم به سوی من دوختند. ناگزیر بودم حرف بزنم، چند ماه بیشتر نبود که کتاب را خوانده بودم و همه مطالب آن را در خاطر داشتم، این بود که توضیح نسبتاً جامعی دادم. کنفرانسی در یک قهوه‌خانه پرت! اعجاب و رضایت مشتریان قهوه‌خانه در چشم‌های یکایک آنها به وضوح دیده می‌شد. این که نوجوان ۱۶، ۱۷ ساله‌ای کتابی را معرفی می‌کرد که کتاب خوانان و کتاب‌بازان حرفه‌ای ندیده و نخوانده‌اند، متعجبشان ساخته بود. شاید حدود پانزده دقیقه‌ای طول کشید که چکیده‌ای از موضوع کتاب، نگاه و استدلال نویسنده را توضیح دادم. با احترام و اعجاب تشکر کردند و من چند دقیقه بعد با احساس نوعی رضایت خاطر و شاید هم غرور، خداحافظی کردم و از قهوه‌خانه بیرون آمدم.

● اکنون همه این خاطرات بر سرم هجوم می‌آورد. می‌رفتم و نمی‌رفتم، شتاب و درنگ، اشتیاق و شرمساری توأمان، امانم را بریده بود. حجره باز بود، سلامی کردم و با احترام دست دادم و بعد عذر تقصیر و اظهار شرمساری. چنان بزرگوارانه برخورد کرد که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده بود. سر حرف باز شد، از حضورش در مدرسه شیخ عبدالحسین پرسیدم گفت از مهاباد می‌آید، مدتی است که به آنجا تبعیدش کرده‌اند. بی‌خبر آمده بود، باید شهربانی را از مسافرتش مطلع می‌کرد و نکرده بود. می‌گفت حالا پس از برگشتن باید ببینم چه می‌شود، در قم کاری داشته و باید می‌آمد. بدون اطلاع شهربانی سوار اتوبوس شده و آمده بود. در تهران نخواسته بود به خانه دوست و آشنایی برود، شاید اگر می‌رفت پس از بازگشت می‌توانست مسئله‌ساز باشد این بود که برای استراحت کوتاهی به مدرسه شیخ عبدالحسین آمده بود.

سخن به «شهید جاوید» کشیده شد، از تفاوت دیدگاهش با دکتر شریعتی پرسیدم و این که آیا با او در این باره گفت‌وگو کرده

است. گفت یکبار برای دیدن شریعتی به حسینیه ارشاد رفتم، مشغول سخنرانی بود، منتظر ماندم سخنرانیش طول کشید، وقتی آمد بسیار خسته بود، من نظرم را توضیح دادم، پاسخ خاصی نداد. متوجه نشدم آیا پذیرفت و یا به احترام سن و سال من و دوستی با پدرش نخواست وارد بحث شود، شاید هم شدت خستگی مانع از ورود به بحث تفصیلی شد.

از حرف‌هایی که در آن حجره مدرسه شیخ عبدالحسین مطرح شد، همین چند نکته به روشنی در ذهن مانده است. نمی‌دانم پایان این گفت‌وگو به کجا انجامید. از آن پس تا



سال‌های پس از انقلاب فرصت دیدار دیگری پیش نیامد. گاهی خبرهایی از او و کتابش می‌شنیدم، مدتی هم در ماجرای مرحوم شمس‌آبادی و سیدمهدی هاشمی داستان کتاب او به صفحات روزنامه کشید و ابعاد سیاسی و جنایی یافت. اینکه تا چه زمانی در تبعید زیست و فرجام کارش به کجا انجامید چیزی نشنیدم. بایسد روزگار چرخ دیگری می‌زد تا دیدار دیگری رخ دهد. چندین سال بعد از این ماجرا بود که یک بار دیگر توفیق حضور در محضر او دست داد.

● از مسجد اعظم قم بیرون آمدم، پیچیدم به سمت پل آنجی. چند لحظه بعد داشتم از کوچه آبشار سرازیر می‌شدم، نمی‌دانم از کجا شماره تلفنش را پیدا کرده بودم و زنگ زده و وقتی برای ملاقات خواسته بودم. اکنون به قول

اخوان ثالث لحظه دیدار نزدیک بود، باید ذهنم را جمع و جور می‌کردم. پرسش‌هایم مشخص بود، پاسخ آنها را هم به اجمال می‌دانستم یا فکر می‌کردم که می‌دانم. می‌خواستم او منابع موثق و قابل اعتمادی را معرفی کند تا بتوانم مستندات لازم را برای اثبات و تفصیل استنباطم فراهم کنم. منابع دست‌چندم اقناع نمی‌کرد، می‌خواستم از سرچشمه‌ها آب بردارم. انگیزه‌ام تنها این نبود، می‌خواستم خود او را هم ببینم و این که مرد پس از این همه حادثه چه می‌کند، چگونه می‌اندیشد و حال و روزش چگونه است؟

یکی دو روزی بود که به قم آمده بودم؛ شهری که سال‌های نوجوانی را در آن زیسته بودم. با فضا و فرهنگش آشنا بودم همچنان که با کوچه‌ها و خیابان‌هایش! شهر اما این بار طور دیگری به نظرم می‌آمد، کوچه‌ها و خیابان‌هایش همان بود که بود، اما آن شور و شوق و سرزندگی، گویی جای خود را به حزن بغض‌آلودی داده بود، عبوس و مغموم و در خود فرو رفته بود، شاید هم این من بودم که حزن از نگاهم می‌تراوید و بغض در گلویم نشست. سه، چهار سال از آن روزهای لبریز از امید، آرمان، شور و هیجان دوران انقلاب می‌گذشت. اواخر سال ۶۱ بود یا ۶۲، به درستی در خاطر من نمانده است، هر چه بود آن نوجوان پرشور، آرمان‌خواه و بی‌قراری که می‌خواست فلک را سقف بشکافد و طرحی نو در اندازد، اکنون آرام و رام و سر به زیر شده بود، با حزن در نگاه، بغضی در گلو و انبوهی چون و چرای دیگر گونه در سر.

زنگ در را به صدا در آوردم، خود او بود که در را به رویم گشود، مصافحه‌ای، سلامی، حال و احوالی و راهنمایی به اتاق نسبتاً کوچکی که گرداگردش تا سقف کتاب چیده شده بود. این اتاق هم کتابخانه‌اش بود و هم محل پذیرایی از مهمانانش. «شهید جاوید» ش و بسیاری از آثار دیگرش را در همین اتاق نوشته بود. در انزوای همین اتاق بود که مرد لحظه‌های ناب کشف حقایق را تجربه کرده بود. حسی مثل حضور در خلوت پر آرامش و معنویت یک معبد به سراغم آمده بود، نشسته و نشاطی از آن نوع که تنها در

خلوت یک معبد می‌توان احساس کرد. باید خودم را معرفی می‌کردم و کردم و آن ملاقات غیرمنتظره در مدرسه شیخ عبدالحسین را به یادش آوردم، به خاطر داشت. مرد روبه‌رویم نشسته بود، اندکی پیرتر و فربه‌تر می‌نمود، چهره‌اش سفیدتر و نورانی‌تر و ریشش کمی بلندتر از قبل به نظر می‌آمد، اما سادگی همان بود که بود. صمیمیتی در نگاه و رفتارش بود که به آسانی می‌توانستی با او بی‌تعارف باشی، بی‌واهمه و بی‌ریا سفره دل پیشش بگشایی، یکرنگ و جسور باشی و گستاخ در طرح هر نظر و پرسشی! جسارتی که مرد در عرصه تحقیق نشان داده بود، به آدمی این جسارت را می‌داد که با او صمیمی باشد و با جسارت سخن بگوید؛ بی‌هیچ دغدغه و هراسی، زیرا که مرد خود داغ تکفیر و تهدید را همچنان در سینه داشت، معنی اجتهاد را می‌دانست و ایمان داشت که دانش، اندیشه، حتی ایمان و اعتقاد نیز در فضایی عاری از دلهره، هراس، تکفیر و تفسیق به برگ و بار می‌نشیند و با تحمل، مدارا و تسامح. وقتی با او سخن می‌گفتی این جسارت را در خود می‌یافتی که فاصله سن و سال و موقعیت و مقام را فراموش کنی، مثل او بی‌ریا و ساده باشی همان گونه که با خود در خلوت خود.

مرد برخاست تا برایم جای بیاورد، فرصتی دست داد تا نگاهم بر عطف کتاب‌هایی که گرداگردمان را فرا گرفته بود بلغزد. از هر نوع کتابی در کتابخانه‌اش بود، کتاب‌های قطع بزرگ چاپ سنگی و سریبی‌اش، لحظه‌ای مرا به خانه پدری برد و میان کتاب‌های پدر که در همین قطع و اندازه در طاقچه اتاق، کنار هم چیده شده بود. مرد استکان جای را جلویم گذاشت و من از خانه پدری برگشته، دوباره روبه‌روی او نشسته بودم. اکنون پرسش‌های گونه‌گون من بود و پاسخ‌های بی‌روی و ریای او. از کار و بارش پرسیدم و این که چرا پس از انقلاب عهده‌دار منصب و مسئولیتی نشد؟ گفت همچنان به درس، بحث، مطالعه و تحقیق مشغول است و همین کار از دستش برمی‌آید. چندبار در اوایل انقلاب مناصبی را پیشنهاد کرده بودند، از جمله منصب قضای خوزستان را و او نپذیرفته بود و گفته بود نه به صلاح انقلاب است و نه به صلاح او که پذیرای مسئولیتی شود که برای آن

ساخته نشده است و خواسته بود تا اجازه دهند همچنان به درس و مطالعه‌اش بپردازد. سخن به موضوع حکمرانی و ولایت فقیه کشید، استنباط و تلقی‌اش را در این زمینه گفت و چکیده‌ای از کتاب «حکومت صالحان»^۳ را توضیح داد. من در پی منابع موثقی بودم تا درباره دوران حکومت حضرت علی (ع) بویژه شیوه مواجهه و رفتار آن حضرت با مخالفانش اطلاعات مستندی به‌دست آورم، منابعی را معرفی کرد و توضیح داد که مدت‌هاست مشغول تدریس نهج‌البلاغه است و ضمن درس به همین مقوله نیز پرداخته است، به مواردی هم اشاره کرد که



برایم پرجذبه و سودمند بود. پرسیدم آیا قصد تدوین و چاپ این مطالب را ندارد؟ گفت اتفاقاً بخشی از مباحث، تحریر شده و امیدوار است پس از تکمیل، در آینده به چاپ برساند. برخاست و دو کلاسور پربرگ را از بالای قفسه‌ها برداشت و به دستم داد. تورقی کردم و پراکنده مطالب چند صفحه را از نظر گذراندم، دارای مباحث درس نهج‌البلاغه‌اش بود و به خط زیبا و خوانا پاکت‌نویس شده بود. از این که مجالی برای مطالعه‌شان نبود اظهار تأسف کردم. با بزرگواری و گشاده‌رویی گفت می‌توانید ببرید و مطالعه کنید و برگردانید. از این که مرد، تنها نسخه موجود نوشته‌هایش را بی آن که به درستی مرا بشناسد در اختیارم قرار می‌داد، شگفت‌زده شده بودم. کلاسورها را زیر بغل زدم و با خوشحالی خداحافظی کردم تا روز بعد که برای تحویل آنها دوباره زنگ در خانه‌اش را به

صدادر آوردم.

• اکنون دو سال و چند ماه است که مرد در آغوش خاک غنوده است. وقتی پس از آن بیماری، چشم از جهان فروست گرچه دوستان و دوستدارانش مجالسی به یاد او برپا کردند، به تجلیل و تعظیمش پرداختند، اما بسیاری از هم‌صنفان و شاگردان صاحب‌منصبش همچنان ساکت و بی‌اعتنا ماندند، نه در مجلس ختمش شرکت کردند و نه پیام تسلیتی فرستادند. رسانه ملی هم که در فقدان کسانی به مراتب کم‌مرتب‌تر از او سوگواری می‌شد این بار خاموش ماند، نه نامی، نه پیامی، نه سوک سرودی و این همه گواه آن بود که هستند کسانی که «از مرده‌اش هنوز پرهیز می‌کنند» با این حال «نامش هنوز ورد زبان‌ها بود.»

صالحی نجف‌آبادی از متن سنت سربر آورده و در متن سنت بالیده بود، هنرش در آن بود که ضمن پایبندی به موازین سنت، توانسته بود با بهره‌گیری از اجتهاد و تعقل چشم‌اندازهایی نو کشف کند، از فضای بسته و متصلب محیط فراتر رود و افق‌های تازه‌ای را پیش روی علاقه‌مندان به مطالعات دینی و تاریخی بگشاید. او از درون دین راهی خردورزانه به معرفت آموزه‌های دینی و رخدادهای تاریخ اسلام گشوده بود و همین نگاه خردورزانه درون‌دینی او بود که او را از صف مدافعان سنت‌های متصلب دور می‌کرد و به «اهالی امروز» نزدیک می‌ساخت. جرم او نیز همین بود که اجازه داده بود تا اندیشه‌اش از سقف کوتاه تفکر رایج عصر فراتر رود و به تعبیر سهراب سپهری با افق‌های باز نسبتی داشته باشد و این البته جرم کوچکی نبود؛ جرم همه آزاداندیشان فرزانه تاریخ بود که حکایتشان را، استادم دکتر شفیع کدکنی خوش سروده است:

گه ملحد و گه دهری و کافر باشد

گه دشمن خلق و فتنه پرور باشد

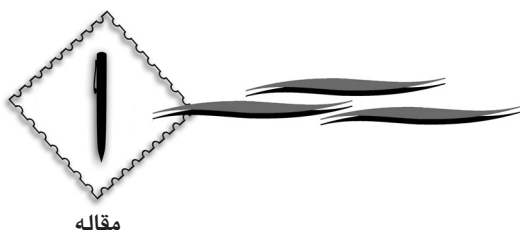
باید بچشد عذاب تنهایی را

مردی که ز عصر خود فراتر باشد

روانش شاد باد و خدایش با شهید جاوید

محشور دارد.

• استاد دانشگاه تبریز (دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی)



مقاله



سید محمد صدر الغوری

آی نیما نفس دریایی!

سیاوش کسرابی:

«هر جا که دو تن نیتی را بر زبان می‌آورند، مرغ آمین در تأیید آنان بال می‌گشاید، بالی به وسعت شماره آدمیان و امیدشان»

که از اندیشه‌های مترقی زمان خویش، تأثیر می‌پذیرد.
آوای او چو ناقوس،
در هر کجا که مرده به داغیست
یا دلفسرده مانده چراغیست
تأثیر می‌کند،
او روز و روزگار بهی را
تفسیر می‌کند.

ویژگی بارز شعر نیما امید به آینده است، هر چند شب و تیرگی‌های آن، سهم چشمگیری در شعرهای او دارد و این چیزی جز تصویر واقعی شرایط زمان نیست، ولی سمت و سوی اساسی شعرهای او در جهت صبح و روشنایی‌های دم‌افزون آن است. به همین جهت چشم‌های روشن نیما به تاریکی شب عادت نمی‌کند: «تن او با تن مردم همه را با تن هم ساخته‌اند»

نیما می‌داند که شعر، زمانی می‌تواند مؤثر واقع شود که با زندگی مردم پیوند یگانه‌ای داشته باشد، که دردهای مردم را بازگو کند و چاره آنان را بشناسد. به این منظور و برای این که بتواند این تأثیر و تأثرات را به شکل زنده‌تری در خلاقیت‌های هنری خود راه دهد، همفکری و همدلی خود را گسترش می‌دهد و در هر فرصت مناسب پای درد دل‌های مردم می‌نشیند. او در نامه‌ای به همسرش عالییه می‌نویسد:

«عالیه! به خانه بدبخت‌ها نظر بینداز»

و خود نیز تا آخرین لحظه حیاتش به گفته خود وفادار می‌ماند و اگر جز این بود، تصویر زندگی رنج‌بار «شب‌پا»، مرد زن مرده‌ای که بچه‌هایش را در تنهایی خانه‌اش به‌جا می‌گذارد و خود پاسدار برنج‌زاران روستا می‌شود، نمی‌تواند در تار و پود احساسات برانگیخته، چنگ نیندازد و تأثیری عمیق برجای نگذارد.

هنگامی که چشم از جهان بریست، هنر ایرانی آفریننده‌ای را از دست داده بود که به‌درستی مفهوم واقعی زندگی را در زیبایی تلاش به‌سوی هدف یافته بود و با خلاقیت شگرفش در ارائه دستاوردهای تازه‌تری در عرصه هنر توانسته بود هستی را که رو به‌سوی هدفی عالی‌تر دارد، پیش چشم همه عاشقان راه به‌روزی و سعادت رنگی دیگر دهد.

علی اسفندیاری، معروف به نیما یوشیج در سال ۱۲۷۴ هـ.ش در یوش مازندران به دنیا آمد. دوران طفولیت خود را میان زحمتکشان ده گذراند. بعدها به تهران می‌آید و دوره تحصیلات عالی خود را شروع می‌کند. آشنایی به زبان فرانسه، او را با ادبیات نوین جهان آشنا می‌سازد. آشنایی با درک ضرورت‌های مبرم زمان، او را به ایجاد تحول اساسی و نوآوری در سبک‌های متداول شعر فارسی سوق داده و راه تازه‌ای را پیش چشم او می‌گذارد.

«افسانه» او به سال ۱۳۰۱ در روزنامه پیشرو آن زمان «قرن بیستم» به چاپ رسید. «افسانه» غزل عاشقانه پرشوری از نوع جدید است. چاپ این شعر در جامعه ادبی آن زمان با ابتکارهای تازه‌ای که داشت، بر شعر فارسی گستره وسیعی می‌گشاید:

عاشقا خیز، کامد بهاران
چشمه کوچک از کوه جوشید
گل به صحرا درآمد چو آتش
رود تیره چو طوفان خروشید

پس از این است که نیما در راه نوینی که خود رهگشای آن است گام‌های محکم‌تری برمی‌دارد و با استفاده درست از سنت‌های ارزشمند شعر قدیم فارسی، شیوه‌ای نو در شعر امروز ایران بنیان می‌نهد. شاخصه نیما افزون‌بر تحولی که در اسلوب شعر به‌وجود می‌آورد، در مضامین اجتماعی شعرهای اوست. او هنرمندی است

شعر «مانلی» نیز، همچون نمونه‌ای از ده‌ها و صدها نمونه دیگر، از چنین تأثیری برخوردار است. آشنایی و الفت نیما با زندگی صیادان شمال و شناخت گسترده‌ای که از انگیزه‌های عاطفی آنها دارد، زندگی دردمند «مانلی» این مرد ماهیگیر مسکین شمالی را، با خلاقیتی کم‌نظیر تصویر می‌کند و در واقع رنج زندگی و دوست داشتن را در کنار هم می‌نهد و بار دیگر آمیختگی خود را با زندگی زحمتکش‌شان نشان می‌دهد.

ارزش و اعتبار نیما هنگامی بیشتر می‌شود که او را یک شاعر جهانی بدانیم و گستره دردمندی‌های او را در پیوند با دردمندی‌های مردم جهان بشناسیم و دنیا را خانه او بدانیم. «مرغ آمین» از شعرهای نیماست که مضمونی جهانی دارد. چیزی که این مرغ را به سوی ما می‌کشاند، همدلی و همصدایی او در رستگاری جهانی است و به تعبیر سیاوش کسرای، از برجسته‌ترین شاعران نیمایی معاصر ایران: هر جا که دو تن نیتی را بر زبان می‌آورند، مرغ آمین در تأیید آنان بال می‌گشاید، بالی به وسعت شماره آدمیان و امیدشان.

رستگاری روی خواهد کرد

و شب تیره بدل، با صبح

روشن گشت خواهد

مرغ می‌گوید،

خلق می‌گویند:

«اما آن جهانخواه

آدمی را دشمن دیرین

جهان را خورد یکسر

مرغ می‌گوید:

- در دل او آرزوی او

محالش باد

- خلق می‌گویند

«اما کینه‌های جنگ ایشان

در پی مقصود

همچنان هر لحظه می‌کوبد

به طبلش»

مرغ می‌گوید:

زوالش باد.

نیما در ۱۳ دی ماه ۱۳۳۸ چشم از جهان فرو بست. شعر دریایی، سروده سیاوش کسرای گرامیداشتی از این شاعر مردمی است:

آی نیما نفس دریایی!

چه خوش آوردی از سینه خروش

و چه بس نادره‌ها گفتی نغز

که از آن جمله، یکی

سخن از یک شب و آوایی با هیبت دریا کردی
که به شب خواب تو را می‌روید
شب، همه شب به جدار دل تو می‌کوبید!

یاد کردی چه خوش از شبخوانان، تنگدلان
که چنان طرفه سرود آوردند
در دل قایق تنگ

و سپس چهره نهفتند به تاریکی شب

یاد از نیما، یاد

و از آن گمشده آوای بلند

که خبر از تپش و جنبش دریا می‌داد

اینک از آن شب و دریا ماییم

در تک قایق دل‌تنگ روان

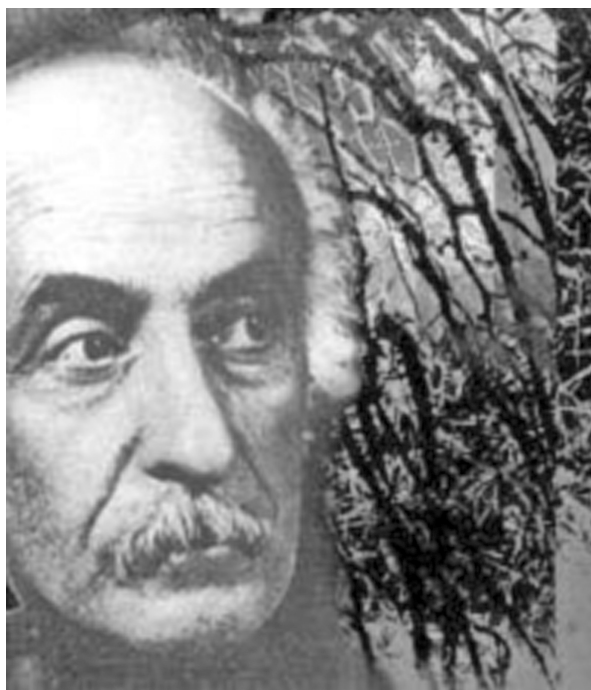
- گمشده، در طلب گمشدگان -

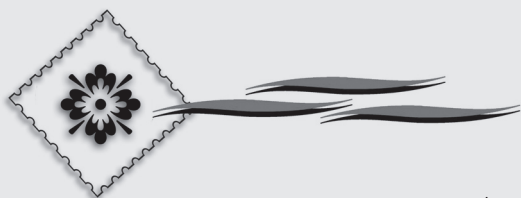
گوش بر زنگ صدایی که ز جان برخیزد

بر سر موج به هر سو نگران

منابع:

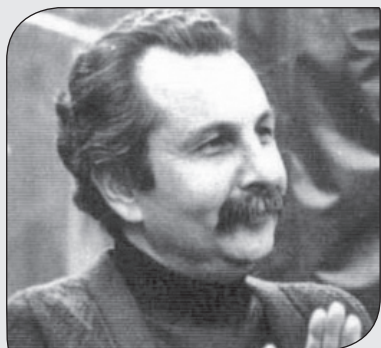
- ۱- کسرای، سیاوش (۱۳۸۷) از آوا تا هوای آفتاب، تهران: نشر کتاب نادر - مؤسسه انتشارات نگاه، چاپ سوم.
- ۲- یوشیج، شراگیم (۱۳۸۷) مجموعه شعرهای نیما یوشیج، تهران: نشر اشاره، چاپ چهارم.





چشم انداز

ادبیات متعهد



آئینه را بیفکن

سیاوش کسرای

(از مجموعه خانگی، نشر کتاب نادر)



من که جویبار خُردم، چنان با شور و هیجان به دنبال سرنوشت خویش، به دنبال دریا که در دوردست‌ها به رویم آغوش گشوده است می‌شتابم که شور و غوغای این گذرندگان را نمی‌شنوم و از بانگ و غلغله آنها نه اندوه به دل راه می‌دهم نه دچار بیم می‌شوم. در طول راه گاه گل آلودم، گاه کف کرده‌ام، گاه زلالم و گاه بیرنگ و این دگرگونی‌هایی که در راه برای من پیش می‌آید به تصویر ضمیر آنها کاری ندارد. ... خودی خود را بر سنگ‌های اطراف جویبار کوبیده‌ام و به هر گام که به دریا نزدیک شده‌ام همان اندازه از خودی جویبار فاصله گرفته‌ام تا در آن خودی‌ای که همه جویبارها و رودها در آن محو می‌شوند از خودی جویبار رهایی یابم و به آرام و سکونی که در سرنوشت دریا هست دسترس یابم. اگر جویبار به دریا می‌پیوندد و از آنچه خودی جویبار است رهایی می‌یابد نه به آن معنی است که در مسیر راه خویش دریاست، فقط از وقتی دریاست که دیگر جویبار نیست.

(از کتاب شعله‌طور «زندگی و اندیشه حلاج»، نوشته

دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات سخن)

زیبای من گریستنت چیست؟
زشتت اگر نماید
آئینه بر خطاست
آئینه راست نیست.

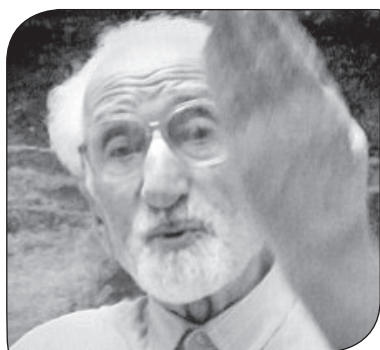
آئینه‌ها نی‌اند دگر چشم نکته‌بین
آئینه‌ها زبان خبرچینی‌اند و بس
عریان مکن برابر آئینه راز خویش
تا بر تو پرده‌ها ندرد پیش چشم کس.

بالای خود در آئینه مشکن به های های
تصویر غم غمت را هر دم فزون کند
گیسو به رخ مریز وز درد این چنین متاب
دستی بر آر، کاینه را واژگون کند.

آئینه را بیافکن تا رو به هم نهم
باشد به دست خویش مداوای هم کنیم

نگو صدای ساز ما تو ازدحام شب گمه
گاهی یه آواز کارگر به صدتا بمب اتمه
یکی صدات می شنوه یه گوشه از خاک زمین
تنها ترانه می گذره از مرزای هر سرزمین

رؤیاهات از یادت نره!
آرزوهات تموم نشن!
دنیا صدات می شنوه
خسته گیت فریاد بز!



آئینه جاری

جلال قیامی میرحسینی

(به یاد شادروان حاج محمد مدیر شانه چی)

پیرمرد آئینه بود، اما
جاری جاری!
از صداقت، سهم او
اندازه دریای آبی بود
از محبت نیز!

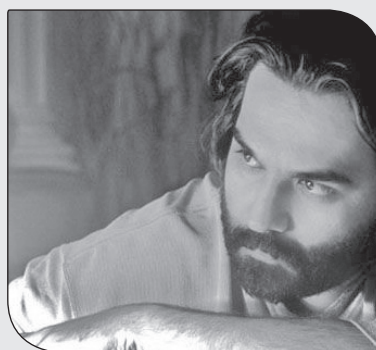
پیرمرد، افسوس!
با تمام هستی اش
آزادی پروانه ها را
آرزو می کرد

لاله سان پرپر شدن
در تندباد روزگار دشنه و سینه
«انتخاب بچه ها» این بود

وان دست را که آینه دار ملال توست
زان پیشتر که مشت بر آرد قلم کنیم.

آئینه می نماید اشک تو را، به تو
اما دری به روی درون می گشایدت؟
آئینه حال را همه تصویر می کند
فردای آرزو را کی می نمایدت؟

زیبای من بگو
دیگر بگو گریستنت چیست؟
بیرون ز آینه
آیا دمی هوای منت نیست؟



فریاد بز

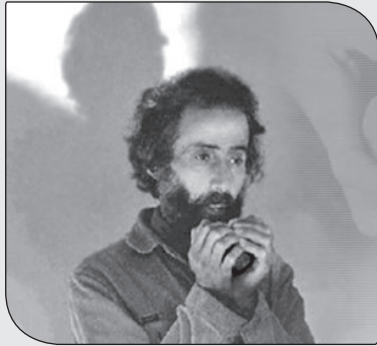
یغما گلرویی

(از مجموعه تصویرکن، مؤسسه انتشارات نگاه)

اگه تو هم حس می کنی گوشای دنیا کر شده،
اگه برات دفترچه خاطره خاکستر شده
سازت بردار بخون آهنگی از جنس جنون!
ترانه ای با لهجه عشق یکی شدن بخون!

رؤیاهات از یادت نره!
آرزوهات تموم نشن!
دنیا صدات می شنوه
خسته گیت فریاد بز!

خود چنین می گفت



به یاد سهراب سپهری (اول اردیبهشت)

دنگ... دنگ...

ساعت گیج زمان در شب عمر

می زند پی در پی زنگ.

زهر این فکر که این دم گذراست

می شود نقش به دیوار رگ هستی من...

دنگ... دنگ...

لحظه ها می گذرد

آنچه بگذشت، نمی آید باز

قصه ای هست که هرگز دیگر

نتواند شد آغاز...

پرده ای می گذرد

پرده ای می آید

می رود نقش پی نقش دگر،

رنگ می لغزد بر رنگ.

ساعت گیج زمان در شب عمر

می زند پی در پی زنگ:

دنگ... دنگ...،

دنگ

آه! آزادی!
از ستاره، آسمانت سخت روشن باد
وز هجوم داس های مرگ
باغت ایمن باد!

پیرمرد از جمع مایان رفت
یاد او جاوید
نام او
آینه امید
تا هماره
تا چراغ کهنه تاریخ
تا طلوع روشن خورشید

۱۳۸۷/۱۱/۱۱ - مشهد

صفحه چشم انداز ادبیات متعهد

از درج نمونه ای از مجموعه

اشعار انتشار یافته

همراهان این صفحه استقبال می کند.

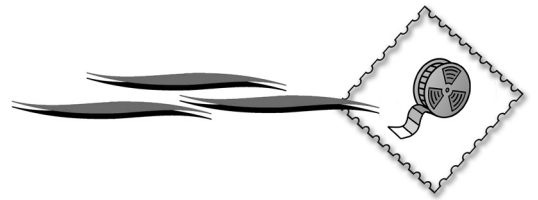
شما می توانید با ارسال دو نسخه از

مجموعه اشعار خود

به دفتر نشریه،

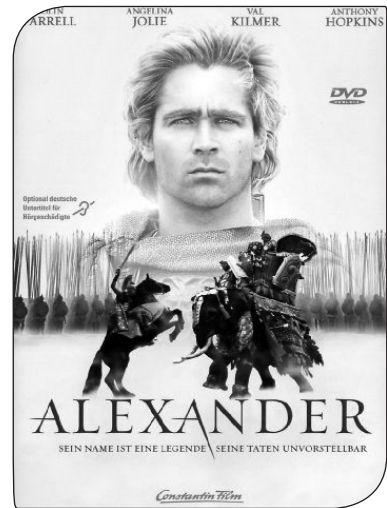
با ما در این زمینه

همکاری نمایید.



فتانه یعقوبی

اسکندر؛ اثری حماسی و ناموفق



کارگردان: الیور استون، فیلمنامه: الیور استون، کریستوفر کایل، لاتیسا کالوگریدیس، مدیر فیلمبرداری: ردوینگر پیترو، موسیقی متن: ونجلیس، بازیگران: کالین فارل (اسکندر) آنجلینا جولی (المیاس، مادر اسکندر) وال کیلمر (فیلیپ مقدونی، پدر اسکندر) جیرد لتو (هفایستیون، محبوب و یار اسکندر) روزا ریوداوسن (رکسانا، همسر پارسی اسکندر)، آنتونی هاپکینز (پتولمی) محصول مشترک آلمان، فرانسه، بریتانیا و آمریکا / زمان: ۱۷۵ دقیقه / تولید: ۲۰۰۴-۲۰۰۵

این فیلم تاریخی و خبرساز با مفاهیم سیاسی، اجتماعی و توضیح و تفسیرهایی پتولمی آغاز می شود. واقعیت های تاریخی سریع و موجز تعریف شده اند تا تماشاگر ناشکیبا به دیدن صحنه های خارق العاده جنگ و نبرد بپردازد.

اسکندر، پسر فیلیپ و ملکه المیاس است. وی در کودکی و نوجوانی با روح و روانی آسیب پذیر شاهد آزارهای مادر محبوب خود به دست پدر مستبدش بود. مادری که جنون آمیز و مصرانه پدر واقعی پسرش را زئوس (خدای خدایان) می داند و نه پادشاه فیلیپ. با آن که اسکندر با توانایی های گوناگون خود پدر را تحت تأثیر قرار می دهد،

ولی سرانجام با ورود همسر جدید فیلیپ و به دنیا آمدن نوزادشان، دیری نمی گذرد که اسکندر و المیاس از قلمرو پادشاهی تبعید می شوند. از این نقطه به بعد با شخصیت مقتدر و قدرتمند المیاس آشنایی شویم. او به پسرش اصرار و توصیه می کند تا فیلیپ، پدر خود را توسط مز دوران سرسپرده اش کشته و سریع تاج و تخت پادشاهی را تصاحب کند. فیلیپ به قتل می رسد و اسکندر جوان و جاه طلب، شاه مقدونیه می شود.

اسکندر با وجود جوانی، تحت حمایت ها و تشویق های بلندپروازانه مادر و اساتیدش تصمیم می گیرد دنیای ناشناخته زمانه و دوران خود را نه تنها بشناسد، بلکه فتح کند و تحت سلطه خود در بیاورد. در این میان آموزش های (ارسطو) با بازی کریستوفر پلامر، که از آخر دنیا و عجایب آن می گوید مؤثر است. اسکندر مشتاقانه با لشکریان خود راه می افتد، ولی هر چه جلوتر می رود به آخر این دنیایی رسد و تنها به فتوحات جنون آمیز خود ادامه می دهد. او ایرانی های همیشه غالب را شکست می دهد و پس از آن تمامی کشورهای اطرافش را فتح می کند و سرانجام در هند از پای در آمده و در ۳۲ سالگی می میرد. این اسکندر کبیری است که به روایت کارگردان نامی هالیوود (الیور استون) به عنوان یک دیکتاتور، گهگاه و ششمنفکر و انعطاف پذیر به نظر می رسد و نشان می دهد که هر چه قدر تمدن تر باشی سقوط سهمگینی در پی خواهد داشت. مطالب تاریخی و مستند چاپ شده در کتاب های دانشگاهی تاریخ که معمولاً بدون جانب داری نوشته می شوند روایت دیگری نیز دارند که این چنین است: الکساندر در سال ۳۵۶ پیش از میلاد در پلا (Pella) شهری در شمال یونان به دنیا می آید. او پادشاهی بانوخی نظامی خارق العاده ای بود که سرانجام توانست به آرزوی دنیای غرب، یعنی فتح امپراتوری پارسیان دست یابد. اما تقدیر، سرانجام تلخی برای او رقم زد. او پیش از آن که فتوحاتش را تکمیل کند در سال ۳۲۳

پیش از میلاد در جوانی از دنیای می رود. آنچه بیش از همه، چه در فیلم الیور استون و چه در متون تاریخی گوناگون به آن اشاره شده است شجاعت و نبوغ نظامی و جنگی این پادشاه جوان است. او با بهره از این استعداد، ایران همواره شکست ناپذیر را فتح کرد و در مهمانی (میخوارگی)، کاخ پادشاهی و باشکوه پرسپولیس را به آتش کشید. در زمانی کوتاه خود و انبوه لشکریانش که همواره همراه خانواده ها و خدمتکارانشان بودند به هند رسیده و گروه و هیئت اعزامی برای سیاحت و بازشناسی به آن سوی (رود سند) و بابل فرستاد. او همچنان در فکر پیشروی بود، ولی در میان فرمانده های او اختلاف نظر به وجود آمد. جالب است بدانید این عدم تفاهم زمانی شکل گرفت که اسکندر به ایران رسید. او با علاقه تحت تأثیر فرهنگ، روابط اجتماعی، منش و روش پارسیان قرار گرفت و در پی آن تصمیم گرفت تا امور مهم زمامداری را میان یونانیان و ایرانیان تقسیم کند که با مخالفت شدید همراهان هموطنش روبه رو شد. با این وجود و بر خلاف پیشنهاد یونانیان، او نه تنها زن انتخابی یونانی را انتخاب نکرد، بلکه رکسانا شاهزاده ایرانی را به همسری برگزید. هر چند این ازدواج خوش فرجام نبود، زیرا همواره سایه قدرتمند «هفایستیون» دوست محبوب و معشوق همیشگی اسکندر بر این زندگی مشترک افتاده و همین امر تمامی تاریخ نویسان را بر آن داشته که اسکندر را همجنس گرایی و فساد توصیف کنند، البته الیور استون با سیاست و راهکارهای بسیار محافظه کارانه به این جنبه از زندگی پادشاه پرداخته است.

جد از این ویژگی خاص، اسکندر مرد غیر قابل پیش بینی، در خود فرو رفته، بی رحم، مغرور، عبوس و گاه افسرده ای توصیف شده با روحیات و عواطف به شدت شکننده، برای نمونه زمانی که اسب دوران کودکی اش می میرد او شهری را به نام اسب کرده و عزاداری می شود، و از آن شدیدتر زمانی



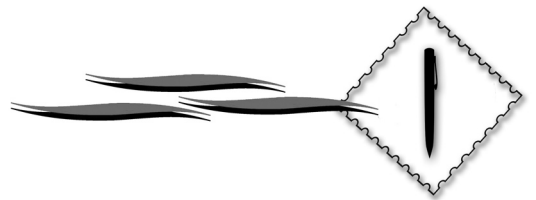
از تمامی ترندها و ابزارهای مدرن امروز هالیوود این صحنه‌های نبرد را به زیبایی هر چه تمام تر و با استفاده از چند دوربین (پاناویژن) به تصویر کشیده است و موسیقی سحر آمیز (نجلیس) بر ابهت این تصاویر افزوده است. آنچه اسکندر را ضعیف کرد از درون بود. افراد ارتش و سرداران، شوق و جاه طلبی خود را از دست دادند و خیانت و سرکشی به راه افتاد. اسکندر پس از سرکوب نیمه شورشی از سوی سردارانش، افرادی را با شمشیر کشش را برای نبرد «مولتان» گرد آورد و تقریباً از جان خود گذشت تا موج شکست را به پیروزی تبدیل کند؛ این در حالی بود که او به شدت از زخم کشنده‌ای در ناحیه شش که بر اثر تیر و کمان به وجود آمده بود رنج می‌برد. سرانجام او تسلیم تقدیر و ضعف‌های موجود شد و از طریق صحرای جنوبی ایران به بازگشتی فاجعه بار دست زد تا ارتشش را به بابل برساند، ولی دوباره فکر تسخیر سرزمین‌هایی دیگر بر وجودش چنگ انداخت و این بار به فکر فتح عربستان و سرزمین‌های شمال آفریقا افتاد.

آنچه باعث مرگ زود هنگام اسکندر شد هنوز از اسرار سر بسته تاریخ است و علتش را از ذات‌الریه تا زهر گمان زده‌اند. این واقعیت که اسکندر طی نبردهای متعدد هشت زخم مهلک خورده بی شک در جوانمردگی اش بی تأثیر نبوده است. پس از مرگ اسکندر، سردارانش هر یک با حرص و طمع بر سر تصاحب آن امپراتوری عظیم به جنگ با یکدیگر پرداختند، ولی هیچ یک نتوانستند به تنهایی همه آن سرزمین‌های متفاوت و فتح شده را کنترل کنند. بنابراین در نهایت، امپراتوری به چهار بخش تقسیم شد که هر یک توسط یکی از سرداران سابق اسکندر اداره می‌شد. یکی از معروف‌ترین آنان «پتولمی» در مصر مستقر و در آنجا «فرعون» شناخته شد. او کتابخانه عظیم و معروف «اسکندریه» را پایه گذاری کرد و یکی از مهمترین زندگینامه‌های اسکندر را

است که هنگام مستی و خشمی ناگهانی دوست وفادار و یار کودکی اش را با نیزه‌ای کشته و پس از ساعتی هنگام هوشیاری به شدت نادم و پشیمان شده و در غم و اندوهی جانکاه فرو می‌رود. این تراژدی زندگی شخصی زمانی به اوج رسید که محبوب تمامی دوران زندگی اش (هفایستیون) بیمار شده و از دنیای می‌رود. اسکندر که این فقدان ضربه‌ای مهلک بر او وارد ساخته بود، خود نیز بیمار شد و پس از ۱۰ روزی تب، بیقراری و هذیان و التهاب با دنیایی که در فکر فتحش بود وداع می‌کند و آن جمله تأثیر گذار را بیان می‌کند: «هنگامی که مراد تابوت می‌گذارد، دست راستم را بیرون گذاشته تا جهانیان ببینند که از این دنیا هیچ به دست آورده‌ام و با خود نمی‌برم... هیچ...» این جمله فیلسوفانه بیانگر آن است که او همواره تحت تأثیر اساتید و فلاسفه یونانی بویژه معلم خاصش ارسطو بوده است. اسکندر برای خود قوانین خاصی داشت؛ اگر به شهری حمله می‌کرد و مردم آن سرزمین تسلط بی چون و چرای او را می‌پذیرفتند با آنها با احترام رفتار می‌کرد، ولی اگر پس از تسلیم به او حمایت می‌شد به شدیدترین و وحشیانه‌ترین شکل ممکن با فرد خاطی و خانواده اش برخورد می‌کرد. اسکندر ساخته شده به دست الیور استون، ویژگی جاه طلبانه و بلندپروازانه اسکندر را به خوبی نشان داده است. اسکندر که همواره تحت تأثیر ارسطو بود گمان می‌برد که آن سوی کوهپایه‌های هیمالیا، اقیانوسی عظیم قرار دارد که از آن راه می‌تواند به مصر و سپس به سرزمین یونان باز گردد، ولی هیچ کس فکرش را هم نمی‌کرد شبیه قاره هند که در مقابل آنها قرار داشت تا چه حد عظیم و گسترده است. در اینجا اسکندر و ارتش او با انواع کاملاً متفاوتی از جنگ رویه‌رو شدند. نبردهای خونین در رودخانه‌های عریض و پر آب و مبارزه علیه لشکر یانی پر تعداد و جان بر کف و فیل‌های غول پیکر زره بر تن. الیور استون کارگردان با تجربه هالیوودی با استفاده

نوشت. این سند که همراه انبوهی از اسناد دیگر در طول تاریخ از دست رفته و ناپدید شده است، بعدها به وسیله تاریخ‌نویسان خوانده شد که تنها سندهای دستنویس موجود را از زندگی مرد جوان جاه طلبی بر جای گذاشتند که پس از مرگ به «مگاس الساندروس» (اسکندر کبیر) معروف شد. داستان این سردار بلندپرواز توسط یکی از کارگردانان هالیوودی ساخته شد که خود به جاه طلبی شهرت دارد. او خود، مرد جنگ است؛ جنگ و یتنام و «ستاره شجاعت» را نیز از آن خود کرد. الیور استون سه اسکار برده، دو بار در مقام کارگردان به خاطر «متولد چهارم جولای» و «جوخه» و به عنوان فیلمنامه‌نویس برای «قطار سریع‌السیر نیمه شب»، ولی با تمام این سابقه‌های درخشان، اسکندر آن اثری نبود که بسیاری در انتظار دیدنش لحظه شماری می‌کردند. همه چیز از امکانات فنی گرفته و ستاره‌های درخشان در اختیار این کارگردان ماهر قرار گرفت، ولی نتیجه باشکوهی به همراه نداشت. کالین فارل، این بازیگر ایرلندی سیاه مو با گریم کاملاً متفاوت در قالب اسکندر با موهای بور و سفید پوست نقش آفرینی بی‌نقصی ارائه می‌دهد و تضادهای شخصیتی، فرازونشیب‌های روحی و روانی را در کنار شجاعت به زیبایی به تصویر می‌کشد. بازی کالین فارل و صحنه‌های جنگ و نبرد از نقاط قوت فیلم به‌شمار می‌روند. آنجلینا جولی نیز بازی خوبی از خود ارائه داده. وال کیلمر در نقش فیلیپ پدر اسکندر با حضور کوتاه خود بسیار تأثیر گذار عمل می‌کند. نقش آفرینی آنتونی هاپکینز، آقای بازیگری بریتانیای در نقش «پتولمی» قابل قبول است. داو سن در نقش رگسانا شاهزاده پارس و همسر اسکندر ظاهر شده است. نکته بسیار عجیب انتخاب این خانم خوش چهره، جذاب و ولی سیاهپوست به عنوان شاهزاده ایرانی است. جیرد لتو، بازیگر نقش محبوب واقعی اسکندر، داو سن هفایستیون در همان حضورهای کوتاه بسیار پررنگ و احساساتی تأثیر خود را بر اسکندر و صحنه می‌گذارد.

فیلم الکساندر، پرخرج، پرستاره، مملو از صحنه‌های تکان‌دهنده و پرابهت است، اما صداقت قربانی شده و تحریف داستان ضربه مهلک به این فیلم زد. در آن سوی آب‌های گویند «Honesty is the best Policy» صداقت بهترین خط مشی است؛ دریغ که الیور استون این جمله را از یاد برده بود، در غیر این صورت الکساندر یکی از بزرگترین فیلم‌های تاریخی - حماسی سال‌های اخیر به‌شمار می‌رفت. امیدوارم روزی مانیز تاریخ پرابهت و پرشکوه خود را با صداقتی دلنشین به تصویر کشیده و به جهانیان هدیه کنیم.



حمایت از زنان در قانون چین

گردآوری و ترجمه
احترام دهنوی

دادن زمین کشاورزی، خانه و حفظ مالکیت آنها پس از ازدواج، برابری در ارث، حق بیوگان در ارث شوهر و تلقی بیوه‌ای که از پدر و مادر شوهر نگهداری کرده به عنوان ارث بر درجه اول.

فصل ششم - حقوق شخصی: آزادی زنان همچون آزادی مردان. ممنوعیت حبس زن در خانه یا در هر جایی، ممنوعیت رها کردن یا قتل نوزاد دختر، ممنوعیت خرید و فروش یا بودن زنان، ممنوعیت فاحشگی و ممنوعیت ایجاد خانه فساد، ممنوعیت استفاده بدون مجوز از چهره زنان در تبلیغات و ممنوعیت بدنام کردن زنان و افشای زندگی خصوصی آنها.

فصل هفتم - ازدواج و خانواده: برابری مرد و زن در خانواده، ممنوعیت مداخله در آزادی ازدواج و طلاق، ممنوعیت طلاق در زمان حاملگی، حقوق برابر در مالکیت، حق برابر زن مطلقه با مرد، در خانه مسکونی و حقوق و وظایف برابر در تربیت فرزند.

فصل هشتم - وظایف قانونی: به چگونگی طرح دعوا و رسیدگی در مراجع قانونی پرداخته است.

قانون ازدواج

کمیونست‌ها که در سال ۱۹۴۹ قدرت را در چین در دست گرفتند اولین قانونی را که مورد توجه قرار دادند و در صدد اصلاح آن برآمدند قانون ازدواج بود. قانون ازدواج پس از شروع دوره اصلاحات مورد تجدیدنظر دوباره قرار گرفت و در سال ۱۹۸۰ تصویب و در سال ۲۰۰۱ بازبینی و اصلاح شد.

این قانون شش فصل و ۵۱ ماده دارد. مهمترین موضوعات هر فصل به شرح زیر است:

ایجاد زمینه حضور کامل زنان در مدیرانسیون سوسیالیستی تصویب شده است.

فصل دوم - حقوق سیاسی: تأکید بر برابری حقوق سیاسی زنان و مردان و ضرورت حضور تعداد مناسبی از زنان در کادر حزب و به عنوان نماینده کنگره و افزایش تدریجی آنها.

فصل سوم - فرهنگ و آموزش: دولت برابری زن و مرد را تضمین می‌کند (و رود به مدرسه، ادامه تحصیل و شغل یابی). اجبار والدین به فرستادن فرزند به مدرسه، کاهش بیسوادی میان زنان و آموزش‌های حرفه‌ای برای زنان.

فصل چهارم - حقوق شغلی: تأکید بر حقوق برابر با مردان، ممنوعیت خودداری از استخدام زنان (به جز موارد خاص)، دستمزد و امور رفاهی برابر زنان و مردان برای کار برابر، شرایط برابر با مردان برای ارتقای شغلی، حفاظت از سلامت زنان و ندادن شغل نامناسب با وضعیت بدنی آنها، حمایت از زنان در دوره قاعدگی و بارداری و ممنوعیت اخراج زن از کار به خاطر ازدواج، حاملگی و نگهداری فرزند.

فصل پنجم - اموال و داری‌ها: دولت برابری زن و مرد را تضمین می‌کند، برابری زن و مرد در

"قانون حمایت از حقوق و منافع زنان" و "قانون ازدواج" دو قانون مصوب کنگره خلق چین هستند که درباره حقوق و وظایف زنان تدوین شده‌اند. در قانون اساسی نیز سه ماده درباره حقوق زنان سخن گفته است. همچنین در قوانین دیگری از جمله "قانون ارث"، "قانون تنظیم خانواده"، "قانون جنایی"، "قانون فرزندخواندگی"، "قانون حفظ سلامت مادران و کودکان" و "قانون کار" به حقوق و وظایف زنان اشاره شده است.

قانون اساسی

در قانون اساسی چین که موادی از آن در سال ۱۹۹۳ بازبینی و اصلاح شده، سه ماده به حقوق زنان مرتبط است. در ماده ۴۶ می‌گوید: آموزش و وظیفه و حق همه شهروندان است. در ماده ۴۸ آمده: زنان در همه شئون زندگی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، خانوادگی و اجتماعی، حقوقی برابر با مردان دارند. دولت از حقوق زنان حمایت می‌کند. در این ماده بر دستمزد برابر برای کار برابر، تأکید شده است. در ماده ۴۹ قید شده: ازدواج، خانواده، مادر و فرزند تحت حمایت دولت قرار می‌گیرند. زن و شوهر موظفند قانون تنظیم خانواده را رعایت کنند... مخالفت با آزادی ازدواج ممنوع است. رفتار نامناسب با پیران، زنان و بچه‌ها ممنوع است.

قانون حمایت از حقوق و منافع زنان

این قانون در سال ۱۹۹۲ تصویب شده و دارای ۹ فصل و پنجاه ماده است. مهمترین موضوعات هر فصل به شرح ذیل است:

فصل اول - مقدمات: این قانون، در چارچوب قانون اساسی، برای ایجاد برابری بین زن و مرد و

"قانون حمایت از حقوق و منافع زنان" و "قانون ازدواج" دو قانون مصوب کنگره خلق چین هستند که درباره حقوق و وظایف زنان تدوین شده‌اند

نگهداری بچه توافق کنند و هزینه نگهداری بر عهده هر دوی آنهاست.

فصل پنجم - حمایت و رسیدگی قانون:

دولت می تواند در مناطق خودمختار اجازه دهد کنگره های ملی، قوانین ازدواج و طلاق متناسب با منطقه خود را تصویب کنند.

قانون ارث

این قانون در سال ۱۹۸۵ به تصویب رسیده است. بند ۹ و ۱۰ آن ناظر بر حقوق زنان در خصوص ارث است:

ماده ۹: زن و مرد در ارث ببری از یکدیگر برابرند.

ماده ۱۰: مراتب ارث بران عبارت است از ۱- همسر، فرزندان و والدین. ۲- برادر و خواهر، پدر بزرگ و مادر بزرگ پدری، پدر بزرگ و مادر بزرگ مادری. در این ماده تصریح شده که "فرزند" اعم است از فرزند مشروع و نامشروع و فرزند خوانده و ناپسری. والدین نیز اعم است از والدین بیولوژیک، ناپدری و نامادری یا کسانی که کودکی را بزرگ کرده اند.

قانون تنظیم خانواده

این قانون در سال ۲۰۰۱ تصویب شده است. هفت فصل و چهل و هفت ماده دارد. مهمترین نکات این قانون عبارت است از: سیاست تک فرزندی با جدیت اجرا می شود. والدین تک فرزند از امتیازاتی برخوردار خواهند شد. زنی که صاحب فرزند دختر می شود نباید مورد شتمات و تبعیض واقع شود. سونوگرافی به قصد تشخیص جنسیت جنین ممنوع است. کسانی که صاحب فرزند دوم شوند باید به دولت بابت "حفاظت اجتماعی" پول بدهند.

قانون جنایی

در قانون مفصل جنایی نیز موادی به حقوق زنان اشاره دارد. تجاوز، ناسزاگویی، خشونت علیه زنان و قاچاق زنان جرم تلقی شده است. مجازات تجاوز ۳ تا ۱۰ سال زندان می باشد. برای تجاوز جمعی یا در اماکن عمومی مجازات های سنگین تری در نظر گرفته شده است.

قانون فرزندخواندگی

این قانون در سال ۱۹۹۰ تصویب شده و در سال ۱۹۹۸ اصلاح شده و شش فصل و ۳۲ ماده دارد. مهمترین اصول آن ناظر بر حفظ حقوق کودکی است که به فرزندی گرفته می شود. قانون حفظ سلامت مادران و کودکان



فصل اول - کلیات:

ازدواج سیستمی است بر اساس انتخاب آزاد دو طرف، تک همسری و برابری زن و مرد، ضرورت رعایت حقوق زنان، کودکان و پیران، ضرورت رعایت اصول تنظیم خانواده، فرد سومی نمی تواند دو نفر را به ازدواج وادارد و گرفتن پول و هدیه در امر ازدواج ممنوع است.

فصل دوم - قرارداد ازدواج:

ازدواج قراردادی اختیاری است. حداقل سن ازدواج برای زنان ۲۰ و برای مردان ۲۲ سال است، تأخیر در ازدواج و تأخیر در بچه دار شدن تشویق می شود، ممنوعیت ازدواج با خویشاوندان درجه ۱ و ۲، ممنوعیت ازدواج فردی که پزشک او را از ازدواج منع کرده است، ضرورت ثبت ازدواج در دفتر رسمی، با ثبت ازدواج، زن عضو خانواده مرد می شود یا برعکس (بر اساس توافق به عمل آمده) و در صورت ازدواج اجباری، فردی که مجبور شده می تواند ظرف مدت یک سال شکایت کند

فصل سوم - روابط خانوادگی:

زن و شوهر در خانواده موقعیت برابر دارند. زن و شوهر حق استفاده از نام خود را دارند. زن و شوهر نمی توانند از کار، تحصیل و فعالیت اجتماعی یکدیگر جلوگیری کنند. زن و شوهر موظف به رعایت تنظیم خانواده اند. ثروت حاصل از دوره زندگی مشترک ثروت مشترک آنهاست (غیر از موارد خاص، از جمله هدایایی که مشخصاً به یکی از آنها داده شده است). زن و شوهر می توانند بر اساس توافق مکتوب، تکلیف مالکیت هر درآمد خود را برای یک نفرشان مشخص کنند. زن و شوهر باید از یکدیگر نگهداری کنند. اگر یکی نیاز به کمک دارد و

دیگری کمک نکند فرد نیازمند می تواند از این بابت از او مطالبه پول کند. فرزندان می توانند نام خانوادگی پدر یا مادر را داشته باشند. زن و شوهر و والدین و فرزندان از یکدیگر ارث می برند. بچه ای که خارج از عقد ازدواج متولد شده، همه حقوق فرزند را نسبت به پدر و مادر بیولوژیکی خود دارد. زن و شوهر می توانند کودکی را به فرزندی بگیرند. در غیاب پدر و مادر، پدر بزرگ و مادر بزرگ و وظیفه بزرگ کردن کودک را دارند و برادر و خواهر بزرگ وظیفه بزرگ کردن خواهر یا برادر کوچک خود را دارند.

فصل چهارم - طلاق:

طلاق به درخواست طرفین با مراجعه به اداره ثبت، امکان پذیر است. اگر تقاضای طلاق از سوی یک طرف باشد دادگاه رسیدگی می کند و بنای دادگاه بر مصالحه بین آنهاست. زن یک سرباز اگر تقاضای طلاق کند کسب رضایت سرباز ضروری است مگر آنکه سرباز خطای بزرگی مرتکب شده باشد. شوهر در حالت حاملگی همسر، در طول یک سال از تولد فرزند و در طول شش ماه از سقط جنین حق درخواست طلاق ندارد. در صورت طلاق باید در مورد

در سال ۱۹۹۲ قانون حمایت از حقوق و منافع زنان تصویب شد و زنان را در مالکیت، ارث، دسترسی به آموزش با مردان برابر دانست



این قانون در سال ۱۹۹۴ تصویب و در سال ۱۹۹۵ اصلاح شده و هفت فصل دارد. روح این قانون توجه به حفظ سلامت مادر، کودک و ایجاد برابری برای همه نوزادان می باشد. در قانون کار مصوب ۱۹۹۴ نیز از زنان حمایت شده که مساوی مردان قلمداد شوند.

وضعیت واقعی زنان در جامعه

برای آشنایی با چگونگی اعمال قوانین مربوط به زنان در چین و میزان موفقیت های کسب شده در مورد بهبود موقعیت زنان، دو گزارشی را که نهادهای ذریع در این مورد منتشر کرده اند اجمالاً مرور می کنیم. گزارش اول را نهاد حقوق بشری در سال ۲۰۰۱ و گزارش دوم را شورای دولتی چین در سال ۲۰۰۵ منتشر کرده اند.

تخلیص گزارش سال ۲۰۰۱ حقوق بشر کشورها درباره موقعیت زنان در چین

منع دولتی در مشارکت زنان در امور سیاسی وجود ندارد، اما عملاً حضور آنها اندک است. خانم ها در انتخاباتی که در سطح روستا برگزار می شود رأی می دهند. ۱۲ میلیون نفر از ۶۱ میلیون عضو حزب کمونیست را خانم ها تشکیل می دهند.

در پانزدهمین اجلاس حزب، ۲۲ زن به عنوان عضو علی البدل کمیته مرکزی که ۱۹۳ عضو دارد معرفی شده اند، با این وجود زنان مناصب اندکی در سطوح بالای حزب و دولت دارند. پولیت بورو (دفتر سیاسی) ۲۲ عضو دارد که یک عضو علی البدل آن زن است. زنان دو پست وزارت از ۲۹ پست وزارتی را در اختیار دارند.

چین بلافاصله پس از انقلاب کمونیستی برابری زن و مرد را مطرح و در قانون اساسی بر آن تأکید کرد.

در سال ۱۹۹۲ قانون حمایت از حقوق و منافع زنان تصویب شد و زنان را در مالکیت، ارث، دسترسی به آموزش با مردان برابر دانست.

ناظران جریانات سیاسی اقتصادی چین معتقدند توجه دولت به برابری زن و مرد در دهه ۱۹۹۰ کاهش یافته است، زیرا دولت بیشتر به ثبات سیاسی و پیشرفت اقتصادی می اندیشد. در چنین شرایطی فشارهای اجتماعی و خانوادگی، زنان را به نقش سنتی خود به عنوان خانه دار سوق داده است.

در مطالعه ای درباره چگونگی تصویر زنان در مطبوعات مشخص شد ارزش یک زن بر اساس توانایی او برای پیدا کردن همسر ثروتمند و ایفای

نقش مادر خوب سنجیده می شود. در سال ۱۹۹۵، حدود ۱۴۵ میلیون نفر از جمعیت ۱۵ سال به بالا در چین بیسواد بودند که ۷۰ درصد آنها را زنان تشکیل می دادند. در سال ۱۹۹۸ بانک توسعه آسیا گزارش داد که ۲۵ درصد زنان و ۱۰ درصد مردان در چین بیسوادند.

از سال ۱۹۹۵ تا سال ۲۰۰۰ "برنامه توسعه زنان چین" از سوی دولت اجرا شد که یکی از اهداف اصلی آن از بین بردن بیسوادی میان زنان جوان و میانسال تا آغاز قرن جدید بود، (این برنامه از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ نیز به مرحله اجرا گذاشته شده است) که اولویت را سواد زنان روستایی قرار دادند. در آن هنگام ۸۰ درصد زنان روستایی بیسواد بودند. بر اساس آمار سازمان زنان چین، در سال ۱۹۹۷ حدود ۳۶ درصد دانشجویان و

چینی ها به خاطر سیاست تک فرزندی در شهر و دو فرزندی در روستا، دوست دارند فرزندان پسر باشند تا جایی که بسیاری فرزند دختر را سقط می کنند و بعضی نیز فرزند دختر را در بدو تولد رها می کنند. شمار نوزادان دختر رها شده در سال ۱۹۹۴ بیش از یک میلیون و ۷۰۰ هزار نفر ذکر می شود. قانون مجازات رها کردن بچه را ۵ سال زندان در نظر گرفته است.

خانواده های خارجی که بخواهند از چین کودکی را به فرزندی بگیرند عمدتاً با عرضه دختران روبه روهستند.

بر اساس یک بررسی در روستایی به نام لیائو یانگ در سال ۲۰۰۰، در خصوص فرزندان دوم خانواده ها از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۹، نسبت پسران به دختران ۳۰۶ به ۱۰۰ بود. در آن روستا کلینیکی کشف شد که برای هفت سال مخفیانه جنسیت جنین را به مادران حامله اعلام می کرد و جنین دختر سقط می شد.

در حال حاضر ممکن است جمعیت مردان صد میلیون بیشتر از جمعیت زنان باشد. هر چند در قانون تنظیم خانواده، زن حامله به زور مجبور به سقط جنین نمی شود، اما در عمل، مقامات روستایی و شهری برای تحقق اهداف دولت، زنان را با خشونت وادار به سقط می کنند.

در سال ۲۰۰۱ تعداد زنان خودفروش در چین

ناظران جریانات سیاسی

اقتصادی چین معتقدند توجه

دولت به برابری زن و مرد

در دهه ۱۹۹۰ کاهش یافته

است، زیرا دولت بیشتر به

ثبات سیاسی و پیشرفت

اقتصادی می اندیشد. در چنین

شرایطی فشارهای اجتماعی

و خانوادگی، زنان را به نقش

سنتی خود به عنوان خانه دار

سوق داده است

۴ تا ۱۰ میلیون و تعداد آنها در پکن ۷۰ هزار تا ۲۰۰ هزار نفر ذکر شده است.

بر اساس آمار بانک جهانی و سازمان بهداشت جهانی، ۵۶ درصد خودکشی زنان جهان، در چین اتفاق می افتد (هر روز ۵۰۰ نفر). میزان خودکشی در چین به طور کلی سه برابر متوسط جهانی است، اما در خصوص زنان این میزان پنج برابر متوسط جهانی است.

تلخیص گزارش سال ۲۰۰۵ شورای دولتی چین در مورد موقعیت زنان در این کشور

در سال ۲۰۰۵ دفتر اطلاعات شورای دولتی چین گزارشی را با عنوان کتاب سفید "برابری زن و مرد و توسعه امور زنان در چین" منتشر کرد. در این گزارش آمده: جمعیت مردان با زنان برابر است. کمیته ملی کاری کودکان و زنان در شورای دولتی چین، نهاد رسمی مشورتی و هماهنگ کننده امور زنان در این کشور است. رئیس این نهاد، معاون نخست وزیر است. این کمیته ۳۳ عضو دارد که عموماً معاون وزیر یا معاون سازمان های دیگر مربوط به زنان هستند. شبیه این نهاد در همه استان ها تأسیس شده است. دولت چین برای بهبود امور زنان به نهادهای غیردولتی اهمیت زیادی می دهد. فدراسیون سراسری زنان چین بزرگترین نهاد غیردولتی مرتبط با زنان است. هدف این سازمان غیردولتی و شعبات آن در استان ها، تشویق زنان به مشارکت در امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حفظ حقوق آنهاست. چین به فعالیت های بین المللی زنان اهمیت زیادی می دهد. در سال ۱۹۹۵ چهارمین کنفرانس جهانی زن در پکن برگزار شد. چین در سال ۲۰۰۰ نتیجه اقدامات انجام شده خود را در مورد بیانیه کنفرانس، به سازمان ملل گزارش داد. در سال ۲۰۰۵ نتایج فعالیت های مربوط به "منشور اقدام" که در ۱۹۹۵ تصویب شده بود را به سازمان ملل اعلام کرد. مالکیت ۲۰ درصد بنگاه های کوچک و متوسط اقتصادی متعلق به خانم هاست. ۶۰ درصد این مالکیت در دهه اخیر ایجاد شده است.

در قانون سال ۱۹۹۵ کنگره ملی خلق در چین و در استان ها، قید شد شماری از زنان باید جزء نمایندگان باشند و تعداد زنان نماینده سال به سال افزایش یابد. ۲۰ درصد نمایندگان کنگره ملی خلق در سال ۲۰۰۵ زن بودند. معاون کمیته

اجرائی کنگره ملی خلق یک زن است. در سال ۲۰۰۴ تعداد زنان در حزب کمونیست ۱۲/۹۵۶ میلیون نفر بود که ۱۸/۶ درصد کل اعضا را تشکیل می داد (۳ درصد بیشتر از سال ۱۹۹۵). زنان ۱۸ درصد تعداد نمایندگان کنگره ملی خلق را تشکیل می دهند (سال ۲۰۰۴). ۷/۶ درصد اعضای کمیته مرکزی حزب، زن هستند. در کنفرانس مشورت سیاسی خلق، چهار معاون رئیس، زن هستند. ۱۶/۷ درصد اعضای کنفرانس نیز زن هستند. هم اکنون یک زن به عنوان معاون نخست وزیر، یک زن در هیئت دولت، ۲۵ زن به عنوان معاون وزیر یا مدیران در سطح وزیر مشغول کار هستند.

آموزش

۹۸/۹۷ درصد پسران و ۹۸/۹۳ درصد دختران برای ورود به مدرسه ثبت نام می کنند. ۴۷/۴ درصد دانش آموزان راهنمایی، ۴۵/۸ درصد دانش آموزان دبیرستان و ۴۵/۷ درصد دانشجویان را دختران تشکیل می دهند. (شمار کلی دانشجویان در چین ۶ میلیون و ۹۰ هزار نفر ذکر شده است)

بهداشت:

۲۹۹۷ مؤسسه بهداشت زنان و ۲۴۳ هزار تخت بیمارستانی مخصوص زنان در سال ۲۰۰۴ در چین موجود بوده است. در همه قوانین مصوب چین بر برابری زن و مرد تأکید شده است.

مهمترین نهادهای مربوط به امور زنان

نهادهای دولتی

کمیته ملی کاری زنان و کودکان در کنگره ملی خلق، مهمترین نهاد دولتی مربوط به امور زنان است که در گزارش شورای دولتی چین معرفی شد.

نهادهای غیردولتی

فدراسیون سراسری زنان چین مهمترین نهاد غیردولتی در این کشور است که برای ارتقای موقعیت زنان تلاش می کند. این فدراسیون که در سال ۱۹۴۹ تأسیس شده، تعداد زیادی سازمان های کوچکتر را تحت پوشش خود دارد. کنگره ملی زنان عالی ترین ارگان این فدراسیون است که هر پنج سال یک بار تشکیل جلسه می دهد.

"اخبار زنان چین" نام یک نهاد غیردولتی دیگر است که پس از فدراسیون سراسری زنان در رتبه دوم اهمیت قرار دارد.

اسامی چند سازمان غیردولتی دیگر مربوط

به امور زنان در چین که در سایت فدراسیون سراسری چین معرفی شده اند عبارت است از:

National Committee of Young Women's Christian

Associations of China

Talented Women Working Committee of China Society

for the Research of Talented People

China Women Entrepreneurs Association

Women's Committee of Returned Scholars Association

Chinese Women Geological Workers' Committee of the

Geological Association of China

Women Workers' Committee of the All-China Federation

of Trade Unions

Women Mayors Chapter of China Association of Mayors

Women's Committee of the Society for the Advancement

of Revolutionary Base Areas

China Women Scientific and Technological Workers

Association

China Women Tourism Committee of the China Tourism

Association

Committee of Chinese Women City Planners of Chinese

City Planners Association

China Women Judges Association

China Women Procurators Association

Women Entrepreneurs' Association of the All-China

Federation of Industry and Commerce

Society of Chinese Women Doctors

نشست های آکادمیک مختلفی درباره رسیدگی به امور زنان در چین تشکیل می شود و نظرات جالبی ارائه می گردد. در یکی از این نشست ها که در سال ۲۰۰۵ برگزار گردید به موارد زیر اشاره شده بود:

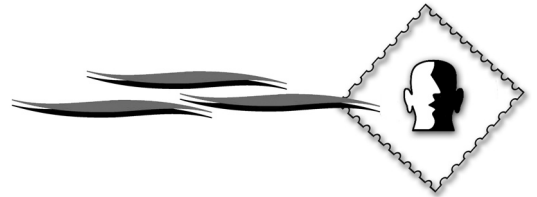
- قوانین چین به خوبی به موضوع مزاحمت و آزار جنسی زنان نپرداخته است. در چین تاکنون در مورد تعریف "آزار جنسی" توافق حاصل نشده است.

- سقط جنین در چین آزاد است چگونه می توان سقط دختر را ممنوع اعلام کرد.

- تعداد زنان در مناصب سیاسی کم است. ۲ درصد کادر عالی رتبه را زنان تشکیل می دهند.

- در چین هیچ مؤسسه، یا سازمانی در حد وزارتخانه، برای رسیدگی به امور زنان وجود ندارد.

* از ایرانیان مقیم چین



البر ادعی و خلع سلاح هسته‌ای

منبع: واشنگتن پست (۱ فوریه ۲۰۰۹) ۱۲۰ بهمن ۸۷
برگردان: چشم‌انداز ایران

آیا محمد البرادعی، در مقام دبیرکل آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای (IAEA)، بلندپروازی‌های هسته‌ای ایران را که اهمیت جلوه داد تا اطمینان حاصل کند که دولت بوش به آن کشور حمله نخواهد کرد؟ این مطلبی است که بسیاری از اعضای دولت سابق و همچنین کارشناسان عدم تکثیر سلاح‌های هسته‌ای از زمینه‌های مختلف سیاسی اظهار می‌کنند. در اجلاس اقتصاد جهانی در شهر داووس سوئیس، البرادعی با لالی وایموت (Laly Wymouth) از نیوزویک - واشنگتن پست به گفت‌وگو نشست تا از پیشینه خود دفاع کند. خلاصه‌ای از این گفت‌وگو را در زیر می‌خوانید:

• برخی در ایالات متحده اظهار می‌کنند که

بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷، شما از ایران حمایت کرده‌اید، زیرا نمی‌خواستید ایالات متحده به آن کشور حمله نظامی کند. با بررسی گذشته آیا تصور می‌کنید که به ایران اجازه دادید زیاده‌روی کند؟

این مطلب یک سوء برداشت کامل است. ما هر چه در توان داشتیم در ایران انجام دادیم تا اطمینان حاصل کنیم که تاریخ رادریک کرده و جایگاه کنونی برنامه آنها را متوجه شده‌ایم و تا حد امکان در قالب اختیاراتمان سعی کرده‌ایم رابطه با ایران را شفاف کنیم. این تصور نزد مردم موجود است و خیال می‌کنند که ما خدا هستیم، می‌توانیم همه مرزها را پشت سر بگذاریم، همه درهای بسته را باز کنیم و... نه، ما چنین اختیاراتی نداریم. بسیار مفتخرم که در چارچوب اختیار محدود خود توانسته‌ایم محدوده حساس‌ترین بخش برنامه ایران رادریک کنیم که عبارت است از برنامه غنی‌سازی و اکنون تحت نظارت کامل آژانس قرار دارد.

• برنامه غنی‌سازی ایران اکنون تحت بازرسی

است؟

می‌دانیم آنها چه مقدار اورانیوم غنی شده تولید می‌کنند.

• اورانیوم بسیار غنی شده؟

اورانیوم غنی شده بسیار خفیف. ایران حتی پیش از آن هم با ما بیش از این همکاری کرده

است. آنها زمانی همکاری را قطع کردند که در سال ۲۰۰۵ پرونده آنها به شورای امنیت برده شد. این یک تصمیم سیاسی بود. در شش سال گذشته همواره گفته‌ام که سیاست ایجاد اعتماد میان غرب (و بویژه ایالات متحده) و ایران به‌طور کامل با شکست روبرو شده است. در این خصوص ذره‌ای پیشرفت نداشته‌ایم.

• آیا فکر می‌کنید رسیدن به این منظور امکان‌پذیر است؟

تصور می‌کنم امکان‌پذیر باشد. من چه در محافل خصوصی و چه به‌صورت عمومی نظر داده‌ام که چنین هدفی حاصل نخواهد شد، مگر با برقراری گفت‌وگوی مستقیم.

• منظورتان از حاصل نخواهد شد، چیست؟

اعتمادسازی. بدون برقراری ارتباط مستقیم نمی‌توانید اعتماد ایجاد کنید. رئیس‌جمهور اوپاما می‌گوید آماده مذاکره مستقیم بدون پیش شرط و بر مبنای احترام متقابل است. به اعتقاد وی مدت‌هاست که به چنین چیزی نیاز داریم.

• بنابراین شما معتقدید که اوپاما در مسیر

درست گام برمی‌دارد؟

تردیدي در این خصوص ندارم. قطعه گمشده پازل همین بوده. مسائل امنیت منطقه‌ای، بویژه در خاورمیانه، ذره‌ای به جلو نخواهد رفت، مگر همه دور یک میز بنشینند و پیرامون مشکلاتی مذاکره کنند که در ۵۶ سال گذشته بین ایران و جامعه بین‌المللی انباشته شده

است، یعنی از سال ۱۹۵۳ که سیا و MI-6 دولت دکتر محمد مصدق را که نخستین دولت منتخب ملی در ایران به‌شمار می‌آمد برانداختند تا سال ۱۹۷۹ و بحران گروگان‌ها. اینها مربوط به گذشته است، ولی آنچه در حال حاضر اتفاق می‌افتد، رقابت قدرت در خاورمیانه است که بین ایران با ایدئولوژی مخصوص به خود و ایالات متحده و برخی همسایه‌های ایران جریان دارد.

• به این ترتیب تصور می‌کنید مسئله، مسئله

تقابل ایران علیه غرب است؟

در حقیقت نوعی رقابت بین ایران و غرب جریان دارد. ایران مایل است نقش وی به‌عنوان یک قدرت امنیتی در منطقه به‌رسمیت شناخته شود. آنها احساس می‌کنند که در حال حاضر، قدرتمندترین قدرت منطقه به‌شمار می‌آیند و این مطلب هم تا حدود زیادی درست است. آنها تصور می‌کنند اگر در کوتاه‌مدت بتوانند یک سلاح هسته‌ای تولید کنند صاحب قدرت، اعتبار و امنیت می‌شوند، بنابراین مسئله جنبه امنیتی دارد و به این مربوط می‌شود که ایران به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای از چه نقش بزرگی برخوردار می‌شود و همچنین به نارضایتی‌های غرب از ایران بابت حمایت‌هایی که ادعا می‌شود ایران از گروه‌های افراطی به عمل می‌آورد و سابقه ایران در زمینه حقوق بشر مربوط می‌شود. همه این نگرانی‌ها موجزند، ولی هیچ‌یک از طریق دشنام‌دادن طرفین به یکدیگر از فواصل دور



همکاری کرده، در مورد سیاست‌های خودشان هم بازنگری کرده‌اند؟ ما هر چه از نظر فنی از ما برمی‌آید انجام خواهیم داد و به این کارها هم ادامه می‌دهیم، ولی آمریکایی‌ها نیز باید در سیاست‌های خود بازنگری به عمل آورند.

• آیا فکر می‌کنید این شانس وجود دارد که گفت‌وگوها مؤثر واقع شود؟

باید تلاش کرد. ممکن است مؤثر نباشد، ولی من می‌دانم که بخش زیادی از مردم ایران، بویژه جوانان مایلند با ایالات متحده روابط عادی داشته باشند. آنها می‌خواهند جزئی از جامعه بین‌المللی به‌شمار آیند.

هنگامی که بوش به قدرت رسید، ایالات متحده مذاکرات با کره شمالی را قطع کرد. نتیجه چنان شد که آنها به تولید سلاح هسته‌ای دست پیدا کردند. زمانی که شما مذاکره با ایران را قطع کردید، آنها موفق شدند به همان فناوری که می‌خواستید از آن جلوگیری کنید دست پیدا کنند، بنابراین رویکرد متفاوتی نیاز است و من خوشحالم که او با ما فوراً این مطلب را درک کرد. امیدوارم ایرانی‌ها درک کنند که وی دست خود را به سمت آنها دراز کرده و آنها نیز باید برای تأمین حداکثر شفافیت لازم با آژانس کار کنند. اعضای دولت سابق که مدعی هستند آژانس از ایران حمایت می‌کند باید به سیاست‌های شکست‌خورده خود نگاه کنند.

• شما با حمایت ایالات متحده به سمت دبیر کلی برگزیده شدید، ولی بعدها ایالات متحده رفتار خیلی بدی با شما داشت.

در جریان سومین دور انتخاب من بود که جان بوتون، سفیر سابق ایالات متحده در سازمان ملل متحد فعالیت‌هایی را برای جلوگیری از انتخاب مجدد من صورت داد. آنها موفق نشدند حتی یک کشور را به مخالفت با من قانع کنند و در پایان، من با اجماع آرا و با حمایت ایالات متحده دوباره برگزیده شدم. شما می‌توانید با رئیس یک سازمان بین‌المللی مخالف باشید، ولی ما برای حفاظت از منابع یک کشور خاص کار نمی‌کنیم. فرض بر این است که ما مستقل هستیم و همواره باید بی‌طرف و براساس حقایق عمل کنیم. اگر سازمانی مانند آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای به‌عنوان دلال یک کشور خاص اقدام کند، مرگ آن حتمی است.

• فکر می‌کنید ایالات متحده از شما چنین

در این مورد طرف کسی رانمی‌گیرم. باید گذشته را فراموش کنیم و بگوییم اکنون مسئله‌ای برای حل کردن در دست ماست. خاورمیانه در حال رادیکال شدن است. ایران در جهان اسلام از محبوبیت زیادی برخوردار می‌باشد. باید به میانه‌روها قدرت داد و راه حلی پیدا کرد. ایران می‌تواند عنصری بسیار مثبت در زمینه امنیت خاورمیانه به‌شمار آید. مسئله هسته‌ای تنها نوک یک کوه یخی است (گوشه کوچکی از کل مشکلات است). مسئله هسته‌ای تبدیل به حجابی شده که بسیاری از مسائل امنیتی و سیاسی و اقتصادی را پنهان می‌کند و این همان چیزی است که او با ما از آن صحبت کرده است.

• طی هشت سال گذشته ایران تعداد سانتر فیزوژهای خود را افزایش داده است.

در این مورد شکی نیست و این هم جزئی از سیاست سال‌های گذشته به‌شمار می‌آید، زیرا این سیاست شکست‌خورده همواره به دنبال پیدا کردن راه حل پیش از تسلط ایران بر فناوری تولید انرژی هسته‌ای بوده است. در این مورد نیز سیاست به کار رفته با شکست روبه‌رو شده، ولی همان‌طور که گفتیم، کسانی که با شتابزدگی می‌گفتند ما از ایران حمایت کرده‌ایم، متوجه باشند که ما هر سه ماه یک‌بار گزارش داده‌ایم که ایران همکاری کامل و شفافیت کامل مورد انتظار ما را برآورده نساخته است و نکات زیادی وجود دارد که ایران باید در خصوص آنها توضیح بدهد. شورای امنیت تاکنون سه قطعنامه تصویب کرده است. از این قطعنامه‌ها اکنون چه خبری داریم؟ آیا از طریق آنها پیشرفتی حاصل شد؟ آیا آنها غیر از آنکه ادعا کنند آژانس با ایران

حل و فصل نخواهد شد. وقتی ایران را جزئی از "محور شرارت" می‌خوانید، نباید انتظار داشته باشید که بگویند: "بسیار خوب، ما برنامه هسته‌ای خود را کنار می‌گذاریم." روشن است که آنها نیز نگران امنیت خود هستند و تجربه به آنها نشان داده که اگر کشوری سلاح‌های هسته‌ای، یا دست کم فناوری هسته‌ای در اختیار داشته باشد، تا حدودی در مقابل حملات حفاظت می‌شود. به اعتقاد من، ورق زدن دفتر توسط او با ما راهی کاملاً صحیح برای پیشرفت در این زمینه است. نگرانی موجود درباره ایران آن است که اگر بتوانند به فناوری هسته‌ای دست پیدا کنند، از عهدنامه منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای خارج خواهند شد و به تولید اورانیوم غنی‌شده غلیظ و سلاح‌های هسته‌ای خواهند پرداخت. تمام این "اگرها" متکی بر این فرضیه است که "ما به مقصود آتی ایران اطمینان نداریم"، چرا دنیا نگران ژاپن نیست که از چرخه کامل هسته‌ای برخوردار است؟ زیرا این اعتماد وجود دارد که ژاپن قصد ندارد سلاح‌های هسته‌ای تولید کند.

• ولی دولت ژاپن اعلام نکرده که هدف وی نابود کردن کشور اسرائیل است.

صادقانه بگویم ایران مطالب خصمانه زیادی را بیان کرده، هر چند بر اساس درک خود تصور می‌کنم ایران خواهان راه حل مبتنی بر کشور واحد برای مسئله دشمنی میان اسرائیل و فلسطین است. نه آن‌طور که در رسانه‌ها نقل می‌شود، پاک شدن اسرائیل از روی نقشه.

• می‌دانید که کشور واحد یعنی پایان کار اسرائیل، چون تعداد فلسطینی‌ها بیش از یهودیان است.

انتظاری داشت؟

آنها اصلاً نپسندیدند که ما گفتیم طبق مشاهدات ما ایران از سال ۲۰۰۳ در حال تولید سلاح‌های هسته‌ای نبوده است.

• آژانس این مطلب را اعلام کرد؟

مادلیلی ندیدیم که ثابت کند ایران سلاح هسته‌ای در اختیار دارد. در سال ۲۰۰۷، گزارش ارزیابی اطلاعات ملی تهیه شده توسط جامعه اطلاعاتی ایالات متحده گفت که بله، ایران ممکن است مطالعاتی در این خصوص انجام داده باشد، ولی آنها فعالیت خود را در سال ۲۰۰۳ متوقف کرده‌اند. مادر مورد ایران تیرئه شده‌ایم. پیشتر در مورد عراق نیز تیرئه شده بودیم. نمی‌خواهیم سینه سپر کنیم و بگویم: "مادرست می‌گفتیم و آنها در اشتباه بودند." آنها باید متوجه باشند که ما موظفیم کماکان بر اساس آنچه مشاهده می‌کنیم گزارش بدهیم.

• کارشناسان می‌گویند شما در مورد ایران نرمش نشان داده‌اید.

اگر شورای امنیت نتوانسته ایران را مجبور به حرکت کند، چطور انتظار دارند آژانس این هدف را برآورده کند؟ ما از هر ابزاری که در

دست داشتیم و از جمله تلاش برای قانع کردن، وارد ساختن فشار و انجام بازرسی در مورد ایران استفاده کرده‌ایم.

• آنها می‌گویند که شما از سال ۲۰۰۷ نسبت به ایران سخت‌گیر بوده‌اید.

ما همیشه سخت‌گیر بودیم، در این مورد چیزی عوض نشده است. آنچه آنها نمی‌پسندیدند آن است که می‌گویند من خارج از چارچوب صحبت می‌کنم. من وظیفه‌ام را انجام می‌دهم، ولی انجام وظیفه من به سیاست آنها بستگی دارد. در بسیاری موارد، چه در محافل خصوصی و چه به صورت عمومی به آنها گفته‌ام: "شما باید با سیاست خود از من حمایت کنید، ولی سیاست شما فعلاً مؤثر نیست."

• مردم می‌گویند شما از اسرائیل به دلیل بمباران راکتور هسته‌ای سوریه انتقاد سختی به عمل آورده‌اید و همچنین می‌گویند شما در مورد سوریه به خاطر ساختن راکتور هسته‌ای سخت‌گیری زیادی نشان ندادید.

من به این دلیل نسبت به اسرائیل موضع سخت گرفتم که آنها قواعد حقوق بین‌الملل را در خصوص استفاده یک‌جانبه از زور نقض کرده

بودند و پیش از بمباران هم موضوع را به ما اطلاع ندادند، زیرا در صورت اطلاع قبلی ما به آسانی می‌توانستیم کشف کنیم که آیا سوریه در حال ساختن راکتور هسته‌ای است یا نه. در این مورد، ایالات متحده نیز شایسته ملامت است که یک سال و شش ماه پیش از بمباران، این اطلاعات را در اختیار داشته و اقدامی به عمل نیاورده است. اکنون ما حداکثر تلاش خود را به عمل می‌آوریم تا ثابت کنیم سوریه مشغول انجام چه کاری بوده است، ولی در این مورد نیز وضعیت شبیه ایران است. من نمی‌توانم شتابزده اعلام کنم که سوریه در حال ایجاد تأسیسات هسته‌ای بوده، زیرا اکنون صرفاً در حال بررسی این موضوع هستیم که آنها در حال انجام چه کاری بوده‌اند.

• از کدام دستاوردهای خود بیش از همه احساس غرور می‌کنید؟

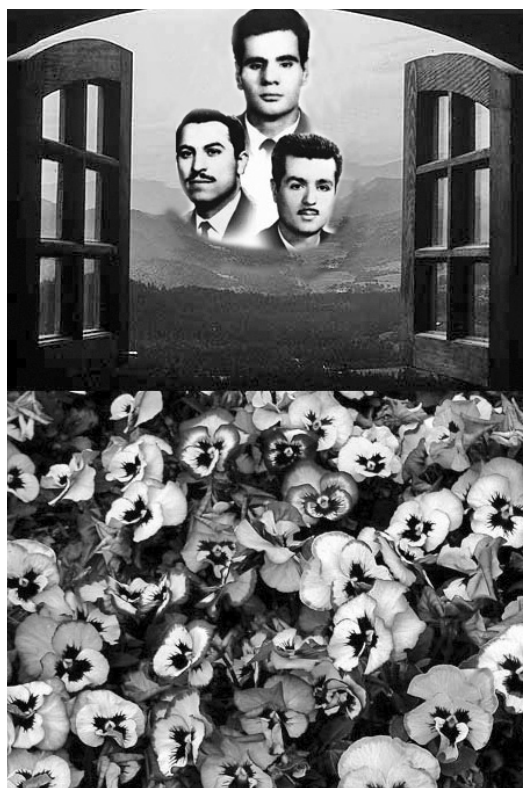
من افتخار می‌کنم که اکنون به آژانس به عنوان یک ابزار قابل اعتماد برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی نگاه می‌کنند و حتی پس از رفتن من هم آژانس به ایفای نقشی مهمتر در راستای سیاست او با ما برای حرکت به سوی خلع سلاح هسته‌ای ادامه خواهد داد.

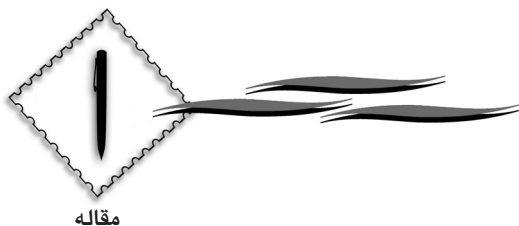
یادگی از پیکار گمنامان

سازمان مجاهدین خلق ایران

۴ خرداد

هرگز فراموش نمی‌شود





مقاله

پرچم‌های سفید بر فراز مادرید

برگردان: چشم‌انداز ایران

۷۰ سال پیش در روز ۲۹ مارس ۱۹۳۹ (۱۰ فروردین ۱۳۱۸) جنگ خونین داخلی اسپانیا به پایان غمبار خود رسید. در این مقاله نویسنده آلمانی کریستف گونکل (Christoph Gunkel) بروز اختلاف‌های داخلی در میان طرفداران جبهه جمهوریت و در عوض انسجام و هماهنگی کامل جبهه استبداد مقابل آنها را بررسی کرده و آن را یکی از علل مرگ جمهوریت اسپانیا می‌داند. این مقاله در ۲۹ مارس ۲۰۰۹ در نشریه اشپگل انتشار یافته است.

”هیچ چیز، جز اینکه من هم بر ضد شما قیام کردم“ و صدراعظم ادامه می‌دهد ”این غیرقابل تصور است که شما هم بر ضد من برخاسته اید“ و پاسخ می‌شنود ”بله همین طور است.“

جمهوری اسپانیا در لحظات آخر، خود باعث نابودی خود شد. اتحاد غیرهمگنی از ائتلاف گروه‌های متضاد مانند آنارشیت‌ها، کمونیست‌ها، مارکسیست‌ها و گروه‌های کوچک چپ‌گرای دیگر سه‌سال تمام، از جولای ۱۹۳۶، در مقابل نیروهای راست‌گرای ژنرال فرانکو مقاومت کردند، که با زور می‌خواست اسپانیا را از به اصطلاح ”غده سرطانی“ مردم‌سالاری آن آزاد کند.

به غیر از چپ‌گرای اسپانیایی ده‌ها هزار نفر دیگر از سوسیالیست‌های دنیا از جمهوریت، هواداری و دفاع می‌کردند. در میان آنها متفکران بزرگی مانند ارنست همینگوی، جورج اورول و آنتونیو سنت‌اگزویری دیده می‌شدند.

به این صورت مادرید نماد مقاومت جمهوریت در مقابل نیروهای منظم سازمان‌یافته و خشن ژنرال یاغی فاشیست فرانکو شده بود. سربازان فرانکو در هجوم خود به سمت مادرید با ترور و کشتار سیستماتیک پیشروی می‌کردند. اگرچه از پاییز ۱۹۳۶ مارش حمله به سمت



جنگ داخلی اسپانیا

هفتاد سال پیش، پس از ۱۰۰۰ روز خونریزی بی‌امان، جنگ داخلی اسپانیا پایان یافت. از آنجا که مدافعان جمهوریت شروع به کشتار یکدیگر کرده بودند، فرانکو، رهبر فاشیست‌های اسپانیا با کمک هیتلر وارد شهر مادرید پایتخت این کشور شد.

در ساعت یک بامداد روز ۶ مارس ۱۹۳۹ صدراعظم چپ‌گرای جمهوری اسپانیا، خوان نگرین (Juan Negrin) به ژنرال زگیسموندو کاسادو (Segismundo Casado) تلفن کرده و می‌پرسد ”تیمسار! اوضاع مادرید چگونه است؟“ و ژنرال از آن سوی خط با خونسردی پاسخ می‌دهد،

جمهوری اسپانیایی در لحظات آخر، خود باعث نابودی خود شد. اتحاد غیرهمگنی از ائتلاف گروه‌های متضاد مانند آنارشیت‌ها، کمونیست‌ها، مارکسیست‌ها و گروه‌های کوچک چپ‌گرای دیگر سه‌سال تمام، از جولای ۱۹۳۶، در مقابل نیروهای راست‌گرای ژنرال فرانکو مقاومت کردند، که با زور می‌خواست اسپانیا را از به اصطلاح ”غده سرطانی“ مردم‌سالاری آن آزاد کند



پایتخت را نواخته بودند، اما هر بار به‌طور ناباورانه‌ای از نیروهای غیرنظامی و شبه‌نظامیانی که از امکانات، اسلحه و مهمات کافی برخوردار نبودند و با قطار شهری به خط مقدم جبهه می‌رفتند، شکست خوردند.

شعار مقاومت ایدئالیست‌های چپ در مقابله با فالانژیست‌های فرانکو این بود، که هرگز به آنها اجازه عبور نمی‌دهیم ("No pasaràn").

در مارس ۱۹۳۹ این شعار دیگر با ناامیدی آمیخته و رنگ باخته بود. طرفداران جمهوری دیگر ابتکار عمل نظامی را از دست داده و از آخرین حمله بزرگ آنها در منطقه ابرو (Ebro) - که در ابتدا موفق هم بود، اما پس از آن شکست خوردند - چندین ماه می‌گذشت. در این مدت نظامیان فرانکو مادرید را محاصره کرده بودند و سقوط پایتخت هر لحظه قابل پیش‌بینی بود. در ژانویه ۱۹۳۹ آنها وارد بارسلون شده بودند. در فوریه همان سال فرانسه و انگلیس، دولت در سایه فرانکو را به رسمیت شناخته بودند. اگرچه آنها منتخب ملت نبودند، اما فرانکو با زور واقعیت‌هایی را به‌وجود آورده بود و روزهای طرفداران جمهوری اسپانیا به آخر رسیده و خشم خداوند بر مردم سالاران اسپانیایی نازل شده بود.

فرار با کشتی؟

برای متحدان رنگارنگ مدافعان جمهوری اسپانیا این پرسش در مقابله با هجوم بدون مانع ناسیونالیست‌ها مطرح شده بود که "حالا چه باید کرد؟" آیا تا آخرین گلوله باید جنگید؟ یا باید سعی کرد تا در آخرین لحظات با فرانکو برای صلح مذاکره کرد؟ صدراعظم قانونی خوان نگرین مبارزه‌گونه در اواسط فوریه ۱۹۳۹ گفته بود "یا ما خود را نجات می‌دهیم و یا با ننگ و نفرت سرنگون می‌شویم."

وضعیت نظامی ناامیدکننده طرفداران جمهوریست جایی برای نجات باقی نگذاشته بود. فرماندهان نظامی هوادار جمهوری نیز خواهان یک جنگ نهایی

را برای نجات و تخلیه "رفقای خود" به کار گیرند.

و به این صورت آخرین تراژدی جمهوری اسپانیا رقم خورد. یک جنگ خونین داخلی در درون جنگ داخلی، که به‌وسیله کودتای نظامی ژنرال چیگرا زگیسموندو کاسادو بر ضد دولت قانونی بوجود آمده بود. ژنرال کاسادو، رئیس‌جمهور نگرین را به فرانسه تبعید کرده و یک هیئت دفاع ملی، قدرت را به‌دست گرفت، که در آن همه گروه‌های چپ به‌جز کمونیست‌های طرفدار نگرین مشارکت داشتند. جنگ تمام‌عیار مدت‌ها خیابان‌های مادرید را احاطه کرده بود. آنارشیست‌ها کمونیست‌ها را هدف قرار می‌دادند و کمونیست‌ها متقابلاً طرفداران ژنرال کودتاچی را ترور و اعدام می‌کردند، که حاصل آن ۲۰۰۰ کشته تخمین زده می‌شود. در نهایت با دستگیری و اعدام مهم‌ترین فرمانده کمونیست‌ها به‌وسیله طرفداران ژنرال کاسادو جنگ قدرت تمام شد.

تصور غلط فاجعه‌بار

و به این صورت سرنوشت مختومه جبهه طرفداران جمهوری به پایان راه رسیده بود. آنها نه تنها فاقد اسلحه، مهمات و نیرو بودند، بلکه اعتقاد به پیروزی را هم از دست داده بودند. در همین حال برنامه نجات ژنرال کاسادو هم شکست فاحشی خورد. ژنرال کاسادو تصور می‌کرد که فرانکو ممکن است با یک دولت منفور کمونیستی وارد

بی‌فایده با فرانکو نبوده و به شعارهای مقاومت رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوای خود، نگرین به دیده تردید می‌نگریستند. افزون‌بر این اختلافات ایدئولوژیک و کشمکش‌های درونی گروه‌های متحد چپ، که به زحمت مهار شده بود عود کرده و در ملأعام آزادانه بیان می‌شد. اینکه ناوگان دریایی رژیم جمهوری را کمونیست‌های سازمان‌یافته، که مستقیماً از مسکو فرمان می‌گرفتند اداره می‌کردند، باعث نارضایتی در حال افزایش بقیه گروه‌های متحد چپ مانند آنارشیست‌ها، دیگر گروه‌های مارکسیستی و بقیه چپ‌ها شده بود. آنها فکر می‌کردند، که نکند کمونیست‌ها در آخرین لحظات کشتی‌ها

**جنگ تمام‌عیار مدت‌ها
خیابان‌های مادرید را احاطه
کرده بود. آنارشیست‌ها
کمونیست‌ها را هدف قرار
می‌دادند و کمونیست‌ها متقابلاً
طرفداران ژنرال کودتاچی
را ترور و اعدام می‌کردند،
که حاصل آن ۲۰۰۰ کشته
تخمین زده می‌شود. در نهایت
با دستگیری و اعدام مهم‌ترین
فرمانده کمونیست‌ها به‌وسیله
طرفداران ژنرال کاسادو جنگ
قدرت تمام شد**

شدند و جمهوری اسپانیا مرد.

در روز ۱۹ ماه می، مرد مقتدر جدید اسپانیا با رژه‌ای گسترده پیروزی خود را جشن گرفت و لژیون کوندور در رأس آن، رژه رفت؛ همان چیزی که فرمانده آلمانی ریشتهوفن با غرور و رضایت خاطر یادداشت می‌کند: "همه چیز بر وفق مراد است، تماشاچی‌ها زنده‌باد آلمان (Viva Alemania) را وحشیانه فریاد می‌زنند." پس از چشیدن طعم پیروزی، طرفداران فرانکو انتقامی وحشتناک گرفتند؛ براساس فرمان اسقف‌های اعظم ویک، که تقاضا داشتند "غده چرکین داخلی اسپانیا را باید خارج کرد" در سال‌های بعد صدها هزار نفر از طرفداران سابق جمهوری، مخالفان سیاسی و یا اشخاص ناراضی ناپدید شدند، عده‌ای کشته و یا به زندان فرانکو افتادند.

تعداد کشته‌های جنگ‌های داخلی و یا سال‌های پس از جنگ را حدود ۲۰۰ هزار نفر تخمین می‌زنند. البته طرفداران جمهوری هم در مناطق تحت تسلط خود حدود ۳۸ هزار نفر از مخالفان سیاسی خود را کشتند، که ۶۸۰۰ نفر از آنان روحانی مسیحی بودند و تصور می‌شد طرفدار فرانکو باشند.

اگرچه این اعداد هم تخمینی هستند، اما هنوز هم قدرت انفجاری بالقوه‌ای را داراست، به طوری که تا به امروز جامعه اسپانیا را تحت تأثیر قرار داده و باعث دو قطبی شدن جامعه اسپانیا شده است. هنوز هم جست‌وجو برای یافتن گورهای دسته‌جمعی و استخوان‌های قربانیان سیاسی ادامه دارد. پس از گذشت ۷۰ سال زخم‌های جنگ‌های داخلی اسپانیا هنوز هم باز است.



ولفرام فون ریشتهوفن فرمانده آلمانی لژیون کوندور با غرور و تکبر در دفتر خاطرات خود می‌نویسد "خبر اینکه در مادرید همه جا پرچم سفید دیده می‌شود و جنگ تمام شده و گروه‌های تنها مانده (جمهوریخواهان) در حال تسلیم هستند" روز بعد سربازان فرانکو وارد شهر مادرید

مذاکره نشود، اما با او که یک نظامی است، راحت تر است و این تصویری اشتباه بود که فاجعه به بار آورد. چند روز بعد یعنی در روز ۲۵ مارس، فرانکو مذاکره با ژنرال کاسادو را قطع کرد.

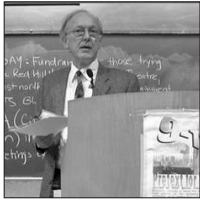
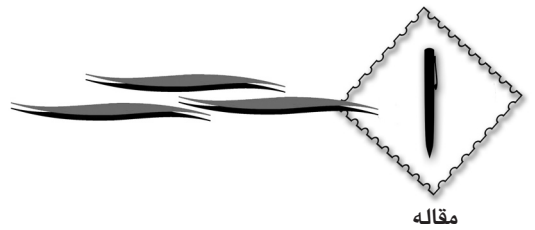
او برای چه چیزی باید مذاکره می‌کرد؟ مادرید مانند یک میوه رسیده در دست‌های او بود. فرمانده نیروهای بی‌رحم لژیون کوندور آلمانی (Legion Condor) ولفرام فون ریشتهوفن (Wolfram von Richthofen)، که به طرفداری فرانکو می‌جنگیدند و (با حمله هوایی) شهر کوچک گوئرینکا در ایالت باسک را با خاک یکسان کرده بودند، در روز ۲۷ مارس ۱۹۳۹ در دفتر خاطرات خود یادداشت می‌کند که "سرخ‌ها (کمونست‌ها) بساط خود را جمع کرده‌اند، عده کمی در خط مقدم دستور دارند، که آنها هم در حال فرار هستند." برای هموار کردن راه پیروزی فرانکو، لژیون کوندور هیتلری بارها مادرید را به طور گسترده هدف بمباران مرگبار هوایی قرار داده بود.

سرکار خانم فتانه یعقوبی

با خبر شدیم در غم از دست دادن پدر خود به سوگ نشسته‌اید

ما را در غم خود شریک بدانید

نشریه چشم‌انداز ایران



نویسنده: میشل چوسودوفسکی - بخش بیانی
منبع: تحقیقات جهانی (۸ ژانویه ۲۰۰۸)
برگردان: چشم‌انداز ایران

پاکستان و «نبرد جهانی علیه تروریسم»

در شماره پیشین، بخش نخست مقاله پاکستان و «نبرد جهانی علیه تروریسم» انتشار یافت. بخش دوم این مقاله «رهبردی» در این شماره از نظر خوانندگان نشریه می‌گذرد. شایان ذکر است که هر چند از زمان برخی مطالب طرح شده در این نوشته گذشته و برخی گمان‌های نویسنده آن اتفاق افتاده و روشن شده، ولی از آنجا که نکات راهبردی مهمی در آن وجود دارد که در تطبیق با دیگر منابع هم تأیید شده است، مطالعه این بخش مقاله را توصیه می‌کنیم.

دستگاه اطلاعاتی و نظامی پاکستان با مداخله بیشتر و مستقیم‌تر آمریکا، مانند حضور گسترده‌تر نظامی آمریکا در داخل خاک پاکستان در حال جایگزینی است. این حضور گسترده نظامی از نظر موقعیت ژئوپولیتیکی (جغرافیای سیاسی) خاور میانه آسیای مرکزی و نقشه‌های پیش روی واشنگتن در گسترش جنگ خاور میانه، جبهه‌های وسیع‌تری را در مقابل آمریکا می‌گشاید.

ایالات متحده پایگاه‌های نظامی متعددی در پاکستان دارد. امریکا فضای هوایی کشور را در کنترل دارد. بر اساس یک گزارش جدید انتظار می‌رود نیروهای ویژه آمریکا به‌طور گسترده حضور خود در پاکستان را به‌عنوان بخشی از آموزش و حمایت از نیروی ضد شورش بومی و واحدهای ضد تروریستی مخفی گسترش دهند. (ویلیام آرگین، واشنگتن پست، دسامبر ۲۰۰۷) توجیه رسمی و بهانه افزایش حضور نظامی در پاکستان، گسترش جنگ بر ضد تروریسم بیان شده است. در عین حال واشنگتن برای توجیه برنامه‌های ضد تروریستی خود، حمایت پنهان از تروریسم را شدت بخشیده است.

تجزیه جغرافیایی پاکستان (بالکانیزه کردن)
در سال ۲۰۰۵ گزارشی از شورای اطلاعات ملی آمریکا (NIC) پیش‌بینی کرده بود که پاکستان به «سرنوشتی مشابه یوگسلاوی دچار وطی یک دهه به کشوری چند پاره شده از جنگ

ترور بو تو پیش‌بینی شده بود و گزارش‌هایی از زلزله‌هایی در بین مسئولان آمریکایی درباره احتمال ترور پرویز مشرف یابی نظیر بو تو - حتی خیلی پیش از اینکه اتفاق بیفتد - شنیده می‌شد. (globalresearch.lanychin، ۲۹ دسامبر ۲۰۰۷)

تنگنای سیاسی

تغییر رژیم با نقشه تضمین ادامه قوانین و حکومت نظامیان دیگر قابل اعتمادترین سیاست خارجی آمریکا به‌شمار نمی‌رود. رژیم پرویز مشرف نمی‌تواند دوام داشته باشد. برنامه سیاست خارجی آمریکا فعلاً نه در جهت تجزیه سیاسی و بالکانیزه کردن پاکستان از یک ملت واحد است. هدایت (رهبری) سیاسی جدیدی در نظر گرفته شده است، اما احتمالاً این رژیم جدید در مقایسه با رژیم‌های پیشین تحت حمایت آمریکا به صورت کاملاً متفاوتی شکل خواهد گرفت. این قابل انتظار است که واشنگتن در جست‌وجوی رهبری سیاسی مطیع باشد؛ رهبری سیاسی که هیچ تعهدی در مقابل علایق ملی نداشته باشد، در خدمت منافع امپریالیستی آمریکا باشد و در عین حال به بهانه «تمرکززدایی» به تضعیف حکومت مرکزی و شکاف ساختار شکننده فدرالی پاکستان کمک می‌کند.

این تنگنای سیاسی عمده است و بخشی از برنامه سیاست خارجی تکاملی آمریکا است که به اختلال و اغتشاش در ساختار حکومت پاکستان کمک می‌کند. قوانین غیرمستقیم اعمالی توسط

تروری نظیر بو تو شرایطی ایجاد کرد که به بی‌ثباتی پیش‌رو و تجزیه (چندپارگی) پاکستان به‌عنوان یک ملت کمک می‌کند. پروسه «تغییر رژیم» مورد حمایت آمریکا که قاعدتاً بر پایه شکل‌گیری مجدد دولت عاری‌های (وکالتی) تازه

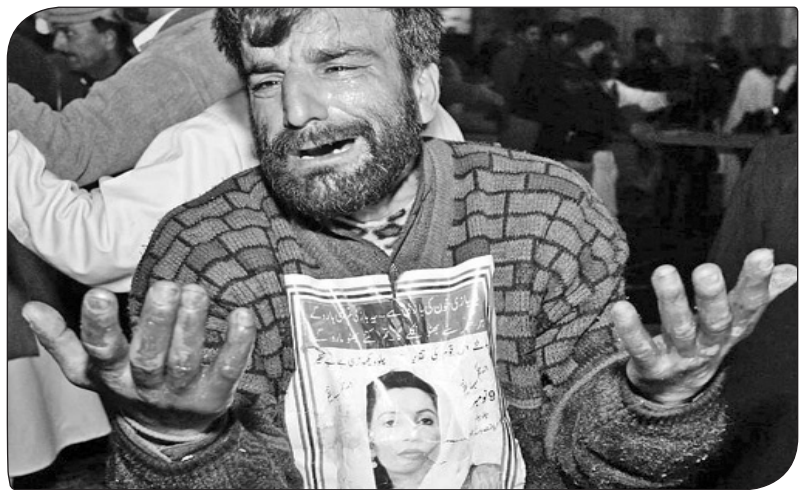
(Fresh proxy government) با رهبری جدید بود شکست خورد؛ ژنرال پرویز مشرف در مقابل افکار عمومی پاکستان بی‌اعتبار شده و نمی‌تواند بر مسند قدرت سیاسی باقی بماند، اما در همین حین، انتخابات تقلبی که مورد حمایت جامعه بین‌المللی است، برای ژانویه ۲۰۰۸ برنامه‌ریزی شد، حتی اگر آنها هم بخواهند [این انتخابات] انجام شود، به‌عنوان [انتخابات] قانونی و مشروع پذیرفته‌شدنی نیست و به دنبال آن به یک تنگنای سیاسی می‌انجامد.

آثار و شواهدی وجود دارند که تروری نظیر بو تو توسط مسئولان ایالات متحده پیش‌بینی شده بود. ماه‌ها بود که معلوم شده بود دستگاه اجرایی بوش - چینی با مانورهایی سعی در تحکیم کنترل سیاسی خود در پاکستان و هموار کردن مسیر گسترش و تعمیق جنگ علیه تروریسم در منطقه دارد.

هدف بسیاری از نقشه‌های بی‌ثبات‌سازی آمریکا، که ماهیت آنها از ماه‌ها پیش برای مسئولان و تحلیلگران شناخته شده بود، فروپاشی و براندازی ارتش پاکستان است. به نظر می‌رسد

داخلی، خونریزی و رقابت‌های داخلی ایالتی - همان‌گونه که در بلوچستان شاهد بودیم - تبدیل خواهد شد.» (Energy compass، ۲ مارس ۲۰۰۵) مطابق گزارش شورای اطلاعات ملی و سیا برنامه‌ریزی شده که تا سال ۲۰۱۵ پاکستان به «کشوری در مانده» تبدیل شود «به طوری که به خاطر جنگ داخلی، طالبان‌گرایی مطلق (complete Talibanisation) و کشمکش بر سر کنترل سلاح‌های اتمی‌اش روبه‌زوال خواهد رفت.» (نقل قول شده از مأمور عالی‌رتبه سابق پاکستان در انگلیس و اجد شمس‌الحسن، ایندیپاندا، ۱۳ فوریه ۲۰۰۵)

اطلاعاتی و ارتش پاکستان کمرنگ شده است. بر اساس سناریوی شورای اطلاعات ملی و سیا که واشنگتن قصد پیاده‌سازی آن را دارد. پاکستان برای دهه‌ها از سوء مدیریت اقتصادی و سیاسی، سیاست‌های تفرقه‌افکن، بی‌قانونی، فساد و اختلافات قومی، راهی پیدا خواهد کرد. برنامه‌های ایالات متحده بر پایه تحریک و برانگیختن اختلافات اجتماعی، قومی و فرقه‌ای و تجزیه سیاسی است که در نهایت به فروپاشی قلمرو پاکستان می‌انجامد. این راهکار همچنین توسط نقشه جنگ امریکادار در تباط با افغانستان و ایران تحمیل می‌شود. این دستور کاری



این دیپلمات پیشین، گزارش یادشده را این‌گونه بیان می‌کند: «اصلاحات دموکراتیک تازه متولد شده، در برابر مخالفت طبقه حاکمه سیاسی ریشه‌دار و گروه‌های افراطی اسلامگرا نمی‌تواند باعث تغییرات چندانی شود. در این شرایط احتمال دارد ادامه غوغا و اغتشاشات داخلی، کنترل دولت مرکزی به منطقه حساس و مهم پنجاب و کراچی به عنوان مرکز اقتصادی محدود شود.»

واجد حسن نگرانی خود را این‌گونه ابراز می‌کند: «آیا باید باور کرد که همه حاکمان نظامی راه و روش مشابهی در پیش می‌گیرند یا این مسئله را در نظر گرفت که چیزی (برنامه‌ای) در گزارش‌های ارزیابی شورای امنیت ملی با همکاری پیوسته با CIA، برای آنها ترتیب داده و پیش پای آنها گذاشته شده؟» به‌طور مستمر، به منظور انحلال سیاسی و تجزیه جغرافیایی پاکستان، نقش غالب و شناخته شده سرویس

امریکا برای پاکستان مشابه آن چیزی است که در منطقه وسیعی از خاورمیانه و آسیای مرکزی اعمال شد. استراتژی امریکا با پشتیبانی عملیات جاسوسی مخفی، مبتنی بر دامن زدن به نزاع‌های قومی و مذهبی، برانگیختن و حمایت مالی از حرکت‌های تجزیه طلبانه و همچنین تضعیف مؤسسه‌های دولت مرکزی است.

هدف اصلی و عمده، تجزیه و جدایی دولت - ملت‌های مستقل و ترسیم مجدد مرزهای ایران، عراق، سوریه، افغانستان و پاکستان است.

ذخایر گاز و نفت پاکستان

ذخایر عظیم نفت و گاز پاکستان عمدتاً در بلوچستان واقع شده و همانند خط لوله آن مورد توجه استراتژی یکی متحدان امریکایی - انگلیسی بوده و مستلزم نظامی سازی هم‌زمان خاک پاکستان است.

بلوچستان بیش از ۴۰ درصد خاک پاکستان را تشکیل داده و ذخایر مهمی از نفت و گاز

طبیعی و همچنین منابع معدنی را در خود جای داده است، این‌گونه برنامه‌ریزی شده تا کریدور خط لوله ایران و هند این‌گونه از بلوچستان عبور کند. بلوچستان همچنین یک بندر گاه عمیق در گوادار واقع در دریای عرب و به فاصله نه چندان دور از تنگه هرمز - جایی که ۳۰ درصد نفت مصرفی جهان از آنجا عبور می‌کند - در تملک دارد.

پاکستان به‌طور تقریبی ۲۵/۱ تریلیون فوت مکعب (TCF) ذخایر گازی اثبات شده دارد که ۱۹ تریلیون آن در بلوچستان واقع شده است. در بین پیمانکاران خارجی نفت و گاز در بلوچستان می‌توان به ENT.BP ایتالیا، OMV اتریش و BHP استرالیا اشاره کرد. حرکت به سمت خصوصی سازی شرکت‌های دولتی نفت و گاز پاکستان از جمله PPL - که در میدان‌های نفتی سوی (sui) بیشترین سرمایه گذاری را کرده است - که زیر نظر بانک جهانی صورت می‌گیرد - هیچ سود و منفعتی نمی‌تواند داشته باشد.

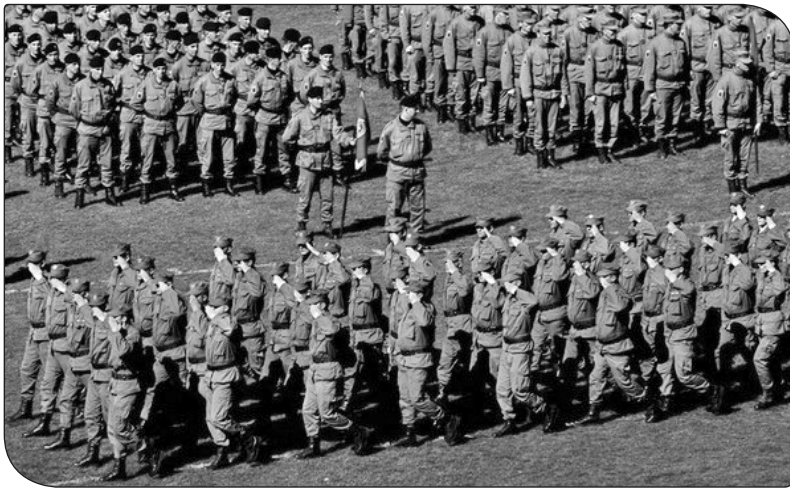
بنا به نوشته نشریه نفت و گاز، پاکستان ذخایر نفتی اثبات شده‌ای در حدود ۳۰۰ میلیون بشکه دارد که بیشتر آن در بلوچستان واقع شده است. تخمین‌های دیگر، ذخایر نفت بلوچستان را در دریا و خشکی مجموعاً ۶ تریلیون بشکه برآورد می‌کنند. (Environment News Service، ۱۲۷ اکتبر ۲۰۰۶)

حمایت پنهان از جدایی طلبان بلوچستان

ذخایر استراتژیک انرژی بلوچستان نقش تعیین کننده‌ای در برنامه‌های جدایی طلبانه دارد. با تعقیب یک نقشه و الگوهای آشنا، نشانه‌هایی می‌توان یافت مبنی بر اینکه شورشیان بلوچ مورد حمایت و تشویق امریکا و انگلستان هستند.

آغاز جنبش مقاومت ملی بلوچستان به اواخر دهه ۴۰ برمی‌گردد، یعنی زمانی که بلوچستان مورد تهاجم پاکستان قرار گرفت. در وضعیت ژئوپولیتیک کنونی، این حرکت‌های جدایی طلبانه به تدریج تحت نفوذ قدرت‌های خارجی درمی‌آیند.

سرویس جاسوسی بریتانیا هم‌اکنون به صورت پنهان از جدایی خواهان بلوچستان حمایت می‌کند. (که از همان ابتدا از سوی ارتش پاکستان سرکوب شد). در ژوئن ۲۰۰۶ «کمیسون دفاع سنای پاکستان» سرویس اطلاعاتی بریتانیا را به ترغیب و تشویق شورشیان



در استان هم مرز ایران (بلوچستان) متهم کرد... (۹ آگوست ۲۰۰۶ - Press trust of India) ۱۰ نماینده پارلمان بریتانیا که متهم به حمایت از برنامه‌های مخفی سرویس اطلاعاتی انگلیس در حمایت از جدایی طلبان بلوچ بودند به جلسه محرمانه کمیسیون دفاع سنا در پشت درهای بسته فراخوانده شدند، همچنین در این ارتباط گزارش‌هایی از حمایت‌های CIA و موساد از شورشیان بلوچ در ایران و جنوب افغانستان وجود دارد.

به نظر می‌رسد بریتانیا و آمریکا هر دو طرف را حمایت می‌کنند. آمریکا جت‌های F-۱۶ خود را در اختیار ارتش پاکستان قرار می‌دهد که برای بمباران دهکده‌های بلوچ‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد، در همین حال بریتانیا با حمایت پنهانی از جنبش‌های جدایی طلبانه (مطابق گفته کمیسیون سنای پاکستان) به تضعیف حکومت مرکزی کمک می‌کند. قصد و نیت واقعی آمریکا در پس پرده آموزش‌های ضد تروریستی، تدارک حمایت پنهان از ارتش‌های آزاد بیخش و در نهایت بی‌ثبات کردن حکومت‌ها و قدرت‌های مطلقه است. در کوزوو، آموزش ارتش آزاد بیخش کوزوو (Kosovo Liberation Army, KLA) در دهه ۹۰ به یک شرکت خصوصی استخدام مزدور، به نام شرکت (Military Professional Resources Inc, MPR) که طرف قراردادش پنتاگون بود، واگذار شده بود.

BLA (ارتش آزاد بیخش بلوچستان) شباهت زیرکانه‌ای به KLA کوزوو - که بودجه و هزینه‌اش از طریق تجارت مواد مخدر تأمین می‌شد و مورد حمایت (Bundes Nachrichten Dienst) BND بود - دارد.

BLA مدت کوتاهی پس از کودتای نظامی ۱۹۹۹ به وجود آمد. BLA ارتباط محسوس و ملموسی با جنبش مقاومت بلوچستان که در اواخر دهه ۱۹۴۰ ایجاد شد ندارد. هاله‌ای از ابهام رهبری BLA را در بر گرفته است.

واشنگتن به ایجاد «بلوچستان بزرگ» که مناطق بلوچ‌نشین پاکستان و ایران و احتمالاً بخشی از افغانستان را جدا خواهد کرد، علاقه دارد. این روند به تضعیف و شکست سیاسی در هر دو کشور پاکستان و ایران می‌انجامد. آمریکا از ناسیونالیسم بلوچ‌ها برای ایجاد

نظامی و سیاست خارجی ایالات متحده نوشته است.

یادآوری این نکته لازم است که تمایلات جدایی طلبانه تنها محدود به بلوچستان نیست، در ایالت سند هم گروه‌های جدایی طلبی وجود دارند که عمدتاً مخالف پنجاب تحت سلطه نظامی رژیم ژنرال پرویز مشرف هستند. (برای اطلاعات بیشتر بنگرید به لو موند دیپلماتیک، سلیگ هریسون، اکتبر ۲۰۰۶)

«داروی اقتصادی قوی»: تضعیف دولت مرکزی پاکستان

پاکستان دارای ساختار فدرالی است که بر پایه نقل و انتقالات ایالتی فدرال (اختصاص و انتقال بودجه به ایالت‌ها) بنا شده است. تحت ساختار مالی فدرال، حکومت مرکزی به منظور حمایت از برنامه‌های هر ایالت، منابع مالی را به همان ایالت انتقال می‌دهد، هنگامی که این انتقالات قطع شود - همان‌گونه که به دستور IMF در یوگسلاوی در ژانویه ۱۹۹۰ رخ داد - ساختار مالی (مالیاتی) فدرال از هم می‌پاشد:

درآمدهای (در فدراسیون یوگسلاوی) حکومت که می‌بایست به صورت وجوه انتقالی به جمهوری‌ها پرداخت می‌شد، در عوض برای بدهی‌های بلگراد می‌رفت. در این شرایط جمهوری‌ها ماندند و وسایل و امکانات خودشان. کمبود بودجه ایالت‌ها که نتیجه تغییر جهت درآمدهای دولت فدرال به سمت پرداخت بدهی بود، تعلیق وجوهی که باید از بلگراد به دولت‌های جمهوری‌ها و ایالات خودمختار منتقل می‌شد را تسهیل می‌کرد.

در شرایط بحرانی، اصلاح طلبان، فروپاشی

آشوب و شورش در استان سیستان و بلوچستان ایران استفاده می‌کند. «جنگ علیه تروریسم» زمینه سیاسی مناسب و کارآمدی را برای افزایش جنگ طلبی بلوچ‌ها فراهم می‌آورد. (globalresearch، ۶ مارس ۲۰۰۷)

کارشناس نظامی، سرهنگ دوم رالف پیترز (Ralph Peters) در شماره ژوئن ۲۰۰۶ نشریه Armed forces، آشکارا پیشنهاد می‌کند که پاکستان باید تجزیه شود و کشور مستقل و مجزای «بلوچستان بزرگ» یا «بلوچستان آزاد» به وجود آید. نام دوم [بلوچستان آزاد] به معنی پیوستن استان‌های بلوچستان ایران و پاکستان به صورت یک موجودیت سیاسی منفرد و مستقل است.

بر اساس نظر پیترز، در مرحله بعد ایالت سرحدات شمال غرب پاکستان (NWFP) به علت پیوندهای قومی و زبانی «باید به افغانستان الصاق شود. تجزیه و چند پارگی مورد نظر پیترز که عمدتاً بازتاب سیاست خارجی امریکاست، قلمرو خشکی پاکستان را حدود ۵۰ درصد کاهش می‌دهد. پاکستان همچنین بخش اعظم ساحل خود با دریای عرب را نیز از دست می‌دهد. گرچه این نقشه رسماً کمترین پنتاگون را منعکس نمی‌کند، ولی به عنوان برنامه تمرینی در کالج دفاع ناتو برای افسران ارشد نظامی استفاده می‌شود.

سرهنگ دوم پیترز پیش از بازنشستگی، به سمت جانشین فرماندهی کارکنان اطلاعات در دیپارتمان دفاع امریکا ترفیع یافت. وی یکی از بهترین نویسندگان مقاله‌های استراتژیک و نظامی است که مقالات متعددی برای نشریه‌های

نهایی ساختار مالی فدرالی یوگسلاوی را طراحی و پیاده‌سازی کرده و ضربه مرگباری بر ساختار سیاسی فدرال وارد ساختند. با قطع شریان مالی میان بلگراد و جمهوری‌ها، اصلاحاتی که تمایلات جدایی طلبانه را تحریک می‌کرد که ناشی از فاکتورهای اقتصادی و همچنین اختلافات قومی بود، در واقع انفصال و جدایی جمهوری‌ها را قطعی می‌کرد. (چوسودوفسکی، جهانی سازی فقر و نظم نوین جهانی، ویرایش دوم، Global research، مونترال ۲۰۰۳، فصل ۱۷)

این که در سال ۲۰۰۵ سیا و شورای اطلاعات ملی در گزارشی سرنوشتی مشابه یوگسلاوی را برای پاکستان پیش‌بینی کرده بود، اصلاً تصادفی نیست. در این گزارش یک علت مهم انحلال سیاسی و تجزیه پاکستان، «سوء مدیریت اقتصادی» عنوان شده بود.

سوء مدیریت اقتصادی و از ه‌ای است که مؤسسه‌های مالی بین‌المللی وابسته به واشنگتن برای توصیف این هرج و مرج - که ناشی از عدم ثبات کامل برنامه تعدیل ساختاری IMF است - به کار می‌برند. علت واقعی «سوء مدیریت اقتصادی» و این هرج و مرج، نسخه تجویزی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول است که در همه موارد موجب آغاز تورم افسار گسیخته و سقوط کشورهای مقروض به سمت فقر شدید می‌شود. پاکستان همانند یوگسلاوی در معرض چنین «دروغ اقتصادی» مرگباری قرار گرفته است: در سال ۱۹۹۹، بلافاصله پس از کودتایی که ژنرال مشرف را به قدرت رساند، بسته اقتصادی صندوق بین‌المللی پول که شامل کاهش ارزش واحد پول و

کاهش شدید مخارج دولت می‌شد بر پاکستان تحمیل شد. بدهی خارجی پاکستان مبلغی در حدود ۴۰ میلیارد دلار است. کاهش بدهی پاکستان به IMF مشروط به فروش ارز و عمده (حراج) پرسودترین شرکت‌های دولتی به سرمایه‌گذاری خارجی (شامل تأسیسات نفت و گاز بلوچستان) با حداقل قیمت ممکن شده بود.

وزیر دارایی مشرف توسط وال استریت انتخاب شده بود که اقدام چند نامعمولی نیست. حاکمان نظامی بنا به درخواست وال استریت، شوکت عزیز نایب رئیس سیتی‌گروپ که در آن زمان ریاست بانکداری خصوصی جهانی سیتی‌گروپ را بر عهده داشت، به سمت وزارت دارایی منصوب کردند. (WSWS.org، ۳۰ اکتبر ۱۹۹۹) سیتی‌گروپ از بزرگترین مؤسسه‌های بانکی خارجی در پاکستان به شمار می‌آید.

شبهت‌های انکارناپذیری در طبیعت و ذات عملیات اطلاعاتی مخفی آمریکا در کشورهای متعدد، یکی پس از دیگری در دنیای در حال توسعه دیده می‌شود. این عملیات پنهان، که شامل سازماندهی کودتای نظامی است، اغلب با تحمیل اصلاحات گسترده اقتصادی بانک جهانی و IMF هم‌زمان می‌شود. در همین ارتباط، ساختار مالی فدرال یوگسلاوی در سال ۱۹۹۰ فروپاشید که به فقر گسترده انجامید و اختلافات قومی و اجتماعی را تشدید کرد. «جنگ داخلی» مورد حمایت آمریکا و ناتو که در اواسط ۱۹۹۱ آغاز شد شامل تطمیع گروه‌های مسلمان و همچنین حمایت پنهان از ارتش‌های شبه‌نظامی جدایی طلب در بوسنی، کوزوو و مقدونیه



می‌شد.

سناریوی مشابه «جنگ داخلی» که توسط سیا و شورای اطلاعات ملی نوشته شده در انتظار پاکستان است؛ از دید سرویس اطلاعاتی آمریکا که ید طولایی در تشویق و تحریک «ارتش‌های آزادیبخش» جدایی طلب دارد [پروژه] «آلبانی بزرگ» در کوزوو همان «بلوچستان بزرگ» در ایالت بلوچستان در جنوب شرقی پاکستان است. به‌طور مشابه، KLA مدل انتخابی واشنگتن در ایالت بلوچستان است که دوباره تکرار می‌شود.

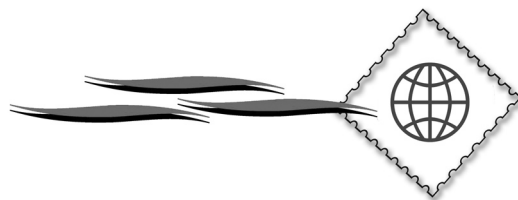
ترووی نظیر بوتو

بی نظیر بوتو تو در شهر راولپندی ترور شد، این شهر یک شهر معمولی نیست، بلکه شهری نظامی است که ستاد مرکزی فرماندهی نیروهای مسلح و سرویس اطلاعاتی نظامی پاکستان (ISI) در آنجا مستقر است. بوتو به‌طور ابهام‌آمیزی در منطقه‌ای شهری که به شدت توسط پلیس نظامی و نیروهای ویژه کشور کنترل و حفاظت می‌شد ترور شد. شهر راولپندی پر است از افسران و مأموران سرویس اطلاعاتی ISI که همواره به اجتماعات سیاسی نفوذ می‌کنند. ترووی نظیر بوتو نمی‌توانست یک اتفاق بدون برنامه‌ریزی باشد.

بدون مدارک و شواهد و از روی نقل قول‌های منابع دولت پاکستان، رسانه‌های غربی همگی بر نقش القاعده تأکید دارند و همچنین احتمال مشارکت ISI در کانون توجهات این رسانه‌ها قرار دارد.

چیزی که این تفاسیر از آن بی‌بهره‌اند، ذکر این واقعیت است که ISI همچنان به نیابت از سازمان اطلاعات آمریکا، نقشی کلیدی در مباشرت و نظارت بر القاعده بر عهده دارد. در گزارش‌های مطبوعات دو حقیقت مهم و مستند گنجانده نشده است:

- ۱- ISI همچنان روابط بسیار نزدیکی با سیا دارد و عملاً سازمان زیر مجموعه سیاست.
 - ۲- القاعده توسط سیا ایجاد شده و ISI به نیابت از سازمان اطلاعات آمریکا پنهانی از القاعده حمایت و پشتیبانی می‌کند.
- مشارکت القاعده، ISI یا هر دو، در ترور بی نظیر بوتو، این ظن را تقویت می‌کند که دستگاه اطلاعاتی آمریکا از نقشه ترور وی آگاه یا در آن همکاری داشته‌اند.



ایران در آینه مطبوعات جهان

تلیخیص و روح‌یابی:
فقری سادات میرفتاح

مشکل تعیین حاکمیت سیاسی در ایران

وجود یک رئیس‌جمهور که از طریق گزینش مشروعیت پیدا می‌کند و وجود رهبری که از شایستگی‌های دینی‌اش مشروعیت پیدا می‌کند از مشکل تعیین حاکمیت سیاسی بین اختیارات انقلاب اسلامی و اختیارات دولت در ایران معاصر پرده برمی‌دارد.

منبع: الوای (اردن)، ۱۰ فوریه ۲۰۰۹ (۲۲ بهمن ۱۳۸۷)

نویسنده: دکتر صالح لافی المعاطه

نظام تلفیقی ایران

۱- با بررسی ۳۰ سال انقلاب اسلامی متوجه می‌شویم صاحبان جدید ایران ضمن رد سیستم سرمایه‌داری و کمونیسم، سیستم خاصی از سرمایه‌داری دین‌سالاری - بوروکراتیک را روی کار آورده‌اند.

۲- منحصر به فردی نظام تأسیس شده توسط آیت‌الله خمینی (ره) عبارت از این است که این نظام دین‌سالاری با سرآغازهای دموکراتیک اقتباسی از غرب تلفیق یافته است.

منبع: نزو سیما یا گاز تا (روسیه)،

۱۸ فوریه ۲۰۰۹ (۳۰ بهمن ۱۳۸۷)

نویسنده: گنور کی میراسکی

□

نگهبان قانون اساسی

در این مقاله به دوران دینی رهبر انقلاب اسلامی ایران در آستانه ورود به ایران و پیش‌بینی برای تدوین قانون اساسی اشاره شده و می‌نویسد: هنگام بازگشت رهبر انقلاب ایران از تبعید به کشور «پتر شول لاتور» روزنامه‌نگار آلمانی در هوایما حضور داشت. از آنجا که امام (ره) احتمال دستگیری خود را می‌داد پیش از فرود هوایما پاکت مرموز قهوه‌ای را به دستان وی سپرد. هشت ماه بعد معلوم شد پاکت حاوی قانون اساسی جمهوری اسلامی است و او دو ساعت نگهبان قانون اساسی ایران بوده است.

منبع: اشپیکل (آلمان)، ۴ فوریه ۲۰۰۹ (۱۶ بهمن ۱۳۸۷)

نویسنده: توماس/تیل

ناکامی در صدور انقلاب ایران

۱- انقلاب ایران در خور یک ارزیابی عمیق و ریشه‌ای است. چرادر ایران تهران حاضر به همزیستی با جهان نیستند آن‌چنان که باید به اصلاحات و تحول داخلی اهتمام نمی‌کنند؟ تنها پاسخ در رفتار و عملکرد انقلابیون سابق است که طول کشیدن زمان را با اهداف خود سازگار می‌بینند.

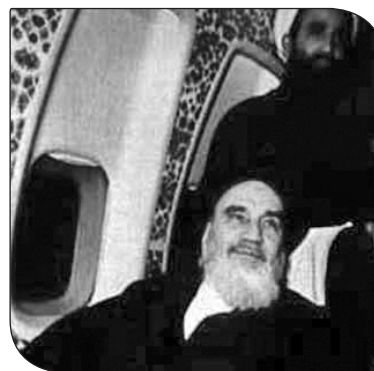
۲- با گذشت سی سال از انقلاب و با توجه به هدف صدور انقلاب - اگر لبنان و غزه را مستثنی کنیم - انقلابیون کنار نرفته‌اند و در این مدت زمانی شوروی به نیمی از جهان مسلط شده بود و شوروی با وجود این تسلط خود به خود فروریخت، چین آرام آرام از هم پاشید، ویتنام پس رفت و کوبا پیر شد و شعار صدور انقلاب ایران نیز ناکام مانده است.

منبع: الشرق الاوسط (انگلستان)، ۱۰ فوریه ۲۰۰۹ (۲۲ بهمن ۱۳۸۷)

نویسنده: عبدالرحمن راشد

«منشأ قدرت»، «سیستم فکری» و «حاکمیت سیاسی»

در ایران از جمله مسائل مورد توجه مطبوعات خارجی در سی‌امین سالگرد انقلاب اسلامی است. نشریه‌های یاد شده پرتاب ماهواره امید را به منزله ورود ایران به باشگاه فضاپی دانسته و به تحلیل انتخابات آینده ریاست جمهوری در ایران پرداخته‌اند. تجزیه و تحلیل، بیم‌ها و امیدها و چگونگی برقراری رابطه ایران و آمریکا، تحولات منطقه برای مهار ایران و جایگاه کشورها در بازسازی منطقه از موضوعات محوری مورد توجه این نشریه‌ها در دو ماه گذشته بوده است.



انقلاب اسلامی ایران

صدور انقلاب و ارتقای جایگاه امنیت

هدف رهبر انقلاب ایران از تمرکز بر اندیشه صدور انقلاب شعله‌ور ساختن آتش جنگ با کشورهای منطقه نبود، اما انقلاب اسلامی جهت یافتن راه‌حلی برای حل مشکلات نظام بر این اندیشه تمرکز کرد. تمرکز بر آن، جهت حل مشکلات داخلی بود و الگوی روشنی نداشت، به همین دلیل مسائل امنیتی در مقام اول جای گرفت.

منبع: الاهرام (مصر)، ۱۱ فوریه ۲۰۰۹ (بهمن ۱۳۸۷)

نویسنده: محمد السید عبدالمؤمن



رابطه ایران و آمریکا

زمان و مکان نمادین برای گفت و گو

زمان و مکان اظهارات ریاست جمهوری ایران در رابطه با گفت و گو با آمریکا نمادین بود. وی در سالگرد پیروزی انقلاب ایران و سرنگونی رژیم شاه که سر آغاز شکاف و خصومت میان دو کشور به شمار می رفت از مذاکرات سخن گفت.

منبع: نگار دین (انگلستان)، ۱۱ فوریه ۲۰۰۹ (۲۳ بهمن ۱۳۸۷)

نویسنده: بان بلک

دیپلماسی عاقلانه

۱- طرد کردن و در انزو اقرار دادن ایران به مدت ۳۰ سال هیچ نتیجه مفیدی به بار نیاورده است. پس از این همه سال خصومت بی ثمر، تغییر دادن پیشینه ها به مفهوم باج دادن به حریف نیست، بلکه به معنای دیپلماسی عاقلانه و آگاهانه است.

۲- برخلاف کار تر در ۳۰ سال پیش، او با ما باید خود را آماده گفت و گو با هر کس چه در داخل و چه در خارج از رژیم کند. این تنها راه سوق دادن ایران به آزادی گرایسی و میانه روی است و سیمای امریکارا در خاور میانه بهبود خواهد بخشید.

منبع: نیواستیمین (انگلستان)، ۲۲ ژانویه ۲۰۰۹ (۳ بهمن ۱۳۸۷)

نویسنده: دومینیک سندبروک

امریکا خواهان تغییرات مطلوب در ایران

۱- احتمال مطرح شدن نامزد دیگری که شاید در موقعیت بهتر از خاتمی باشد و بتواند تغییرات مطلوب را در سیاست های ایران ایجاد کند وجود دارد.

۲- احمدی نژاد ثابت کرده که دارای شخصیتی است که رفتار و عملکردهایش

قابل پیش بینی نیست و احتمال دارد باعث بروز بحرانی غیر منتظره میان کشورش و ایالات متحده شود که قابل کنترل نباشد.

۳- به نفع ایالات متحده، اروپا و خاور میانه است که روابطشان با ایران تثبیت شود. با توجه به فروپاشی اقتصادی کنونی و افت شدید قیمت های جهانی نفت به احتمال زیاد زمان آن فرارسیده که تهران در فکر تغییر سیاست هایش باشد. شاید بهتر باشد رئیس جمهور جدید ایران فراخوان به این تغییر را رهبری کند. این بهتر از چیزی است که احمدی نژاد و خاتمی به آن فرامی خوانند.

منبع:الاتحاد(امارات متحده عربی)، ۲۰ فوریه ۲۰۰۹ (۲ اسفند ۱۳۸۷)

نویسنده: جفری کمپ

ایران فروتنی پیشه کند

تنها راه حصول پیشرفت در گفت و گو که به هر حال باید انجام پذیرد این است که ایران فروتنی پیشه کند و از رؤیای انجام یک معامله منطقه ای فوری و فراگیر با ایالات متحده در خاور میانه دست بردارد.

انتظار نمی رود که هر روز یکبار تازه در برگیرنده جهشی بزرگ یا تحولی کیفی و آنی از نوعی که تهران به آن چشم دوخته باشد. در حالی که تهران خواهان پیشنهادات مشخص در مورد منطقه خاور میانه و انجام گفت و گو در مورد اوضاع منطقه و نه تنها روابط دو جانبه است.

منبع:الاتحاد(امارات متحده عربی)،

۱۹ فوریه ۲۰۰۹ (۱ اسفند ۱۳۸۷)

نویسنده: دکتر وحید عبدالمجید



امریکا امیدوار به دست ردی ایران در مذاکرات

۱- ایران به اندازه های که می خواهد تل آویورا به روش شطرنج محاصره نماید، در اندیشه مقابله با اسرائیل نیست. هر گونه دست درازی ایران به

منطقه به مفهوم سقوط نظام عربی و نظام ایران در کشورهای ماست. ایران خود را به عنوان قدرتی تحمیل می کند که اسرائیل باید به آن امتیاز بدهد بی آن که با آن برخورد کند.

۲- به نظر می رسد رئیس جمهور امریکا در مورد موافقت تهران با پیشنهاد مذاکره که در نهایت به مفهوم پایان رؤیای ایرانی در مورد دستیابی به تسلیحات هسته ای و نفوذ است حساب باز نمی کند، بلکه امیدوار است ایران دست او را رد کند.

۳- در این صورت او با ما از حمایت بین المللی در خصوص تهران برخوردار خواهد شد و با سر در گمی تهران از شدت تنش فزایی در عراق کاسته شده و موجب قوت گرفتن تفکر او در مورد خروج از بغداد شود.

۴- تا این زمان به نظر می رسد او با ما به زمان و فرجه ای که می خواهد، دست یافته است. دلیل آشفتگی ایران در پاسخگویی برای اعلام آمادگی جهت مذاکره است.

منبع: الشرق الاوسط (انگلستان)، ۱۶ فوریه ۲۰۰۹ (۲۸ بهمن ۱۳۸۷)

نویسنده: طارق الحمید

تغییر سیاست آشکارا او با ما

فرستاده بلندپایه او با ما در افغانستان بر نقش حیاتی ایران در کمک به ثبات افغانستان تأکید کرد که نشانگر تغییر روشن سیاست دولت بوش در پرهیز از مشارکت دادن مستقیم ایران است.

منبع: نیویورک تایمز (امریکا)، ۱۶ فوریه ۲۰۰۹ (۲۸ بهمن ۱۳۸۷)

نویسنده: ریچارد اویل جونیور



ضرورت همکاری با ایران به دور از سازمان ملل

انتصاب دنیس راس، دیپلمات مشهور امریکایی به عنوان مشاور مخصوص هیلاری کلینتون در مورد مسائل منطقه خلیج فارس و جنوب غرب آسیا، جمله ایران تعجب برانگیز است.

راس موضع ملامتی در برابر ایران نشان نمی‌دهد. او معتقد به ضرورت همکاری بین‌المللی به دور از سازمان ملل متحد در برابر تهران و از طریق اروپا، چین، ژاپن و کشورهای حاشیه خلیج فارس است. وی معتقد است در هر کجای منطقه خاورمیانه بنگرید تهدید ایران علیه منافع آمریکا و ثبات سیاسی مشاهده می‌شود. راس از اعتماد اسرائیل برخوردار است.

منبع: الشرق الاوسط (انگلستان)، ۲۵ فوریه ۲۰۰۹ (۱۷ اسفند ۱۳۸۷)
نویسنده: طارق الحمید

استفاده از فرصت

احمدی‌نژاد با وجود ضعف‌های موجود، گام‌های بی‌سابقه‌ای برای تماس با آمریکا برداشته، ممکن است رئیس‌جمهور بعدی نتواند در این راه تا این اندازه پیش رود. او با ما باید فرصت را غنیمت شمارد.

منبع: نیویورک تایمز (امریکا)، ۲۳ فوریه ۲۰۰۹ (۱۵ اسفند ۱۳۸۷)
نویسنده: علیرضا اشراقی



باید به دیپلماسی فرصت داد

۱- او با ما با سرعتی تمام می‌کوشد ۳۰ سال خصومت با ایران را از بین ببرد و ایران را از ساختن بمب اتمی بازدارد، اما مشاورانش می‌دانند شانس موفقیت کم است.

۲- دنیس راس با وجود این استدلال که می‌گوید باید به دیپلماسی فرصت داد تا مؤثر واقع شود، اما اظهار می‌دارد که امکان دارد به ناچار سیاست بازدارندگی، مسیر سیاست آینده آمریکا را تشکیل دهد.

۳- آشتون بی. کارتر معاونت وزارت دفاع آمریکا می‌گوید مهار حرف‌نشنوی ایران به اندازه مهار زرادخانه هسته‌ای اش دشوار است. آنان زیان حمله به ایران را بیش از سود آن می‌دانند اما هشدار می‌دهند که در صورت

نزدیکی ایران در دستیابی به سلاح هسته‌ای اقدام نظامی و سوسه‌کننده تر از آن حدی که در دوره بوش احساس می‌شد نخواهد بود. البته این به آن معنا نیست که امریکا دست به کاری نخواهد زد. ۴- دستیاران او با ما پیشنهاد کرده‌اند که امریکا بهتر است یک راهبرد بازدارندگی از آن نوعی که در جنگ سرد علیه شوروی به کار می‌رفت در سراسر حوزه خلیج فارس به اجرا درآورد.

۵- برخی مقامات دولت جدید امریکا با ابراز خوشبینی معتقدند ایران مجهز به قدرت سلاح هسته‌ای خویشتن‌داری نشان داده و بعید است سلاح هسته‌ای در اختیار تروریست‌ها قرار دهد. ایران دارای سلاح هسته‌ای احتمال دارد مانند دیگر کشورهای دارای این سلاح رفتار کند و بکوشد دشمنان خود را مرعوب کند. اما سنسجیده و بی‌محابا از آن استفاده نخواهد کرد.

۶- او با ما و دستیارانش برای هموار ساختن مذاکره از شدت لحن سخنان خود کاسته و درباره احترام متقابل و برخورد‌های دوستانه سخن گفته‌اند و یادگیرند که عبارت هویج و چماق و به تعبیری تطمیع و تهدید را به کار نبرند. ۷- او با ما از دو امتیاز برخوردار است که بوش نبود. او با ما پیام‌های غیر دوپهلوی بدون ابهام ارسال داشته و مشروعیت ایران را به رسمیت شناخته است. این امر باعث می‌شود که تهران برنامه‌ای برای ظفرو روی نداشته و روسیه و چین به آسانی عذر و بهانه‌ای برای ضدیت با تحریم‌های سرسختانه علیه ایران نداشته باشند. از سویی با کاهش درآمدهای نفتی شاید تنها عنصر ارز شمند در بحران مالی جهان باشد.

۸- ایالات متحده و هم‌پیمانانش سه گزینه پیش رو خواهند داشت. تحریم‌های بیشتر، بازدارندگی از جمله تعهد امنیتی نیرومندتر در برابر محافظت از اسرائیل و جنگ. از میان سه گزینه نه‌چندان خوشایند بازدارندگی با همه عدم قطعیت‌هایش یک راه بینابینی خواهد بود.

منبع: لس‌آنجلس تایمز (امریکا)، ۲۳ فوریه ۲۰۰۹ (۱۵ اسفند ۱۳۸۷)
نویسنده: دوویل مک مانوس

شفافیت در مذاکره

دولت او با ما می‌گوید مذاکرات باید روشن، دارای اهداف و برنامه‌ریزی شده باشد و نباید در سخن گفتن و تعقل، احتمال تفسیر، تأویل و دوگانگی وجود داشته باشد. از نظر تشریفات

مذاکرات علنی بهتر از پنهانی و مذاکرات مستقیم بهتر از غیر مستقیم است. اولویت‌های چنین مذاکراتی روشن و افکار عمومی از آن اطلاع خواهند داشت.

منبع: الوسط (بحرین)، ۲۲ فوریه ۲۰۰۹ (۱۴ اسفند ۱۳۸۷)
نویسنده: ولید نوبیض



نقاط همکاری و دشمنی ایدئولوژیک ایران و امریکا

۱- او با ما توجهی جدی و حقیقی به موضوع گفت‌گو با ایران بر پایه منافع همگرا و متقابل ابراز می‌دارد. او متقاعد شده که توانایی کمک به متحول شدن ایران و ادغام مجدد آن کشور در اقتصاد جهانی، به جای مانع‌تراشی دستاوردهای مثبتی را داراست. چنین اقدامی بازگشت رقیب ریاست جمهوری کنونی را تسهیل می‌کند.

۲- ثبات و یکپارچگی ارضی در عراق، ثبات و بازسازی افغانستان، پیشگیری از مسابقه تسلیحاتی در خاورمیانه، بهره‌برداری بهینه از ثروت نفت و گاز ایران، مقابله با شبکه القاعده به‌طور کامل در چارچوب همکاری میان ایران و امریکا می‌گنجد. برخی جنبه‌های دشمنی ایدئولوژیک از ظهور انقلاب تاکنون ناشی از منطق تحریم‌های امریکا و غرق شدن امریکا در جانبداری از اسرائیل است.

۳- مشکل برنامه هسته‌ای هرگز رنگ یک تسویه دیپلماتیک تمام‌عیار منتهی به همزیستی امریکایی-ایرانی را به خود نخواهد دید، مگر امریکا متقاعد به همزیستی با ایران اسلامی و تسلیم بلندپروازی‌های هسته‌ای ایران شود.

دولت امریکانه برای جایگزین‌سازی نظام کنونی، بلکه برای تعدیل برخی رفتارهای آن به نفع ثبات منطقه از طریق احترام به رهبر جمهوری اسلامی و مشاوران آن تلاش می‌کند.

منبع: المشاهد السیاسی (انگلستان)،
۳ فوریه ۲۰۰۹ (۱۵ بهمن ۱۳۸۷)

دشواری مصالحه با ایران

۱- تا زمانی که ایران خود را در زمینه نفوذ منطقه‌ای قدرتمند احساس کند مسلم نیست که مصالحه‌ای را بپذیرد.

۲- گفت و گو با آمریکا که عادی شدن انقلاب را ایجاد می‌کند پیامد سیاسی در زمینه داخلی در بر خواهد داشت؛ پیامدی که می‌تواند کنترل دست‌اندر کاران قدرت را بر کشور به مخاطره بیندازد. خضومت اعلام شده نسبت به آمریکا دارای اهداف سیاسی است که بدیلی شناخته شده برای آن وجود ندارد.

۳- مصالحه و مذاکره با دولت کنونی به منزله پاداشی به طرفداران خط خشونت و تندروی است. هر چند که راه حل دیگری برای آن وجود نداشته باشد.

۴- متحدان آمریکا در منطقه به طریق اولی مصر و عربستان سعودی در مورد هر گونه بهبود روابط ایران و آمریکا مشکوکند. هر نوع توافق کلی ممکن است به زیان آنها تمام شود.

۵- حداقل رویکرد آشتی جویانه از سوی دولت اواما به جهان و به متحدان آمریکا نشان خواهد داد که چه کسی مسئول این بن‌بست است. در آن صورت برای آمریکا آسان‌تر خواهد بود که از روسیه و آلمان بخواهد از تحریم‌های شدیدتری در درون و خارج از شورای امنیت حمایت کنند. آغاز روند صلح در فلسطین نیز نخستین شرط تضعیف نفوذ ایران در منطقه خواهد بود.

منبع: لوتان (سوئیس)، ۲۰ ژانویه ۲۰۰۹ (۹ بهمن ۱۳۸۷)
نویسنده: شهرام چوبین

معضلات رابطه ایران و آمریکا

۱- ایجاد رابطه در سطح داخل، تندروها را مجبور به انجام اصلاحات خواهد کرد که ممکن است به انحصارطلبی آنان پایان دهد.

۲- متحدان عرب ممکن است هر گونه فرصت دیپلماتیک را از بین ببرند.

۳- یهودیان افراطی و جنبش صهیونیستی و مجتمع عظیم صنعتی-نظامی (MTC) امریکایی و نیروهای ایدئولوژیک مسیحی خواهان برخورد با ایران هستند.

منبع: اخبار الخلیج (بحرین)،

۱۹ ژانویه ۲۰۰۹ (۳۰ دی ۱۳۸۷)

نویسنده: اشلیری پیری



ضرورت مهار ایران

برای دستیابی به منابع استراتژیک خاورمیانه مهار ایران ضروری است. اکنون روسیه کمتر از گذشته قابل اعتماد شده و اروپا نیز بیش از پیش به انرژی نیاز دارد و خاورمیانه بهترین مکان از نظر دستیابی به نفت آن به شمار می‌آید. اگر بتوان ایران را مهار کرد، خاورمیانه از این نظر به بهترین مکان تبدیل می‌شود.

۲- هر چه ایران به اتمی شدن نزدیکتر شود خاورمیانه نیز جذابیت خود را بیشتر از دست می‌دهد، چرا که ایران بر کشورهای همجوار مسلط خواهد شد.

۳- آلمان به عنوان پیشتاز اروپا در راستای محدود ساختن وابستگی غزه به کمک‌های ایران و دستیابی به سلاح ایران است. به این منظور اتحادیه اروپا در حال بحث درباره گشت‌زنی در مدیترانه است و فرانسه ناوچه‌ای به این منظور به ساحل غزه روانه داشته است.

۴- آلمان گام‌هایی در مسیر محدود کردن دادوستد تجاری خود با ایران برداشت و رهبران آلمان و اروپا قصد دارند تحریم‌های شدیدتری علیه ایران اعمال کنند.

۵- آلمان در حال افزایش فروش اسلحه به دشمنان عرب ایران است. این کشور معتقد است

برخورد نظامی میان اسرائیل و حزب‌الله لبنان تنها یک برنده داشت و آن ایران است. آلمان نمی‌خواهد شاهد سناریوی تکراری در غزه باشد.

۶- آلمان این فرصت را برای جلب دوستی با اسرائیل حیاتی می‌داند و در میان کشورهای عربی در مقام یک میانجی صلح از امتیازاتی بر ضد ایران برخوردار خواهد شد.

منبع: ترامپت (امریکا)، ۲۸ ژانویه ۲۰۰۹ (۹ بهمن ۱۳۸۷)

نویسنده: جونل هیلبر



مشکل اواما در خاورمیانه

۱- خاورمیانه دشوارترین مسئله پیش روی اواما خواهد بود و او باید به سرعت خود را درگیر روند صلح خاورمیانه کند. شروع آن باید ایران باشد، زیرا این کشور کلیدهای باثبات‌سازی منطقه را در دست دارد.

اواما از آن جهت نباید برای همزیستی با ایرانیان تعلل کند که آنان قادرند در مبارزه با القاعده و طالبان افغان دشمن مشترک هر دو، امریکا را یاری دهند و توافق با تهران امتیازهای دیگری را نیز در بر خواهد داشت.

۲- اگر مصالحه از سوریه آغاز شود سوریه از ایران دور شده و ایران منزوی می‌شود. راه عبور سلاح برای حزب‌الله بسته خواهد شد و حل مسائل میان اسرائیل و سوریه آسان می‌شود. اما دادن اهمیت زیاد به کشوری مانند سوریه مطنه آن را بالا برده و امکان چنگ‌اندازی دوباره به لبنان بالا می‌رود. چنین کاری ماهرانه نخواهد بود.

۳- پرداختن به مسائل فلسطین و اسرائیل و فاجعه غزه پر مخاطره‌ترین انتخاب خواهد بود. نه تنها حماس و الفتح بیش از هر زمانی دچار تفرقه هستند و نه تنها مذاکره با آنها حکومت خودگردان بیهوده خواهد بود و آن را بیشتر بدنام خواهد کرد، بلکه ایران و سوریه را کنار گذاشته و آنها خواهند کوشید از هر راهی اوضاع را وخیم سازند.

۴- به‌طور متناقض، مطمئن‌ترین راه و کم‌خطرترین آن گشودن همزمان همه این جبهه‌ها، دراز کردن دست دوستی به‌طور همزمان به سوی همه بازیگران این بحران، با آگاه کردن آنها از آنچه مایل به پذیرش یا عدم پذیرش است با آغاز مذاکرات همه‌جانبه نزد هر یک از آنها این بیم ایجاد می‌شود که مبادا امریکا پیش از او با دیگران به توافق برسد.

منبع: لیبراسیون (فرانسه) ۲۱ ژانویه ۲۰۰۹ (۲ بهمن ۱۳۸۷)

نویسنده: برنارد گتا

روسیه مانعی در برابر تحقق اهداف امریکا

۱- در حالی که بسیاری از تحلیلگران بهبود روابط ایران و امریکا را پیش بینی می کردند، اما شرایط به سرعت به سمت پیچیدگی و مشکل پیش می رود.

۲- روسیه در مسیر تبدیل ایران به یک شریک راهبردی قرار گرفته، یعنی تبدیل ایران به یک وزنه مخالف در برابر امریکا در مناطقی که امریکا و روسیه با یکدیگر رقابت دارند.

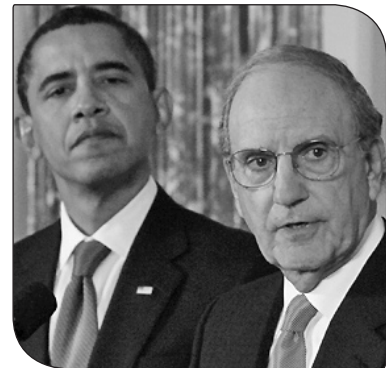
۳- ایران تنها رقیب بالقوه گاز برای اروپاست. مسکو نمی خواهد بیش از اندازه به اروپا نزدیک شود تا جایی که بتواند اتکای اروپا به گاز پروم روسی را به مخاطره اندازد.

۴- راهبرد امنیت ملی روسیه به طور قابل ملاحظه‌ای در حال تغییر معادله در خاورمیانه برای دولت او باماست. جدایی میان اهداف امریکا، اسرائیل و روسیه در معادله وجود دارد.

منبع: فاون پالیسی این فوکوس (امریکا)،

۲۷ ژانویه ۲۰۰۹ (۱۶ بهمن ۱۳۸۷)

نویسنده: اریک لی ورت



انتصابی برای صلح

۱- انتصاب سناتور سابق جورج میچل به عنوان نماینده ویژه او باما در امور خاورمیانه بیانگر قصد از سرگیری روند صلح در خاورمیانه است. میچل یک امریکایی عرب تبار است که پیش از این رهبر اکثریت مجلس سنای امریکا بود. انتصاب او که نقش اساسی در تحقق صلح در ایرلند شمالی داشت از شاخص ترین اتفاقات در دو روز اول به قدرت رسیدن او باماست.

۲- بی شک اگر وعده حمایت او باما از او و تعهد وی نسبت به حل درگیری اعراب و اسرائیل نبود این انتصاب رانمی پذیرفت.

منبع:الاتحاد(امارات متحدهعربی)،۲۶ژانویه۲۰۰۹(۱۶بهمن۱۳۸۷)

نویسنده: جیمز زگبی

در سیاست، ائتلاف یادگیری مطلق وجود ندارد

او باما ثابت کرد که در سیاست، ائتلاف دائم و درگیری مطلق وجود ندارد و حتی در زمان ائتلاف، هر طرف برای به دست آوردن منافع بیشتر با برگ‌های برنده خود بازی می کند و به هنگام درگیری های همیشگی نیز خطوط و کانال های مخفی برای گفت و گو وجود دارد، زیرا درگیری ها نباید خارج از سیطره باشد و این هم اکنون در روابط امریکایی-ایرانی وجود دارد.

منبع:الاهرام(مصر)،۲۹مارس۲۰۰۹(۹فروردین۱۳۸۷)

نویسنده: محمد فؤاد



پر تاب ماهواره امید

پیوستن رسمی ایران به باشگاه قدرت های فضایی ایران برای نخستین بار با پر تاب مستقل قمر مصنوعی به مدار زمین، رسماً به باشگاه قدرت های فضایی پیوست. برای امریکایی ها و اسرائیلی ها که تهران را حلقه خطرناک در زنجیر محور شرارت می پندارند، این واقعه دستاویز جدی ای برای تأمل و تفکر شده است. این به آن معناست که آنها موشک بالستیک هم در اختیار دارند و احتمال دارد در آینده توان حمل کلاهک جنگی تا خاک اسرائیل یا پایگاه امریکایی را بیابند.

۲- دو گزینه مطرح است؛ نخست امریکا و اسرائیل با ظهور یک قدرت هسته ای در منطقه کنار آمده و برای ایران امتیازات اقتصادی و سیاسی قائل شوند تا کم کم سیاستمداران میانه رو در تهران روی کار آیند. روند رخدادهای کره شمالی نیز چنین است.

دوم، ایران در راه پیوستن به باشگاه هسته ای فضایی گام برمی دارد و با گذشت زمان این توان را خواهد داشت که به امریکا و اسرائیل خسارات جبران ناپذیری وارد کند. این به آن معناست که پنتاگون و اسرائیل برای حل و فصل

مسئله ایران از نظر نظامی چند ماهی بیشتر فرصت ندارد. شاهین های تندرو وزارت دفاع دو کشور چنین نظری دارند.

منبع:ایزوستیا(روسیه)،۴فوریه۲۰۰۹(۱۶بهمن۱۳۸۷)

نویسنده: ماکسیم بوسین

واسیلی وادایف

عقب نشینی کاخ سفید

سخنگوی کاخ سفید اعلام کرد: امریکا آماده است از تمامی عناصر قدرت ملی اش برای وادار کردن ایران به این که یک عضو مسئول جامعه بین المللی باشد استفاده کند.

ماهواره امید گامی نمادین به شمار می آید، زیرا ایران وارد باشگاهی محدود می شود که شامل ۹ کشور است که قادر به انجام عملیات فضایی هستند.

منبع: کوریه دلا سارا (ایتالیا)، ۴ فوریه ۲۰۰۹ (۱۶ بهمن ۱۳۸۷)

نویسنده: گوئیدو اولمیو

□

انتخابات آینده ریاست جمهوری

انتخاب نیمه دموکراتیک در ایران

۱- کسانی که از وضعیت ایران خبر دارند معتقدند که مهم نیست در ایران چه کسی پیروز شود. رئیس جمهوری تندرو یا اصلاح طلب، زیرا هر دو باید از سیاست قوه حاکم اصلی در ایران، یعنی ولایت فقیه تبعیت کنند و رئیس جمهور به تنهایی تصمیم گیرنده نیست.

۲- نتیجه انتخابات ایران با وجود برخی حالت های دموکراتیک در انتخابات هرگز صدرصد دموکراتیک نخواهد بود. کسانی که پرونده ایران را در رابطه با مسائل امریکا در دست دارند از شکست خاتمی دچار سرخوردگی نمی شوند و از پیروزی او احساس خوشبینی نخواهند کرد.

منبع: النهار(لبنان)، ۲۵ فوریه ۲۰۰۹ (۱۷ اسفند ۱۳۸۷)

نویسنده: سرکیس نعوم





ایران و خاورمیانه

هزینه جنگ در خاورمیانه

نتایج یک بررسی انجام شده از سوی گروه راهبری فورسایت مرکز فکر مستقر در هند که از سوی سوئیس، نروژ، قطر و ترکیه حمایت می شود اعلام کرد هزینه کلی جنگ های منطقه خاورمیانه از ۲۰ سال پیش تا کنون ۱۲۰۰۰ میلیارد دلار است که به هدر رفته. این بررسی با عنوان هزینه جنگ در خاور میانه انجام شده است.

منبع: لوتان (سوئیس)، ۲۴ ژانویه ۲۰۰۹ (۵ بهمن ۱۳۸۷)
نویسنده: فردریک کوله

گفت و گوی سازنده با ایران یا در مقابل آن

در جهان عرب سه دیدگاه در رابطه با ایران وجود دارد:

۱- دیدگاه سنتی، ایران را همچون اسرائیل و ترکیه در گذشته خطر آفرین دانسته و معتقد است خطر ایران بیش از خطر اسرائیل است و تفاهم عرب ها با اسرائیل امکان پذیر است.

۲- دیدگاه دوم، ایران را یک کشور منطقه ای می داند که برای رهایی از وابستگی با محاصره روبه رو، و علیه امریکا به درگیری سیاسی کشانده شده و همچنین دارای برگ برنده در افغانستان، لبنان، سوریه، روسیه و چین و دارای پیشرفت در صنایع نظامی است. بنابراین به سود جهان عرب است که با ایران گفت و گوی سازنده داشته باشند و روزی فرانسو که از خواب بیدار شوند و ببینند ایران همراه با واشنگتن منطقه عربی را تقسیم کرده و با اسرائیل برای محکم کردن سلطه بر اندام عربی نزدیک شده است.

۳- دیدگاه سوم اثرپذیری انقلاب ایران در خارج از خود را ناچیز می پندارد، آن را یک انقلاب شیعی و موجب عدم ثبات در منطقه

می داند. این دیدگاه با دیدگاه اول در مورد خطر ایران هم عقیده است.

منبع: الحیات (انگلستان)، ۱۸ فوریه ۲۰۰۹ (۳۰ بهمن ۱۳۸۷)
نویسنده: عبدالله الاشعل



جایگاه ویژه ایران در بازسازی غزه

۱- با پایان جنگ در غزه جامعه بین المللی داوطلب اجرای یک طرح گسترده بازسازی خواهد بود. کشورهای خاورمیانه احتمالاً نقشی سرنوشت ساز در این تلاش ایفا خواهند کرد.

در حال حاضر کشورهای منطقه عمیقاً دو قطبی شده اند. چنان که در کنفرانس سران دوحه در ۱۸ ژانویه ۲۰۰۹ قطر، ایران، سوئدان، عراق، سوریه و حماس در کنفرانس حضور یافتند و مصر، اردن و عربستان سعودی در شرکت در آن خودداری کردند.

۲- اتحادیه اروپا و اسرائیل مصلحت را در آن می بینند که مشکل غزه پس از جنگ هیچ ارتباطی با محور سوریه و ایران نداشته باشد. این که چه کسی طرح های گسترده نوسازی را در عمل اجرا خواهد کرد، در درجه اول اهمیت قرار دارد.

۳- میان بازسازی یک سرزمین و کسب نفوذ سیاسی در منطقه ارتباط مستقیم وجود دارد. این نقشی است که در گذشته ایران در جنوب لبنان ایفا کرد و در مدتی کوتاه، صدها کیلومتر جاده را آسفالت کرد و بازسازی خانه ها و ساختمان های عمومی را برعهده گرفت.

۴- حزب الله آن قدر عاقل بود که ضربه های شدیدی را که خورده بود، پیروزی الهی قلمداد کرد و آن را به قدرت و نفوذ عمده ای برای حراست از موقعیت مسلط خود در عرصه سیاسی لبنان تبدیل کرد.

۵- ایران برای اعمال نفوذ در غزه پس از جنگ از هم اکنون جایگاه و موقعیت تازه ای برای خود

فراهم می آورد.

علی اکبر محتشمی معاون ریاست مجلس شورای اسلامی در رأس یک هیئت نمایندگی ۴۰ نفره به لبنان سفر کرد. او که طراح بنیانگذاری حزب الله در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی بوده وارد بیروت شد تا سمت و سوی حمایت مستقیم ایران از حماس را مشخص کند.

در کنفرانسی که به همت و با سرپرستی حزب الله و با توجه کانون بین المللی مقاومت و ضدیت با امپریالیسم و همبستگی میان مردم تشکیل شده بود، محتشمی در ردیف اول و در کنار نعیم قاسم، معاون دبیر کل حزب الله و معاون حسن نصرالله نشست. محتشمی در سخنرانی خود خطاب به حاضران کنفرانس توضیح داد که جنبش مقاومت در غزه، در حال دفاع از حیثیت و شرف تمامی ملت فلسطین است و آنچه اکنون در غزه رخ می دهد، همه مخالفان امریکا و اسرائیل را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

۶- بهتر است هدف اصلی اسرائیل و جامعه بین المللی آن باشد که ایران را از دستیابی به هدفش، یعنی کسب نفوذ در غزه محروم کنند و برعکس تشکیلات خودگردان فلسطین را به رهبری محمود عباس به موازات مصر، به عامل عمده فعالیت ها تبدیل کنند و بازسازی غزه را به آنها بسپارند. این تنها راه تضمین بازگشت تشکیلات خودگردان فلسطین به غزه و تبدیل شکست سخت نظامی حماس به یک واقعیت پذیرفته شده سیاسی در غزه است.

منبع: اورشلیم پست (بیت المقدس)، ۱۹ ژانویه ۲۰۰۹ (۳۰ دی ۱۳۸۷)
نویسنده: شیمون شاپیرا



تشکیل جبهه عربی در برابر ایران

۱- نزدیکی میان تهران و واشنگتن نگرانی اعراب را افزایش داده و آنها در تلاش برای تشکیل جبهه ای علیه ایران هستند. بر این اساس

عربستان سعودی، مصر و کویت و به شکل غافلگیر کننده‌ای سوریه، در ۱۳ مارس در ریاض گرد آمدند تا به طور مشترک به نفع منافع عربی وارد عمل شوند.

۲- عربستان تلاش دارد تا از وابستگی سوریه به ایران کم کند، از این رو با پیشنهاد های سودآور، سرمایه گذاری و واگذاری امتیاز هایی در لبنان و سوریه، امر بازگشت این کشورها به آغوش کشورهای عربی را شیرین سازد.

۳- آنها در تلاشند تا سازشی میان ساف و حماس ایجاد شود و شیعیان در عراق و حزب الله تشویق شوند آهسته آهسته در مقابل ایران دست کم خنثی بمانند تا این جبهه کامل شود.

۴- شکست شیعیان هوادار ایران در انتخابات شوراها در عراق و پیشنهاد حمایت نظامی مصر، بحرین و قطع مناسبات دیپلماتیک مراکش با تهران زمینه‌های موفقیت این طرح است.

۵- این امری قطعی است که نه افزایش قدرت اسلام گرایان در ایران و نه موفقیت سران عرب باری را از دوش شهروندان در منطقه برنخواهند داشت.

منبع: تاگس سایتونگ (آلمان)،

۲۲ آوریل ۲۰۰۹ (۱۳ فروردین ۱۳۸۸)

نویسنده: بهمن نیرومند



گفت و گوی ایرانی - امریکایی در عرصه افغانستان

در مسئله افغانستان و ارتباط امریکا با ایران در این زمینه دو جریان اصلی وجود دارد که امریکا می خواهد در مورد آنها با ایران به تفاهم برسد:

۱- مبارزه با کاشت تریاک در افغانستان و عملیات قاچاق آن به اروپا و غرب از طریق خاک ایران و خاک دیگر کشورها.

۲- دستیابی به موافقت ایران برای رساندن تجهیزات نظامی و غیر نظامی امریکا به نیروهای پیمان اتلانتیک شمالی متمرکز در افغانستان از طریق خاک ایران.

طریق خاک ایران.

۳- اجازه ایران برای این امداد رسانی از طریق خاک خود، یعنی پیوستن به ائتلاف امریکایی - غربی که علیه طالبان و القاعده در افغانستان می جنگد. پذیرش چنین امری به معنای گشوده شدن جبهه نظامی علیه دو جنبش اصولگرای سنی از سوی ایران بوده که قماری خطرناک خواهد بود، از این رو نشان ندادن هیجان زیاد از سوی ایران در رابطه با پیام نوروزی او با ما قابل تفسیر است.

۴- گفت و گوی ایرانی - امریکایی در عرصه افغانستان آغاز شده و این آغاز برای هر دو سو معنا و مفهوم ویژه و بزرگی دارد که نمایانگر مقطعی جدید و شاید رویکردی جدید از سوی دولت جدید امریکا است.

منبع: القدس العربی (انگلستان)،

۲۰۰۹ (۱۲ فروردین ۱۳۸۸)

سرمقاله



رمز و راز دیدار مسئولان ایرانی از عراق

۱- دیدار پیاپی رسمی و غیررسمی مسئولان عالی رتبه ایرانی از عراق برای انجام ملاقات هایی با همتایان عراقی و مراجع دینی نجف بویژه آیت الله سیستانی قیل و قال های بسیاری را برانگیخت.

۲- چهار مرجع دینی در شهر نجف که لقب آیت الله العظمی را احراز کرده و به مقام فتوا رسیده اند اصل ولایت فقیه را که در ایران معمول است به رسمیت نمی شناسند و این اختلافی است که در حال حاضر مبارزه طلبی های سیاسی را بیش از فقهی در اوضاع کنونی منطقه پرتنش می نماید.

۳- مواضع اخیر آیت الله سیستانی برخی ابهامات و رمز و رازهای این دیدارها را روشن می سازد. معذرت خواهی او از عدم پذیرش

احمدی نژاد و عدم تمایل مراجع دینی برای این ملاقات و دیگری معذرت خواهی از پذیرش دعوت هاشمی رفسنجانی برای دیدار از تهران است.

۴- دیدارهای اخیر در شرایطی انجام می شود که حوادث سیاسی بزرگ و مهمی رخ می دهند از جمله الف - انتخاب او با ما و گشایش صفحه تازه ای در روابط ایران و امریکا. ب - نتایج انتخابات شورا های استانی عراق که بیانگر پسرفت نفوذ گروه هایی است که در مبارزه انتخاباتی بر رویکرد دینی تکیه کردند. ج - آغاز مصالحه عربی در کنفرانس اقتصادی کویت و حرکت آن در کنفرانس کوچک ریاض و سپس کنفرانس دوحه. د - این تحولات در راهبرد منتهی به تضعیف نفوذ ایران در منطقه - نه تنها در عراق - نقش بازی می کنند و این تحولات قادر به مهار سازی نقش ایران در خارج از مرزهایش، قابل توجه است.

منبع: البيان (امارات متحده عربی)،

۲۳ آوریل ۲۰۰۹ (۱۴ فروردین ۱۳۸۸)

نویسنده: دکتر محمد عاكف جمال

کتاب بخوانید،

کتاب هدیه دهید

نشر صمدیه:

دیدار ما با شما در

بیست و دومین نمایشگاه

بین المللی کتاب تهران،

مصلاى امام فمینی (ره)،

۱۶ تا ۲۶

اردیبهشت ۱۳۸۸

شبستان،

راهروی ۱۸، غرفه ۳۲



دهه ۸۰، دهه ظهور؟

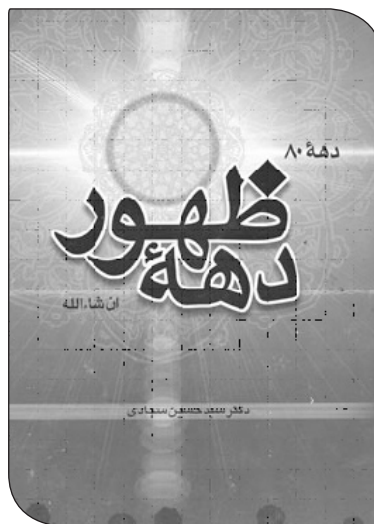
سید مهدی غنی

مقاله‌ای که در پی می‌آید پیش از این در ویژه‌نامه روزنامه اعتماد به تاریخ ۱۹ فروردین ۱۳۸۸، با عنوان «یک سال بیشتر نمانده، نگاهی به پیشگویی تاریخ آینده» انتشار یافته است.

در حالی که چالش بر سر تاریخ گذشته همچنان ادامه دارد، اکنون با پدیده دیگری روبه‌رویم که تاریخ آینده را رقم می‌زند. با روی کار آمدن دولت نهم از سال ۱۳۸۴ یکی از مسائلی که همواره سوژه خبری این دولت بود مسئله امام زمان بود. شایعاتی نیز درباره رویکرد رئیس دولت نسبت به امام زمان بر سر زبان‌ها افتاد. موضوع صندلی خالی در جلسات کابینه و بشقاب خالی سر سفره هیأت دولت یا جانمایی خالی جلوی صف نماز و... همه دهان به دهان می‌گشت که با تکذیب کلی رئیس‌جمهور قدری فروکش کرد. کمک‌های مالی دولت به مسجد جمکران و جشن نیمه شعبان یکی از نمودهای این موضوع بود. اما گذشته از همه این خبرها که کمتر سند و مدرکی برایش ارائه می‌شد، انتشار کتابی در این موضوع به‌طور رسمی مسئله را از حالت شایعه و توهم درآورد و به صورت موضوعی قابل بررسی و جدی مطرح کرد. همزمان با شروع کار دولت نهم کتابی با عنوان «دهه ۸۰، دهه ظهور» نوشته دکتر سیدحسین سجادی توسط انتشارات هاتف منتشر شد. در این کتاب با تمسک به برخی روایات پیشگویی شده است که امام زمان تا پایان دهه ۸۰ ظهور می‌کند.

دو سفیانی

در این کتاب با استناد به برخی روایات و



تعبیر برخی واژه‌های آن گفته شده پیش از ظهور امام زمان (عج) دو سفیانی ظهور می‌کنند که جنگی در منطقه خاورمیانه به راه می‌اندازند. سفیانی اول، شخصی قدرتمند است که در عراق ظهور می‌کند. وی آدمی سفاک و خونریز است که نویسنده کتاب آن را با صدام حسین مطابقت داده است. سپس این سفیانی از لشکریان فردی به نام شعیب بن صالح شکست می‌خورد. سفیانی دوم که از فرماندهان یا مشاوران و معاون سفیانی اول است (ص ۳۳) از منطقه سوریه برمی‌خیزد. وی با حمله به عراق و ضمیمه کردن آن به سوریه و حمله به لبنان برای سرکوب مقاومت لبنان و حزب‌الله و سپس ایران در پی آن است که طرح خاورمیانه بزرگ را که از سوی بوش و محافظه‌کاران امریکا مطرح شده است، عملی کند. (صص ۸۳ و ۸۴)

«در این زمان امریکا که با قدرت تبلیغاتی

ماهوره‌ای تلویزیونی به همراه قدرت اقتصادی و نظامی فوق‌العاده آن که در حدیث به‌عنوان دجال یاد شده بخصوص امریکای امروز و غرب به رهبری بوش پسر و نئومحافظه‌کاران جنگ‌طلب اولاً برای خنثی کردن پیروزی‌های انتفاضه و نابودی آن یک کودتا یا قیام مسلحانه را در سوریه برنامه‌ریزی و پیاده می‌کند... طبق حدیث با یک کودتا یا شورشی داخلی در سوریه یکی از سران و فرماندهان نظامی بعثی شیبه صدام را روی کار می‌آورند...»^(۱)

«برخی از علما و از جمله علامه مجلسی اشاره نموده‌اند از روایات دریافت می‌شود سفیانی اول احتمالاً صدام فرار کرده و به او ملحق می‌شود یعنی صدام که اکنون چهره‌ای است فراری و افسانه‌ای چون بن‌لادن احتمالاً در موقع مناسب به ادامه نقش خود می‌پردازد یعنی به عنوان مشاور و هم‌یک فرمانده به خدمت سفیانی درمی‌آید مثل عمرو عاص که به خدمت معاویه در آمد و قرار داشت. (۲) به علاوه به گفته شخصیت‌هایی چون بهلول عالم و عارف و دیگران از علما و کارشناسان سفیانی با نام و کنیه خاص خود و با سایر خصوصیات مندرج در احادیث هم اکنون در سوریه است و از ژنرال‌ها و فرماندهان ارتش سوریه و در حدود سن بازنشستگی است مثل صدام.»^(۳)

سپس نویسنده شرایط زمان ظهور سفیانی دوم را با شرایط امروز منطقه مطابقت داده و همه مصادیق گفته شده را محقق می‌بیند؛ «وقتی احادیث را می‌بینیم و مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم در این زمان در ایران خراسانی است که هاشمی یا سیدی است که در دست راست او علامت و نشانه‌ای یا خللی است همانند آقای خامنه‌ای که

اثر تر کث انفجار بمبی بر آن است» (۴).
«در عربستان حاکم آن عبدالله است و امیر عبدالله که هم اکنون همه کاره است. عبدالله یا ملک عبدالله ترور شده و حکومت عربستان به خاطر اختلاف در جانشینی او و اختلافات داخلی تضعیف می‌شود. آنچه در جهت برنامه‌ها و اهداف امریکا است.» در این زمان و در این دوره امام زمان (عج) ظهور کرده و قیام می‌کند تا اینکه سید حسنی در جنوب کوفه نزدیک دجله و فرات با او ملاقات می‌کند. سید حسنی از ایران است و نام او محمد است و خوش سیما، طبق حدیث وقتی او می‌آید و به قدرت می‌رسد آشوب می‌شود، مثل آشوب‌های تهران در سال ۷۸ و اذیت و آزارها می‌بیند. آقای خاتمی در سال ۷۶ وقتی در انتخابات شجره‌نامه خود را ارائه کرد، دیدیم سیدی حسنی است» (۵). نویسنده سپس پیشگویی می‌کند که سفیانی دوم پس از حمله به اردن، لبنان، عربستان و عراق قصد ایران می‌کند که با مقاومت لشکر ایرانی به سرداری شخصی به نام شعیب بن صالح روبه‌رو می‌شود و از او شکست می‌خورد. (ص ۸۸)

از ری (یا تهران) مردی به قدرت می‌رسد. چهارشانه و گندمگون (سبزه و کوسه یا ریش کم طبق احادیث دیگر) به او گفته می‌شود شعیب بن صالح با نیروی چهار (یا چند) هزار نفره، لباس ایشان سفید و پرچم ایشان سیاه است (یا تیره شبیه آرم‌ها و نشان‌های سپاه پاسداران). در مقدمه و سرآغاز ظهور مهدی با کسی برخورد نمی‌کند مگر اینکه او را از پدر می‌آورد. این شخص فرمانده یا رئیس نیروهای ایرانی با مشخصاتی که شبیه احمدی نژاد رئیس جمهور ایران سبزه، با ریش کم و از اهالی ری یا اطراف تهران و در احادیث دیگر گفته شده او متوسط القامه است.» (ص ۴۵)

با این اوصاف نویسنده در سال ۸۴ نتیجه گرفته که به ظهور امام زمان چند سالی بیشتر نمانده است؛ «از طرف دیگر طبق نظر کارشناسان از ۴۰ مورد و نشانه زمان ظهور ظاهر نشده و قیام، حدود ۳۷ نشانه ظاهر شده تنها سه نشانه متصل به ظهور ظاهر نشده، گرچه مقدمات آن محقق شده باشد یا از این نشانه‌ها حدود ۹۳ درصد ظاهر شده‌اند و احتمال ۹۰ درصد و بیشتر در هر علم و دانشی ۱۰۰ درصد شمرده شده و براساس آن حکم می‌کنند...» (ص ۹۱)

«بنابراین سال‌های پیش روی ما سال‌های ظهور و قیام قائم عج است و نسبت به ظهور و قیام احتمالاً ما اکنون در سال‌هایی شبیه ۵۵ و ۵۶ هستیم نسبت به سال ۵۷ و سال نهضت و انقلاب خونین و پیروزمند اسلامی ایران.» (ص ۹۱)

«خداوند زمینه‌ها و شرایط ظهور و قیام را در زمانی اندک و کوتاه چون یک شب فراهم می‌آورد و دهه ۵۰ اگر دهه انقلاب بود و دهه ۶۰ دهه جنگ و دهه ۷۰ دهه بازسازی و سازندگی تجدید قوا و تجدید نفس، دهه ۸۰ دهه ظهور است و قیام قائم البته ان شاء الله.» (ص ۹۲)

نویسنده در پی این تحلیل برای شاهد مثال از قول آقای پنهان در سال ۸۰ و آقای توکل در سال ۸۲ خبری از آیت‌الله بهجت نقل می‌کند که کسی با امام زمان در ارتباط بوده و ایشان هم نزدیکی ظهور را تأیید کرده‌اند؛ «بشارت را حضرت آیت‌الله بهجت داده‌اند و این اخبار بسیار موثق است و کانال خبر هم محفوظ است، اگر خواستید ارائه می‌کنم. ایشان از یکی از دوستانشان با حضرت در ارتباط بوده‌اند و ملاقاتی با آیت‌الله داشتند. فردی از آقای بهجت می‌پرسد شما چیزی از مبشرات (بشارت و مژده) دارید، ایشان می‌گوید بله. پرسیدم در این تشریح بحثی از ظهور هم شد؟ ایشان فرمود؛ آری مضمون سخن آقای این بود که ظهور بسیار نزدیک است. آقای بهجت در این جلسه این جمله را می‌گویند پیرها هم منتظر باشند.» (ص ۹۲)

نویسنده سپس این جمله را تجزیه و تحلیل کرده و چنین نتیجه‌گیری می‌کند؛ «لازم به یادآوری است که آقای بهجت آن چنان پیر است که کم و بیش پشت ایشان خمیده است حدود سن ۹۰، یعنی جمله پیرها هم منتظر باشند از طرف ایشان یعنی یکی دو سال آینده نه بیشتر.» (ص ۹۳)

از سویی دیگر نویسنده بر این باور است که سال ظهور امام زمان عدد فرد است نه زوج؛ «در حدیثی از اباعبدالله الصادق (ع) آمده که ظهور و قیام قائم در سال فرد (هجری) است که بدون بررسی سند آن باید بگوییم احتمال این امر بیشتر است. لااقل آقای صافی در منتخب‌الاثار آن را بیان نموده که؛ قائم قیام نمی‌کند مگر در سال فرد، سال یک، ۳، ۵، ۷، ۹.» (ص ۸۱) با این اوصاف با توجه به اینکه از دهه ۸۰ دو سال بیشتر

نمانده و اکنون سال ۱۴۲۰ قمری است و سال فرد قمری در این میان ۱۴۲۱ است، از دی ماه سال جاری که وارد سال فرد قمری می‌شویم باید این امر اتفاق بیفتد.

این درحالی است که کتاب یادشده در سال ۱۳۸۴ منتشر شده و از آن تاریخ چهار سال گذشته است. ضمن اینکه جورج دبلیو بوش که به نظر نویسنده کتاب همان دجال است در امریکا از رأس قدرت کنار رفته و در ترکیه که به گمان نویسنده اسلامگرایان سرکوب و حذف می‌شوند، اسلامگرایان قدرت یافته‌اند. از سویی سیاست‌های جنگ طلبانه امریکا مورد نقد صاحب‌نظران و سیاستمداران امریکایی قرار گرفته و هم اکنون دولت نهم در حال بازگشایی باب مذاکره با امریکا است. کم‌اینکه اخیراً رئیس جمهور محترم دستور ایجاد دفتر امریکا در وزارت خارجه خودمان را داده است. از سوی دیگر این نکته قابل تأمل است که مطابق همان کتب و روایاتی که در این کتاب مورد استناد قرار گرفته کسی نمی‌تواند ادعا کند امام زمان را مشاهده کرده است. در کتب مربوطه در متن نامه به علی بن محمد سیمری آمده؛ «آگاه باش، به زودی افرادی از شیعیان من خواهند آمد که ادعای مشاهده خواهند کرد، هر کس چنین ادعایی کند کذاب و افترازن است.» (ص ۶)

بنابراین نقل قول از کسانی که مدعی‌اند با امام زمان ارتباط دارند و از قول ایشان پیام می‌آورند یا سخنی نقل می‌کنند کذب و افترا بی‌بیش نیست، اما اینکه وزارت ارشاد به چنین کتابی مجوز داده است بسیار جای شگفتی دارد. همچنین در همان روایات نیز به این نکته اشاره شده که زمان ظهور برای هیچ کس مشخص نیست و تصریح شده که کسانی که وقت تعیین می‌کنند دروغگویند.» کذب الوقائون» (ص ۷)

بنابراین نویسنده محترمی که اینچنین دقیق وقت ظهور امام زمان را تعیین فرموده‌اند و حتی عنوان کتاب را «دهه ۸۰، دهه ظهور» نامگذاری کرده‌اند بار روایات فوق چه حکمی پیدا می‌کنند؟ ضمن اینکه اگر منطق روایات تعیین وقت را بپذیریم باید پرسید چه کسی مسئول نشر اکاذیب است و چرا بدین وسیله اذهان عمومی تشویش می‌شود و با اعتقادات مردم بازی می‌شود و نه تنها کسی معترض این مسائل

نمی‌شود، بلکه برای نشر و پخش آنها نیز مجوز صادر می‌شود. به‌راستی وقتی این پیشگویی‌ها در عرصه تاریخی به‌وقوع نپیوندند به اعتقادات مردم خدشه وارد نمی‌شود؟

از سوی دیگر در تجربه تاریخی خودمان مگر سراغ نداریم امام زمان‌های دست‌ساختی که با زمینه‌سازی تراشیده شدند و گروهی از مردم نیز با تطبیق برخی قرائن و شواهد که همواره برای چنین مواردی پیدا می‌شود به آنها گرویدند؟

پیدایش فرقه بابیه و بهائیه که در شرایط سیاسی و اجتماعی خاصی رویدند و استعمارگران نیز از آنها بهره برده و به تقویت آنها پرداختند مسئله‌ای بسیار عبرت‌آموز است. آیا آنها که چنین تجربیاتی در فرقه‌سازی و جریان آفرینی دارند، نمی‌توانند بار دیگر چنین فتنه‌هایی برپا کنند؟ فرقه‌های فرقه‌ای و اختلافات شیعه و سنی که در کشورهای منطقه در حال شکل‌گیری است و توسط عواملی دامن زده می‌شود آیا نمی‌تواند زمینه مناسبی برای تبدیل آن به یک جنگ فرقه‌ای در سطح کشورهای اسلامی و خلق سناریوی جدید با اشکال تازه‌تر شود؟ آن‌چنان که استعمارگران را از پتانسیل کنونی کشورهای جهان سوم و بویژه کشورهای اسلامی برای مدت‌ها آسوده خاطر گرداند؟

بویژه آن‌که در کتاب دهه ۸۰... چهره‌ای از امام زمان ارائه می‌شود که قابل تأمل است. نویسنده مدعی است امام زمان مورد نظر پس از شکست دادن آمریکا در فلسطین، به صلح و عقد قرارداد با آمریکا و جهان غرب و ناتو روی می‌آورد. (ص ۹۳)

اما همین امام زمان به مدینه می‌رود و کنار قبر پیامبر ریش قبر کرده و با دو خلیفه اول و دوم و پیروانشان تصفیه حساب می‌کند. (صص ۱۱۸ و ۱۱۹)

آیا به‌واقع امام زمان با آمریکا و اسرائیل مصالحه کرده و علیه برادران اهل تسنن نبرد می‌کند؟

به‌راستی آیا طرح این گونه مسئله امام زمان، زنگ خطری برای جهان اسلام نیست؟ آیا علمای روشن بین صدای این زنگ را نمی‌شنوند؟

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- سجادی، سیدحسین، دهه ۸۰، دهه ظهور، انتشارات هانف، ۱۳۸۴، صص ۸۲ و ۸۳
- ۲- همان، ص ۸۵
- ۳- همان، ص ۹۱
- ۴- همان، ص ۸۶
- ۵- همان، صص ۸۷-۸۶
- ۶- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۱
- ۷- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۰۳

تازیبانه تکامل یا چند گام به عقب یک گام به جلو

از یکی از صاحب‌نظران روانشناس که سفری به آمریکا داشت و به تازگی به ایران برگشته بود پرسیده شد در روان و فکر مردم آمریکا چه می‌گذرد؟ وی که با گروهی از صاحب‌نظران امریکایی گفت‌وگو کرده بود می‌گفت این بخش از امریکایی‌ها معتقد بودند گرچه حاکمیت محافظه‌کاران جدید که فاجعه‌ای غیرقابل جبران بود، ولی ۴۰ سال جامعه آمریکا را به لحاظ بینشی و فکری جلو انداخت، آنها را از خواب غفلت بیدار و به سرنوشت خود بسیار حساس کرد. در آموزه‌های دینی و ملی ما آمده که هر مصیبتی را به آزمایش و امتحان تبدیل کرده و به عبارتی آن را تازیبانه تکامل تلقی کنیم. پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ۹۰ درصد مردم آمریکا خط‌مشی بوش را تأیید می‌کردند، ولی اکنون که باراک اوباما بیشتر آرای نخبگان و فرهیختگان آمریکا را به خود اختصاص داده، معتقد است حمله به عراق یک فاجعه بوده است. در سال ۲۰۰۸ ارتش آمریکا در عراق، ۱۸۹ مورد در ژانویه ۲۰۰۹، ۲۸ مورد خودکشی داشته و طبیعی است که این یأس و افسردگی سربازان، درجه‌داران و افسران نماد رسیدن به بن‌بست در خط‌مشی بوده و نمی‌توان آن را به القاعده، یعنی‌های عراق یا هواداران ایران نسبت داد و شاید علت عقب‌نشینی اوباما از عراق همین باشد.

ابرقدرت علمی-تکنولوژیک

زیگیو برژینسکی کتابی باعنوان «انتخاب: رهبری جهانی یا سلطه بر جهان» (۱) نوشت. وی در این کتاب به ریشه‌یابی انحرافات پرداخته که در اثر آن مردم دنیا بویژه خاورمیانه

نسبت به آمریکا بدبین شده و حتی نفرت پیدا کرده‌اند. در نخستین ریشه‌یابی به این نتیجه رسیده که ایالات متحده یک ابرقدرت منفی و به عبارتی ابرقدرت سلطه‌بده و سعی کرده همه کارهایش را از راه زور، تک‌جانبگی و سلطه، اعمال کند که آخرین و چشمگیرترین آنها حمله به عراق بود، او از ابتدا با این جنگ مخالفت داشت و مدعی بود که بعث عراق - که لائیک هم است - هیچ سنجیتی با بنیادگرایی القاعده نداشته و دیگر این که سلاح اتمی هم ندارد و نتیجه آن هم این شد که اوباما در کنگره طرفدار اسرائیل در آمریکا (ایپک، IPAC) بگوید این جنگ یک فاجعه بود. برژینسکی در همین راستا می‌گوید ما باید به یک «ابرقدرت مثبت» یا یک «ابرقدرت علمی-تکنولوژیک» تبدیل شویم تا هژمونی خود را از طریق برتری علمی و برتری تکنولوژیک تنظیم کرده و این کشورها و ملت‌ها به‌طور طبیعی به علم و تکنولوژی ما نیازمند شوند. دومین ریشه‌یابی او این است که می‌گوید ما تاکنون انسجام داخلی خود را از ضدیت با کمونیسم و بلوک شوروی به دست آورده‌ایم و به عبارتی هژمونی خود را از طریق جنگ سرد اعمال کرده‌ایم، طبیعی است با فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۲ به انسجام ضد کمونیستی و جنگ سردی ضربه سخت وارد شده و موضوعیت آن از دست رفت. برای ادامه این انسجام مبتنی بر ضدیت، تابوی جدید خطر سبز یا اسلام بنیادگرا را معرفی کردند تا آنجا که حتی جیمز وولسی، رئیس پیشین سیا جنگی ۴۰ ساله را با اسلام مقاوم و از نظر او تروریست تعریف کرد. برژینسکی می‌گوید اگر غرب، اسلام را معادل بنیادگرایی و بنیادگرایی را معادل تروریسم بداند طبیعی است که در واکنش به این امر، مسلمانان دنیا غرب را یکپارچه کافر بدانند؛ وی چنین نتیجه می‌گیرد که این معادله نه به نفع غرب بویژه امریکاست و نه به نفع مسلمانان دنیا. او در ادامه ریشه‌یابی و در همین راستا مطرح می‌کند وقت آن رسیده که دیگر انسجام داخلی خود را از ضدیت با کمونیست یا اسلام تعریف نکنیم، بلکه باید یک شعار ایجابی و مثبت داشت. وی در همین کتاب به شعار ایجابی «ابرقدرت علمی-تکنولوژیک» می‌رسد و در همین راستا به معرفی و تقویت اوباما پرداخت. وی در کتاب بعدی‌اش به نام

«فرصتی دوباره»^(۲) برش ۱۸ ساله‌ای از امریکا؛ یعنی دوران چهار ساله بوش پدر و هشت ساله بیل کلینتون و دوران بوش پسر را تجزیه و تحلیل کرده نتیجه می‌گیرد که باید کسی رئیس جمهور امریکا شود که این کشور را از این بحران ضدیت و نفرت نجات دهد. عینیت این جمع‌بندی از نظر برژینسکی، شخص اوباما است که سعی دارد با مسلمانان میانه‌رو ارتباط برقرار کند نه این که مسلمانان را معادل بنیادگرایی و بنیادگرایی را معادل تروریسم بدانند، سفر او به ترکیه گامی در این خط مشی بود.

در پایان پیشنهاد می‌شود طراحان استراتژیک کشور ما تا آنجا که امکان دارد استراتژی و انسجام داخلی خود را مبتنی بر ضدیت با این یا آن کشور نکرده، بلکه شعار ایجابی مان «راه خدا، راه تکامل، راه مردم، تحقق قانون اساسی ثمره انقلاب و جامعه مدنی» باشد، حال اگر فردی، کشوری یا ابرقدرتی سد این راه شد و در نهایت به تجاوز انجامید اینجاست که ملت همه یکپارچه دفع تجاوز کرده، آن‌گاه به راه ایجابی خود که راه خدا، راه تکامل، راه مردم و راه قانون اساسی ثمره انقلاب باشد، ادامه دهیم.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ر. ک: انتخاب: رهبری جهانی یا سلطه بر جهان، زیگنیو برژینسکی، ترجمه: لطف‌الله مبینی، نشر صمدیه، چاپ اول ۱۳۸۳.
۲. ر. ک: فرصتی دوباره، زیگنیو برژینسکی، ترجمه: سینا مالکی و حسن عبدی، نشر صمدیه، چاپ اول ۱۳۸۷.

اتاق فکری برای بازنگری سیاست‌های صنعت نفت

آشکار شده که سرعت پیشرفت‌های فنی در اقتصاد بسیار بیشتر از پیشرفت‌های نظری بوده است... قیمت‌های جهانی نفت غیرقابل پیش‌بینی و به دنبال آن غیرقابل اتکا هستند و بر اقتصادهای نفتی هوشمند و خردمند فرض است که از راه پایداری مؤکد بر مکانیزم‌های ذخیره ارزی اقتصاد داخلی خود را نسبت به نوسانات جهانی قیمت نفت بیمه کنند... به نظر می‌رسد که بر خورد شتاب‌زده با موضوع اجرای سیاست‌های ابلاغی اصل ۴۴ قانون اساسی و به عبارتی موضوع خصوصی‌سازی بویژه در

شرکت‌های ذی‌مدخل در اجرای پروژه‌های بزرگ نیز در گند کردن طرح‌ها و پروژه‌ها بی‌تأثیر نبوده است. برای جلوگیری از متزلزل کردن بعضی از ساختارها و نهادها لازم است که با مقوله سیاست‌های ابلاغی اصل ۴۴ قانون اساسی نیز با تأمل بیشتری برخورد شود و نیز لازم است که یک اتاق فکر متشکل از افراد خبره به بازنگری سیاست‌ها و برنامه‌های صنعت نفت بپردازند.

(اقتصاد انرژی، شماره ۱۱۲،

اسفند ۱۳۸۲، صص ۵۰۳)

به‌جز راستی کس نتواند دین

این روزها گاهی انسان از نظر فکری فلج می‌شود که تا چه حد مدعیان دینداری - که به همه برچسب بی‌دینی می‌زنند - دروغ گفته و آنچه را رخ می‌دهد تحریف می‌کنند. گویا در آمده‌های باد آورده نفت و بنادر نامرئی و پورسانت‌های نفت و کالا و مناقصه‌های بدون تشریفات چشم‌هایشان را کور و گوش‌هایشان را کر کرده است.

این افراد در سرمقاله‌های مستمر روزنامه‌هایی که با پول بیت‌المال اداره می‌شود سعی دارند انصراف خاتمی را از نامزدی ریاست جمهوری به سر بودن استقبال از وی در سفر به شیراز، یاسوج و بوشهر نشان دهند... آن را که عیان است چه حاجت به بیان است...

به یاد داشته باشیم رژیم کودتا سعی کرد با دکترا مصدق چنین رفتاری کند، ولی ابرهای سیاه کنار رفت و حتی دست‌های مرموز و جریان کودتای خزانده پس از انقلاب نیز با توسل به دین و مقدسات نتوانست روشنایی‌زدایی کند. آیا از پس امروز، فردایی نیست؟ آیا با این کار ملت، دین‌گریز نمی‌شوند؟ آن خانمی که در طیف همین سرمقاله‌نویس‌هاست با وجود اعتقاد خاتمی، که دین را زیربنای علم، آزادی و عدالت می‌داند، او را دین‌سوز می‌نامد. به کجای روید؟ اگر در جاده یک‌طرفه و سرازیر حرکت می‌کنید، آن هم بدون ترمز و بی‌محابا - ضمن این که خاطره‌هایی را در اذهان یادآور می‌شود - مواظب باشید که ملت پایدار است، به حال خود بیندیشید که قطعاً وعده خدا حق است.

سیب‌زمینی و کشاورزان

در سرمقاله روزنامه کیهان به تاریخ ۸۸/۲/۶ قلم حمید امیدی اشاره‌ای به توزیع سیب‌زمینی رایگان توسط دولت در میان مردم شده بود. نویسنده این اقدام دولت را «حمایت از کشاورزان و برای کمک به محرومان» نامیده بود. در آستانه پیروزی انقلاب با همه زندانیان سیاسی که از زندان آزاد شده بودند روزی به همراه دوستان آزاد شده به دیدن فقیه عالیقدر آیت‌الله منتظری به قم رفتیم. در آن روزها آمدن یا نیامدن مرحوم امام به ایران نقل مجالس و خبر داغ محافل بود. ایشان از ما پرسید در تهران چه خبر؟ ما با خوشحالی گفتیم گروهی به طرفداری از امام، پیاز کیلویی ۶ ریال را میان مردم توزیع می‌کردند. ایشان که در ارادتشان به امام تردیدی نمی‌رفت گفتند ارزان‌فروشی در شهر خیانت به تولید در روستا و کشاورزان است هر چند این کار به نام امام باشد. در بازگشت از قم خوشحال بودیم که درسی از اقتصاد بومی فراگرفتیم. ایشان پس از پیروزی انقلاب همیشه به دولت‌ها توصیه می‌کردند که اگر قرار است یارانه داده شود بهتر است به تولیدگران اعم از روستا و شهر داده شود تا به مصرف کنندگان شهری در ایران. دو نخله اقتصادی وجود دارد؛ یکی به تولید بها می‌دهد و دیگری به مصرف؛ کدام درست است؟

جامعه وفاق در سایه قانون اساسی

پس از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۲ (۱۳۷۱) که آغازی بر پایان جنگ سرد بود، ابتدا دانشمندان انگلیسی آقای پوپر اعلام کرد که از این به بعد دیگر کمونیسم دشمن اصلی دنیای غرب نبوده و اکنون دشمن اصلی، بنیادگرایی اسلامی است که در آن مقطع زمانی عینیت بنیادگرایی اسلامی، همان انقلاب اسلامی تلقی می‌شد که موجب بیداری مسلمانان شده و مقوله اسلام رزمنده را در عمل و ادبیات وارد کرده بود. منظور پوپر از بنیادگرایی اسلامی در ایران همان مثلی بود که شهید بهشتی روی آن تأکید داشت: مثلاً «خشیم» یا مثلاً «خمینی - شریعتی - مجاهدین» که دیدیم در دهه ۷۰ شمسی، تبلیغات زیادی علیه این سه مؤلفه انقلاب اسلامی چه در داخل و چه در خارج به عمل آمد.

از آنجا که بنیادگرایی (Fundamentalism) به عنوان یک اتهام علیه جمهوری اسلامی مطرح می‌شود، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور وقت، در خطبه‌های نماز جمعه به بررسی این اتهام پرداخته و گفت که ما افتخار می‌کنیم که به ما بنیادگرا بگویند چرا که ما اصولگرا هستیم.

به این ترتیب اتهام بنیادگرایی توسط آقای رفسنجانی به افتخار اصولگرایی تبدیل شد و بعدها جناح‌های موسوم به راست و یا محافظه کار که حتی پیشینه مقابله با دیدگاه‌های مرحوم امام را داشتند این واژه را در انحصار خود در آوردند و آن‌گاه با ایجاد دو قطبی «اصلاح طلب - اصولگرا» خود را در برابر اصلاح طلبان و قانون اساسی تعریف کردند. توضیح این که برخی از محافظه کاران اصولاً با قانون اساسی مخالف بودند و می‌گفتند با داشتن احکام حلال و حرام محمدی تا روز قیامت چه نیازی به قانون اساسی داریم؟ البته مخالفت‌هایی که با قانون اساسی، قانونگرایی و دیدگاه‌های مرحوم امام شد بحث مستقلی می‌طلبید، به طوری که آقای خاتمی یکی از موفقیت‌های خود را از دوران هشت ساله

ریاست جمهوری اش نهادینه شدن قانونگرایی می‌دانست. مرحوم امام تأکید زیادی داشتند که مواد مندرج در قانون اساسی مغایرتی با اصول دین نداشته و تک‌تک مواد آن هم مشروعیّت دارد (امضای مراجع، مجتهدین جامع‌الشرایط و نواندیشان دینی) و هم مقبولیت، چرا که دوباره به رأی مردم گذاشته شد. ایشان تأکید داشتند که علمای اسلام در اصول الی ماشاءالله با هم اختلاف دارند. در توضیح این کلام می‌بینیم برخی علما معتقدند در طول تاریخ در ذات خدا شکی نبوده، ولی برخی می‌خواهند بنا اثبات کنند. در حالی که ابلیس و بت پرستان بنا به نص قرآن همه خالقیت خدا را قبول دارند. دسته دیگر می‌گویند انبیا نیامدند که خدا را اثبات کنند، بلکه آمدند تا خدا را در معادلات روزمره و ریزمره وارد کنند، بنابراین - با توجه به این اختلاف‌ها بر سر اصول - باید گفت از یک سو قانون اساسی نسبت به آموزش‌های جاری پیش از انقلاب در حوزه‌های علمیه یک سند اصلاح طلبانه با اندیشه اجتماعی و اندیشه سامان یافته و از سوی دیگر سند راست اصولی است. بنابراین چرا تن به قطب‌بندی‌های کاذبی بدهیم که تنش‌ها را در جامعه زیاد کند؟! برای

سالم‌سازی جامعه و تقویت وفاق ملی هیچ راهی جز تحقق قانون اساسی ثمره انقلاب نیست. باشد که در این راستا قطب‌بندی به وجود نیاید و اگر جناح‌بندی شکل بگیرد حول محور قانون اساسی و در نتیجه فهم‌های مختلف از قانون باشد. پیش به سوی تنش‌زدایی و جامعه وفاق، با حبل‌المتین قانون اساسی.

دولت مستقل فلسطینی و حمایت یهودیان امریکا

همان‌طور که گفتیم ۶۹ درصد یهودیان امریکا از راه حل تشکیل دو کشور مستقل حمایت می‌کنند و این چیزی است که چند سال پیش بیشتر آنها آن را به هیچ وجه نمی‌پذیرفتند. فکر می‌کنم رهبران و وظیفه‌شناس جامعه یهودی - امریکایی بیشتر و بیشتر به این درک رسیده‌اند که اگر فرصت تشکیل دو کشور مستقل از دست برود در درازمدت احساسات خصمانه نسبت به اسرائیل گسترش پیدا می‌کند و در نتیجه بقای آن به عنوان یک عضو مقبول در منطقه به خطر می‌افتد.

(نقل از گفت‌وگوی پرس تی.وی با برژینسکی، روزنامه اعتماد، ۸۸/۲/۸)

پاریس - تهران

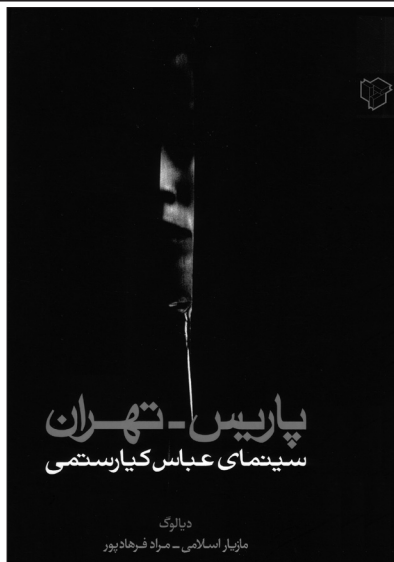
سینمای عباس کیارستمی

دیالوگ: مازیار اسلامی - مراد فرهادپور

انتشارات فرهنگ صبا، چاپ سوم ۱۳۸۷

قیمت: ۳۲۰۰ تومان، تلفن: ۶۶۴۹۸۲۹۳ - ۰۲۱

نقطه شروع بحث ما ایده بررسی سینمای کیارستمی به مثابه یک پدیده فرهنگی است، پدیده‌ای که از قضا هیچ‌گاه براساس زمینه و مکانیسم واقعی رشد و تحولش بررسی نشده است. از نظر ما بهترین راه شناخت سینمای کیارستمی مقایسه آن با یک حکایت افسانه‌ای آشنا و قدیمی است؛ حکایتی از «هزارویکشب» که در آن قهرمان، مثلاً علاالدین نامی که روزهاست در بیابان سرگشته حیران به ناگهان از سر تصادف محض به آبادی یا شهری می‌رسد که مردمانش بنا به سنتی دیرینه پادشاه خود را به صورتی تصادفی انتخاب می‌کنند... کیارستمی نیز درست مثل علاالدین در فضای خالی و بیابانی سینمای دهه ۱۹۸۰ سرگردان بود؛ فضایی که اتفاقاً جایگاه نمادین کارگردانان بزرگ در آن خالی شده بود، هرچند میل به پر کردن این جایگاه و نشان دادن افراد جدید بر تخت‌های شاهی هنوز برجا بود.... اما قصد کتاب حاضر اثبات این قول لاکان است که «شاه مرده است».



پاریس - تهران
سینمای عباس کیارستمی

دیالوگ
مازیار اسلامی - مراد فرهادپور



خسرو دهقانی

سرمایه اجتماعی، دولت رانتیر و پلورالیسم اجتماعی

تا دهه ۱۹۶۰ سرمایه فیزیکی، مهمترین عامل رشد و توسعه کشورها به شمار می‌آمد. در دهه ۱۹۷۰ توسعه برخی کشورها مانند ژاپن که به لحاظ سرمایه فیزیکی فقیر بودند، موجب شد تا سرمایه انسانی به عنوان موتور توسعه ملت‌ها رجحیت یابد. از آغاز دهه ۱۹۹۰ برخی از نظریه پردازان توسعه مانند جیمز کلمن و فرانسیس فوکویاما تحت تأثیر برخی از خلیقات، ارزش‌ها و هنجارهای بعضی از ملل توسعه یافته مانند اعتماد و مشارکت، فاکتور جدیدی به نام سرمایه اجتماعی (social capital) را وارد معادله توسعه نمودند؛ به طوری که امروزه بسیاری از کارشناسان توسعه اذعان دارند که بدون سرمایه اجتماعی، سرمایه فیزیکی و انسانی ابر می‌ماند. از سرمایه اجتماعی تعاریف متعددی ارائه شده است. فوکویاما سرمایه اجتماعی را مجموعه هنجارهای موجود در سیستم‌های اجتماعی می‌داند که موجب ارتقای سطح همکاری اعضای آن جامعه شده و موجب پایین آمدن سطح هزینه‌های تبادل و ارتباطات می‌شود. بر اساس این تعریف، مفاهیمی نظیر جامعه مدنی و نهادهای اجتماعی نیز دارای ارتباط مفهومی نزدیک با سرمایه اجتماعی می‌شوند. (۱)

بانک جهانی نیز سرمایه اجتماعی را پدیده‌ای می‌داند که حاصل تأثیر نهاد‌های اجتماعی، روابط انسانی و هنجارهای کمی و کیفیت تعاملات اجتماعی است و تجارب این سازمان نشان داده که این پدیده تأثیر قابل توجهی بر اقتصاد و توسعه کشورهای مختلف دارد. سرمایه اجتماعی برخلاف دیگر سرمایه‌ها به صورت فیزیکی وجود ندارد، بلکه حاصل تعاملات و هنجارهای گروهی و اجتماعی بوده و از سوی دیگر افزایش آن می‌تواند موجب پایین آمدن سطح هزینه‌های اداره جامعه و نیز هزینه‌های عملیاتی سازمان‌ها شود. (بانک جهانی، ۱۹۹۱)

جیمز کلمن معتقد است سرمایه اجتماعی از این

رو سرمایه است که مانند سرمایه انسانی یا سرمایه اقتصادی ماهیتی زاینده و مولد دارد، یعنی ما را قادر می‌سازد ارزش ایجاد کنیم، کارها را انجام دهیم، به اهدافمان دست یابیم، مأموریت‌هایمان را در زندگی به انجام رسانیم و به سهم خویش به دنیایی یاری رسانیم که در آن زندگی می‌کنیم. وقتی می‌گوییم سرمایه اجتماعی زاینده و مولد است منظور این است که هیچ‌کس بدون آن موفق نیست و حتی زنده نمی‌ماند. (۲)

رابرت پونتام تعریف دیگری از سرمایه اجتماعی ارائه می‌دهد. او بر شیوه تأثیر سرمایه اجتماعی بر رژیم‌های سیاسی و نهادهای دموکراتیک تأکید کرده. از نظر او سرمایه اجتماعی مجموعه‌ای از مفاهیم مانند اعتماد، هنجار و شبکه‌های ارتباطی میان افراد یک اجتماع است. سرمایه اجتماعی وسیله‌ای برای رسیدن به توسعه سیاسی و اجتماعی در سیستم‌های مختلف سیاسی است. پونتام در میان مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی بر "اعتماد" تأکید زیادی می‌کند. از نظر او اعتماد و ارتباط متقابل در شبکه‌های اجتماعی به عنوان منابعی هستند که در کنش‌های اعضای جامعه موجود است. (۳)

به طور کلی سرمایه اجتماعی در برگیرنده عناصری همچون اعتماد، صداقت، روحیه همکاری، وفای به عهد، روحیه مشارکت‌جویانه، انصاف، خیرخواهی، امداد، تساهل و تسامح، تمایل حضور در عرصه‌های مدنی، مصالحه و دوری از خشونت، انسجام اجتماعی، راست‌کرداری، وجدان‌کاری، انضباط و تلاش است.

امروزه بسیاری از کارشناسان توسعه اذعان دارند که بدون سرمایه اجتماعی، سرمایه فیزیکی و انسانی ابر می‌ماند

ارتباط سرمایه اجتماعی با سرمایه فیزیکی و انسانی همان‌طور که عنوان شد تا دهه ۱۹۷۰ تنها بعد پردازان سرمایه برای توسعه کافی دانسته می‌شد و نظریه پردازان توسعه تنها مواد خام، ماشین‌آلات و تکنولوژی را نیروی محرکه توسعه قلمداد می‌کردند که نیروی انسانی رانیز شامل می‌شد. بعدها که نیروی انسانی موتور توسعه لقب گرفت عنوان می‌شد که رقم جمعیت مهم نیست، بلکه کیفیت نیروی انسانی به لحاظ مهارت‌ها و توانایی‌هاست که باعث تسریع رشد و توسعه پایدار می‌شود، اما امروزه در توسعه اجتماعی بر کیفیت روابط افراد بحث می‌شود و اینکه این روابط و مناسبات تا چه اندازه می‌تواند بر عوامل مادی و انسانی تأثیر گذار باشد؟ اگر سرمایه فیزیکی منابع اولیه توسعه را فراهم می‌کند، سرمایه انسانی با خلاقیت و توانایی‌های خاص علمی و مهارتی، فناوری لازم را برای تبدیل منابع مادی به کالا و خدمات، فراهم می‌آورد، ولی سرمایه اجتماعی مانند روغن باعث تسهیل این فرایند می‌شود برای نمونه اگر تنها عنصر اعتماد در جامعه‌ای کم و زیاد شود روی سیستم‌های مبادله، نظارت، مدیریت و بودجه‌بندی تأثیر مثبت یا منفی شگرفی دارد. بر همین اساس فوکویاما معتقد است پیش از ورود به هر سیستم تجاری یا اجتماعی باید اطلاعات کلی درباره شبکه‌های اعتماد موجود در آن سیستم و ویژگی‌های آن به دست آورد، زیرا اعتماد پایه هر گونه مبادلات اقتصادی و اجتماعی است.

تمام گروه‌های اجتماعی دارای میزان خاصی از شعاع اعتمادند که به مفهوم میزان گسترده‌گی دایره همکاری و اتحاد متقابل اعضای یک گروه است، در نتیجه می‌توان گفت که هر چه یک گروه دارای شعاع اعتماد گسترده‌تری باشد، سرمایه اجتماعی بیشتری دارد و چنانچه یک گروه اجتماعی برون‌گرایی مثبت نسبت به اعضای گروه‌های دیگر داشته باشد، شعاع اعتماد این گروه از حد داخلی آن فراتر می‌رود، برای نمونه در فرهنگ مردم چین و بیشتر ساکنان امریکای لاتین،

سرمایه اجتماعی زیادی در میان خانوارها و گروه‌های دوستانه شخصی وجود دارد، اما این گروه‌ها به شدت دارای اتحاد کمی نسبت به افراد خارج از گروه خود هستند. برای این گروه‌ها اتحاد با افراد خارج از گروه بسیار مشکل و حتی ناممکن است. در چنین فرهنگ‌هایی هر کس خود را تنها متعلق به یک خانواده یا گروه می‌داند، بنابراین در این فرهنگ‌ها، شرکت‌ها عمدتاً ماهیت خانوادگی داشته و به ندرت از محدوده اولیه خود بزرگتر می‌شوند. این امر باعث می‌شود که فعالیت این شرکت‌ها محدود شده و به احتمال زیاد عمر آنها نیز کوتاه شود و در نسل‌های بعدی این خانواده‌ها از بین برود. (۴)

در کل هر چه سرمایه اجتماعی جامعه‌ای بیشتر باشد هزینه‌های مربوط به نظارت و کنترل پایین‌تر می‌آید و بوروکراسی نیز محدودتر می‌شود. در این شرایط قیمت تمام‌شده کالا و خدمات نیز کمتر می‌شود.

دولت رانتیر و سرمایه اجتماعی

به طور کلی منابع ایجاد سرمایه اجتماعی ممکن است رسمی یا غیررسمی باشد. منظور از رسمی این است که هنگام نتیجه‌کش هدفمند بر اجتماع از طریق دولت یا نهاد‌های دولت ساخته باشند، ولی منابع غیررسمی درون خود جامعه وجود دارد. در جوامعی که دولت حضوری غیرمتعارف در تمامی شئون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دارد، سرمایه اجتماعی که ایجاد می‌شود نیز غیرمتعارف و غیرطبیعی است. هر چند ممکن است بسیاری از ویژگی‌های اجتماعی ملت‌ها فارغ از نوع حکومت در یک فرایند فرهنگی-تاریخی شکل گرفته و قوام یافته باشند، بدون تردید نوع سیستم‌های سیاسی در تولید سرمایه اجتماعی تأثیر مستقیم و غیرقابل انکار دارد، برای نمونه در یک حکومت اقتدارگرا میزان اعتماد مردم به حکومت و یا اعتماد حکومت به مردم بسیار کمتر از یک حکومت دموکراتیک است. در این مقاله به جای تأکید بر تأثیر نظام‌های دموکراتیک و اقتدارگرا بر سرمایه اجتماعی، سعی بر آن است تا تأثیر و تأثر دولت‌های رانتیر و جامعه بر سرمایه اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد، چرا که این مفهوم با واقعیت دولت و جامعه در بیشتر کشورهای خاورمیانه بویژه جوامعی که اقتصاد تک‌محصولی و متکی به نفت دارند بیشتر قابل انطباق است. رانت (Rent) در واقع درآمدی است که از فروش مواهب طبیعی به دست می‌آید، بنابراین زمانی که از رانت سخن به میان می‌آید، منظور ثروتی است که از عنصر تلاش و تولید تهی باشد. بر این اساس دولت رانتیر (Rentier State) دولتی است که بخش عمده درآمد آن از طریق فروش مواهب طبیعی مانند نفت به کشورهای دیگر به دست آید. دولت رانتیر دولتی است

جیمز کلنن معتقد است سرمایه اجتماعی از این رو سرمایه است که مانند سرمایه انسانی یا سرمایه اقتصادی ماهیتی زاینده و مولد دارد، یعنی ما را قادر می‌سازد ارزش ایجاد کنیم، کارها را انجام دهیم، به اهدافمان دست یابیم، مأموریت‌هایمان را در زندگی به انجام رسانیم و به سهم خویش به دنیایی یاری رسانیم که در آن زندگی می‌کنیم

که کارش توزیع درآمدهای حاصل از فروش رانتی همچون نفت است و عملاً به یک توزیع‌کننده درآمد حاصل از فروش رانت تبدیل می‌شود. در جامعه‌ای که اقتصاد آن تک‌محصولی و رانتی است، دولت به درآمدهای ناشی از فروش رانت بسنده می‌کند و حجم زیادی از تلاش دولت جهت استخراج، فروش و توزیع درآمد حاصل از آن صرف می‌شود. در یک اقتصاد رانتی دولتی به دلایل مختلف اعتماد و پیوند - که به عنوان اصلی‌ترین شاخص‌های سرمایه اجتماعی به شمار می‌آید - ضعیف است. وقتی از اعتماد و پیوند بحث می‌شود منظور تمام وجه اعتماد مانند اعتماد مردم به یکدیگر، اعتماد مردم به حکومت و اعتماد حکومت به مردم است. از آنجا که در یک دولت رانتیر، استقلال دولت از جامعه زیاد است و دولت از نظر مالی نیاز چندانی به مالیات جامعه ندارد، جامعه و نهاد‌های آن وابسته به دولت می‌شود و دولت خود را موظف می‌داند در تمام امور تصدی‌گری نماید؛ در چنین ساختاری مشارکت مردم در تمامی شئون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به حداقل می‌رسد.

باید اذعان داشت که سرمایه اجتماعی به واسطه مجموع نهاد‌های غیررسمی که تقریباً به وسعت و گستردگی خود جامعه هستند، انجام می‌گیرد. خانواده‌ها، مدارس، مساجد، NGOها و انجمن‌های داوطلبانه از آن جمله‌اند؛ این در حالی است که یک دولت رانتیر و تمامیت‌خواه، با دخالت‌های ناروا در این نهادها، باز تولید سرمایه اجتماعی متعارف و مورد نیاز طبیعی جامعه را مختل می‌کند.

به‌طور ذاتی، در دولت‌هایی که بندگان آنها به فروش منابع خدادادی مانند نفت بسته است، دستگاه‌های عظیم و طولی بوروکراسی روز به روز حجیم‌تر می‌شود

و به‌طور طبیعی فساد مالی و اداری از حد معمول فراتر می‌رود و موجبات بدبینی و عدم اعتماد مردم را فراهم می‌کند، بویژه وقتی که درآمد دولت به‌طور ناگهانی و تصاعدی بالا می‌رود، دولت احساس می‌کند بیشتر می‌تواند سرمایه‌های فیزیکی، انسانی و مهم‌تر از همه، سرمایه اجتماعی را جبران کند. در این حالت نهاد‌های طبیعی بیش از پیش به دولت وابسته می‌شود و تولید سرمایه اجتماعی واقعی در آنها به حداقل می‌رسد.

دولت‌های رانتیر همچنان مانع بزرگی در برابر شکل‌گیری بورژوازی ملی به‌شمار می‌آیند و توسعه واقعی ملت‌ها را به عقب می‌اندازند. در این حالت است که فضا برای گسترش بورژوازی مستغلات و اداری مهیا می‌شود. این فراماسیون، سد بزرگی در برابر شکل‌گیری طبقات اجتماعی است؛ طبقاتی که قرار است به‌عنوان موتور تحولات اجتماعی نهادسازی کنند و کنشگران در این فرایند، به تولید سرمایه اجتماعی بپردازند. در این حالت است که به قول هانا آرنست، جامعه ذره‌گونه می‌شود و دولت به جای شکل‌دادن طبقات اجتماعی، به شکل‌دادن توده‌ها مشغول می‌شود. هانا آرنست همچنین در انسان‌شناسی خود سه سطح برای انسان‌ها در نظر می‌گیرد که با بحث حاضر ارتباط مفهومی زیادی دارد: اول وضعیت تقلا برای حیات است. انسان در این وضعیت به تأمین معاش و نیازهای اولیه اساسی خود می‌پردازد. در این وضعیت، انسان در قید ضرورتی به سر می‌برد که الزاماً در مقابل آزادی مشارکت در نهاد‌های مدنی است. انسانی که برای نیازهای اولیه تقلا می‌کند، به هیچ وجه نمی‌تواند در مسائل جامعه‌اش همچون فردی انتخاب‌گر شرکت کند. او بر همین اساس پرسش‌هایی طرح می‌کند که در هر زمان و مکان که این وضعیت وجود دارد کاربرد دارد: آیا مزدوری که تمام وقت خود را به کار تأمین معاش اختصاص می‌دهد می‌تواند در امور جامعه مشارکت داشته باشد؟ آیا چنین شخصی از دل‌بستگی لازم برای توجه مسئولانه به حیات اجتماعی برخوردار است؟ دو مین وضعیت انسان، وضعیت کار است که البته با مفهوم کار در عالم صنعت و کشاورزی یکسان نیست. این مفهوم در برابر فردگرایی لیبرالیستی است. او معتقد است انسان در این وضعیت متوجه هنر، ادبیات و فرهنگ می‌شود، ولی وجه مشخصه آن، این است که انسان همچنان در حوزه خصوصی می‌اندیشد مانند شاعر یا فیلسوفی که در انزوای کار می‌پردازد و هیچ‌گاه وارد عرصه‌های اجتماعی نمی‌شود. این وضعیت بهتر از وضعیت تقلا است، ولی همچنان مناسبتی با حیات سیاسی - اجتماعی ندارد. در اینجا است که آرنست از وضعیت سوم به نام «کنش» نام می‌برد که متناسب حضور انسان در حوزه اجتماعی است. در این وضعیت است که

انسان تنها تعلقاتش مسائل معیشتی و اقتصادی نیست، بلکه او کنشگری است که می‌خواهد وارد حوزه‌های اجتماعی شود، بنابراین آرنت معتقد است که آزادی تنها در مفهوم مشارکت مثبت در حیات سیاسی- اجتماعی شهر امکان‌پذیر است، (۵) بنابراین سطحی از رفاه و آگاهی باید در جامعه باشد تا انسان به عنوان یک کنشگر اجتماعی وارد حوزه مدنی شده و دارای سرمایه اجتماعی شود. بر این اساس افرادی که برای تأمین نیازهای اولیه خانواده، به مشاغل دوم و سوم روی می‌آورند به هیچ وجه به مرحله کنشگری نمی‌رسند.

مصیبت‌های دیگر دولت‌های تصدی‌گر، وظایف سنگینی است که دولت عهده‌دار آن است یا آنها را تعهد کرده است. در چنین وضعیتی، نخست تأسیس نهاد های اجتماعی مردمی که سرمایه اجتماعی تولید می‌کنند- مانند بنیادهای خیریه- عقیم می‌ماند؛ دوم آن که به دلیل اینکه دولت نمی‌تواند همه وظایف محوله را به خوبی انجام دهد، کوچکترین قصور در انجام وظایف یا تعهدات، باعث نارضایتی شده و موجبات ریزش اعتماد و پیوند مردم و دولت را فراهم می‌کند.

چنین دولت‌هایی باید منتظر بحران‌های غیر منتظره مشروعیت و مشارکت نیز باشند. موضوع دیگر در این میان تأثیر اعجاب‌انگیز رسانه‌ها در ایجاد سرمایه اجتماعی است. در دولت‌های رانتیر رسانه‌ها غالباً دولت ساخته‌اند یا در بالاترین حالت- اگر هم مستقل باشند- به باران‌های دولتی سخت نیاز مندند. در چنین حالتی برخی از آنها که باید به باورهای زنگار زده صیقل دهند و باورهای عمومی را از ایمان و صداقت سرشار کنند، برعکس، اذهان عمومی را موشوش کرده و به طور مداوم دروغ‌های مصلحتی و غیر مصلحتی آموزش می‌دهند و به جای پرداختن به مسائل واقعی، ذهنیت جامعه را با تئوری توپنه دمساز می‌کنند. باید پذیرفت، اگر صداقت، اعتماد و مشارکت بالاترین سرمایه اجتماعی است؛ دروغ، ریا، وارونه نشان دادن واقعیت ساده‌انگاری مسائل کلان ضایع کننده آن است. سرانجام اینکه سرمایه اجتماعی ممکن است در حالت‌های غیر طبیعی و اضطراب مانند جنگ، انقلاب، سیل و زلزله به صورت تصادفی در قالب‌های همیاری، مشارکت و فداکاری بروز کند. در چنین زمانی کنش‌های اجتماعی به صورت خودجوش، همراه با احساسات ملی و دینی در هم می‌آمیزد و صحنه‌های بی‌بدیلی خلق می‌شود، ولی تجربه نشان داده که پس از فروکش کردن واقعه و عادی شدن آن، جریان فزاینده سرمایه اجتماعی افت می‌کند، بنابراین برای سنجش میزان سرمایه اجتماعی در هر جامعه، وضعیت طبیعی آن جامعه و کمیت و کیفیت نهادهای مدنی در آن ملاک است. سرمایه اجتماعی معطوف به مکانیسم تعاون دولت و مردم برای رسیدن به اهداف مشترک است. مسلماً

شبکه‌های اعتماد، همیاری، خودباوری و صداقت در نهاد های افقی و غیر رسمی به مراتب بیشتر از نهاد های عمودی، رسمی و دولت ساخته به بار می‌نشیند.

سرمایه اجتماعی و پلورالیسم اجتماعی

میزان سرمایه فیزیکی و سرمایه انسانی را با اعداد و ارقام می‌توان اندازه گرفت، این در حالی است که میزان سرمایه اجتماعی در یک جامعه را به صورت کمی و مقداری نمی‌توان نشان داد. بر همین اساس شاید مهم‌ترین معیار سنجش سرمایه اجتماعی در هر جامعه، گستردگی و درجه قدرت و استقلال نهاد های مدنی آن جامعه باشد، زیرا بسیاری از وجوه سرمایه اجتماعی مانند اعتماد، همیاری، مشارکت، همدلی و انسجام در آنها متبلور می‌شود. در جوامعی که از نظر تاریخی و سیاسی، سرمایه اجتماعی مورد نیاز برای دستیابی به توسعه و پیشرفت، رشد چندانی نکرده (بوژه جوامع در حال گذار که به هر دلیل توسعه سیاسی با موانع جدی روبه‌روست) پرداختن به تکثیر اجتماعی ضرورتی تاریخی به شمار می‌آید.

در پلورالیسم اجتماعی، گروه‌های مختلف اجتماعی مانند مؤسسه‌های مذهبی، تجاری، کاری، کشاورزی، معلمان و دانش‌گامیان و... از یکدیگر و از دولت، مستقل هستند. مدل پلورالیسم اجتماعی معمولاً در مقابل پلورالیسم فرهنگی و قومی قرار می‌گیرد که در برخی کشورهای توسعه نیافته عرضه می‌شود، زیرا پلورالیسم فرهنگی و قومی ناشی از ارزش‌های ابتدایی و سنتی مانند اختلافات زبانی، فرهنگی و نژادی است که افرادی به طور طبیعی در آنها زاده شده‌اند و تکثیر آنها به صورت گروه‌های زبانی، قومی و قبیله‌ای و نژادی است. (۶)

مدل تکثیر گرایی فرهنگی و قومی به هیچ وجه نمی‌تواند به تولید سرمایه اجتماعی مورد نیاز جوامع امروزی برای دستیابی به توسعه و پیشرفت بینجامد، برای نمونه همبستگی، همیاری و اعتمادی که در این گروه‌ها شکل می‌گیرد، با نوعی عصبیت عجین است و

به طور کلی سرمایه اجتماعی در برگیرنده عناصری همچون اعتماد، صداقت، روحیه همکاری، وفای به عهد، روحیه مشارکت جویانه، انصاف، خیرخواهی، امداد، تساهل و تسامح، تمایل حضور در عرصه‌های مدنی، مصالحه و دوری از خشونت، انسجام اجتماعی، راست کرداری، وجدان کاری، انضباط و تلاش است

به هیچ وجه شعاع آن به گروه‌های اجتماعی دیگر کشیده نمی‌شود. در صورتی که در کثرت گرایی اجتماعی، هر شهروند به گروه‌های وسیع و متنوع تعلق دارد و دارای عضویت‌های متنوع است، برای نمونه یک نفر ممکن است هم عضو یک باشگاه ورزشی باشد، هم بیک گروه صنفی و هم در یک نهاد خیریه فعالیت کند؛ به همین دلیل تعصب و شدت وابستگی به هر گروه زیاد نیست.

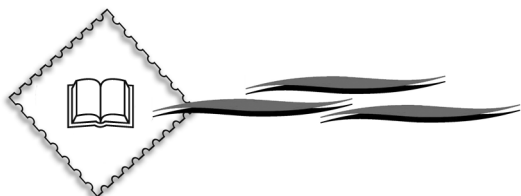
از آنجا که فرد با گروه‌های متعددی سروکار دارد، احتمال تولید سرمایه اجتماعی مانند تساهل و مدارا، اعتماد، سازش و مشارکت زیاد است. لاسکی نیز عقیده دارد طبیعت انسان در گروه‌های مستقل دینی، اقتصادی و اجتماعی تبلور می‌یابد. خاصیت‌های این گروه‌ها دولت نیست، بنابراین موجودیت آنها نیز به دولت وابسته نیست. این گروه‌ها به اندازه انسان برای انسان طبیعی هستند. نیازها و خواسته‌های انسان را تأمین می‌کنند و یک زندگی باطنی دارند که به قدر دولت خود مختار است. (۷) به علاوه این محافل از هر زرفتن نیروهای فراوان و به تبع آن از هر زرفتن سرمایه اجتماعی جلوگیری می‌کنند. در این مجامع در واقع سرمایه اجتماعی به شکل مطلوب توسط نیروهای اجتماعی تمرین و ایجاد می‌شود.

در جوامعی که پلورالیسم اجتماعی شکل واقعی نیافته، سرمایه اجتماعی نیز به طور یقین ابر مانده و امکان توسعه پایدار ندارد. این جوامع نیاز به رفرم ساختاری دارند. این رفرم باید از اقتصاد تک محصولی و دولتی شروع شود و زمینه مشارکت حداکثری طبقات مختلف جامعه در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی فراهم آید. ساختار دولت در این جوامع باید از یک دولت حداکثری به سوی دولتی حداکثری حرکت کند تا مدل پلورالیسم سیاسی به تدریج جایگزین پلورالیسم فرهنگی و قومی شود.

* کارشناس ارشد علوم سیاسی

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- کو فریاما، فرانسیس، پایان نظم، ترجمه غلامعباس توسلی، تهران، انتشارات جامعه ایرانیان، ۱۳۷۹.
- ۲- کلین، جیمز، بنیادهای نظریه اجتماعی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.
- ۳- علاقه‌بند، مهدی، درآمدی بر سرمایه اجتماعی، مجله علوم اجتماعی فصل نو، ۱۳۸۴.
- 4-Capital and civil source: prancis fukuyama, 'social society', conference on second Generation Reform, 1999
<http://www.imf.org/external/pubs/ft/seminar/1999/reforms/fukuyama.htm>
- ۵- قادری، حاتم، پانزده‌ه‌سای سیاسی در قرن بیستم، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۰.
- ۶- داندیرین، چارلز، زندگی سیاسی و تحولات اجتماعی، ترجمه مهدی تقوی، مؤسسه عالی علوم اجتماعی، تهران، ۱۳۵۶.
- ۷- عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸.



Dumping

دامپینگ

امراه محمودی

دامپینگ از قرن نوزدهم به بعد به‌عنوان یک عملکرد بازرگانی بین‌المللی مورد استفاده قرار گرفته و برای سیستم منظم و قاعده‌مند بازار یک تهدید به‌شمار می‌آید. اگرچه ممکن است در آغاز، مصرف‌کنندگان دامپینگ نفع ببرند، اما در نهایت چنانچه شرکت‌های رقابت‌کننده به دلیل این سیاست از بازار بیرون رانده شوند، مصرف‌کنندگان مجبور خواهند شد قیمت‌های بالاتر برای محصولات بپردازند. در دوره‌های ضعیف‌شدن اقتصاد داخلی بویژه در بحران بزرگ ۱۹۳۰، دولت‌ها غالباً با دادن کمک‌های بلاعوض به صادرات از طریق سیاست دامپینگ حمایت کرده‌اند. شوروی گاه به گاه، مقادیر زیادی از مواد اولیه همچون قلع و پنبه را که بابت بازپرداخت کمک‌های خارجی‌اش دریافت می‌کرد زیر قیمت بازارهای جهانی به فروش می‌رساند و با این نوع دامپینگ نظم معاملات بازار را بر هم می‌زد. در دهه ۱۹۸۰ رقابت‌کنندگان خارجی، ایالات متحده را متهم کردند که با یارانه‌دادن به فروش مقادیر کلانی گندم به اتحاد شوروی دست به دامپینگ زده است. به نوبه خود ایالات متحده در سال ۱۹۸۷ تعرفه‌های گمرکی در مورد بعضی از تولیدکنندگان الکترونیک ژاپن را که در بازارهای ایالات متحده و بازارهای دیگر به قیمتی پایین‌تر از بازار داخل ژاپن فروخته می‌شد را افزایش داد. سیاست کشاورزی مشترک (CAP) جامعه اروپا (اتحادیه اروپا) در چند سال گذشته باعث مازاد تولید چشمگیری شده که در مواردی با دامپینگ همراه بوده و باعث واکنش‌های انتقادی تولیدکنندگان بیرون از اتحادیه شده که احساس می‌کنند در نتیجه دامپینگ اتحادیه اروپایی به صادرات کشاورزی آنها به شکلی ناعادلانه، لطمه وارد کرده است.

از جمله شرکت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی که گاه



کسب کنند. بنابراین دامپینگ فروش‌های زیر قیمت را ممکن می‌سازد و به‌عنوان وسیله‌ای برای تقلیل موجودی عظیم کالاها یا دور کردن شرکت‌های رقیب از بازار مورد استفاده قرار می‌گیرد. دامپینگ ممکن است به‌وسیله کمپانی‌های خصوصی که از سوی دولت تشویق می‌شوند و یارانه دریافت می‌کنند انجام گیرد یا ممکن است مستقیماً به‌وسیله مؤسسه‌های اقتصادی متعلق به دولت به اجرا درآید، کشورهای دارای بازرگانی دولتی، ممکن است از آن به‌عنوان یک سلاح اقتصادی در تعقیب منافع سیاسی و ایدئولوژیکی استفاده کنند.

دامپینگ در معنای اقتصاد سیاسی‌اش، عمدتاً برای کاهش مازاد یا بیرون‌راندن رقبا از بازار استفاده می‌شود

از این اصطلاح در روابط بین‌الملل به دو صورت استفاده می‌شود: یکی در اقتصاد سیاسی و دیگری در عرصه سیاست زیست محیطی، ولی این اصطلاح عمدتاً متعلق به مکتب اقتصاد سیاسی بین‌الملل و اقتصاد بین‌الملل است. با نگاهی به فرهنگ‌های مختلف عمدتاً آن را به صدور کالا به قیمت پایین به شکل مصنوعی، فروش محصولات داخلی در بازار خارجی به قیمتی ارزان‌تر از بازار داخل، از قیمت واقعی ارزان‌تر فروختن و زیر قیمت فروختن ترجمه کرده‌اند هر چند ترجمه‌های دیگری چون رقابت ناجوانمردانه، رقابت مکارانه، رقابت مخرب و سیاست تبعیض قیمت نیز از آن شده است، اما اصطلاح رایج همان ارزان‌فروشی مصلحتی در خارج و ابزار سیاست بازرگانی است. در معنای زیست محیطی دامپینگ به معنای دفن زباله و جایگاه و توده زباله می‌باشد.

دامپینگ در معنای اقتصاد سیاسی‌اش، عمدتاً برای کاهش مازاد یا بیرون‌راندن رقبا از بازار استفاده می‌شود. این که بها باید تا چه حد پایین باشد تا بتوان آن را دامپینگ تلقی کرد، معمولاً موضوعی برای داوری‌های سیاسی است، زیرا این اصطلاح مضمونی تحقیرآمیز دارد. بیشتر علمای اقتصاد بین‌الملل این نظر را می‌پذیرند که فروش کالا به قیمتی پایین‌تر از بهای بازار داخلی، با در نظر گرفتن هزینه حمل و نقل، دامپینگ به‌شمار می‌آید.

وقتی حجم زیاد تولید از قیمت تمام‌شده هر واحد کالا بکاهد و یا هنگام تولید انبوه اگر تمام کالاها در بازار داخلی به معرض فروش گذاشته شوند، قیمت در بازار داخل به شدت تنزل می‌یابد، تولیدکنندگان با محدود کردن عرضه در داخل می‌توانند قیمت را بالا نگه‌دارند و بقیه تولیدات خویش را در خارج به قیمت کمتر به فروش رسانند و سود هنگفتی از فروش زیاد

اقدام به دامپینگ می‌کنند می‌توان به تراس‌ها، کارتل‌ها و شرکت‌های چندملیتی اشاره کرد. تراس که یکی از مظاهر سرمایه‌داری است سیستم یا سازمانی است که برای این تشکیل می‌شود که سیاست بازرگانی چندین مؤسسه مستقل را تحت نظارت خود در آورد و رقابت را از میان بردارد. با ایجاد تراس، واحدهای کوچک صنعتی تحلیل می‌روند. در تراس تمرکز فنی و اقتصادی به‌طور کامل صورت می‌گیرد. ایجاد کنندگان تراس به تدابیر و وسایل مشروع و غیرمشروع متوسل می‌شوند تا واحدهای ضعیف‌تر را از بین ببرند یا آنها را در سازمان خود مستهلک کنند، این گونه وسایل عبارتند از: اعمال نفوذ در دستگاه‌های اقتصادی بزرگ (مانند بانک‌ها)، فروش موفقی کالا به ضرر برای ورشکست کردن واحدهای کوچک صنعتی، بند و بست با بنگاه‌های حمل و نقل و تحمیل نرخ‌های مناسب‌تر برای حمل کالاها و به‌دست آوردن اطلاعات از طرز کار، مهارت‌های فنی و سیاست‌های رقبای خود و تدابیر و وسایلی مانند اینها. کارتل نیز تقریباً مانند تراس عمل می‌کند، اما چون فعالیت‌هایش بیشتر جنبه بین‌المللی دارد و حتی دولت‌ها را نیز شامل می‌شود دامنه عملکردش وسیع‌تر از تراس است و از نظر ساختاری نیز اعضای کارتل استقلال حقوقی و مالی خود را حفظ می‌کنند و برعکس تراس، تحت نظر یک ستاد یا سازمان عمل نمی‌کنند. معمولاً هم انحصارات بویژه تراس‌ها، سیاست دامپینگ را دنبال می‌کنند، بویژه

با حجم زیاد تولید داخلی و قیمت تمام‌شده پایین هر واحد کالا.

دامپینگ ممکن است باعث اقدام تلافی‌جویانه از سوی کشور مقصد شود که از آن لطمه می‌بیند. مهمترین اقدام تلافی‌جویانه به شکل حقوق گمرکی جبرانی عمل می‌کند و منظور از آن مالیات ویژه وضع شده در مورد واردات به خاطر جبران شرایط مساعد یا تخفیف قیمتی که یک فروشنده یا دولت خارجی برای صادراتش به‌وجود آورده، است. بنابراین در مورد کالاهایی اعمال می‌شود که به علت حمایت دولتی یا شرایط دیگر، رقابت ناعادلانه‌ای برای کالاهای تولید داخل ایجاد می‌کند. این حقوق گمرکی جبرانی، افزون‌بر حقوق گمرکی عادی است و این اقدام تلافی‌جویانه ضد دامپینگ رسماً از سوی سازمان‌های بین‌حکومتی، بخشوده شده است. مثلاً در امریکا وزیر خزانه‌داری با اطمینان از وجود شرایط دامپینگ، صلاحیت وضع این حقوق گمرکی جبرانی را دارد. بنابراین حقوق گمرکی جبرانی یک سلاح در جنگ بازرگانی است. گاه اقدام تلافی‌جویانه ممکن است ابزار سیاست بازرگانی به نام سهمیه باشد که به محدودیتی کمی برای واردات اطلاق می‌شود و برای کنترل و واردات کالایی خاص و به شکل‌های مختلف صورت می‌گیرد. گاه نیز اقدام تلافی‌جویانه به شکل سیاست بازرگانی حمایت‌گرا، عمل می‌کند که همان تئوری و عمل به کارگیری مقررات دولتی برای کنترل یا محدود کردن حجم و نوع واردات به یک کشور است که به طرق مختلف صورت می‌گیرد

و موجب تقویت ناسیونالیسم اقتصادی است و نقش دولت را در عرصه اقتصاد خارجی تقویت می‌کند. دامپینگ گاه ممکن است واکنش طرف‌های ثالث را نیز که احساس می‌کنند در نتیجه اعمال دامپینگ به شکلی ناعادلانه در سهم آنها در بازار لطمه وارد شده به دنبال داشته باشد. این الگوی «این به آن در» (tit-for-tat-pattern) که با دامپینگ در ارتباط است به معنای آن است که دامپینگ معمولاً علت جنگ‌های تجاری میان دولت‌ها و نافع بازار نظام‌مند و آزاد است.

منابع:

- ۱- آشوری، داریوش. دانشنامه سیاسی، نشر مروارید، ۱۳۶۶.
- ۲- آقابخش، علی و مینو افشاری‌راد. فرهنگ علوم سیاسی، نشر چاپار، ۱۳۸۳.
- ۳- ایوانز، گراهام و جفری نونام. فرهنگ روابط بین‌الملل، ترجمه دکتر حمیرا مشیرزاده و دکتر حسین شریفی طراز کوهی، نشر میزان، ۱۳۸۱.
- ۴- سسی پلینو، جک و دوی آلتون. فرهنگ روابط بین‌الملل، ترجمه و تحقیق حسن پستنا، نشر فرهنگ معاصر، ۱۳۷۵.
- ۵- فرهنگ، منوچهر. فرهنگ علوم اقتصادی، نشر نیل، ۱۳۵۶.
- ۶- فرهنگ انگلیسی-فارسی جیم، گردآوری سلیمان حیم، نشر فرهنگ معاصر، ۱۳۶۸.
- ۷- فرهنگ معاصر هزاره (انگلیسی-فارسی)، گردآوری علی محمد حق‌شناس و دیگران، نشر فرهنگ معاصر، ۱۳۸۵.
- 8- Gilpin, Robert. Global Political Economy (Princeton University Press, 2001).
- 9- Gilpin, Robert. US Power and multinational corporation. (New York: Basic Books, 1975).

دین و ساختن جامعه، جستارهایی در الهیات اجتماعی

نوشته: چارلز دیویس

ترجمه: حسن محدثی و حسین باب‌الحوائجی

نشر یادآور، چاپ اول ۱۳۸۷

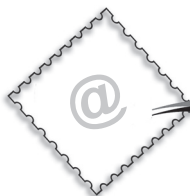
قیمت: ۶۰۰۰ تومان، تلفن: ۸۸۹۷۲۲۲۸ - ۰۲۱

دین هر بخش از کنش و فرهنگ انسانی را به‌سوی نامحدود، ماورا و امر متعال می‌گشاید. به این ترتیب، ایمان دینی در تمامیت تفکر و کنش انسانی نفوذ کرده و آن را متحول می‌کند و سبب ارزیابی همه ارزش‌ها می‌شود. با وجود این، دین این کار را از طریق خلق عناصر جدیدی از معنا بویژه عناصر دینی معنا شامل مفاهیم جدید، کنش‌های جدید، قواعد جدید، کلمات جدید و تصورات جدید انجام نمی‌دهد، بلکه آن را از طریق پیوند هر حوزه از حیات انسانی با تجربه‌های متناهی در گشودگی‌ای به‌سوی نامتناهی انجام می‌دهد.



دین و ساختن جامعه
جستارهایی در الهیات اجتماعی

چارلز دیویس
ترجمان: حسن محدثی و حسین باب‌الحوائجی



اخبارسایت

چنانچه علاقه‌مند به مطالعه متن کامل گفت‌وگوها و مقاله‌های این بخش هستید به سایت

www.meisami.com

مراجعه کنید.

توحید و تفرقه یا ریشه‌یابی قرآنی انحرافات لطف‌الله میثمی

مقدمه

مبارزات مستمر ملت ایران در یکصدسال گذشته، سرانجام در بهمن‌ماه سال ۱۳۵۷ به استقرار جمهوری اسلامی ایران انجامید. در این سال‌ها ملت ما درگیر مبارزه‌ای عمیق و پیچیده در راه تحقق و اجرای عدالت بود. از انقلاب مشروطیت تا نهضت‌های ملی و اسلامی دهه‌های بعد مانند نهضت جنگل تا مبارزات مرحوم مدرس، مرحوم دکتر مصدق، آنگاه نهضت ملی‌کردن صنعت نفت، قیام سیام تیرماه، قیام خونین ۱۵ خرداد، نبرد مسلحانه علیه رژیم طاغوت و سرانجام مبارزات خونین ملت مسلمان ما در سال‌های ۵۶ و ۵۷ و سقوط رژیم وابسته به اجنبی، در تمامی این مدت، ملت ما در کوران مبارزه چون فولاد آبدیده شد و همواره تأثیرات ماندگاری را در منطقه و دنیا از خود بر جای گذاشته و گاه پیشتاز مبارزات مردم منطقه علیه استعمارگران و ایادی داخلی بوده است. پیشتازی نهضت ملی‌کردن صنعت نفت و نیز انقلاب پیروز اسلامی در خیزش‌های مردمی منطقه علیه استعمار بر کسی پوشیده نیست. به دلایل چندی این انقلاب دارای چنان عمقی شده که ویژگی پیشتازی و جلوداری به آن داده است:

- غنای مذهبی و فرهنگی مردم

- استمرار مبارزه و درگیری درازمدت با استبداد، استعمار و استکبار
- موقعیت جغرافیایی خاص کشور و قرار گرفتن در چهارراه فلسفه و اندیشه‌ها و رشد و غنای فرهنگ
- بدین‌سان پیروزی عظیم بهمن ماه ۵۷ رهبری امام خمینی را هزاران هزار کادر انقلابی‌ای به ثمر رساندند که از دل چنین سابقه عمیقی سر بر آوردند. بدان‌سان که شاید بتوان ادعا کرد که از نظر تعداد نسبی و عمق مکتبی کادرهای انقلاب، در هیچ انقلابی چنین پیشینه‌ای نداشته‌ایم.
از سوی دیگر و با کمال تأسف، دیدیم که از فردای پیروزی انقلاب، تفرقه‌ها، درگیری‌ها و حذف‌ها آغاز شد و شاهد بودیم که در مدت کوتاهی در درگیری‌های خونین و غیرخونین داخلی و تجاوز خارجی، هزاران کادر انقلاب به شهادت رسیده یا حذف شده و یا از اصول عدول کردند. امپریالیزم نیز با شناختی که از انقلاب و کادری‌هایش داشت و با شعار محوری همیشگی خود «تفرقه بینداز و حکومت کن» سعی در تشدید تضادها و کاستن از کمیت و کیفیت انقلاب و کادری‌هایش داشت. در کنار جریان نابودی کادرهای انقلاب که با هدایت امپریالیزم و با روش‌هایی چون «تروریزم خط دار» و یا «جنگک تحمیلی» انجام می‌شد، حذف

و تصفیه نیروهای داخلی نیز به‌نوعی دیگر انقلاب را از کادرهای پرتوانش محروم کرده است. کنار گذاشتن، منزوی کردن، مأیوس و دل‌سرد و خانه‌نشین کردن بچه‌های وفادار و پرسابقه و توانمند انقلاب به شیوه‌ای چشمگیر باعث تضعیف آن از درون شده است، تا آنجا که می‌توان گفت میزان حذف و تصفیه‌هایی که بین کادرها شد، در هیچ انقلابی این چنین سابقه نداشته است.

چرا به اینجا رسیده‌ایم؟

چرا با وجود چنین سابقه و عمق انقلابی و وجود آن همه کادرهای عمیق و باتجربه به اینجا رسیده‌ایم؟

علت حذف‌ها و تصفیه‌ها چه بوده و از کجا ناشی می‌شد؟

و این‌که: آیا می‌توانیم از بین علل مختلف به یک ریشه واحد و یا به اولویت یک عامل

برسیم؟

و آیا می‌توانیم به فرمولی برای پایان دادن به تفرقه‌ها و ایجاد اتحاد تمامی نیروها برسیم؟

و آیا می‌توانیم به فرمولی برسیم که براساس آن نگذاریم نیروها هرز روند، آنها را متحد کنیم و به وفاق ملی برسیم؟

اتحاد و وفاقی که در شرایط میهنی کنونی ما یک ضرورت قطعی، مسلم و اجتناب‌ناپذیر است.

مطالب بالا سرفصل‌های مصاحبه‌ای صمیمی با مهندس لطف‌الله میثمی است که در زمستان ۱۳۷۳ انجام شده است.

دو گزارش ملی چشمگیر

فائزه حسنی

هزار تخلف دولت در گزارش تفریح بودجه ۱۳۸۵، ۵۴ درصد تخلف از قانون بودجه ۱۳۸۶، خالی شدن صندوق ذخیره ارزی و به تعبیر یکی از نمایندگان سست شدن جبل‌المتین، هشدارهایی را از سوی دلسوزان، کارشناسان و مقامات بالای نظام برانگیخت که یا نادیده گرفته شد و یا با متهم کردن آنان به خاطر در خطر افتادن منافعشان، روبه‌رو شد. سخنگوی دولت گزارش‌ها را «سیاسی» تلقی کرد و رئیس‌جمهور در گفت‌وگوی تلویزیونی خود از آن به «بی‌سوادی و بد اخلاقی» یاد کرد.

رحمانی فضلی رئیس دیوان محاسبات در رابطه با این واکنش‌ها گفت، دیوان محاسبات به هیچ‌وجه در مقابل فشارهای وارده ذره‌ای عقب‌نشینی نخواهد کرد و یادآور شد دیوان محاسبات مصمم است بر مبنای وظایف و مسئولیت‌هایی که دارد هرگونه انحراف، جابه‌جایی و تخلف در هر حوزه‌ای از سه قوه را در صورت مشاهده به صورت کارشناسی، فنی، قانونی و حقوقی همراه با آرامش و متانت بررسی کند. وی گفت اولویت‌های دیوان در سال جدید بر نفت و بانک‌ها خواهد بود. مشروح این گزارش با عنوان «دو گزارش ملی چشمگیر» و همچنین نامه‌های رد و بدل شده میان رئیس دولت و رئیس مجلس در روند تصویب بودجه، موضوع گزارش دیگری با عنوان «کار ملک بر قانونگرایی راست آید» می‌باشد.

در این نامه، رئیس‌جمهور با توجه به اختیاراتی مطابق قانون اساسی قبل از بازنگری، به مجلس اخطار قانون اساسی داده‌است. در صورتی که آن اختیارات و وظایف پس از بازنگری قانون اساسی جزء اختیارات رهبری قرار گرفته‌است، به علاوه رئیس مجلس موارد ذکر شده در نامه را فاقد وجهت قانونی دانسته و با عبارت «آقای رئیس‌جمهور، نامه شما اقدامی ندارد» آن را به بایگانی سپرد.

گزارش تفریح بودجه سال‌های ۸۵ و ۸۶ که به‌عنوان یک سند معتبر ملی جایگاهی در اصل ۵۵ قانون اساسی دارد، از سوی دیوان محاسبات کشور تهیه و در جلسات علنی مجلس شورای اسلامی قرائت شد. این گزارش‌ها دارای نکات بسیار مهمی بود؛ کار دیوان محاسبات این است که از ابتدا تا انتهای یک رخداد مالی را نظارت می‌کند. این دو گزارش سطح تخلفات دولت را از قانون بودجه و مقررات مالی و همچنین انحراف از برنامه چهارم و... نشان می‌دهد، یا در برخی موارد با عباراتی مانند «ابهام‌آمیز»، «فاقد مجوز قانونی می‌باشد» و یا «جابه‌جایی‌های صورت گرفته» و یا «پرداخت‌های غیرقانونی انجام شده که اهداف قانون‌نگزار محقق نشده است»، «در مواردی نیز اسناد و مدارک از سوی بانک‌ها ارائه نشده است» می‌باشد. در هر صورت رئیس مجلس گفت این به منزله پایان کار نیست و مواردی که به‌عنوان تخلف شناسایی شده به دادرها ارجاع و پس از تکمیل مستندات به هیئت‌های مستشاری ارجاع می‌شود. سرنوشت مبهم میلیاردها تومان و عدم واريز معادل یک میلیارد و ۵۸ میلیون دلار از مازاد بهای نفت خام صادراتی به حساب خزانه، موجب شد که رئیس و نمایندگان مجلس بر شفاف‌شدن این ابهامات که در گزارش به آنها اشاره شده، اصرار ورزند. بیشترین تخلف مربوط به نفت، گاز و حمل‌ونقل است و وزارت کشور، نیرو و صنایع نیز در مواردی بیشترین تخلف را به خود اختصاص داده‌اند. همچنین در سال ۱۳۸۶، بیشترین انحراف مربوط به شرکت‌های دولتی، بانک‌ها و مؤسسه‌های انتفاعی وابسته به دولت بوده و بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار است. چهار

مناظره نظم و عدالت در روابط بین‌الملل

حسین محمودی (دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل)

این مقاله به بررسی رابطه میان عدل، نظم و روابط بین‌المللی می‌پردازد. نویسنده در این نوشتار نظم را به مثابه روش‌های دیپلماتیک، خشک و مبتنی بر تعریف قدرت، و عدالت را همچون ارزش‌های اخلاقی در نظر می‌گیرد. با این دو تعریف سه ادعا مطرح می‌شود:

۱- مدرنیسم با دیدگاه رئالیستی (واقع‌بینانه) تنها نظم را ملاک رفتار بین‌المللی قرار می‌دهد.

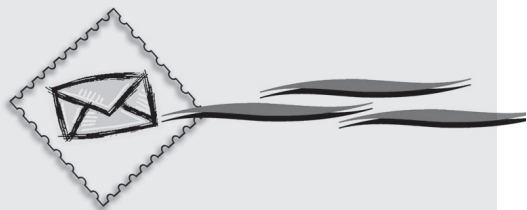
۲- گروه‌های غیردولتی به‌عنوان تبصره‌ای بر نظم سعی در احیای عدالت دارند.

۳- به هر حال نظم، قاعده ولی عدالت استثناست (البته در روابط بین‌الملل).

همچنین ایشان شرایط داخلی را کاملاً متفاوت می‌داند و معتقد است سپهر شرایط داخلی کشورها با مفهوم عدالت و ارزش‌ها تعریف می‌شود.

- طنین صدای سپید در سیاهی‌ها (به یاد طاهره صفارزاده) / رضا عبدی، دکتر سهیلا صلاحی مقدم

- یادداشتی درباره خاتمی / لطف‌الله میثمی / ویژه‌نامه واحد سیاسی انجمن اسلامی دانشکده مهندسی نفت اهواز



چشم انداز خوانندگان

در تاریخ ۱۳۵۸/۵/۲۱ طی نامه‌ای به این روزنامه‌ها نوشتیم و تمامی اظهارات ایشان را تکذیب کردم که متأسفانه علیرغم همه تلاش‌هایی که کردم مسئولین این روزنامه‌ها جلوی درج آن را گرفتند. تکذیبیه من فقط در نشریه خلق مسلمان، دوره جدید، شماره ۲، در تاریخ ۱۳۵۸/۵/۲۸ انتشار خارجی پیدا کرد.

از آن زمان تا امروز که حدود ۳۰ سال است، ایشان چندین بار و هر گاه با مقدمات و مؤخرات جدیدی این اتهامات را تکرار کرده‌اند و هر گاه که من متوجه شدم آن را تکذیب کرده‌ام. اما ایشان توجه ندارند که با طرح این مطالب خود را در برابر پرسش‌های متعددی قرار می‌دهند که باید به آنها پاسخ گویند؛ از جمله اینکه:

۱- ایشان با آن همه احساس مسئولیتی که نسبت به کیان نظام تازه تأسیس داشتند و در لابلای سطور گفت‌وگوی مورد بحث به آن اشاره می‌کنند، چرا قبل از اخراج از حزب، هیچ یک از مسئولین حکومتی آن زمان را در جریان انتقال اسلحه از پادگان باغشاه به ساختمان حزب قرار ندادند تا قبل از وقوع هر مشکل جدیدی که می‌توانست برای دست‌اندرکاران نظام به وجود آورد از آن جلوگیری به عمل آورند؟

۲- در آن روزها به دلیل پافشاری این حزب بر خواسته‌های ملت ایران مبنی بر آزادی بیان و قلم و ... از یک سو و از دیگر سو توجه و تأیید مواضع این حزب به وسیله یکی از مراجع تقلید وقت، دفتر حزب خلق مسلمان محل تردد افراد بیشمار و حتی در تمام ساعات روز بود. با این همه چرا آقای خسروشاهی نه در سی سال پیش و نه تا امروز نتوانسته است حتی یک شاهد برای ادعای خود پیدا کند که او نیز مانند ایشان انتقال روزانه ۲۰ تا ۳۰ اسلحه به دفتر حزب را دیده باشد؟ البته موارد دیگری را می‌توان ذکر کرد که به دلیل جلوگیری از طولانی شدن مطلب از درج آنها خودداری می‌کنم. امیدوارم این توضیحات، ایشان را آگاه کند.

آخرین نکته‌ای که باید به آن اشاره نمایم این است که ایشان من را عامل نفوذی سازمان مجاهدین خلق در حزب خلق مسلمان می‌دانند که به هیچ وجه صحیح نیست. بسیاری از کسانی که در

حزب قرار داشت. فردی به نام «حسین منتظر حقیقی» - که برادرش از سازمان مجاهدین بود و در دوره شاه کشته شده بود - دائم الحضور در حزب بود و هر شب ده، بیست یا سی عدد کلاش و یوزی به داخل ساختمان می‌آورد و در انبار می‌گذاشت. من فکر می‌کردم این اسلحه‌ها را برای حزب جمع می‌کند که هر وقت لازم شد از انقلاب دفاع کنیم، ولی بعدها معلوم شد که نه، نامبرده به گفته یکی از دوستان، پادگان را خالی کرد و یک اسلحه هم تحویل حزب نداد و سلاح‌ها را به نام حزب جمع کرده و تحویل سازمان می‌داده، در واقع عامل نفوذی سازمان در حزب بوده است.»

برای روشن شدن موضوع لازم است به نکاتی از این نقل قول بیشتر توجه شود: نخست این که حسین منتظر حقیقی بنا به گفته ایشان «فردی» ناشناخته و یا غیرمسئول نبود که بی‌جهت و «دائم الحضور در حزب» باشد. او یکی از اعضای هیأت اجرایی و مسئول تشکیلات حزب خلق مسلمان بود.

دوم، مسئله‌ای که ایشان می‌گویند که حسین منتظر حقیقی اسلحه‌های پادگان باغشاه را مخفیانه به ساختمان حزب منتقل می‌کرده هنگامی مطرح می‌گردد که شورای مرکزی حزب برای رسیدگی به اعمال خلاف مصالح تشکیلاتی ایشان تشکیل جلسه داده و به این دلیل که وی مذاکرات و تصمیمات حزبی را بدون هیچ گونه مجوزی در اختیار دیگر سازمان‌ها قرار می‌دادند، ایشان (خسروشاهی) را به عنوان شخص «ناصالح از نظر حزب» تشخیص داده که باید از حزب «اخراج» گردد.

اعلام این تصمیم از سوی شورای مرکزی حزب، به عهده من که مسئول تشکیلات حزب بود محول گردید که من نیز در یک مصاحبه مطبوعاتی آن را در اختیار افکار عمومی قرار دادم. بعد از این اتفاق بود که ایشان مطلبی را در رابطه با انتقال اسلحه از پادگان باغشاه به ساختمان حزب و سپس تحویل آنها به سازمان مجاهدین خلق توسط حسین منتظر حقیقی تهیه کرده و با استفاده از روابطی که با دیگر روحانیون صاحب نفوذ آن روز داشتند در روزنامه‌های کیهان و اطلاعات به چاپ رساندند. من

نیایش بهاری

فرا رسیدن نوروز ۱۳۸۸ و طلیعه بهار طبیعت را تبریک و تهنیت می‌گویم. خدا بخواند که سالی سرشار از نشاط و کامیابی برای ملت ایران باشد. خدا بخواند که نسیم بهاری گل‌ها و شکوفه را با طراوت گرداند نه آنکه طوفانی شود تا گل‌ها پریز و شکوفه‌ها پژمرده شوند. خدا بخواند تا باران رحمت الهی نعمت‌افزا گردد، نه چون سیل بنیان‌کن و ویرانگر که زمین و مکان را در نوردد. خدا بخواند که مرزبندی‌های ناروا برداشته شود تا زمین‌ها هموار و یکسان بهره‌مند و بارور گردند. خدا بخواند که باغبان گل‌ها به تمامی باغستان‌ها عنایت داشته باشد تا حاصل آن نصیب همگان گردد. خدا بخواند که ...

علی خلیلیان قمی - تهران

۳۰ خرداد ۶۰؛ نقدی بر گفت‌وگوی حجت‌الاسلام

سید هادی خسروشاهی

چشم‌انداز ایران: آقای حسین منتظر حقیقی پس از خواندن گفت‌وگوی حجت‌الاسلام سید هادی خسروشاهی در شماره ۵۱ با عنوان «مجاهدین و حزب توده در خط امام!» نامه‌ای به نشریه فرستادند که در پی می‌آوریم:

در نشریه چشم‌انداز ایران گفت‌وگویی با حجت‌الاسلام سید هادی خسروشاهی انجام شده که آقای خسروشاهی در این گفت‌وگو ضمن مذمت شیوه‌های برخورد سازمان مجاهدین خلق ایران با حکومت و نهادهای جمهوری اسلامی، از جمله آورده‌اند که «امام گفتند: شما اسلحه‌هایتان را به دولت تحویل بدهید من خودم می‌آیم دیدن شما، لژیومی ندارد شما بیاید.» نمی‌دانم آنها چرا این سخن را جدی نگرفتند و متأسفانه نه تنها به آن عمل نکردند بلکه به جمع‌آوری اسلحه‌های بیشتری علاوه بر اسلحه‌هایی که جمع کرده بودند دست زدند و البته از نظر همه معلوم بود برای چه مسائلی خودشان را آماده می‌کنند.»

در ارتباط با جمع‌آوری اسلحه توسط سازمان باید بگویم در حزب «خلق مسلمان» ساختمانی داشتیم که مرکز اصلی حزب بود و نزدیک پادگان

آن زمان و حتی تا به امروز در دستگاه‌های مختلف حکومت دست‌اندر کار بوده و یا هستند بخصوص آن عده که در زمان نظام پادشاهی حداقل از سال ۱۳۵۲ در زندان بسر می‌بردند می‌دانند که من (حسین منتظر حقیقی) باینکه برادر علی اصغر منتظر حقیقی (که از اعضای سازمان مجاهدین خلق و جانشین مهندس علی باکری مسئول شیمی سازمان بود) هستم، اما هیچ‌گاه به این جهت که او از اعضای این سازمان بوده و کشته شده افتخار نکرده‌ام، بلکه افتخار من این بوده که او نیز از سنین جوانی، روحیه ظلم‌ستیزی داشت و حاضر بود در این راه از تمام هستی خود بگذرد. به همین جهت هم هیچ‌گاه حاضر نبودم به خاطر وابستگی برادرم به این سازمان، از موضع‌گیری در برابر این سازمان خودداری کنم. موضع‌گیری من در برابر سازمان مجاهدین خلق، بر محور سه بعد ایدئولوژی، استراتژی و تشکیلاتی قرار داشت که حتی حضورمان با موسی خیابانی و مسعود رجوی در یک بند زندان - چه زندان قصر و چه زندان اوین - نتوانست از این اختلافات بکاهد که هیچ، بلکه شدت نیز گرفت. روابط من با این سازمان با این کیفیت که مطرح کردم در خاطرات تعداد زیادی از زندانیان که پس از انقلاب، در جای‌جای حکومت جمهوری اسلامی قرار داشته و دارند منعکس شده و نیازی نمی‌بینم اسناد دیگری را مطرح کنم. اگر ایشان به خوبی توجه به نوع رابطه من و سازمان مجاهدین می‌کردند، حتماً نه وصله نارنگ عامل نفوذی سازمان مجاهدین در خلق مسلمان را مطرح می‌کردند و نه اتهام بی‌مورد نقل و انتقال اسلحه به حزب خلق مسلمان و از آنجا به سازمان مجاهدین خلق را.

نقدی بر گفت‌وگوی حجت‌الاسلام معاد یخواه درباره گروه فرقان

دوماهنامه سیاسی - راهبردی چشم‌انداز ایران شماره ۵۱ (شهریور و مهر ۱۳۸۷) گفت‌وگویی با حجت‌الاسلام معاد یخواه با عنوان «تاریخ اندیشه به جای تاریخ عواطف» به چاپ رساند. پس از خواندن گفت‌وگو و تأمل در رابطه با سخنان آقای معاد یخواه، پرسش‌هایی برای من به وجود آمده که مطرح می‌کنم:

• آقای معاد یخواه از عملکرد دکتر بهشتی در رابطه با انتصاب قاضی برای گروه فرقان و اینکه چرا ایشان تسلیم قاضی انتصابی خود می‌شود، گله می‌کند و آن را یک اشکال می‌داند چرا که قاضی (آقای ناطق نوری) نباید دادستان را خود انتخاب نماید.

در اینجا برای روشن شدن بیشتر موضوع به خاطرات حجت‌الاسلام علی اکبر ناطق نوری مهمترین فرد مسئول در "کشف"، "دستگیری"، "بازجویی" و "محاکمه" گروه فرقان که آقای معاد یخواه، خاطرات ایشان را از خاطرات دیگران دقیق‌تر می‌داند مراجعه می‌کنیم تا بیشتر با عملکرد آنان در رابطه با گروه

فرقان آشنا شویم.

- در کمیته مشغول به کار شدم و در واقع نقش قائم مقام آیت‌الله مهدوی کنی را بر عهده داشتم. اجرائیات کمیته دست من بود و بچه‌های مجاهدین انقلاب (اسلامی) که از گروه‌های هفت‌گانه به وجود آمده بود، همه آنجا بودند. (خاطرات، ص ۱۷۹)

- آقای ناطق نوری بعد از شهادت استاد مطهری، با تأیید دستگیری ۸ نفر به اتهام ترور آیت‌الله مطهری می‌گوید: ما از دادستان انقلاب و دادگاه‌های انقلاب می‌خواهیم که عاملین ترور حضرت آیت‌الله مطهری را در رده مفسدین فی‌الارض قرار دهند چون اینها از جمله کسانی هستند که علناً محاربه با خدا و رسول خدا کرده‌اند و در اعلامیه شماره ده خود علناً به رهبر انقلاب اسلامی توهین کرده‌اند. (۱)

- بعد از اینکه خبری مبنی بر تهیه مهربی با عنوان فرقان در خیابان شاهپور (خیابان مجاهدین اسلام) به ما رسید، نقاشان و هنردوست را برای پیگیری موضوع فرستادم که در این ماجرا دو نفر دستگیر شدند و بعد محل اصلی سکونت اکبر گودرزی کشف شد و گروهی از کلاه‌سبزه‌ها نیز برای دستگیری گروه فرقان اقدام کردند. (ص ۱۸۷)

- آقای نقاشان و هنردوست از طرف ما و چند نفر از طرف سازمان مجاهدین انقلاب (اسلامی) از جمله سردار ذوالقدر کار بازرجویی را شروع کردند. من هم شدم رئیس دادگاه. آقای معاد یخواه هم کمک می‌کرد. بعد از مدتی آقای انواری کنار کشید. اینها را که محاکمه می‌کردیم، فوراً حکم نمی‌دادیم. به شهید لاجوردی گفتم شب برو داخل بند با اینها بحث کن. آنهایی که گول و فریب خورده‌اند را به من بگو. در رأی دادگاه مؤثر است. البته امام فرموده بودند نفس عضویت در فرقان محاربه با خدا و رسول خدا است. اما از این فرموده امام استفاده نکردم. (صص ۱۸۷-۱۸۶)

- وقتی محاکمه گروه فرقان شروع شد روزی مرحوم شهید قدوسی فرمود: آقای نوری از بیرون خیلی فشار می‌آورد که دادگاه علنی برگزار کنید. گفتم حاج آقا ما که قاضی حرفه‌ای نیستیم. علنی بودن دادگاه خیلی مشکل است. ایشان فرمود: چاره‌ای نیست دادگاه را علنی کنید و خبرنگاران و حقوقدانان هم می‌خواهند در دادگاه شرکت کنند... دوربین‌های فیلمبرداری هم جلسه را فیلمبرداری می‌کردند. در بین جمعیت آیت‌الله خزعلی هم بود. در جایگاه رئیس قرار گرفتیم. آقای معاد یخواه و آقای لاجوردی هم به منزله دادستان پرونده کنار من بودند... دادستان کیفرخواست را قرائت کرد. اتهامات این گروه ۲۷ مورد بود. من هم شروع کردم به سؤال کردن و گفتم کیفرخواست را شنیدید؟ قبول دارید یا ندارید؟ چند سوال مرتب پشت سر هم پرسیدم... آقای قدوسی یادداشتی به من داد که دادگاه خیلی عالی برگزار شد تا خراب نشده است

زودتر سر و ته آن را جمع کن. من آمدم که جمع کنم آقای معاد یخواه شروع به سوال کردن نمود. من از زیر میز به پای آقای معاد یخواه زدم که آقا ولش کن زود دادگاه را جمع کنیم. فرقانی‌ها هم، همچنان بر سر موضع خود بودند. دادگاه خیلی خوب برگزار شد. با این که مبتدی بودم و اولین و آخرین پرونده قضایی بود که قاضی بودم. الان به ضرس قاطع می‌گویم یکی از تمیزترین و بهترین دادگاه‌هایی بود که رسیدگی شد. (صص ۱۸۸-۱۸۷)

در رابطه با خاطرات آقای ناطق نوری بخصوص محاکمه گروه فرقان که آقای معاد یخواه هم در آن نقش دادستان را داشت، پرسش‌هایی به ذهن خواننده کنجکاو می‌آید که آنها را با هم مرور می‌کنیم:

آقای ناطق نوری می‌گوید با دستور آقای بهشتی، قاضی پرونده گروه فرقان شدم. پس حتماً این انتصاب بعد از دستگیری رهبر و اعضای فرقان بوده است. در همین رابطه روزنامه‌های رسمی نوشته‌اند:

رهبر گروه فرقان و چهل و پنج تن از اعضای این گروه در پی یک سلسله عملیات تجسسی و نظامی به وسیله سپاه پاسداران، شناسایی و دستگیر شدند. (۲) و همچنین بعد از دستگیری شاخه نظامی فرقان بوده است. (۳)

و سرانجام بعد از محاکمه سری دو عضو گروه فرقان، محمد علی بصیری قاتل استاد مطهری و حمید نیکام قاتل قرنی و اعدام آنان به عنوان مفسد فی‌الارض و محارب با خدا و خلق بوده است. (۴)

اما خوب است بدانیم که تمامی جریانات فوق پیش از انتصاب آقای بهشتی به وسیله آیت‌الله خمینی برای ریاست دیوان عالی کشور، رقم خورده بود. آیت‌الله خمینی در تاریخ ۱۳۵۸/۱۲/۴ آقای بهشتی دبیر کل حزب جمهوری اسلامی و عبدالکریم موسوی اردبیلی یکی دیگر از بنیانگذاران حزب جمهوری اسلامی را به ریاست دیوان عالی و دادستان کل کشور منصوب کرد که متن نامه آیت‌الله خمینی در رابطه با انتصاب آقای بهشتی از این قرار بود:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

جناب آقای حجت‌الاسلام آقای حاج سید محمد حسینی بهشتی دامت افاضاته

نظر به اهمیت نقش قوه قضایی در تأمین سعادت و سلامت جامعه و تمامیت نظام جمهوری اسلامی و ضرورت ایجاد تشکیلات نوین قضایی براساس تعالیم مقدس اسلام به ریاست دیوان عالی کشور منصوب می‌شوید تا با همکاری دادستان کل کشور، فقها، قضات، کارمندان شریف و صالح دادگستری و حقوقدانان دیگر به تهیه طرح و برنامه و ایجاد تشکیلات نوین و به تدوین لوائح قضایی جدید جمهوری اسلامی ایران پردازید. امیدوارم خداوند متعال شما را در انجام این امر خطیر یاری فرماید.

روح‌الله الموسوی‌الخمنی - ۴ اسفند ۵۵۸هـ

پس از پذیرش محاکمه گروه فرقان توسط آقای

ناطق نوری، ایشان آقای اسدالله لاجوردی را به عنوان دادستان محاکمه گروه فرقان دعوت می کند. به دنبال این فعل و انفعالات و تا پایان محاکمه رهبر گروه فرقان، روزنامه‌های رسمی از خودکشی یک عضو فرقان و ۳ محاکمه سری گروه فرقان خبر دادند:

- یک عضو فرقان (مهدی آیتی) در زندان خودکشی کرد.^(۶)

- تیرباران ۷ عضو فرقان؛ کمال یاسینی عامل ترور شهید دکتر مفتاح و سعید واحد ضارب حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی جزو اعدام شدگان بودند.^(۷)

- چهار عضو گروه فرقان اعدام شدند.^(۸)

- ۲۲ محکوم دادگاه‌های انقلاب تیرباران شدند؛ رهبر و ۵ عضو گروه فرقان جزو اعدام شدگان هستند.^(۹)

آقای ناطق نوری بدون ذکر تاریخ محکمه یا محاکمات گروه فرقان که خود ریاست آن را به عهده داشته و آقای معادیخواه ایشان را کمک می کرده است، نمی گوید که محاکمه چه افرادی از اعضای گروه فرقان را به صورت فردی یا گروهی انجام داده است. ایشان و آقای معادیخواه بهتر است با شفافیت بگویند محاکمه کدام یک از ۳ دادگاه فوق را به عهده داشته‌اند، که آقای ناطق نوری آن را تمیزترین و بهترین و اولین و آخرین دادگاه خود می داند.

اما قابل تأمل است که چرا آیت الله محمدی گیلانی قاضی زندان اوین پس از محاکمه سری و تیرباران ۷ عضو فرقان که کمال یاسینی و سعید واحد هم جزو آنان بودند، در مصاحبه با خبرنگار روزنامه اطلاعات گفت: اعضای دادگاه‌های انقلاب اسلامی مرکز، از محاکمه گروه فرقان اطلاعی ندارد، زیرا محاکمه این گروه زیر نظر دادستانی کل انقلاب انجام می شود نه زیر نظر دادگاه انقلاب.^(۱۰)

• آقای معادیخواه می گوید در ابتدا کارهای من با هیچ حکم و مسئولیتی نبود بلکه براساس احساس انقلابی بود که همه داشتند و بعد آیت الله منتظری حکمی نوشتند که برای من پرسش برانگیز بود و هنوز هم هست. ایشان حکم مشترکی به نام من و آقای ناطق نوری نوشتند، من آن حکم را ندارم ولی قاعدتاً در پرونده گروه فرقان است. شاید در آن شرایط ما احساس می کردیم کسانی که می خواهند حکم را اجرا کنند این مسئله را باید روشن کنند؛ آیا هر دو (قاضی) در صدور یک حکم باید قضاوت کنند یا به یک نفر اکتفا کنند یا هر کدام به طور مستقل حق حکم دارند؟ کسی که باید پاسخ این پرسش را بدهد آیت الله منتظری است.

مسئله اول: آیا آیت الله منتظری حکم قضاوتی به طور عام برای ایشان و آقای ناطق نوری نوشته بود یعنی اینکه براساس این حکم در هر دعوی حق قضاوت دارند و یا به طور خاص نوشته بود و فقط در آن حکم نام محاکمه گروه فرقان قید شده بود

که آقای معادیخواه می گوید حکم قاعدتاً در پرونده گروه فرقان است.

مسئله دوم: آقای معادیخواه چطور براساس حکمی که برایشان در زمان صدور حکم به وسیله خودش «پرسش برانگیز بود و هنوز هم هست»، حکم اعدام دو نفر و نیم را صادر کرد و این عمل خود را هم، برگ زرینی در تاریخ قضاوت در سال‌های اول انقلاب می داند.

مسئله آخر: نگارنده برای روشن شدن ماجرا در گفت و گویی با آقای احمد منتظری از ایشان خواهش کردم موضوع مورد اشاره آقای معادیخواه را از آیت الله العظمی منتظری جویا شوند. احمد آقا پس از دو بار پرسیدن از پدر ارجمند و بزرگوارشان قید کردند که ایشان فرمودند: چیزی به خاطر ندارم و ۳۰ سال از آن تاریخ گذشته و حوادث زیادی بر ما گذشته است و پس از مسائل حسینی، مدرک و اسنادی از ما باقی نمانده تا با مراجعه به آن پاسخگو باشیم. خوب است آقای معادیخواه، با امکاناتی که در دسترس دارند اصل حکم را جهت ثبت در تاریخ چاپ کنند.

• آقای معادیخواه می گوید در کشف و به دام انداختن گروه فرقان نقشی نداشته‌ام و تصادفی به این جریان کشیده شدم و با انگیزه دیدن قاتل استاد مطهری به زندان اوین و بند ۲۰۹ از طریق آقای نقاشان وارد شدم و در آنجا متوجه شدم که در کمتر از ۴۸ ساعت قاتل را به سرعت اعدام کرده‌اند و آقای نقاشان با قاطعیت هم گفت: همه را به همین صورت اعدام می کنیم، چون آنان با گستاخی و وقاحت می گویند شما کافر هستید و ما با حرف نمی زنند و من با آنان وارد گفت و گو شدم تا در حد گفت و گو با اینها وقت بگذارم.

اگر ایشان نقشی در کشف، دستگیری و بازجویی گروه فرقان نداشته چرا وقتی بین دو گروهی که در کشف فرقان نقش داشتند یعنی آقای الویری (مجاهدین انقلاب اسلامی) و حمید نقاشان که در ارتباط با آقایان ناطق نوری و هاشمی رفسنجانی بودند؛ اختلاف پیدا می شود، ایشان در میان آنها حکم می کنند؟ و باز قابل توجه است بدانیم که آقای معادیخواه در همین مصاحبه عنوان می کند قبل از اینکه من بیام همه اینها اعتراف کرده بودند. ضمن آنکه وقتی ایشان به بند ۲۰۹ وارد می شود که از طرف حزب جمهوری اسلامی کاندیدای مجلس شورای ملی [بعدها به مجلس شورای اسلامی تغییر یافت] از تهران شده بود و باید با بیش از ۵۰۰ کاندیدای دیگر رقابت می کرد. حال چطور ایشان وقت اضافه آورد که می خواست آن را در زندان اوین و بند ۲۰۹ بگذرانند. شاید به همین خاطر بود که ایشان در دور اول انتخابات به مجلس راه نیافت و به دور دوم رفت.

به هر حال سخت می توان قبول کرد که ایشان به طور تصادفی بدون حکم و بدون سفارش خاصی به بند

۲۰۹ زندان اوین رفته باشد (بسیار مناسب است ایشان بگویند که چه کسانی از "حزب جمهوری اسلامی"، "حوزه"، "دانشگاه" و "دانشجویان پیرو خط امام" به زندان اوین و بند ۲۰۹ رفت و آمد داشته و احتمالاً با رهبر و اعضای گروه فرقان بحث‌های تئوریک و سیاسی می کردند و...).

• در اینجا باید به مهمترین و بحث‌انگیزترین بخش گفت و گوی آقای معادیخواه یعنی بحث و پروژه توابعسازی برای نخستین بار در جمهوری اسلامی (در رابطه با آقای عباس عسگری) دانشجوی دانشگاه پلی تکنیک و محاکمه رهبر گروه فرقان و... بپردازیم؛ در همین رابطه چند نکته قابل بحث و گفت و گو است که هر کدام را جداگانه بررسی می کنیم:

نکته اول: آقای معادیخواه می گوید پس از دو ساعت برانداز کردن قیافه‌های اعضای گروه فرقان در بند ۲۰۹ زندان اوین، چهره دلپذیری دیدم که اکنون هم با همان احساس برای او طلب مغفرت می کنم؛ کسی که در چند سفر مکه برای او طواف کردم و یک بار هم عمره خود را به نیابت از او انجام دادم. در ادامه می گوید پس از دو ساعت گفت و گو با عباس عسگری ایشان حاضر شد که وارد گفت و گو شود و این موضوع چون بمبی در بند اعضای گروه فرقان صدا کرد. این گفت و گو روی افراد فرقان اثر گذاشت و آنها هم وارد گفت و گو شدند (البته بیشتر از یک نفر را نام نمی برد، کمال یاسینی) و می گوید گفت و گو طولانی شد و حدود دو سه ماه به طول انجامید و گاهی ده‌ها ساعت طول می کشید و در پایان این گفت و گوها هم، عباس عسگری به این نتیجه و اطمینان رسید که کارشان اشتباه بوده است و این وظیفه را احساس کرد که باید تلاش کند تا به گروهی که منحرف کرده تفهیم کند کارشان اشتباه بوده و باید از خدا طلب استغفار کنند.

حال معلوم نیست آقای معادیخواه که خود اذعان دارد حتی یک کتاب گروه فرقان را نخوانده است و فقط احساسی به ایشان می گفته که اینان مسیر مناسبی ندارند و در صفحه‌ای دیگر می گوید چنان در تنگنای وقت بودم که فرصتی برای خواندن چنین آثاری نبود نه وقت خواندن داشتم و نه علاقه، پس با کدام منطق توانسته است پروژه توابعسازی ایجاد کند.

به هر حال مهمترین اصلی که آقای معادیخواه در رابطه با گفت و گو با آقای عباس عسگری و تواب شدن وی (توبه افتخار آمیز) مطرح می کند مراجعه به تفاسیر گروه فرقان و موضوع شخصی به نام کعب بن ابی است که در تمام آثار تفسیری گودرزی مانند ترجیع‌بند آمده است. ایشان می گوید ما بیشتر از سه شخصیت در تاریخ اسلام نداریم که اولی کعب الاحبار و دومی عبدالله بن ابی و سومی هم کعب بن ابی است و گودرزی در ذهن خود با بهره گیری از کعب الاحبار و عبدالله بن ابی، فردی مونثاژ کرده

و نام آن را کعب بن ابی‌گذاشته است و با افتخار می‌گوید این سخن آقای مطهری در مقدمه کتاب «علل گرایش به مادیگری» آورده شده است که اصلاً در تاریخ کعب بن ابی وجود ندارد که شما در مورد او چنین گفته‌اید و به همین خاطر گودرزی آثار آقای مطهری را تحریم کرد، چرا که فکر می‌کرد نباید چشم اعضا به این مقدمه بیفتند. ناراحتی عسگری از همین سانسور کردن مطالب بود در نتیجه برای عسگری موضوع تمام شد.

نگارنده به کتاب «علل گرایش به مادیگری» (چاپ هشتم و چاپ بیست و هفتم) که در تاریخ آذر ماه ۱۳۸۵ مطابق ذی‌القعده ۱۴۲۷ به وسیله انتشارات صدرا چاپ شده، مراجعه کردم. این دو چاپ را با هم تطبیق دادم و دیدم که هیچ تفاوتی حتی در صفحات با هم نداشتند. مقدمه کتاب به نام «ماتریالیسم در ایران» شامل ۳۷ صفحه است. در کل کتاب هیچ نامی از کعب بن ابی نیست که آقای معادیخواه مدعی است آن را از مقدمه استاد مطهری به عاریه گرفته است. نگارنده جهت اطمینان بیشتر از این ادعای خود به کتاب دیگر استاد مطهری «پیرامون انقلاب اسلامی» سخنرانی در دانشکده الهیات که در تاریخ سه شنبه ۵۷/۱۱/۲ با موضوع «آزادی تفکر و عقیده»، مراجعه کردم چرا که در این سخنرانی هم، استاد از صفحات ۱۴ تا ۱۷ درباره گروه فرقان بحث می‌کند البته بدون این که نامی از فرقان به میان بیاورد و در آنجا هم نامی از کعب بن ابی ندیدم.

سرانجام پس از مطالعه دو کتاب استاد، و اندیشه و تأمل در موضوع فوق به این نتیجه رسیدم که آقای معادیخواه به اشتباه آدرس داده است و بقیه تحلیل‌ها هم نادرست است.

تکته دوم: آقای معادیخواه می‌گوید: رهبر گروه (گودرزی) به همان اندازه برای من دافعه داشت و از او نفرت داشتم و تا آخر هم این احساس در من حفظ شد... گودرزی فرد بسیار ترسویی بود و اهل مقاومت هم نبود، اگر به واقع برای او روزنه کوچکی برای نجات پیدا می‌شد همه کار می‌کرد اما چون مطمئن بود همه راه‌ها برای او بسته است و جز اعدام سرنوشتی ندارد تظاهر به یکدندگی و سماجت می‌کرد.

آیا ابراز این همه تنفر و کینه بدون آنکه دلیلی برای آن آورده شود، خواننده را به این نتیجه نمی‌رساند که علت این امر چیزی جز عدم ندامت و مصاحبه تلویزیونی و از همه اینها مهمتر کند بودن شمشیر منطق و استدلال آقای معادیخواه در برابر نامبرده نیست که نهایتاً باعث شد ایشان حکم اعدام وی را صادر کند؟

شاید بی‌تناسب نباشد در این جا سخن «حجت‌الاسلام هادی غفاری» که خود مدتی حاکم شرع بود را یادآوری کنم که در گفت و گو با چشم‌انداز ایران، شماره ۳۷ (اردیبهشت و خرداد ماه ۱۳۸۵) با عنوان «نخه‌گرایی و تحقیر توده غیرنخه»

در رابطه با گروه فرقان می‌گوید: بسیاری از بچه‌های فرقان از دوستان من بودند و با آقای گودرزی هم‌درس و هم‌زم بودیم. جوانی باسواد و پر مطالعه بود. فقیر به معنای گرسنه بود. با او رفیق چندساله بودم و او را دقیق می‌شناختم.

تکته سوم: آقای معادیخواه قید می‌کند: من در مجموعه گروه فرقان یک نفر و نیم را می‌شناسم که می‌توانم با نگاه نفرت به آنها بنگرم یکی اکبر گودرزی است و دیگری هم چون در آن حد نبود ذکر نمی‌کنم. آقای معادیخواه در این گفت‌وگو روشن ننموده است که منظور از نیم نفر چیست؟ آیا این گونه نگاه کردن به انسان‌ها (البته اگر منظور ایشان از نیم نفر یک انسان باشد) ناشی از دیدگاه مردسالارانه ایشان دارد؟ آیا معنی آن نیم نفر مورد نظر ایشان زن بوده یا این که منظورش چیز دیگری است که شفاف بیان نشده است؟

تکته آخر: آقای معادیخواه می‌گوید به خاطر شرایط روحی و عاطفی با عباس عسگری نتوانستم برای او حکمی صادر کنم، تلاش داشتم اینها عفو شوند و برخی از اینها صغر سن داشتند با پیشنهاد موسوی خوینی‌ها در همین رابطه گفت و گویی با مرحوم امام داشتم. حدود یک ساعت برایشان توضیح دادم امام مقداری فکر کرد و گفتند من در حال حاضر نمی‌توانم وارد این مسائل شوم و خود شما هر کاری می‌خواهید بکنید.

با این جملات، در این جا این سؤال پیش می‌آید که پس چه کسی یا کسانی نقش اساسی را در تصمیم‌گیری‌های نهایی دارا بودند؟ آقای معادیخواه می‌گوید: اگر به من واگذار می‌شد تلاش می‌کردم آنها اعدام نشوند. باید به آقای معادیخواه در همین رابطه گفت: مگر قاضی نباید در رسیدگی به دعوا (حقوقی، کیفری و...) با اشراف کامل نسبت به موضوع دعوا و بررسی ادعا و مدارک و مستندات طرفین بدون هیچ گونه شبهه ذهنی و حب و بغض به یکی از طرفین دعوا و در کمال بی‌طرفی و بدون در نظر گرفتن سود یا زبانی که احتمالاً متوجه قاضی می‌شود، به قضاوت و داوری بپردازد و حکم صادر کند و مسئولیت رأی صادره را بر عهده بگیرد؟ در درجه دوم مگر ایشان از آیت‌الله منتظری حکم قضاوت پرونده گروه فرقان را نگرفته بود، چرا برای درخواست عفو توأبین گروه فرقان به آیت‌الله منتظری (صادر کننده حکم) مراجعه ننموده و به سراغ آیت‌الله خمینی رفته است؟ و ایشان توضیح دهد که آیا به آیت‌الله منتظری مراجعه داشته است یا نه؟ (و اگر احیاناً مراجعه داشته پاسخ ایشان چه بوده که سپس به آیت‌الله خمینی مراجعه نموده است).

• آقای معادیخواه می‌گوید دو نفر بودند (حسن اقرلو، یوسفی) که لجاجت می‌کردند و به شدت سرموضع بودند. «اقرلو» به همه آنها که حاضر به گفت‌وگو شده بودند، ناسزا و دشنام داد. ناراحت

بودم که اینها با این حالت اعدام شوند و دوست داشتم برای خود آنها مسئله روشن شود. به همین خاطر، دستور دادم برای اقرلو دادگاه نمایشی ترتیب دهند و خود هم قاضی آن شدم! فردا شنیدم که اقرلو از موضع خود برگشته است. نامبرده با دیدن فیلم دادگاه منقلب شد و از پاسخ‌های خودش حیرت کرد و ناگهان انسان دیگری شد. از گذشته می‌گفت و می‌خندید. «قفل» کرده بود. گاهی سیستم انسان قفل می‌شود، یعنی عواملی مانند «قدرت»، «ثروت» و یا حتی «عواطف» و... با دیدن فیلم، زمینه‌ای برای تحول فراهم، و انسان دیگری شد. ولی باز مسائل عاطفی دست به دست هم داده بود و حاضر نبود بپذیرد گودرزی خلاف می‌گوید!

آقای معادیخواه ناراحت است که آقایان، اقرلو و یوسفی نباید با رضایت داشتن از عملکرد خود اعدام شوند و به همین خاطر به فکر آخرت آنان است و چاره را در این می‌بیند که برای اقرلو یک دادگاه نمایشی ترتیب دهد تا او را به راه راست هدایت نماید و همین دادگاه باعث قفل شدن فرد می‌شود. از آقای معادیخواه باید پرسید متهمی که مراحل بازجویی‌اش تمام شده یا مجرمی که دادگاهی شده است چه ضرورتی داشت تا تجدید محاکمه شود؟ کاش آقای معادیخواه با تمامی جزئیات می‌گفت برنامه‌ای که برای نجات آقای یوسفی ترتیب داده شد از چه قرار بود؟

• آقای معادیخواه برای معرفی گروه فرقان به خواننده می‌گوید: آنان «فرقان» تعبیر «آخوندیسم» را در برابر امپریالیسم و کمونیسم مطرح می‌کردند و در اطلاعیه‌های خود می‌گفتند چون موضع و عملکرد نظام آخوندی «جمهوری اسلامی» حمایت از امپریالیسم را به همراه دارد، به همین خاطر مصداق اصلی باطل است و باید نابود شود و همه کسانی که در این سیستم نقش اساسی دارند را باید کشت و این استدلال اعدام‌های آنها بود... بعد ایشان می‌پرسد اینان (فرقان) کسانی مانند «سید جواد ذبیحی» و «سید فاطمی» که نه مهره نظام آخوندی بودند و نه مهره نظام گذشته، معلوم نشد «تور» این افراد به چه دلیلی بوده است؟

اما به نظر من در یک تحلیل پژوهشی و بی‌طرفانه، گروه فرقان در بهترین شکل و منصف‌ترین تحلیل، جریانی بنیادگرا بودند که با رجوع به متن (قرآن) و متمرکز شدن بر آیاتی چون: «فَقَاتِلُوا أئِمَّةَ الْكُفْرِ (توبه: ۱۱)؛ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ (نساء: ۷۶)؛ فَقَاتِلُوا الَّذِينَ تَبَغُّوا: (حجرات: ۹)» و مراجعه به تاریخ اسلام و این سخن عمر، خلیفه دوم صدر اسلام که می‌گفت دلم می‌خواست من و شما در دو کشتی بودیم به دل دریا که ما را به شرق و غرب می‌برد، آن گاه مردم می‌توانستند یکی از خودشان را به خلافت بردارند و اگر عدالت می‌کرد پیر او می‌شدند و اگر ستم می‌کرد او را می‌کشتند و طلحه در پاسخ گفت: «بهتر

بود می گفتی اگر به خط رفت عزلش می کردند». اما عمر گفت: «نه، کشتن بیشتر مایه ترس بعدی می شود» (۱۱)؛ به گمان و برداشت خود به نتایج عملی خاصی رسیدند.

گروه فرقان همچنین تر اسلام منهای روحانیت را مطرح می کردند. آسان خشونت را در تئوری و عمل پذیرا شدند و به جای نشر اندیشه و مشی آگاهی بخش، به منطق گلوله پناه بردند. آنان جوانانی شیفته آرمان‌هایشان بودند که جان خود را نثار عقاید و آرمان‌های ایده‌آلیستی خود کردند و در نهایت تاریخ در رابطه با آنان و عملکردشان به قضاوت نشسته و خواهد نشست.

اما آقای معادیخواه به جای این که ایدئولوژی گروه فرقان را به نقد بکشد و خشونت را به هر شکل آن محکوم کند به این بسنده می کند که چرا فرقان افراد بیگانه، چون "سیدجواد ذبیحی" و "سیدفاطمی" را هدف ترور قرار داده است. ولی در همان روز، روزنامه کیهان در صفحه اول خود تیترو زد:

ساعت ۲ بعدازظهر امروز محاکمه "تقی شهرام" آغاز می‌شود... و احتمالاً توسط دو حاکم شرع، حجت‌الاسلام ناطق نوری و معادیخواه انجام خواهد شد. (۱۲) در همین صفحه و سمت چپ روزنامه تیترو دیگری به این مضمون آمده است: بر اساس ادعای گروهی به نام گروه توحیدی پیام مستضعف: ذبیحی ترور شد (۱۳) و در ادامه در صفحه دوم چنین آمده: گروه توحیدی پیام مستضعف طی تماس تلفنی به کیهان گفت این اخطار و هشدار به دادستانی انقلاب و دادگاه‌های آن است... ما اعلام می‌کنیم که سیدجواد ذبیحی یکی از همین وابستگان را که دادگاه انقلاب آزاد کرده بود و در نیمه شب شنبه ۵۹/۴/۲۱ محاکمه و به اعدام محکوم و حکم صادره در تپه‌های شمیران نو در داخل جنگل به اجرا گذارده شده تا شاید مسئولین دادستانی بیش از این خون ۷۰ هزار شهید و یکصد هزار معلول را پایمال نکنند. (۱۴)

گروه فوق یک گروه فشار بود که چندی قبل هم تقی روحانی، گوینده رادیو تلویزیون در زمان حکومت "ازهارى" و "بختیار" را که بعد از محاکمه در دادگاه انقلاب، به وسیله پاسداران به فرودگاه مهرآباد برده می‌شد تا به دو سال تبعید خود به ایرانشهر بَرده شود از دست پاسداران ربودند و کشتند. (۱۵)

• آقای معادیخواه هم چون آقای ناطق نوری در ارزیابی خود، پرونده گروه فرقان را برگ زرینی در تاریخ قضاوت در سال‌های اول انقلاب می‌داند و دلیل آن را هم این می‌داند که تعداد اعدای آنها (فرقان) خیلی کمتر از تعداد ترور آنها بوده شاید کمتر از نصف آن باشد.

ایشان تعداد ترورهای موفق و نافرجام و همچنین تعداد اعدای‌های آنان را ذکر نمی‌کند تا خواننده خود به قضاوت بپردازد و دیگر احتیاج به پرسش نباشد. نگارنده با مراجعه به کتاب آقای رسول جعفریان

تاریخ نگار اصول گرو و رئیس فعلی کتابخانه مجلس شورای اسلامی که تحقیقات گسترده‌ای در رابطه با تاریخ معاصر ایران (بخصوص افراد منتقد و معاند و محارب با جمهوری اسلامی) دارد، متوجه شدم که گروه فرقان در کل ۶ ترور موفق و ۳ ترور ناموفق انجام داده است. (۱۶)

در رابطه با تعداد اعدای‌های گروه فرقان اگر عدد "۴۴ نفر" را که باقی‌ماندگان گروه عنوان می‌کنند غلو بدانیم خوب است جهت کشف واقعیت، در همین رابطه به گفت و گوی محمد عطریانفر (که خود در جریان کشف، دستگیری و بازجویی فرقانی‌ها بوده است) با مهندس لطف‌الله میثمی با عنوان "سی‌خرداد ۶۰، محصول گسست از مردم" بنگریم: مجموع دستگیری‌های "گروه فرقان" از ۳۰۰ نفر تجاوز نکرد بعد که غربال شد کمتر از چند ماه، این حجم بازداشتی به کمتر از ۱۰۰ نفر کاهش یافت و بقیه آزاد شدند. در مقام اعمال مجازات تنها کسانی محکوم شدند که دستی به ترور و اعمال خشن داشتند و ذیل عنوان مفسد فی الارض و محارب از آنها نام برده می‌شد و در مجموع کمتر از ۳۰ نفر آنها اعدام شدند. (۱۷)

• آقای معادیخواه می‌گوید که حضور من از ابتدا تا انتها در دستگاه قضایی بیش از سه ماه نبود. در پایان این مدت دادگاه تقی شهرام را به من سپردند. البته من دادگاه را نیمه‌کاره رها کردم چرا که روز دوم یا سوم دادگاه، حقوق‌دانان شورای نگهبان معرفی شدند و شکل قوه مقننه کامل شد. از آن جا که من نماینده مجلس بودم به نظر خودم بوندم در دستگاه قضایی شبهه داشت.

آقای معادیخواه در تمام گفت‌وگویی ده صفحه‌ای خود، تاریخی را در رابطه با ورود یا خروج خود به دستگاه قضایی اعلام نمی‌کند اما اگر این سخن ایشان را مبنا قرار دهیم که می‌گوید بعد از دستگیری قاتل استاد مطهری به زندان اوین و بند ۲۰۹ وارد شدم و با مراجعه به مطبوعات رسمی داده‌های ذیل به دست می‌آید:

عاملان ترور استاد مطهری دستگیر شدند (۱۸)
سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مرکز در هشتمین اطلاعیه خود نوشت... ترور استاد علامه مطهری با شرکت دو نفر از اعضای گروه فرقان به اسامی: محمد علی بصیری ضارب و وفا قاضی‌زاده راننده عملیات صورت گرفته که وفا قاضی‌زاده در برخورد با گروه عملیات سپاه پاسداران کشته شده است. (۱۹)

دادستان کل انقلاب جمهوری اسلامی "علی قدوسی": "حکم اعدام محمد علی بصیری و حمید نیکنام قاتلین استاد مطهری و قرنی در ساعت یک و سی دقیقه جمعه ۵ بهمن ماه به اجرا گذاشته شد. (۲۰)
اگر مبنا را مندرجات فوق قرار دهیم و به دنبال آن قبول کنیم که آقای معادیخواه پس از دستگیری قاتل استاد مطهری به طور تصادفی و با انگیزه دیدن

قاتل، پایش به این ماجرا کشیده شده است خوشبختانه می‌توان ورود ایشان به زندان اوین و بند ۲۰۹ را دهه اول بهمن ماه قرار داد و از این مقطع تا تشکیل دادگاه تقی شهرام که ایشان قاضی آن بودند در دومین جلسه دادگاه که ریاست آن را به عهده داشت، تقی شهرام به خاطر عدم صلاحیت دادگاه در آن شرکت نکرد (۲۱)

سومین جلسه دادگاه هم به ریاست آقای معادیخواه تشکیل شد (بدون حضور تقی شهرام و شاکیان و دادستان آقای لاجوردی مطلب دیگری علیه تقی شهرام مطرح کردند (۲۲) و ادامه محاکمه تقی شهرام به بعد موکول شد (۲۳) و روز بعد هم تقی شهرام تیرباران شد. (۲۴)

اگر در پایان باز ورود آقای معادیخواه به زندان اوین و بند ۲۰۹ را ده بهمن ماه ۱۳۵۸ بدانیم و خروج ایشان را هم ۲۵ تیر ماه ۱۳۵۹ (به نقل خودشان) بدانیم در یک حساب سرانگشتی ساده آقای معادیخواه ۵ ماه و ۱۵ روز در زندان اوین و بند ۲۰۹ بوده‌اند.

• آقای معادیخواه درباره پرسش پیوند مجاهدین و فرقان می‌گوید روشن نشد که رابطه‌ای بوده است یا نه؟ و از سمت دیگر قیدی می‌کند آن چه براساس گمان مطرح می‌شود این است که این مجموعه به تنهایی ظرفیت چنین کاری را نمی‌توانست داشته باشد و قدر مسلم این است که دستگاه‌های اطلاعاتی رژیم گذشته بسیار پیچیده بود و بنابراین چشمی که از بالا به جمهوری اسلامی می‌نگریست کاملاً می‌دانست از کجا می‌توان ضربه زد... ساده‌لوحی زیادی در این گروه بود و می‌توانستند آنها را آلت دست خود قرار دهند.

ایشان معلوم نیست بر اساس کدام مدرک و اسناد و یا برهان عقلی آنها را به عناصر اطلاعاتی و امنیتی رژیم گذشته پیوند می‌زند، آیا برپایه "شاید" یا "روشن نشدن" یا "پیش فرض" و یا "گمان" می‌توان قضاوتی تاریخی کرد و فردی را گروهی را وابسته به این و آن کرد؟

نگارنده نیز به عنوان یک فرد کوچک با خاطراتی محدود در این زمینه خوب به یاد دارم که در آن هنگام شائبه دستگیری گروه فرقان توسط مأمورین ساواک (نیروهای اطلاعاتی و امنیتی) رژیم گذشته در بخشی از افکار عمومی مدنظر بود، چرا که بعد از بی‌طرفی ارتش دست نخورده باقی مانده بودند و شایع شده بود که آنان به کمک نیروهای بی‌تجربه و ناکارآمد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که در کمیته مرکزی تهران و مرکز سپاه پاسداران تهران فعال بودند، آمده بودند. دلیلی هم که آن هنگام شایع بود نحوه دستگیری گسترده و همزمان ۲۰ خانه تیمی این گروه و سپس سازمان‌ها و احزاب دیگر بود.

ضروری است توصیه و خواهشی دلسوزانه از تمامی افراد و بزرگانی که به نوعی خود درگیر چنین حوادثی بوده‌اند یا در آن مقطع زمانی موضعی مستقلی داشته‌اند، بنمایم که با نقل خاطرات خود و

طرح حقایق گامی به سوی شفاف سازی بخشی از تاریخ پر فراز و نشیب ایران بردارند و جوانان جویای واقعیت را از سیر حوادث دهه اول انقلاب آگاه سازند تا آنان خود به قضاوت بنشینند.

در همین راستا (یعنی درباره گروه فرقان) برای کشف هر چه بیشتر حقایق و عملکرد آنان توجه خواننده را به فهرست مطولی از جزوات، کتابها و تفاسیر آنان جلب می‌نمایم که از جانب نشریه چشم‌انداز ایران در خاتمه گفت‌وگو با آقای معادیخواه آمده است. پژوهشگران با خواندن این مطالب می‌توانند تحلیل جامع‌تر و دقیق‌تری درباره گروه فرقان داشته باشند.

در خاتمه از مهندس لطف‌الله میثمی، مدیر مسئول محترم نشریه چشم‌انداز ایران سپاسگزارم که باب این گفت‌وگو را باز کرده است. امیدوارم چون همیشه جانب عدالت و بی‌طرفی را رعایت کنند.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- کیهان، ۱۳۵۸/۲/۱۵، ص ۲.
- ۲- اطلاعات، ۱۳۵۸/۱۰/۲۲، ص ۱.
- ۳- کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۴.
- ۴- کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۶.
- ۵- کیهان، ۱۳۵۸/۱۲/۵، ص ۱۲.
- ۶- کیهان، ۱۳۵۸/۱۲/۵، ص ۱.
- ۷- کیهان، ۱۳۵۸/۱۲/۱۳، ص ۱.
- ۸- اطلاعات، ۱۳۵۸/۱۲/۱۸، ص ۱.
- ۹- کیهان، ۱۳۵۹/۳/۳، ص ۱.
- ۱۰- اطلاعات، ۱۳۵۸/۱۱/۱۱، ص ۱.
- ۱۱- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، تاریخ الرسل الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم ۱۳۷۵، انتشارات اساطیر، جلد پنجم، ص ۲۰۵.
- ۱۲- کیهان، ۱۳۵۹/۴/۲۳، ص ۱.
- ۱۳- همان منبع، ص ۱.
- ۱۴- همان منبع، ص ۲.
- ۱۵- اطلاعات، ۱۳۵۸/۷/۱۲، ص ۱.
- ۱۶- رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران (از روی کار آمدن محمد رضا شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی) ۱۳۵۰ - ۱۳۲۰، نشر مورخ، چاپ هفتم تابستان ۱۳۸۶، صص ۶۲۸-۶۳۷.
- ۱۷- چشم‌انداز ایران، شماره ۴۰، آبان و آذر ماه ۱۳۸۵.
- ۱۸- کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۳، ص ۱.
- ۱۹- کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۴، ص ۲.
- ۲۰- کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۶، ص ۱۲.
- ۲۱- آقای معادیخواه در همین جلسه نامه خانواده تقی شهرام را به این شرح در صحن دادگاه قرائت کرد؛ با توجه به اینکه یکی از شرایط تشکیل دادگاه حضوری قاضی بی‌طرف می‌باشد و در دادگاهی که برای فرزند ما محمد تقی شهرام تشکیل داده‌اید آقای معادیخواه کاندیدای حزب جمهوری اسلامی در مجلس به عنوان قاضی در این دادگاه شرکت دارند و ایشان نمی‌تواند بی‌طرف باشند، ما به عنوان اعتراض به تشکیل این دادگاه که خلاف اصول اسلامی و قانونی است از شرکت در دادگاه خود داری می‌نمایم. (کیهان، ۱۳۵۹/۴/۲۶، ص ۳۱)
- ۲۲- کیهان، ۱۳۵۹/۴/۲۱، ص ۱۱.
- ۲۳- کیهان، ۱۳۵۹/۵/۱، ص ۱۳.

۲۴- کیهان، ۱۳۵۹/۵/۲، ص ۱.

علی محمد جهانگیری



پاسخ حجت‌السلام عبدالمجید معادیخواه به آقای

جهانگیری

نقد آقای علی محمد جهانگیری را خواندم. جالب است که در این نقد، بیش از هر چیز استناد به "کیهان" شده؛ چنان که با نخستین نگاه به منابع نقد چنین می‌پندارم که به هر روی آرشو کیهان پشتوانه اساسی بوده است.

به هر روی فرصت را مغتنم می‌شمارم و پیشنهاد می‌کنم که به آقای جهانگیری - هر که هست و هر انگیزه‌ای دارد - در اتمام این نقد ناتمام کمک شود. چنین است که آماج‌گام را برای گفت‌وگو با او اعلام می‌کنم. نشانی بنیاد را در اختیار ایشان قرار می‌دهم تا اگر آمادگی دارد در "نقد نقد" مشارکت کند، وقت گفت‌وگو تنظیم شود. حضور دوستانی از چشم‌انداز ایران هم سودمند است. با این توضیح فقط برای آن که برای ناقد محترم روشن شود که "آن چه این و آن گفته‌اند و نوشته‌اند" خدشه‌پذیر است، نکته‌ای را یاد آور می‌شوم:

یکی از اسندهای ناقد - در اثبات نادرستی اظهارات این طلبه - نوشته‌ای از آقای رسول جعفریان است که: ترورهای موفق فرقان ۶ مورد و ترورهای ناموفق ۳ مورد بوده است.

پیش از هر چیز می‌پرسم: منظور از "موفق" و "ناموفق" چیست؟ آیا فقط تروری موفق است که به کشتن ختم شود؟ اگر فردی ناقص شد چه؟ از این مناقشه که بگذریم، هم اکنون در حافظه‌ام فزون بر ۱۰ ترور را به یاد دارم که به شهادت این و آن انجامیده است:

- ۱- سرلشکر قرنی ۲- شهید مطهری ۳- شهید مهدی عراقی ۴- فرزند شهید عراقی ۵- شهید دکتر مفتاح ۶ و ۷- دو پاسدار شهید مفتاح ۸- شهید حاج تقی حاج طرخانی ۹- حاج شیخ قاسم اسلامی ۱۰- شهید قاضی طباطبایی ۱۱- سید جواد ذبیحی ۱۲- یکی از معمم‌هایی که در برنامه‌های مذهبی رادیو در روزگار سلطنت محمدرضا پهلوی حضوری مستمر داشت و نام او را به یاد ندارم.

از ترور هاشمی رفسنجانی و آیت‌الله خامنه‌ای هم می‌گذرم که نمی‌دانم در این طبقه‌بندی جایی دارد یا نه؟ روحانی دیگری را هم به نام "دشتیان" در خزانه ترور کرده بودند که جان سالم به در برد.

نیازی نیست که به حافظه‌ام فشار بیاورم تا شاید نمونه‌های دیگری را هم به یاد آورم. بر این باورم با آن چه گذشت، روشن است که به اظهار نظر آقای جعفریان نمی‌توان چنان استناد کرد که برهانی در افشای نادرستی سخن بنده باشد.

طرفه‌تر سخن آقای عطریان‌فر است که درباره اعدام‌ها اظهار نظری - بر حسب نوشته آقای جهانگیری

- کرده که بی‌تردید بسیار مسامحه‌آمیز است. بر این پایه اگر آقای جهانگیری در گفت‌وگو حضور یابد، شاید به نادرستی روش خود پی ببرد. او هر چه را در تناقض با حرف دیگری بوده، گویی وحی منزل پنداشته است. با این همه، خرسندم که در این شهر آشوب، هموطنی برای روشن شدن زوایای تاریکی از رخدادهای پس از پیروزی انقلاب وقت بگذارد.

چشم‌انداز ایران: نشانی بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران در دفتر نشریه موجود است.

دردهای اصلی مانع توسعه اقتصادی

مقاله زیبای مهندس عزت‌الله سبحانی، مبارز خستگی‌ناپذیر، اصیل و توسعه‌طلب را در نشریه چشم‌انداز ایران شماره ۵۴ مطالعه نمودم، پس از چند دهه تلاش در پهنه صنعت این سرزمین کهن، لذت بردم که چگونه با بیانی شیوا دردهای اصلی که مانع از توسعه اقتصادی کشور است را بیان داشته‌اند. تماماً نکاتی صحیح و کاربردی بود و از صمیم قلب از آن مبارز روشن‌بین سپاسگزار می‌کنم. پیشنهاد دارم که کارگروهی از افراد همفکر تشکیل و مدلی در این خصوص تدوین و به مقامات کشور ارائه شود.

نکنه دیگری که می‌خواستم طرح کنم این است که چندی پیش از یکی از دوستانم فایل را درباره موضوع اجتماعی حرکت فرد و تشبیه آن در ایران به حرکت قطار دریافت کردم. موضوعی که تاکنون انتساب آن را به چندین چهره ارزشمند جامعه اندیشمند میهنمان شنیده بودم. از آنجایی که متن ناقص بود کنجکاو شدم که کامل آن را بیابم، با راهنمایی دوستی به متن کامل کتاب "حق و باطل" استاد مطهری - که پر از محتوا و معنا بود - دست یافتم. امیدوارم مطالعه آن برای شما و خوانندگان نشریه لذت‌بخش باشد:

منطق ماشین دودی

یکی از دوستان ما که مردی نکته‌سنج است، تعبیری بسیار لطیف داشت، اسمش را گذاشته بود منطق ماشین دودی. می‌گفتم منطق ماشین دودی چیست؟ می‌گفت: من یک درسی را از قدیم آموخته‌ام و جامعه را روی منطق ماشین دودی می‌شناسم.

وقتی بچه بودم منزل‌مان در حضرت‌العظیم بود و آن وقت‌ها قطار راه‌آهن به صورت امروز نبود و فقط همین قطار تهران-شاه‌عبدالعظیم بود. من دیدم که قطار وقتی در ایستگاه ایستاده بود بچه‌ها دورش جمع می‌شوند و آن را تماشا می‌کنند و به زبان حال می‌گویند: ببین چه موجود عجیبی است. معلوم بود که یک احترام و عظمتی برای آن قائل هستند. تا قطار ایستاده بود با یک نظر تعظیم و تکریم و اعجاب به او نگاه می‌کردند تا کم‌کم ساعت حرکت قطار می‌رسید و قطار راه می‌افتاد. همین که راه می‌افتاد بچه‌ها می‌دویدند، سنگ برمی‌داشتند و قطار را مورد

حمله قرار می‌دادند. من تعجب می‌کردم که اگر به این قطار باید سنگ زد چرا وقتی که ایستاده یک ریگ کوچک هم به آن نمی‌زند و اگر باید برایش اعجاب قائل بود، اعجاب بیشتر در وقتی است که حرکت می‌کند.

این معما برایم بود تا وقتی که بزرگ شدم و وارد اجتماع شدم. دیدم این قانون کلی زندگی ما ایرانیان است که هر کسی و هر چیزی تا وقتی که ساکن است مورد احترام است، تا ساکت است مورد تعظیم و تجلیل است، اما همین که به راه افتاد و یک قدم برداشت نه تنها کسی کمکش نمی‌کند، بلکه سنگ است که به طرف او پرتاب می‌شود و این نشانه یک جامعه مرده است، ولی یک جامعه زنده فقط برای کسانی احترام قائل است که متکلم هستند نه ساکت، متحرکند نه ساکن، باخبرترند نه بی‌خبرتر. (آیت‌الله مرتضی مطهری، کتاب حق و باطل، ۱۳۶۲، صفحه ۸۱)

مهندس سید محمد بحرینیان - تهران

تهدید نسل جوان چیست؟

آشنایی با نشریه خوب شما را مرهون یکی از دوستانم هستم. این آشنایی نسبتاً طولانی و مطالعه اگر چه بعضاً نامنظم هنوز هم ادامه دارد و اشتیاق به خرید و مطالعه آن نه تنها کم نشده که افزون گردیده است. اما چند نکته درباره نشریه و برخی مسائل و دغدغه‌های ذهنی خودم:

• همان طور که سایر خوانندگان نشریه در مورد ظاهر آن مطالبی را بیان فرموده‌اند و البته می‌دانم تلاش شما در راستای بهبود آن بوده است، اما به نظر می‌رسد هنوز این مشکل ادامه داشته باشد. در هنگام مراجعه به کیوسک‌های مطبوعاتی جهت خرید مجله، اصولاً یا فروشنده از وجود این مجله بی‌اطلاع است و یا مشتری را به خیل مطبوعات جلوی کیوسک جهت جست‌وجو حواله می‌کند. متأسفانه ظاهر نشریه به گونه‌ای است که غالباً به هیچ‌وجه امکان شناخت آن به سادگی وجود ندارد. این مطلب وقتی ناراحت‌کننده‌تر می‌شود که مجلات در زمینه‌های مشابه سیاسی-اجتماعی و البته با محتوای به مراتب ضعیف‌تر کاملاً در دسترس و در معرض دید مخاطب بوده و قابل شناسایی می‌باشند. مطمئناً در صورت آراستگی هر چه بیشتر نشریه، با توجه به محتوای آن، مخاطبان هر چه بیشتری خواهد یافت.

• در مورد سرمقاله «نسل پرستگر» در شماره ۵۱، خوانندگان مطالبی را در شماره‌های قبل متذکر شده بودند. من هم با نظر پاره‌ای از مخاطبان موافقم که علیرغم وجود یک نوع حس مذهبی-اعتقادی در نسل نوجوان و جوان جامعه، خطرات و آسیب‌های جدی این نسل را تهدید می‌کند. این که این تهدیدها چیست خود می‌تواند موضوعی جهت بحث و گفت‌وگو باشد. از یأس و ناامیدی گرفته تا گسترش فساد و عدم دریافت پاسخ‌های مناسب

از سوی اجتماع در خصوص دغدغه‌های دینی، اجتماعی و سیاسی و در نهایت نوعی بی‌خیالی (که به اعتقاد من جدی‌ترین تهدید نسل فردای جامعه ماست). شاید بد نباشد این مطلب را با موضوعی دیگر که همواره در ذهن داشته‌ام، ارتباط دهم. با وجود اما و اگرهایی که در رابطه با جنگ تحمیلی و چگونگی و ادامه آن مطرح می‌شود، اما پرورش نسلی کاملاً جوان در آن برهه از زمان در دل انقلاب و جنگ با آرمان‌هایی متعالی، وارسته از قید و بند دنیای فانی، متکی به خود، با اراده و مصمم، که در نهایت بسیاری از آنها به خیل شهدای حق و آزادگی پیوستند، نقطه عطفی در تاریخ ماست که نباید ساده از آن گذشت. همان طور که سایر شهدای حق و آزادگی در طول تاریخ از سرور و سالار آنان امام حسین (ع) تا شهدای تاریخ معاصر ما همواره در برهه‌های سخت و تاریک مشعل‌دار صراط مستقیم بوده‌اند، واگویی و بازخوانی زندگی و حیات و ملمات شهیدانی که بیش از دو دهه با ما فاصله ندارند می‌تواند در هدایت و دست‌گیری نسل جوان ما بسیار ثمربخش باشد. اختصاص صفحاتی چند به زندگی شهیدان و آزادمدان تاریخ بخصوص شهیدان دوران معاصر ما که نسل جوان قربت بیشتری با آنها احساس می‌کند، کار بسیار پسندیده‌ای است. (البته شاید چنین درخواستی از سایر نشریات سیاسی، کاری نابجا به نظر برسد اما با توجه به ماهیت و محتوای نشریه چشم‌انداز ایران این درخواست چندان عجیب نیست).

• مقاله آقای علیجانی در شماره ۵۱ در باب فقدان استراتژی فرهنگی در نواندیشی دینی، حاوی نکات سودمند فراوانی بود، بخصوص دو نکته مهم: یکی بحث بازگویی فرایند و سیر تحولی که روشنفکران دینی ما را به این نتایج رسانده است و دیگر بحث مشارکت دادن مخاطبان و خوانندگان در چالش‌ها و مسائلی که دغدغه ذهنی این متفکران است تا در نهایت این مباحث از حلقه‌های محدود به نواندیشان دینی خارج گشته و به همگانی کردن این دغدغه‌ها و پرسش‌ها منجر شود. امیدوارم این سلسله از مباحث در نشریه ادامه یابد. همچنین اگر امکان دارد برای افرادی همچون من که علاقه فراوان به این مباحث داشته اما مطالعه کافی در این باب نداریم، در یکی از شماره‌های مجله، منابع و کتاب‌هایی با به صورت موضوعی یا به صورت طبقه‌بندی شده در سطوح مختلف معرفی شود.

امین رجیبی - تهران

جامعه؛ نیازمند فرهنگ، دانش و پیش

باید چه کنیم ای دوست این شیوه تمام آید از ناموران نامی هر لحظه به کام آید
آقای دکتر علومی در چشم‌انداز خوانندگان شماره ۵۳ با عنوان «چه باید کرد، چه باید گفت و چه باید نوشت» نوشته‌اند بیش از صدسال است که

اندیشمندان، روشنفکران و میهن‌دوستان ایرانی چه در لباس دولتمرد و چه در لباس مبارز و نویسنده برای آزادی، استقلال و پیشرفت کشور تلاش می‌کنند و در چند جنبش بزرگ ملی، مردم را راهنمایی کرده‌اند و به مبارزه برخاسته‌اند، اما تاکنون پیروزی نهایی را به دست نیاورده‌اند؛ چرا و علت این ناکامی چیست؟ یادی از جنبش مشروطه‌خواهی و اشاره‌ای به کتاب «جامعه‌شناسی نخبه‌کشی» نوشته آقای علی رضاقلی (دکتر والا) و کتاب «نخبه‌شناسی در جامعه‌کشی» نوشته آقای محمدعلی میهنی کرده‌اند. من نیز تجربیات، مشاهدات و مطالعات عمر خود را به طور اختصار و بدون ذکر منابع و شواهد بیان می‌کنم:

نقش دولت‌های استعماری در ناکامی جنبش‌های ملی بر کسی پوشیده نیست. در دخالت بیگانگان در امور کشورها تردید ندارم و نداریم. نگارنده باور دارد دولت‌های استعماری هر قدر مقتدر باشند بدون همراهی دست‌های پیدا و پنهان داخلی راه به جایی نخواهند برد.

جامعه فاقد فرهنگ و دانش و بینش، دارای رأی و اندیشه درست و مستقل نیست. دولتمردان با استفاده از ناآگاهی جامعه و دسایس بیگانه، منافع مردم و کشور را فدای قدرت‌طلبی و حکومت خواهی خود می‌کنند.

علت ناکامی جنبش‌های ملی را در همین راستا قابل پیگیری می‌دانم، «چه کنم دیده بدید و دل دیوانه بسوخت».

دولت‌های استعماری تنها با توسل به قوه قهریه و لشکرکشی نظامی قادر به ایجاد تغییر حکومت و جایگزینی حکومت دلخواه خود هستند مانند عراق و افغانستان که چندان هم برای سلطه جویان فرجام آسانی ندارد، پس از ماست که بر ماست. اما عموماً دو جناح از گستره نادانی مردم استفاده ابزاری می‌کنند: یک گروه یا جناح حاکم با پشتوانه قدرت و ثروت از قوای نظامی برای سرکوب، دادن پول به آشوب‌طلبان و اشرار برای ایجاد بلبلا و ترور بهره می‌گیرد. دومین گروه، گروه تمامیت‌خواه است که خود را در پیشرفت‌ها پیشرو و پیشگام می‌داند، از برجسب‌های رنگارنگ برای تخریب شخصیت رقیب و تحریک احساسات بر پایه پابندی‌ها و قیودات مردم استفاده می‌کنند.

ما ترسیم ز ترنم رقیبان روزی

چاره کار نباید که به دلدار رسیم
اندیشمندان ملی برای رهایی این بن‌بست سال‌ها تلاش کرده‌اند و می‌کنند. میرزا تقی‌خان امیرکبیر که مردم را در استبداد حکومت و مفسد دربار و درباریان گوش به فرمان و زبان فروبسته در کام می‌بیند، درصدد تأسیس مدارس عالی و آغاز نخبه‌پروری جهت آگاهی مردم و گسترش دانایی برمی‌آید تا جامعه را در مسیر درست هدایت کند.

بدخواهان دستور می دهند تیغ به دستان در حمام فین، رنگ غیرت و رنگ میهن دوستی اش را بزنند. این دور قمر ادامه دارد.

دکتر محمد مصدق که تلخی زندان رضاخان را تجربه کرده، صادق و بی‌ریا دل مالامال از رنج ملت، قانون اساسی زمان مشروطه را با متمم های مخدوش شده می بیند، با سلطه شکنی داخلی و استکبارستیزی خارجی حرکت می کند و با زبان قانون و قلم به میدان نبرد با استعمار پیر (انگلیس) می رود، شرکت نفت و صنعت نفت را ملی اعلام می کند، کت و شلوار کازرونی ایرانی می پوشد، چای محصول داخل را می نوشد. او در فاصله های کوتاه به اقتصاد ایران رونق تازه می بخشد، عملاً به مردم ایران پیام می دهد آنچه خود داری از بیگانه تنها مکن. مردم در این تحریم با دکتر مصدق همکاری و همگامی می کنند: خنده بر لب، شادی در دل شد پدید.

خودکامگان ترقی و تعالی ملت و کشور را بر نمی تابند. فضل الله زاهدی با نقشه از پیش طراحی شده آمریکا و با کمک دلارهای آمریکا، مزدوران چماق به دست، اشترار بریده کش و قمه به کف را اجیر می کند و همراه فرماندهان خودباخته و به آمریکا پیوسته، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را ترتیب می دهند. مهندس بازرگان درستکار و خدمتگزار ملت و مملکت منزوی می گردد. مغزهای متفکر کشور و سرمایه های مملکت از کشور می گریزند. برای تنگ نظری های ما: چون قفس شد تنگ، رو بر دشت و صحرا می کنم.

عمری به امید ز پی یار دویدیم
تا فاصله یک قدمی سعی نمودیم و جهیدیم
یک توده ابر سیاهی حایل مان گشت
تو سعی کن ای نوه ام ما نرسیدیم
سید نازنه ای - کلاچای

رواج اعتیاد، معلول اختلاف شدید طبقاتی
در نشریه گفت و گوهایی با آقای سعید مدنی با عنوان «داستان اعتیاد در ایران» صورت گرفته است؛ در اینجا جا دارد خدمت آقای سعید مدنی عرض کنم که به نظر من علت رواج اعتیاد، اختلاف شدید طبقاتی در کنار واقعیت های تلخ زندگی است که در جامعه به شدت رایج است. اصولاً دو دسته گرایش به اعتیاد در جامعه وجود دارد: دسته اول کسانی که به پول های بادآورده رسیده اند و از درد شکم سیری و برای لذت بیشتر دنبال اعتیاد می روند و دسته دوم هم مردم عادی هستند که از شدت ناراحتی و فرار از واقعیت های تلخ زندگی بویژه ناکامی ها به سوی این مواد خانمانسوز کشیده می شوند.

در ایران خط فقر هشتصد هزار تومان اعلام شده به عبارت دقیق تر، اجاره یک آپارتمان متوسط با هزینه های آب، برق، گاز، تلفن و شارژ ساختمان برای نمونه در محله گیشا حدود یک میلیون تومان می شود.

آیت الله شاهرودی، رییس قوه قضائیه، رسماً اعلام نموده که سالی ۶ تا ۸ میلیون پرونده به این قوه ارجاع می شود که رسیدگی به آنها در توان ما نیست و این ناشی از گرفتاری های اقتصادی مردم است.

به تازگی سمینارهایی با عنوان پیشگیری از جرم تشکیل شده که هدف آن ریشه یابی آسیب های اجتماعی و جلوگیری از وقوع آن است. اما روشن است که زندگی در جامعه ای که عده ای ثروت های بادآورده و خانه های چند میلیاردی دارند و عده ای هم در کنسار خیابان و پارک ها می خوابند و در زباله ها به دنبال غذا می گردند چنین باشد. این به علت سلطه بورژوازی تجاری بویژه اقتصاد ویژه آن، «اقتصاد سایه ای» است. مهندس سبحانی در جزوه ای با عنوان «رهاورد بورژوازی تجاری برای ایران» می نویسد: بازار بعد از انقلاب به سودهایی با ارقام نجومی رسید.

منوچهر بصیر - تهران

تکته ای در ارتباط با «گذار از نفت به مالیات»
در سرمقاله نشریه شماره ۵۳ «گذار از نفت به مالیات» به موضوع بسیار مهم و در عین حال به روز پرداخته شده بود، اما به نظر من ارتباط موضوع با قانون اساسی قدری شعارگونه مطرح شده؛ شاید بهتر بود ابتدا به اصول مربوطه اشاره می شد، آن گاه نتیجه گیری، که البته بسیار مهم است و به خوبی به آن پرداخته شده.

ط. سالاری - گلپایگان

نشریه سمت و سوی خوبی دارد
از چاپ نشریه خوبتان تشکر می کنم که سمت و سوی خوبی دارد. این که به مسائل مختلف می پردازید و دیدگاه های مختلف را مطرح می کنید جای تحسین دارد. مطالب ۳۰ خرداد ۶۰ بسیار جالب است و همچنین بخش ایران در آئینه مطبوعات جهان جامع و مفید است.

سعید آزاده

جذابیت طرح جلد شماره ۵۴
امید که طبیعت هشتاد و هشتاد سبز باشد و آسمانش آبی. ضرورت دیدم به عنوان بازخورد، طراحی مناسب و زیبای جلد شماره ۵۴ را تحسین نموده باشم. باشد که همچنان شاهد رنگ بندی ها و طرح های نیکو باشیم تا در کنسار مطالب مفید و وزین مقاله که برای اهل اندیشه جذابیت فراوان دارد، جذابیت ظاهر نیز لحاظ شده باشد.

عباس نعیمی - تهران

اختصاص بخشی از نشریه به بناهای تاریخی
نشریه چشم انداز ایران فقط به مسائل سیاسی و اقتصادی توجه می کند. چه خوب بود بناهای تاریخی و آثار باستانی و مناظر زیبای نقاط مختلف

کشور عزیزمان ایران به تصویر کشیده می شد و بخشی از نشریه را به آنها اختصاص می دادید.

محمد صادقی - مینودشت

سرفراز باشید
بر خود لازم می دانم از زحمات و تلاش های خستگی ناپذیر و امیدبخش دست اندر کاران نشریه چشم انداز ایران تقدیر و تشکر نمایم. امید که چشم انداز ایران پرفروغ باد و چشم انداز سازان ایران نیز سربلند و سرفراز.

مهندس م. سعیدی - تهران

«یادی از مصطفی خوشدل»
خاطره ای از زندان قصر، سال ۱۳۵۴
به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه بر نگذرد
حتماً همه ما بارها و بارها شنیده ایم که مجاهدین خلق، افکاری التقاتلی داشته یا قرآن را تفسیر به رأی می کرده اند. همین طور فله ای، کسی یا جریانی را تخطئه کردن و کلی گویی هایی از این قبیل یکی از معضلات بزرگ جامعه ماست. من نه برای دفاع، بلکه برای واکاوی اندیشه ها و آوردن نمونه ای از تفسیر مورد نظر و ریشه یابی آنها، خاطره ای از زندان قصر (بند ۳ و ۴) دارم که می نویسم؛ باشد برای بسیاری از اهل فکر راهگشا باشد. در ضمن یادآوری این نکته را ضروری می دانم که بیان این خاطره هیچ تأییدی بر عقیده من نسبت به آن نیست. فقط می خواهم صاحب نظران با استناد به چنین نظریاتی به اظهار نظر بپردازند و تشنگان راه حقیقت را با منطق گوارای خود، سیراب گردانند. در ضمن به بهانه مطرح کردن آن نظر، یاد از مجاهدی رود که دلش برای اسلام می تپید.

بسیار اتفاق می افتاد که در حیاط زندان با فردی قدم می زدیم و صحبت هایی می کردیم، یا روی زیلویی کنار دیواری می نشستیم و از هر دری سخنی می گفتیم و سعی می کردیم روزگارمان به بطالت نگذرد. یک روز با یکی از بازاریان، کنار دیواری نشسته بودیم و او تفسیر سوره «قدر» را از زبان مجاهد شهید «مصطفی خوشدل» برایم این گونه شرح می داد:

بسم الله الرحمن الرحيم. انا انزلناه فی ليله القدر، و ما ادراك ما ليله القدر، ليله القدر خير من الف شهر، تنزل الملائكة و الروح فيها باذن ربهم من كل امر، سلام هي حتی مطلع الفجر.

اگر هدف زندگی خود را «خدا» قرار دهیم و همه کارها را برای او انجام دهیم، رحمت و محبت الهی شامل حال ما خواهد شد. (به نام خداوند بخشنده مهربان)

انزل، فعل ماضی است و خداوند می فرماید: که در گذشته، «او» را برای شما فرو فرستادیم؛ آن هم در

شب قدر. شما چه می دانید و چه در کی دارید از شب قدر؟ و همین پرسش، تأکید خداوند را بر آن چیزی که برای ما در شب قدر فرو فرستاده می رساند و به ضمیر «ه» جلب می کند. سپس می فرماید: آن چیزی که در شب قدر و در آن تاریکی و دنیای پر از جهل و ظلم و فقر برای شما فرو فرستادم، بسیار ارزشمند است و دارای قدر و قیمت بسیار. حتی از هزار ماه هم ارزشمندتر است که عدد هزار، کنایه از بیش از اندازه بودن آن چیز است که نازل فرموده.

تزل، فعل مضارع است و بر فرو فرستادن در آینه دلالت می کند. اگر کسی از آن چیزی که خداوند در شب قدر برایش فرو فرستاده آن هم در آن فضای تیره، خوب بهره ببرد، ملائکه (نیروهای ناپیدای الهی که در کل هستی وجود دارند) و روح، با اجازه و اذن پروردگار، از هر جهت به کمک شما می آیند. پس در چنین شبی و فضای پر از فتنه و خفقانی، اگر به آن چیزی که خداوند برایتان نازل فرموده، توجه کنید و درست از آن استفاده کنید، درود و رحمت الهی، نصیب شما می شود تا به نور و آزادی و بالندگی برسید.

تقریباً همه تفاسیر، ضمیر "ه" را "قرآن" دانسته و در شب قدر، نزول قرآن را منظور نظر داشته اند، اما مصطفی در اینجا می گوید: آن چیزی که خداوند در چنین فضایی از زندگی انسانها برای نجات آنها فرو فرستاده و ملائکه و روح را برای رشد و بالندگی اش در خدمت بشر قرار می دهد "تصمیم" است، زیرا یک لحظه تصمیم، آن هم تصمیمی درست و برای رضای خداوند است که ارزشش، از هزارماه بیشتر است و شما با یک تصمیم درست، می توانید یک شبه ره صد ساله را بیابید و جهل و فقر و ظلم را دست کم در زندگی خود، تبدیل به دانش و دارایی و عدل نمایید. تازه اگر منظور از آن چیز فرو فرستاده از جانب خداوند را در شب قدر، قرآن بدانیم باز قرآن برای درست تصمیم گرفتن انسانها در همه شئون زندگی نازل شده و این قرآن است که به همه تصمیمات ما جهت می دهد و هیچ راهنمایی برای تصمیمات انسان از قرآن بالاتر نیست، پس شما چه می دانید "تصمیم" چیست؟ تصمیمی که اگر با مطالعه گرفته شود، می تواند شما را هزاران ماه در زندگی پیش اندازد.

علی تمسکی - تهران

پاتریس لومومبا، قهرمان مبارزات ضد استعماری

سر گذشت دل من
زندگی نامه انسان است
آه ای بابک خرم دین
تو لومومبارا می دیدی
و لومومبارا می دید
مرگ خونین مرا در بولیوی:
ریشه در خون شستن
باز از خون رستن.

«هوشنگ ابتهاج (ا.ا.سایه): راهی و آهی، سخن، تهران، ۱۳۸۵»

پاتریس لومومبا یکی از بزرگترین مبارزان کنگو بود. او سراسر زندگی اش را به خاطر استقلال کنگو و در نبرد با استعمارگران بلژیکی گذراند. سالهای سال بود که سرمایه داران بلژیکی با در اختیار گرفتن معادن مس و طلا کنگو با همدستی سران قبایل و بهره کشی از نیروی کار ارزان مردم کنگو، به انباشتن سرمایه های خود مشغول بودند. مردم کنگو در نتیجه غارت انحصارات بلژیکی، در پایین ترین سطح زندگی قرار داشتند. مالاریا، جذام، سل و ... در آن جا پدید می آمد. اغلب کودکان کنگویی به خاطر سوء تغذیه به سن هفت سالگی نمی رسیدند. پاتریس لومومبا از کودکی با چنین بی عدالتی هایی آشنا شده بود. او روز دوم ژانویه ۱۹۲۵ در دهکده کاتا کو کومب در یک خانواده تهیدست به دنیا آمد. لومومبا در کتاب میهن من کنگو می نویسد: «از همان دوران کودکی به طور مبهم این طور استنباط کردم که سیاهان و سفیدپوستان در ضعف و بیچارگی اصلاً به یکدیگر شباهتی ندارند.» مطالعه تاریخ کنگو و اطلاع از چگونگی مستعمره شدن کنگو توسط اروپاییان، او را سخت تحت تأثیر قرار می داد. وقتی در تاریخ می خواند که بیش از ۶۰۰ نفر از هموطنانش در شهر لیژ به دست لوئی پانزدهم در یک روز قتل عام شده اند، از این همه ظلم بی طاقت می شد.

او به ادامه تحصیل پرداخت و دانشنامه خود را در رشته حقوق دریافت کرد. در همان زمان سعی می کرد مردم را از وضعی که در آن زندگی می کنند، آگاه سازد و از طریق مجله های علمی مقالاتی می نوشت و منتشر می کرد. پاتریس لومومبا که پیوسته برای مشکل ساختن نیروهای ترقیخواه به منظور سازماندهی مبارزه مردم کنگو در اندیشه تشکیل یک سازمان سیاسی بود، در روز دهم اکتبر ۱۹۵۸ موجودیت جنبش ملی کنگو را اعلام داشت. او در برابر جمعیت انبوهی در میدان بزرگ کالامو در لئوپولدویل به مردم گفت: «بلژیک نباید استقلالی را که ما از طریق مسالمت آمیز خواستار آن هستیم، به عنوان یک هدیه تلقی کند. استقلال حق مشروع ملتی است که از آن محروم مانده است. هدف ما از تشکیل جنبش ملی کنگو این است که مردم را به منظور مبارزه علیه رژیم استعماری و طرد سیستم استثمار انسان از انسان، متحد سازیم.»

در سال ۱۹۶۰ مردم کنگو توانستند استقلال کنگو را به دولت بلژیک تحویل کنند. در همان هفته اول استقلال کنگو، دولت بلژیک به بهانه حمایت از جان بلژیکی های مقیم کنگو اما در حقیقت برای دخالت در امور این کشور، نیرویی به کنگو اعزام کرد. دولت بلژیک با همکاری امریکا، دولت جدایی طلب کاتانگارا تحت سرپرستی موسی چومبه تقویت کردند تا جبهه های علیه لومومبا بسازند.

سرانجام نخستین دولت مستقل کنگو که هنوز ده هفته از عمر آن نمی گذشت، سقوط کرد. در این شرایط لومومبا به مبارزه ادامه داد تا این که او و یارانش را دستگیر کردند و به زندان بردند. سپس آنها را از بازداشتگاه هاردی به کاتانگا بردند و در آن جا توسط موسی چومبه در هفدهم ژانویه ۱۹۶۱ کشته شدند.

گرچه موفق شدند لومومبا را از بین ببرند، اما راه لومومبا ادامه پیدا کرد و طرفداران او توانستند بر قسمتی از سرزمین خود حاکمیت دموکراتیک مردم کنگو را برقرار سازند.

لومومبا از اردوگاه هاردی بود که آخرین نامه خود را نوشت. در این نامه خطاب به همسرش می نویسد: «این نامه را می نویسم ولی نمی دانم به دست تو خواهد رسید و یا هنگامی که آن را می خوانی من هنوز زنده باشم. در همه تلاش ها و کشمکش هایی که برای استقلال میهنمان می کنم، حتی یک لحظه در پیروزی نهایی این امر مقدس که من و همکارانم زندگانی را وقف آن کرده ایم، دچار تردید نشده ام. ولی آن چه را که ما برای میهنمان آرزو می کردیم هیچگاه مورد پسند بلژیکی های استعمار طلب و دوستان آنان نبود. اینان باعث شدند تا حقیقت پنهان بماند و در نتیجه استقلال ما را ننگین سازند. همسر عزیزم، برای من گریه نکن. یقین دارم که کشور من که این قدر در رنج است، راه دفاع از آزادی و استقلالش را فرا خواهد گرفت. زنده باد کنگو، زنده باد آفریقا، پاتریس»

سید محمد صدر الفروی - کرج

بحران زندگی در جامعه

خلالد بازیدی»

چشم انداز ایران: در آستانه دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، این امید وجود دارد که کاندیدها مشکل اعتیاد به مواد افیونی، فحشا و بی آیه گی را از چرخه رقابت در آورده و با همکاری هم راه حلی بنیادی بر آن بیابند.

بر سیمای سرزمین ایران نام های متعددی می درخشند؛ ایران تمدن ساز، ایران اسلامی، ایران انقلابی، ایران نفتی، ایران هسته ای و ... هر یک از این نامها حامل تصویری مشخص از چشم انداز گوناگون فرهنگی، سیاسی و اقتصادی سرزمین ایران هستند، اما تصویر دیگری هم در سال های اخیر هم نشینی پنهانی را با تصاویر فوق تجربه کرده و هر چند ممکن است حالتی گذرا داشته باشد اما اینک خود را آشکار ساخته است: ایران افیون زده. این تصویر البته یأس آور است، اما واقعیتی درون آن جای دارد که از یک فاجعه در ابعادی هولناک خبر می دهد. پیرامون این تصویر علامت سؤال هایی وجود دارند که باید شجاعانه با آنها روبه رو شد و به آنها پاسخ داد؛ اینکه چرا ایران معتادترین جمعیت

جهان را داراست؟ (براساس آمار سازمان ملل در سال ۲۰۰۶: ۲/۷ درصد) چرا در جامعه اسلامی ایران نرخ آسیب‌ها و آلودگی‌های اجتماعی با رشد سالانه ۱۵ درصد بالا می‌رود؟ چه اتفاقی افتاده که آلوده‌شدگان به مشتقات تریاک در ابعادی گسترده دستیابی به آرامش را کمتر در مذهب و بیشتر در مواد مخدر جست‌وجو می‌کنند؟ و این پرسش اساسی که جامعه ایران از چه درد عمیقی رنج می‌برد که این همه انسان با مصرف مواد مخدر و روی آوردن به فحشایی محبابا با بدن خود قمار می‌کنند؟

اکنون ما شاهد جنگی مصیبت‌بار هستیم که در آن لویاتان اعتیاد که هر روز فره‌تر می‌شود با سرعتی ترسناک سرمایه‌های انسانی را می‌بلعد و می‌رود تا کشور را به مرحله بحران ملی سوق دهد. در کنار آن تن‌فروشی و دیگر انحرافات اجتماعی چهره کشور را مخدوش کرده است. چاره اصلی این انحرافات، نخست‌شناسایی ریشه‌های اصلی آنها (نه چسبیدن به بحث‌های تکراری که در آن سرنخ هرگونه آسیب اجتماعی را به فقر و بیکاری وصل می‌کنند) و دوم بیان شجاعانه آنهاست. فقر نه تنها دیگر قادر به تشریح موج گسترده اعتیاد و فحشا نیست، بلکه تأکید بیش از حد روی آن، صورت اصلی این پدیده‌ها را مخدوش می‌سازد.

به اعتقاد نگارنده ریشه این بحران‌ها را می‌توان در دو عنصر «دین سیاست‌زده و نفت سیاست‌زده» جست‌وجو کرد.

دین و نفت سرمایه‌های مردم هستند و باید کنترل این سرمایه‌ها در اختیار خود آنها باشد یا حداقل سهم آنها از کنترل این سرمایه‌ها بیشتر از هر نیروی دیگری باشد. مردم ایران بر این باورند که این سرمایه‌ها از دست آنها خارج شده و کنترل آن به‌دست نیروی دیگری افتاده، نیرویی که نشان داده سرمایه‌ها را در مدار درستی نینداخته است.

روشن است وقتی دین در شکل ناب خود و بدون کنترل سیاسی هیچ نیرویی در بطن جامعه حضور خود را اعمال کند شاهد صورت بی‌آلایش، نیرومند و رو به گسترش آن خواهیم بود. در چنین صورتی خواهیم دید که ناامیدی و سرخوردگی و در نتیجه ناهنجاری‌های اجتماعی در پایین‌ترین حد خود قرار خواهند داشت.

دین ناب، راستای سیاست درست را تعیین می‌کند، اما دینی که در پناه قدرت سیاسی و با تفسیر دلخواه آن به حیات خود ادامه دهد بر بستری آلوده خوابیده است. چنین دینی بیشتر به پوسته می‌پردازد تا به هسته اصلی، به اخلاق و رفتار بیرونی توجه دارد تا به اخلاق درونی. نتیجه آن است که مردم دورویی پیشه می‌کنند، پوسته و امور ظاهری دین مانند نماز، روزه، حج و... به‌جا آورده می‌شوند، اما هسته اصلی دین که شامل صداقت و پاکی، ایجاد قسط و حس همدردی، مدارا، پرهیز از دروغ‌گویی و بهتان و...

است مورد غفلت قرار می‌گیرد. امروزه به‌خوبی می‌توان مشاهده کرد که چگونه اخلاق و معنویت، قربانی پوسته‌ظاهرین و خشک شده و بنابراین افزایش رذیلت‌های اجتماعی و گسترش دامنه‌افت اخلاقی به هیچ‌عنوان نباید تعجب‌آور تلقی شوند. از آنجا که در ایران پشتوانه نظری و فکری اخلاق همانا مذهب بوده، در حالی که مذهب به دلایلی تضعیف شده، به‌خوبی شاهد سست‌شدن بنیان‌های اخلاقی هستیم.

اگر به‌دلایلی نمی‌توان بیش از این مسئله دین سیاست‌زده را تشریح کرد، اما انتقاد از نفت سیاسی چندان دشوار نیست. برآوردها می‌گویند مجموع ذخایر اثبات‌شده نفت و گاز ایران، بیش از ۳۰۰ میلیارد بشکه نفت است که به این ترتیب ایران بر سکوی نخست انرژی جهان تکیه زده است.

از یک نگاه نفت در ایران همچون زهری در کام یک اقتصاد متوازن، یک نظام سیاسی پایدار و دموکراتیک و جامعه‌ای سالم و اخلاقی بوده است، اما از زاویه‌ای دیگر که نگاه کنیم می‌بینیم که اگر نسخه‌های درستی برای استفاده از نفت پیچیده شده بود امروز صاحب چه جایگاهی در میان کشورهای جهان بودیم.

حدود ۸۰ درصد درآمدهای دولت ایران از نفت و گاز تأمین می‌شود. نفت در بیرون ارزش جغرافیایی ایران را بالا برده و در داخل بر تمامی زوایای زندگی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مردم تأثیر نهاده است. به دلیل مدیریت نادرست نفت، کاهش و افزایش بهای آن همواره اسباب ترس و دلهره، از سقوط حکومت‌ها گرفته تا سقوط ارزش‌های معنوی و اخلاقی مردم بوده است. هرچند بخش زیادی از آبادانی ایران امروز از موهبت نفت بوده، اما به خاطر همین نفت، بهای سنگینی پرداخته‌ایم؛ ما یک دولت مردمی دموکرات (دولت مصدق) را به این ماده ساخته‌ایم، اعتیاد به نفت روحیه بدبینی را در ما تقویت کرده است، دایی جان ناپلئون و عوامل خارجی را دست‌اندرکار هر چیزی دانستن از فرآورده‌های نفتی بوده‌اند. نفت‌زدگی حس خلاقیت و زاینده‌گی را در ما تحلیل برده و پایه‌های روحی و اخلاقی جامعه را تضعیف کرده است. آلودگی هوا و ترافیک و پیامدهای غیرمستقیم آنها یعنی تغییرات خلقی و رفتاری، تشویش، دلهره و فشارهای عصبی، همه نتیجه اقتصاد تجارت نفت هستند.

راه برون‌رفت از تمامی این گرفتاری‌ها در همان چیزی خلاصه می‌شود که کارشناسان اقتصادی می‌گویند؛ خارج کردن نفت از دایره بودجه و غیر سیاسی کردن تدریجی آن.

دین سیاست‌زده و نفت سیاست‌زده در ترکیب با هم برای یک جامعه می‌توانند مشکل آفرین باشند.

مدتی است که جامعه‌شناسان روی تنزل اخلاقی و نابسامانی‌های بی‌سابقه جامعه ایران انگشت گذاشته و محوشدن ارزش‌های اخلاقی آن را چندان دور

از ذهن نمی‌بینند. این هشدار را نه تنها باید جدی گرفت، بلکه غفلت از آن گناهی نابخشودنی است. کارشناسان اظهار می‌دارند که آنچه جامعه ایران را سر پا نگه داشته، نه عناصر درونی آن - که اینک ارزش خود را از دست داده و کمرنگ شده‌اند - بلکه نیروی قدرت سیاسی است که اجزای این جامعه را به هم سنجاق کرده است.

رشد تکان‌دهنده اعتیاد و فحشا، خشونت‌های بی‌هدف، قتل‌های بدون انگیزه و در یک کلام فرسایش آشکار اسکلت‌بندی اخلاقی جامعه، همه حامل نشانه‌های محوشدن ارزش‌های اجتماعی هستند. همان‌گونه که ذکر شد دو عنصر دین سیاست‌زده و نفت سیاست‌زده ریشه اصلی این بحران‌ها هستند که البته عناصر دیگری نیز در حکم کاتالیزور و روبرو و خامت این روند می‌افزایند؛ مشکلات یک جامعه در حال گذار، کمبود آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، فقر، رشد جمعیت، قرار گرفتن ایران در مسیر ترانزیت مواد مخدر و...

ما سال‌هاست میان تقدم اصلاحات سیاسی بر اصلاحات اقتصادی یا برعکس در نوسان هستیم. امروز شرایط به گونه‌ای تغییر صورت داده که باید گفت نیاز عاجل ما پیش از هر چیز اصلاحات اخلاقی است. با توجه به این پدیده، اصلاح‌طلبان شاید نتوانند تحول قابل توجهی پدید آورند. هیچ اصلاحاتی بر بستر یک جامعه رو به انحطاط اخلاقی پایدار نخواهد ماند.

مهمترین کاتالیزوری که در آمیختگی با دین سیاست‌زده و نفت سیاست‌زده مشکلات امروز ایران را به مرحله بحرانی رسانده، کمبود آزادی‌های اجتماعی و سیاسی است. در این میان اعتیاد به مواد مخدر و تن‌فروشی دو چالش سنگینی هستند که به‌طور مستقیم از مثلث سه ضلعی فوق آب می‌خورند.

وقتی پای اعتراف به واقعیت‌ها پیش می‌آید باید اعتراف کرد که در مقابله با اعتیاد شکست خورده‌ایم.

نه تنها جامعه در برابر مواد مخدر زانو زده، بلکه به‌نظر می‌رسد با وجود شهدای زیادی که دولت در مبارزه با آن داده کاری ساخته نباشد. حتی اگر آمار رسمی دولتی را هم مینا قرار دهیم، رقم دو میلیون نفری معتادان از ناامیدی فروخورده‌ای حکایت دارد که اگر هرچه زودتر مرهمی بر این ناامیدی گذاشته نشود باید آینده تیره‌ای را برای جامعه ایران انتظار کشید. آمارهای غیررسمی، رقم معتادان را بیش از این تخمین می‌زنند و اگر این آمار را اغراق‌آمیز بخوانیم شک نباید کرد که رقم واقعی مصرف‌کنندگان مواد مخدر از ۵ میلیون نفر کمتر نیست. حال اگر میانگین اعضای خانواده‌های این ایفونی‌ها را عدد چهار بگیریم و رقم پنج میلیون معتاد را در آنها ضرب کنیم به این نتیجه می‌رسیم که حدود بیست میلیون نفر در ایران به‌طور مستقیم در گرداب بلای مواد مخدر گرفتار شده‌اند و بدیهی است به‌هیچ‌عنوان نمی‌توان با پشتوانه چنین جمعیت بلازده‌ای به سوی

توسعه موزون گام برداشت.

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۲۳) تیر ۱۳۸۵، سایت مجلس شورای اسلامی) در یکی از گزارش‌های خود در این زمینه میزان هزینه‌های مبارزه با مواد مخدر و هزینه‌های درمانی که بر اقتصاد کشور تحمیل می‌شود را هر سال یازده میلیارد دلار یعنی چیزی حدود ده درصد از کل تولید ناخالص ملی ایران اعلام کرد، به همه آنها هزینه‌های روانی، اخلاقی و رفتاری را هم بیفزایید تا به رقمی بسیار تکان‌دهنده برسید.

آنچه در این میان حیرت‌انگیز است بی‌توجهی نسبت به این معضل نه تنها از سوی دولت، بلکه از سوی جریان‌های است که در این سال‌ها به نام اصلاح طلبی داعیه پیشگامی توسعه و دموکراسی را داشته است. آنها چنان در تاروپود واژه‌های تکراری نظیر صندوق رأی، رقابت، مشارکت و... گرفتار شده‌اند که آسیب‌های اجتماعی و در رأس آنها اعتیاد به مواد مخدر را همواره در اولویت‌های پایین خود قرار داده‌اند. آنها از کنار تأثیر ناهنجاری‌های اجتماعی بر انتخابات بی‌تفاوت گذشته‌اند و چنین وانمود می‌کنند که نابسامانی‌های سال‌های اخیر مستقیماً ریشه در سیاست و انسداد سیاسی دارند و نه در رفتارهای انحرافی ناشی از سرخوردگی. آنها باید خود را با این واقعیت عادت دهند که این مشکلات پیامدهای ناگزیر در هر کشوری است که با فرسایش اجتماعی دست به گریبان باشد.

جریان اصلاح طلب حتی وقتی بحث جامعه مدنی را پیش می‌کشد ترجیح می‌دهد خود را در گیر سامان‌بخشیدن به ناهنجاری‌های آن نکند، بلکه بیشتر مایل است آن را در تقابل با دولت مطرح کند. جامعه مدنی نمی‌تواند در حالی که جراحات‌های سختی چون آفون‌زدگی و تن‌فروشی را بر پیکر خود دارد با دولت مقابله‌ای جدی داشته باشد.

اکنون نسل جدیدی از مواد مخدر با سهولت تمام پای خود را به عرصه جامعه باز کرده‌اند و مواد سنتی چون تریاک را از جایگاه برترش کنار زده‌اند. آنچه در این رابطه حساسیت بالا را می‌طلبد این است که نسل جدید معاندان ایران به مصرف نسل جدید مواد مخدر که معتاد را پس از مدتی از پا در می‌آورد، روی آورده‌اند. نسل جدید مواد مخدر برخلاف نسل قدیم، خشونت‌زا و مرگبارند. ما هر روز در صفحه حوادث روزنامه‌ها از خشونت‌ها و قتل‌هایی باخبر می‌شویم که بدون هیچ انگیزه مشخصی و تنها در اثر استعمال مواد مخدر اعمال می‌شوند؛ خشونت‌هایی که گاه چنان ابعاد دلخراشی دارند که با خشونت مخوف‌ترین سازمان‌های جنایتکار بین‌المللی برابری می‌کنند. همه اینها در حالی است که ما حتی در شیوه مبارزه با مواد مخدر هم شکست خورده‌ایم و هنوز در پیچ و خم این هستیم که آیا معتاد را باید مجرم خواند یا بیمار؟

پدیده دیگری که مرز متعارف را پشت سر گذاشته است سقوط اخلاق جنسی و بویژه تن فروشی است. کم نیستند کشورهای اقتدارگرا، شبه دموکراتیک، غیردموکراتیک و دیکتاتوری که هیچ کدام با بحران‌هایی این چنین روبرو نیستند، برای نمونه می‌توان از مالزی مسلمان و چین کمونیست یاد کرد که هر دو دارای نظام‌های سالم اجتماعی هستند. اینکه این کشورها در بحران به سر نمی‌برند به آن علت است که انسداد تنها در یک یا حداکثر دو بعد زندگی آنها اعمال می‌شود و فضای تنفسی در دیگر عرصه‌ها جریان دارد. در زمانی که تکنولوژی ارتباطات، فضای زندگی دیگر کشورها را از طریق ماهواره و اینترنت وارد هر خانه‌ای کرده و روی هر کف دستی با استفاده از یک موبایل قابل مشاهده کرده است، مشاهده این زندگی و عدم دسترسی به مشابه آن، سرخوردگی می‌آفریند و سرخوردگی نقطه شروع بحران است.

تغییر الگوی روابط جنسی به سوی همجنس‌گرایی، رشد شتابان روسپی‌گری و پایین آمدن سن آن تا دوازده سال و حتی کمتر، بالا رفتن شمار مردانی که زنان و دختران خود را وادار به تن‌فروشی می‌کنند، گسترش گرایش‌های انحرافی و خشونت جنسی در میان جوانان و نوجوانان، تجاوز و در یک کلام دور ریختن تابوهای جنسی، از غفلت‌ها و کوتاهی‌هاست. برخی افراد که بیرون افتادن یک تار موی خانم‌ها آنها را عذاب می‌دهد معلوم نیست چگونه در برابر خط ترانزیت فروش زنان به کشورهای همسایه یا پر سه‌زدن انبوه تن‌فروشان در لباس‌های اسلامی در خیابان‌های ایران راحت سر بر بالین می‌گذارند. آنها که تفریحات و روابط سالم را برای جوانان روا نمی‌بینند معلوم نیست چگونه به این که ایران بزرگترین کشور معتاد جهان نامیده شود تن در داده‌اند. اکنون نوک پیکان تجارت سکس از آسیای جنوب شرقی و اروپای شرقی به سمت خاورمیانه شرقی تغییر جهت داده است.

آنچه بر پیچیدگی ماجرا می‌افزاید این است که نظام سیاسی ایران برخلاف نمونه‌های مشابه خود در جهان از بی‌انضباطی قدرت رنج می‌برد، نیرویی در حکومت خواستار تنگ‌کردن فضای اجتماعی به بهانه مبارزه با مفاسد می‌شود و عملاً برنامه خود را با چاشنی خشونت به اجرا می‌گذارد، اما نیروی دیگری در حکومت با این کار مخالفت نشان داده و خود را تیره می‌سازد. بخشی از نظام مبارزه‌ای سخت را با قاچاقچیان مواد مخدر و فحشا پیگیری می‌کند، اما بخش دیگری از همان نظام با دلایل خاص خود بر خورد دیگری دارد. محصل این بی‌انضباطی به اضافه نگاه بدبینانه به مسائل فرهنگی و اجتماعی از یک سو و برنامه‌های بلندپروازانه اما غیرواقعیانه حکومت از سوی دیگر، زایش بحران عمیقی را در پی دارد که گریبان جامعه امروز ایران را گرفته است.

برخی ایرانی‌ها در برزخ سرگردانی به بسیاری از ارزش‌ها پشت پا زده‌اند؛ برخی زنانی که نقش مادری خود را رها می‌کنند و به فاحشگی روی می‌آورند، مردانی که زنان و دختران خود را در اختیار دیگران قرار می‌دهند، خانواده‌هایی که فرزندان خود را می‌فروشند، جوانانی که دسته‌دسته خود را تسلیم مواد مخدر می‌کنند، انحرافات آزاردهنده جنسی، رشد قارچ گونه سایت‌های آلوده ایرانی که در آنها همجنس‌گرایی و سکس درون خانوادگی تشویق می‌شوند و افزایش مخاطبان انبوه این سایت‌ها، گسترش دورویی، دروغ‌گویی و تهمت‌زنی، کنجکاوای در مورد زندگی خصوصی دیگران و آشکار کردن زوایای محرمانه آنها بدون سوزش وجدان. در این مورد می‌توان به فروش چهار میلیارد تومانی فیلمی چند دقیقه‌ای از زندگی خصوصی یک هنرپیشه زن ایرانی اشاره کرد و جالب است بدانیم که بهترین فیلم‌های سینمایی ایران حتی اگر ماه‌ها روی پرده‌های سینما بمانند چنین رقمی را فروش نمی‌کنند. چنین ویژگی‌هایی با هر معیاری از یک جامعه در حال سقوط اخلاقی خبر می‌دهند.

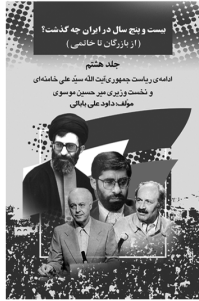
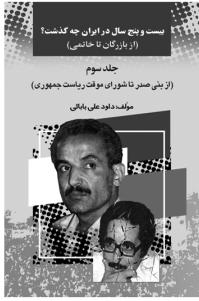
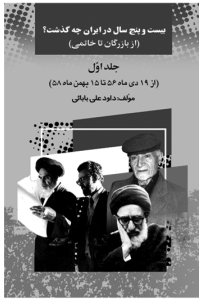
البته اگر جانب انصاف را از دست ندهیم باید گفت که مسئولیت بخشی از این بحران‌ها بر گرده نخبگان و روشنفکران ایرانی هم می‌افتد، آنها که همواره در مورد مسائلی سرمایه‌گذاری می‌کنند که مستقیماً به پدیده قدرت ارتباط دارد. بدتر آنکه در میان قشر روشنفکر جریانی مخرب و وارونه‌اندیش ظهور کرده که با نوعی لذت‌پرستی و نسبی‌گرایی افراطی بسیاری از ارزش‌ها را زیر سؤال برده و به سرگردانی و سرخوردگی جوانان هر چه بیشتر دامن می‌زند. وقت آن رسیده که روشنفکران از لاک پیچیده‌گویی خارج شوند و برای بحرانی که حکومت در حل آن درمانده، چاره‌ای بیابند. با تمام اینها مسئولیت محوری همچنان بر دوش نظام است که به نظر می‌رسد برنامه مشخص و زمانبندی شده‌ای برای مبارزه با انحرافات اجتماعی ندارد.

به نظر می‌رسد راه‌حل ریشه‌ای این بحران‌ها دور نگاه داشتن دین و نفت از سیاست‌زدگی است و چون تحقق چنین امری اگر محال نباشد بسیار دشوار و پیچیده است، بنابراین عاجل‌ترین و ضروری‌ترین راه‌حل از سوی حکومت، گشایش نسبی فضای اجتماعی و به همان نسبت فضای سیاسی است. فراموش نکنیم هیچ نظامی نمی‌تواند با حکومت بر جامعه‌ای که از آسیب‌های عمیق رفتاری و اخلاقی رنج می‌برد امید به توسعه پایدار داشته باشد.

* کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران

چشم‌انداز ایران: جناب آقای علی طاهری نامه شما به دستمان رسید. ضمن تشکر، نوشته بودید که چرا پاسخ شما را ندادیم، لطفاً آدرس خود را بر ایمان بفرستید تا به طور کتبی پاسخ نامه شما ارسال شود.

شبستان، راهروی ۲۹، غرفه ۳۳



آثار منتشر شده انتشارات امید فردا تخفیف ۲۰ درصد

در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران - ۲۶ - ۱۶ اردیبهشت

- ۱ - عصای موسی یا نقدی بر نقدها
- ۲ - شهید جاوید (چاپ جدید)
- ۳ - قضاوت زن در فقه اسلامی (همراه چند مقاله دیگر)
- ۴ - نامه سرگشاده صالحی نجف‌آبادی در مورد کنفرانس جلد اول: (فرانسه - عثمانی)
- ۵ - طائف و مسئله جنگ
- ۶ - اثر دیگر نویسنده
- نویسنده: آیت‌الله صالحی نجف‌آبادی
- ۱ - رساله توضیح المسائل نوین (حاروی فتاوی بحث‌برانگیز)
- ۲ - نگرشی جدید بر حقوق بانوان در اسلام
- ۳ - نقدی بر دین‌پژوهی فلسفه معاصر
- (نقدی بر افکار سروش و مجتهد شبستری)
- ۴ - پرسش و پاسخ‌های احکام قضایی بر مبنای قرآنی
- ۵ - ترجمان وحی
- ۶ - فقه گویا
- ۷ - نگرشی جدید بر نماز و روزه مسافران
- ۸ - اثر دیگر نویسنده
- نویسنده: آیت‌الله... دکتر صادقی تهرانی
- ۱ - ۵۰ روز تاریخی (۵۰ حادثه مهم از میلاد مسیح تا کنون)

- ۲ - بزرگان چه گفته‌اند؟
- ۳ - تاریخچه انقلابات جهان
- ۴ - نامه سرگشاده صالحی نجف‌آبادی در مورد کنفرانس جلد اول: (فرانسه - عثمانی)
- ۵ - جلد دوم: (هندوستان - پاکستان)
- ۶ - جلد سوم: (آمریکا - کوبا)
- نویسنده: حبیب‌الله شاملویی
- ۱ - وزیرکشی از بزرگمهر تا به امروز (جلد اول: از بزرگمهر تا قاجاریه)
- ۲ - قتل‌های سیاسی و تاریخی ۳۰ قرن ایران (دوره دوم - جلد اول)
- نویسنده: جعفر مهدی‌نیا
- ظهور نازیسم و استیلای هیتلر
- نویسنده: مظفر مالک
- پیام‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و عقیدتی:
- ۱ - دکتر شریعتی ۲ - میرزاده عشقی ۳ - فرخی یزدی
- ۴ - ایرج میرزا ۵ - سهراب بهبه‌ری ۶ - ناصر خسرو
- ۷ - مولوی ۸ - حکیم عمر خیام ۹ - حافظ ۱۰ - آدولف هیتلر
- افشای واتیکان (پول، جنایت و مافیای)
- نویسنده: پل ویلیامز مترجم: ایوب باقرزاده

- ۱ - ۲۵ سال در ایران چه گذشت؟ (از بازگان تا خاتمی)
- جلد اول: دولت موقت
- جلد دوم: سوم و چهارم: ابوالحسن بنی‌صدر
- جلد پنجم: محمد علی رجایی
- جلد ششم تا دهم:
- (ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای)
- ۲ - جامعه، فرهنگ و سیاست در اشعار نسیم شمال
- ۳ - گفته‌های میرزاده عشقی و جامعه کنونی ایران
- ۴ - جامعه، فرهنگ و سیاست در اشعار سه شاعر انقلابی (ایرج میرزا - میرزاده عشقی - فرخی یزدی)
- ۵ - وقتی که گرمابه‌داری شهردار شهر می‌شود!! (مجموعه داستان طنز انتقادی - اجتماعی ایران معاصر)
- ۶ - سیاه کاغذهای سیاسی و تاریخی (گزیده‌ای نادر از نشریات گذشته کشور)
- نویسنده: داود علی‌یابایی
- زندگی سیاسی و اجتماعی سید عبدالله بهبهانی
- نویسنده: شهریار بهبهانی
- آسیب‌شناسی دینی
- نویسنده: محمد فولادی

نشانی دفتر: تهران - میدان انقلاب - ابتدای خیابان آزادی - خیابان جمالزاده جنوبی - کوچه دانشور - پلاک ۲ - واحد ۵ تلفن: ۶۶۹۹۴۵۷۵ - ۶۶۹۱۳۵۶۸

* خرید از دفتر بیش از بیست هزار تومان برای تهران پیک رایگان و برای شهرستان‌ها پست رایگان *

مراکز پخش: پیام امروز (۶۶۴۹۱۸۸۷) - کتاب مرجع (۸۸۸۰۲۰۰۱) - میعاد (۶۶۹۵۷۵۴۱) کتاب‌گستر (۲۲۰۵۰۳۲۶) حکایت قلم (۶۶۴۹۷۳۰۰)

